

DIN A3



مکتبہ
عربی
لوقا

۱۲

کتابخانه
دانشگاه تهران

256 MB

جلد الاول
تكملة
في تاريخ
الاسلام
عبد الله

کتابخانه دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد
شماره ۲۱۹۷۶ تاریخ ۵۳۹۲۵

۱۵۰۹

۱۵۰۰

در زمره ای است که درین تفسیر سطور است از مضامین کتب مذکور آنچه مؤلف در کتب بی ندرت
و بعضی از کتب طبع شده بر وجه تالیف و بیان احتمال است نه بر وجه تفسیر و کشف احوال است و از این
علم علم و حدیث را می نامند و اما صاحب ذکا و ذهن مرکب است که چون این سوره می خواند اولی الامر است
این سوره که قرین سوره دوی الامر است سوره می خواند با صراحت ایشان به صراحت و در اینجا ظاهر شده متفکران
مطوط کرده و در نه راه او نگاه کنند و در لطایف نظر افکنند که در وی چه دقائق حقایق نمودار شده و چه
معانی بدیع و زیاده و انبیا و وجود علم خود چنانچه شکاف گشته و قواعد علم معانی چه نوع تطبیق یافته
و جهات توکید چگونه نهاده شده و سوکات استغفار چه نوع در بیان آمده از هر علمی چه معاون نهادن ظهور
پوشیده و از هر فنی چه کنوز رموز پیدا گشته و اگر در مطالوعی ازین کتاب شکاف پیش آید چنانچه از کتاب
مقرر بالقرش قلم محرمانه بدست گشته مذکور کنند و دوم اصلاح و تصحیح کنند و اگر اصلاح و تصحیح در دست
دل برصفتون خدا صفا و پاک را در اندیشه و اصلاح و تصحیح بدیکران بکنار دهند و از حضرت خدا تعالی
الاء و توالت بخواهند که بکرم وافر و فضل متواضعان قدیم و انعام عمیم این تفسیر را با خبر
رسانند و داعی را با تمام این توکل علیهم و توسل باین ائمه و قراءه بخوانند و باین تفسیر مفران در
تقوای قرآن چند عبارت متخول است و هر یکی از آن در قرات متخول است لیکن میان همه عبارات تقوای
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم اشهر است میان تالیهان ادوار و اکثر است در تفسیر آورده که این سوره در
اسمه غنیه و است کرده که روزی بنشین غیر صلی علیه و سلم در هنگام قرات قرآن بدایت بتعویذ جستم خود
بالحسین علیه السلام سلطان الرجیم گفتم غیر صلی علیه و سلم گفت **أعوذ بالله من الشیطان الرجیم**
بگو و تعوذ از شیطان برین عبارت بخوانی شیطان مأخوذ است از شرط سكون و بعد از این فعال است بر شیطان
بشیطان از بنده خدای بود و بعضی شتی از شیطان بعضی ملک حاکم دارند و زن او سلطان
تسمیه او بلان از جمله ملاک گشتن و بهلاک پوشتن **شیطان** پناه بخونم و می پناهیم بخدای عز و
جل از شیطان مانده و از محنت حق دور مانده **وایت کوه** آن روز که شیطان مانده شد و بلا لعن و
در نشان او را در فرشتگان آسمان انداختند و در زمین افتاد و چون ماتم از کوهان و کشتهای بزرگ گاه داشت

و عوذ بالمحون ابد چیده گشته کردن است بر رخساره و جبین خویش دیده خطای ان ملک لغتی الی یوم
تسمیه **شیطان** خاک افلاس بر رخساره تو دود که در دایره بر جبین او با کرم عداوت با آدم و آدمیان بسته و
بغیر و سوسه و اغوا و درشتی اینچنین دشمن ترا و آراسته که از ترا و بخدای عز و جل پناه جویند و اعوذ بالله
الشیطان الرجیم که پند بسم الله الرحمن الرحیم تسمیه در مذاهب ابو حنیفه روایت صحیح از روایتی از قرآن منزل
برای نبر که در آن از قرآن و برای فصل میان سورتها فرق است آیتی فرودست داخل سورتها نیست فرود
امام شافعی و امام احمد بن حنبل رحمهما الله داخل فاتحه و داخل هر سورت است و یک آیت مذاهب امام همام است
و بر روایت دیگر امام مالک تسمیه که در داخل قرآن نیامده لیکن با آنکه غیر قرآن است با سوره بسم الله السلام
سورت فاتحه و سورتها دیگر تسمیه شده حکم تسمیه است و یک روایت از امام اعظم همین است و در خطبه
گشت از غزوات آن تجمید این قول داشته و قصد غیر قرآن پیدا گشته و این است که صاحب کشف غضا
این قول دارد و این مذاهب اراج می بینند و حدیث قول آنست که تسمیه در آن سوره بسم الله الرحمن
الرحیم پس تسمیه از قرآن است و این که خلاف ندارد و در قرآن تسمیه بگویند که در آن قرآن و
میان سورتها فرق است غیر آنست زیرا که آن بعضی آیت و با تفاق قرآن است این آیت مقامت مختلف نهادن
و آنست که آن است و بر تقدیری که تسمیه غیر تسمیه سوره غل منزل و قرآن بود چون کتابت او را و اهل
برای تبرک فضل است همچو تسمیه که مقرو بر این است قرآن نیامده گفتن الحمد لله رب العالمین بقصد
و گفتن ربنا انما الدنیا منتهی و فی الآخرة منتهی و قن عذاب الله بقصد دعا دارن از نعمته ترا قرآن
نمی پندارند و لهذا گفتن الحمد لله رب العالمین بقصد شکر و حبیب ابایز بود و در تقدیر اخیر که قرآن
خواندن در ذکر و محبت ربنا انما الدنیا منتهی الی الآخرة گفتن مکرر و تسمیه را همچو تعوذ متعالی
قرآن ذکر میکنند می بیند فقر اسانند تعوذ فقر و میگویند و چه قول امام شافعی است که قرآن عظیم الشان است
سلف تجرید قرآن از غیر قرآن و صیغه کرده اند کتابت غیر قرآن در قرآن در غیر قرآن آورده اند تا آنکه
تغیر را کرده بیده گشته و بنشین اسماء و سوره را منسوخ می بیند گشته تسمیه سوره را و اهل اکثر قرآن بودی
کتابت آن از سلف و می نمودن و نیز این عباس بن علی مدینه منقول شده روایت صحیح آمده از سوره که گفته

بر وجه اجمال آورده و آنچه در همه فاتحه مذکور است در تسمیه مسطور است و آنچه مضمون تسمیه کرده با تسمیه مذکور
شده بر تقدیری که بسیم الله را متعلق کان ماکان و یکون مایکون و از بدین معنی را بوجهی از وجهی ششگون
نه پندارند که با اولالت بر متعلق بود و متعلق او همه امور را از ماضی و مستقبل شامل شود و همه چیز را متعلق
باشد و اگر متعلق او فعلی بر حسب مقام تقدیر کند و جاری و مجرور را معمول او افکند باعتبار صلاحیت متعلق او
بهر فعلی بحسب مقامی عموم آید بر سبیل نایب قبول همه روی نماید و بعضی گویند آنچه تفسیر است در قراة
متضمن نقطه است و کتابت چه نقطه از جهت توحید خویش و منزهت است و وحدت خدای یابود
و توحید حق جل جلاله و عنواله و در حال حاضر میگرداند و توحید خدای در فطرت از همه انبیا را منزه
سوی او سازد و چون غیر باشد لاجرم همه انبیا از او بود و مسورة الفاتحة سبع آیات مد
سورة فاتحه بقول ابن عباس معنی الله عنما می است بر قول مجاهد رضی الله عنه معنی است و بعضی گویند هم
است و هم می است و با فرود آمد یکبار و یکبار در مدینه مانند نازل شد **سوال** چون سوره مذکوره در
فرود آمد بانه مکرر نشین او و آیات مذکوره چون آیت فبای الا و یکبار نازل و آیت نزل و می
لکن تین لازم بود **جواب** نزول فاتحه دو بار یکبار واحد است پس متواتر نباشد بغیر صفت تواتر کثرت در
صحف جایز نبود و تکرار نزول آیات مذکوره متواتر بود کتابت آن در مصحف تبکرا رسانع نمود و در
آورده که سورت مذکوره با اتفاق هفت آیه و هفت کلمه و هفت بیت بر حرف است بعضی تسمیه را یک است
خوانند و خطاط الدین نعمت علیهم السلام تا آخر یک است دانند و خطاط الدین نعمت علیهم السلام تا آخر دو آیه نباشد
و تسمیه داخل سوره ندارند **سوال** بعضی این سوره را شصت آیه دانسته اند تسمیه را شصت آیه پنداشته اند
و بعضی تسمیه بر خطاط الدین نعمت علیهم السلام تا آخر که مختلف میباشد که شصت و هجده آیت فاتحه را شش
آیت دانسته برین طریق بر هفت آیه اتفاق نباشد سخن مفسران که آیات فاتحه با اتفاق هفت آیه است
بنود **جواب** اینهمه در قول غیر صحیح است اختلاف است اختلاف نبود و خلاف ضیف قانع نباشد اتفاق
روایت کرده اند روزی پیغمبر صلی الله علیه و سلم در محرابی که بر هفت کاروان کفار که با هوای بسیار
نظر کرده و جنتندی و کم دستگای بایان خویش یاد آورده اند و منته کشت و گشت آن در فطرت

که شصت که اگر این مال بایان موا باشد بخرافی غیش دنیا بردارند و از او سیله ساختن کار ساخت
بشکل این آرزو در مال کافران جبر پس بود و شبه آن معنی نکوهیده نباشد زیرا که مالی را که بر ورست
توان آورد آرزوی چنان توان کرد این سوره تفسیر هفت آیه نازل شد تا سی و پنج آیه بود و از روی
مال هفت کاروان مذکور برای بایان از فطرت و بر وجه مال هفت کاروان مذکور سبب پرداخت کار و
بود و هفت آیه مذکور برای کار و دنیا و آخرت و سبب شود چه شک نیست بخواندن او مشایخ است از روی که
نماید و برای هر مسمی از مسمات دنیا چون بهریت صادق با شرايط و ادب بخوانند بر آید و بعد از آن آیه
ولا تدن عینک الی ما تمنی به از واجباتهم و لا تحزن علیهم نیز نازل گشت و سبب کردن پیغمبر علیه السلام
سوی دنیا نبی پورت پیغمبر علیه السلام بعد از این در غن کافران شکر و از جهت فقر بایان اندوه
خی نیز در بط این سوره با تسمیه است که در تسمیه خدای توحید برمت کرده و بدایت این سوره بمحمد آورده
که بوجه فیض و نعمت بود و فیض و نعمت سبب حمد و شکر شود چه هر که فیض و نعمت کند نیز او را شکر و
باشد و عادت لفظ رحمان و رحیم در حدیث است سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
الحمد لله رب العالمین بعد از تسمیه بر قول کسی که تسمیه او ایل سوره قرآن نباشد و بر طریق تسمیه که
مردمان در خانه هر کاری میگویند در فاتحه تبرک و در سوره تبارک و دیگر فضل و تبرک بگویند و در فاتحه
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم پیش از قراة قرآن می آرند تسمیه مذکور نیز هم برین طریق بر سر است
مقدم شده میدارند متعلق با تبارک که در تسمیه قدر است باشد معنی بسیم الله اقرا الحمد لله رب العالمین
آید و متعلق کلام بحکام دیگری آمده است چنانچه گویند بعون الله الوهاب غفلت المذکر الکتاب و جنت
گویند ان الله العزیز القابض الباسط الکریم فقیه من ذکری حبیب منزل تواند بود الحمد لله رب
العالمین ابتدا کلام باشد او را با تسمیه متعلق معنوی جز غرض تین و تبرک بود **سوال** با تقدیری که
سوره را با تسمیه متعلق معنوی نباشد مفعول اقرا بعضی افعال متعدی است چنانچه **جواب** اقرا متعدی
افعال اقرا قرآن باشد منزل منزله لازم بود مفعول طلب کند و بر قول کسی که تسمیه او ایل سوره باشد
و داخل فاتحه داخل هر سورتی بود تواند بود اقرا که در تسمیه مقدم است منزل منزله لازم دارند

والحمد لله رب العالمین کلام دارند و توانند بود که برین تقدیر اقرار و استغفار بود و ما بعد بتاویل هذه السورة
 منقول اقرار باشد و بر قول کسی که باین تسمیه منفرد بود و اول فاتحه و داخل هر سورتی نباشد متعین است
 که الحمد صیغه است و کلام دارند و اقرار که در تسمیه هفت مرتبه فعل القراءه منزل منزل لازم باشد
 چنانچه که گفت و ذکر آن بالا رفت و روایت که تکلم کلامی از آن خوانند بعد از آن ابتداء کلامی کنند
 که بآن لفظ معنوی ندارند چنانچه در صمد رکعت اول اللهم بلغ نبی رسالتک یا در صمد رکعت ثانی اللهم بلغ
 کتابت باشد که انتفاع قرآن بسوره فاتحه و تقدیم او بر سایر سوره حق و صواب دانند از جمله آنکه این
 سوره ام الکتاب است و مضمون او متضمن جمیع معانی قرآن است بر شمول همه مفاد اصل قرآن است چه الحمد متضمن
 جمیع ثناء و اخلاص است شامل ذکر همه اسماء و صفات علالت و رب العالمین شمل بر ذکر عالم و عالمیان
 از آسمان و زمین و فرشتگان و پریان و جبرائیل الرحمن الرحیم محتوی است بر ذکر اصناف نعم و انواع انعام
 و فیض رحمت و غفور و معترف مالک يوم الدين شمل بر ذکر امور معاد و آله و احوال قیامت و احوال
 مردمان را که در آن روز خواهد بود جامع تقریرات است بر اصناف عبادات و انواع قرات از بدنی و
 دماغی و جانی و ایکی تسبیح شمل است بر انواع مقدمات عبادات از تزیینات روحانی و تزیینات
 ربانی و استعدادات انسانی و قوای جسمیه و جانی ابدنا انصراط المستقیم و ال است بر اختلاف و تفریع
 اصناف نفوس و طبایع و سلوک راه دین و استیجاب مناجات بین که دین تویم عبارت از است و صراط
 مستقیم اشارت بر است صراط الدین انتم علیهم حاکی است از حکایت و قصص نیکان از پیغمبران
 فرشتگان و صدیقان و شهیدان و صالحان و مطیعان و انواع و اقسام و حسنات لطیفه که وارد است
 و در شان این غیر الغضوب علیهم و لا الضالین شاکلی است از کمالات اعمال عباد و طاعات و فی
 و کفار از شرکان و مجوس و سائرین و بیست و یک و سایر مصلحان و سیر مصلحان و سیر مصلحان و سیر مصلحان
 غضب و کمال تکلیفات معانی قرآنی انواع مذکوره است و خبریات مضامین قرآنی اصناف مسطور است
 و چون سوره مذکوره معانی مسطور است مل بود از بیخه قادی و اوثاب قراءه قرآن بر حکم قرآن و الفا
 فکما بقراءه القرآن کلامی نماید ملازم شد و اقرار آن باشد که او را ام الکتاب خوانند و بر همه سورتها

سوره الفاتحه

بشر او از تقدیم دانند و این سوره عظام است و آنرا ده نام است فاتحه الکتاب چه سوره الفاتحه
 بمقتضی قرآن است و سوره الشفا و الشفا فیها چه بر حکم حدیث فاتحه الکتاب شفا و شفا کل ذی الا اسم
 شفا و مقرب الی الله است و ام القرآن و سوره الکثره و الوافیه شمل بر کلیات معانی قرآنی و مفاد
 است چنانچه بالا رفت و ذکر شرح آن که شسته و سوره حمد چه در وی ذکر حمد پروردگار است از بیخه
 باضافت سوره حمد سوره او است و الثانی زیر که شانی اگر شش از شش است این سوره در خور این نام است
 که منصفه شانی خداست و اگر شش از شش یعنی دو تا کردن بود هم این نام او را در خور است از بیخه و
 سوره فاتحه در هر نمازی مکرر است و سوره الصلوة جدا از کمال نماز نزدیک امام اعظم ابوحنیفه رضی الله عنه
 و چه از صلوة نزدیک امام شافعی رحمه الله و تعلق دارد و اساس القرآن سوره الفاتحه و بر این
 این اسم می آید بدانکه چون کار بند ذکر مولی است و تحمید و ثنای حق تبارک و تعالی است حق جلاله
 افتخار سوره فاتحه الکتاب بتلفیق تحمید کرد و بعد جمله یک بعد و ایکی تسبیح برای بیان تحمید آورد
 بعد جمله اهدنا الصراط المستقیم که معنی طلب نیک الهدایه است برای بیان طلب اعانت که مقول
 ایکی تسبیح است مذکور گشت و صورت دعا بعد تمهید حمد و ثنا که از ادب اجابت است بتلفیق
 بورت و شک نیست که این دعوی جزیه و مسالمتی جلیده است از همه مقام اهل و اعلی است بهج مقصود
 بر ترازوینت دعوت هدایت صراط مستقیم است و مسالمت عطیه دین تویم است که آن راه صراط
 است غیر طریق کفران غضب و انتقام است حق تعالی همه را بر صراط مستقیم آورد و همه را بر دین تویم
 دارد الحمد لله رب العالمین الحمد مرفوع بر اینست که خبر شده است الف لام الحمد
 برای نیست و لام و صمد برای اختصاص است موجب اختصاص مایهت حمد بذات خدا بود و اختصاص
 مایهت موجب اختصاص جمله افراد باشد که اگر فردی از حمد مخصوص بخدا باشد مایهت مخصوص
 بنزد و برین معنی اطباق است میان اهل سنت و جماعت معتقد اتفاق است نزدیک اهل سنت
 خلق اجسام و افعال همه حمدنا مخصوص بخداست و استحقاق هر چه او راست چه ذوات و اوصاف
 احوال و افعال اختیاریه و اضطراریه همه مخلوق و پیدا کرده است و شک نیست که همه چیز را

در بیخه حدیث شریف
 اساس و اساس قرآن

همه افافت درین
جای ازین مقوله

انگشت و آن است که در حدیث آمده و بخیر صحیح ثابت شده که در تلاوت هر حرفی از قرآن ده
نیک است و نیک است که لفظ مالک را بر ملک یک حرف افزونی است لفظ ملک از مالک به نیک کم
آید و لفظ مالک بر ملک به نیک بفرزاید و نیز لفظ مالک را نسبت لفظ ملک مخفم بریزد حرفی است و
تفخیم از قرآن تخفیف اولی است و ملک را غلق بر قبه بود و ملک متعلق بتصرف باشد و ملک قبه از
تصرف اعلی است و غلق ابعالی از غلق با اولی است و نیز قراة مالک موافق آیه قل اللهم مالک
المنه موافق شده و از محمد بن حجاج بلخی رحمه الله علیه نقل کرده اند او رده اند که دابر قراة مالک یوم
الدین بودی و بدین قرات ملازمت نمودی بعضی ادیان او را گفتند که قرات مختار است و
نواب آن بسیار است سخن این را بپذیرفت ملک خواندن گرفت عادت خود کرد ایندیشی از
شبه خواب دید که او را میگوید نیک از عمل خویش چرا کم میکرد انی بیا مالک یوم الدین ملک
یوم الدین بخوانی حدیث نواب ده نیک در هر حرف از قرآن نشینده که قرات مالک یوم الدین
کرمه محمد شجاع بلخی مذکور با انگار معنی و خواب دید ترک کردن قراة فخر نه بسندیده تا آنکه بار
دیگر خواب دید که از وی غیر قرات مالک بقراة مالک بگوید و جنباشی که بروی میگوید مالک
یوم الدین چرا نمی خوانی مگر اللقیات تفخیم الفاظ قرآن نمیدانی بعد از این خواب مذکور دل از قرا
ت مالک یوم الدین برداشت و فی طریق قراة مالک یوم الدین گذاشت و مالک بودن خدا را روز
خراکانیت است از مالک بودن خبر مانی که در دست از خرا و منرا و حل برکت است از حل برکت
مضاف بتقدیر مالک امور یوم الدین و از حل برکتی بر طرف ذکر طرف و اداوت منظر اولی
است چه استقامت معنی از موقوفه بر وجهی که باشد از استقامت معنی از مدد و اتقوی است و اتقا
کتابت معنی موضع له با غیر موضوع له از ان دت مجاز غیر موضوع تنها اعلی است و این را از باب تفخیم
بعد تخصیص دارند و ذکر عام بعد خاص بنمایند چه رحمت عبارت از اداوت انعام است و مالک بودن
همه امور روز جزا استی از قدرت بر انعام و ایلام است پس معنون این اعم از معنون آن باشد و از
باب ذکر عام بعد خاص بود آیات لَعْبُدُوا اِيَّاكَ نَسْتَعِينُ اِهْدِنَا

الْقِيَامَ الْمُسْتَقِيمَ تقدیم ایاک بر عامل در هر دو وجه از جنبه اهتمام است و تواند بود
حصص بود و معنی ایاک لعبود ایاک نستعین لا غیر که قصر تحقیقی باشد و بدین التفات است از غایت
سوی خطابه نکته التفات است چون ذاتی را که منرا و ارجد و ثبات است بصفت استحقاق محو
ثنا و ذکر کرد و لغوی و خبری و صفات جلیله او در بیان او کرد و بروی صفات عظیم از صفت پروردگار
جهانیان و رحمت بر عالمیان جاری گردانید تا بزرگداشت صفات که مالک بودن او همه امور را
در روز جزا که روزی سایر را بر میان وصول ملک ابد و حصول برکت است رسانید دل بر توجیه خطاب
این ذات که موصوف باستحقاق صفات است را غلبه میاید که تا ناچار نشا گویند به خطاب ایاک لعبود
و ایاک نستعین چو است اینا بقیرینه سیاق استقامت در عبادت مراد بود یا از جنبه تقدیم تقدیم استقامت
در هر مسمی بارادت بودند و چون استقامت در همه مسمات تقدیم ذکر عبادت بر استقامت است
از باب تقدیم مضاف بر وسائل بود و هر دو نوع کلام آمده و از بلغا مستفیض شده بر توجیه تواند بود
تا غیر ذکر استقامت که وسیله است از جنبه رعایت فاصله نون بود تا موافق مالک یوم الدین در
العالمین نمود و آنچه بیان تمجید آمده از جنبه مفضل شده سوال چون حمد از باب قول باشد
عبادت از باب فعل میان قول چگونه شود جواب لغت بعضی توحید است بن عباس گفته ذکر
عبادت هر جا که در قرآن است یعنی توحید بود و توحید موجب انفراد در الوهیت و مستوجب توحید
استحقاق ثناء باشد او را مستحق ثناء خوانند بر معنی ایاک لعبود را بیان المند و اند چه حمد
عبادت از ثناء جمیل است بر وجه تفصیل است و توصیف خدای بوحده است و تخصیص او بمعبود
از باب ثناء جمیل است سوال و ایاک نستعین عطف بر ایاک لعبود است بر عطف بر بیان بیان
استقامت در مسمات بیان المند به وجه توحید جواب ترک استقامت که مفید تقدیم بود پس مراد
از و استقامت در همه مسمات شود و تخصیص استقامت در همه مسمات ثبات پاک خدای جل و علا
توصیف او ثناء جمیل دارند صالح برای بیان حمد ثناء بنمایند و چه دیگر در بیان و استقامت
لعبود و ایاک نستعین مراد مدد رب العالمین و از آنست که حمد خدای از مالک لاسما که سبوت

لک
و همان کرده برایشان اینها میران و صدیقان و شهیدان و صالحان چنانچه در مجلس دیگر گفتند
الذين انعم الله عليهم من النبيين والصدیقین والشهداء والصالحين وحسن اوليکما یفقا غیر
المغضوب علیهم ولا الضالین بولایت از این نعمت علیهم ای حراط غیر المغضوب
علیهم ال بدل مقصود به نیست بود بدل منه غیر مقصود باشد مقصود بودن افتاء غضب جرات
و غیر مقصود بودن نبوت العلم الغام از کجا است **اب** خواستش راه از باب افتاء غضب منضم
خواستش سبب مغرت و خواستش راه اصحاب لغت مثل بر بدل منفعت است و سبب مغرت
از جلب منفعت اهم بود و اهتمام در آن پیش از و باشد **ب** اعتبار از مقصود دارند و آنرا
در حکم قصد اهم غیر مقصود به دارند و نیز انعام اعلی است از افتاء غضب تواند بود که دعا
کننده از جهت استحقاق نفس خویش دعا بادی قصد کند دم از مقصد انی نرزد و تواند بود
غیر المغضوب علیهم با صفت الذین انعمت علیهم دارند بدل به پندارند **سوال** غیر با صفت سو
موقوف میشود صفت الذین که موقوف است چگونه افتاء **ج** موصوفه غیر چون شهید و مجاهد است
برغم مضاف الیه بود چون با غیر السکون یا غیر المکره غیر مغضوب و مانند آن موقوف شود یا الذین
باشفاد عدیت نیز مضافه صاحب کتاب اختیار کرده اعتبار کنند و مطابقت میان موصوفه
وصفت قابل شوند **سوال** ثبوت انعام مستلزم است مرا افتاء غضب افتاء غضب مستلزم انعام
است پس افتاء غضب از ثبوت انعام اعم باشد در توصیف نفس چنانچه فی یرده بود **اب** لا انعم
که انعام مستلزم مرا افتاء غضب چه انعام تواند بود که برود **ج** مستلزم بود منافی کفوف غضب
باشد و غیر المغضوب علیهم صفت مقصود بود فی یرده مقصود بود لا الضالین خطف بر المغضوب
علیهم آمده لاف یرده است برای تاکید نفی که از غیر مقصود **معنی اینست** بنمای ما راه مستقیم راه
کسانی که انعام کرده بر ایشان بر غیر ایشان که غضب کرده شده است برایشان و غیر راه که
و کم باشد که ان و بعضی گفته اند انعموا به علیهم کنایت است از پیوسته برایشان و که غضب شده
در باب این در قرآن ذکر غضب است که قال الله تعالی ان من اعطاه الله حیاة و غضب علیه

تعالی بنوا و ان غضب علی غضب و الضالین کنایت است از الضالین که در باب این توصیف شده
آیه و در قرآن تصریح نکرده و آورده که فی قوله تعالی نعم قد ضلوا من قبل و ضلوا
کثیرا و ضلوا عن سوا السبیل میبود از جهت شدت و عداوت با مومنان و کثرت بغض با
که قال الله تعالی لعل اناس من اهل الذم انما اوتوا الیهود از جهت غایب کفر و کینه
مانند بسته که اگر اکافران نیز زشت دارند و ناکر و بدکاران همه قبیح پندارند چنانچه از آمد فقیر
و سخن اغیاء و ویداده مغلوته و مانند آن مخصوص بغضب گشته و ضاری از جهت قلت عداوت
با مسلمانان و نرمی طبیعت و عدم کبر و وجودنا بهمان و عالمیان دین ایشان میان ایشان در
نسبت غضب تبصیر نه پیوسته بلکه از ایشان ماسول است که در آخر الزمان دینم ضاری گذارند
و بیست محمد صلی الله علیه و سلم ایمان آرند **آیه** کرده اند چون آخر الزمان عیس صلوات الله
از آسمان فرود آید ضاری را بسوی ایمان راه بناید ایشان راه راست یابند و راه دین اسلام
و در اتباع شریعت محمد علیه السلام و الصلوة بنشینند **سوال** در ذکر انعام استعمال صیغه فعل
معروف از جهت چه بود و در ذکر غضب استعمال صیغه اسم مفعول یعنی محمول است چه وجه باشد
از جهت تغییر صیغه انعام سوی بییم و تحریر است و عداوت با منافسون کریم آیین اسم فعل است
یعنی آنچه است و برای طلب استیجاب دعا مذکور شده و می باشد از قرآن دارد و اصل
سوره فاتحه پندارند نزدیک و مبدأ سوره ثنات و اوسط او دعاست طلب استیجاب و این
شبه است دیگر آنرا از الفاظ قرآن ندانند و داخل قرآن خوانند چنانچه در آغاز از اعوذ بانه
ان یطیعن الرجم که غیر قرآن است برای استعمال گویند در حکام احتیاط سوره بلفظ آیین که غیر قرآن
است اجابت دعا گویند نزدیک ایشان فعل آیین متواتر شده و کتابت او در مصاحف جایز
و این لفظ غیر عربی است سرمانی یا عبری است و آیین تحقیق میم و مد هنر و تفسیر هنر و غیره است
نشدیم و این محل خطاست و لفظ آیین بعد دعا تا غیر تمام دارد و در ترجمه آیین آیین
سوره فاتحه غلط سوره قرآن است و آیین آیین است و آیین آیین است

فانما انکتاب تنفاه کل وای بران است این سوره فرقانی است هفت آیه او هجوه هفت سوره فرقانی
از قرآن جز فی اجل قرأت و در فضیلت بجز قرآن کل است در کمال نهایت رسیده و در جلال
او سر در منتهی کرده مطلع او حسن مطلع مفضل او حسن مطلع است چه در مطلع او ذکر این نیست
که استحقاق همه حمد و ثناء را است که بر او کار همه عالمی است و این مطلع میباید است مرصع و آیه
یعنی اختصار صفت و استقامت در همه صفت سوره که او طلب هدایت و در مفضل او ذکر موفقت
باصحاب انعام و مجانب است انهم سقوا غضب و انتقام موه که موفقت است از انعام سخن و انتقام و کلام
و الله اعلم برادته و نفا تا اذنه لا اله الا هو یلی توکل علیه و هو بسی مسرعة بقصر یعنی
سورتی که همان ذکر بقره است مدنی است و ولایت مفا و مفا آیه است شش هزار و بیست یک
کلمه بیست و پنج هزار با فاضل حرف است و این سوره اطوال سوره فرقانی است و اکثر سوره ها از این
سپان احکام فرقانی است در تفسیر آورده که این سوره با فاضل حکم شریف را معنوی است و این سوره
در وی که اطول آیت قرآن است بر بیست حکم منطوی است برین حیات تعظیم نرا و است بقدر
سوال درین سوره انواع امور عجیه مذکور است و احصای فیون و غیره بطور است در تسمیه تخصیص
او باضافت سوره بقره بیست از میان همه چیز یادین مذکور است لغین بقره باضافت از یکی
جواب اسم مذکور بحدیث ثابت شده بکم توفیق الله و در حدیث است لا تجعلوا بونکم مقابله
فان الشیطان یفر من البیت الذی تقرأ فی سوره البقره اما سور توفیقی مستخرج از
بیان وجه تسمیه است باینکه بقره که ذکر درین سوره است هیچ سورتی جز این سوره مذکور
نشده خاصه این سوره باشد نرا و در تخصیص باضافت بود در بط سوره بقره با سوره فاحه
است که سوره فاحه بر سبیل اجمال متضمن جمله معانی قرآنی است و سوره بقره شروع در قرآن اجمال
و تشریح آن ابتدا تفضیل است و نیز در سوره فاحه اجمال انصراف المستقیم طلب می بود و
آغاز سوره بقره می التفتین گفت بیان کرد که دولت هر که را روی نمود و این نیست که با
و این سعادت که دریافت و نیز در آخر سوره فاحه ذکر زمره مومنان و دو فرقه کافران بود

افغانه سوره بقره ذکر مومنان و دو فرقه کافران از بی هران و منافقان روی نمود و بدانگاه
آغاز سوره مدح کتب و ذکر مومنان و کافران از بی هران و منافقان که تبلیغ کتاب سوری
ایشان است بر طریق عنوان کتاب آورده سورت ساری موعظی که مقصود است بر سبیل عموم
یا ایها الناس عباد الله افنتح کر و بعد یا بنی اسرائیل که در عدد اکثر اند و در خشت از همه مردمان
برترند و معالمت پیغمبر صلی الله علیه و سلم با ایشان بسیار بود ذکر مردمان بر طریق ذکر خاص بعد عام
سایع نمود و بر قول کسی که مراد از یا ایها الناس اعباده است که کان مکه دارند و ایشان با بعضی
پندارند افتتاح پندارند ایشان از جهت آن بود که اهل موطن بنجا میزند و از همه مردمان بجز
بنوی نزدیک تر اند بعد ایشان تقدیم بنی اسرائیل از جهت آن بود که ایشان در جوار قریه کاه
و در اینجا و امثال این نه بعد از ایشان بنی اسرائیل تکرار کرد و موعظت ایشان مکرر
آورده بعد مقاتلت بنی اسرائیل در میان تحویل قبله مذکور گشت جمله سیقول السفها و سفها
ما ولیهم عن قبلتهم التي كانوا علیها مذکور است بذکر این مقاتلت از ذکر بنی اسرائیل بر وجه
مماست آورده جایز است باینکه توبوا و یوبوا ذکر قبله بود و از این بذکر و لکن البیر من است بینه
تخصص سوی ذکر میراث روی نمود از این تا ذکر احکام میراث مذکور شده ذکر صلوة و زکوة و صیام
و حج و غیر آن آمده بعد موعظی که مضمون جمله بنی اسرائیل اتینا هم منه آیه پینه بر وجه التفات
از خطاب سوی عنیت آورد و بعد جمله کان الناس امة واحدة بر وجه از اعتراض مذکور گشت
و همچنین چند جمله دیگر تا جمله ولا تجعلوا عشتة لایانکم ذکر ایمان آورد و هم برین وجه مذکور گشت
چون در جمله ولا تجعلوا الله عشتة لایانکم ذکر ایمان بود از این جمله سوی ذکر احکام ایمان
تخصص روی نمود و بعد از ذکر ایمان تخصص سوی ذکر ایمان که باقی از ایمان است خاص گشت بعد
از باب ایمان مذکور جمله وان غرضوا الطلاق فان الله سمیع علیم احکام طلاق بمحصل بود
بعد ذکر احکام طلاق جمله الم ترالی الذین فرجوا من ديارهم لایة متضمن آیه احیاء الو
موتی مذکور گشت و جمله الم ترالی اللذان بنی اسرائیل مذکور است تا بوقت وادناه سفتن

و اجتماع می آوردند کاهی اسب را و این میگفتند کاهی ناشی از قوت شرعی مد استند کلامی که
اینچنین شکران صادر شود و از او را نکند بود و نیز چون مقصود از این کلام مدح قرآن دارند تا
از آن مقصود بر وجهی که است پندارند و بعضی الم با اسم سورت دارند و تقیه بر نه "سوره الم"
مخزون دارند و آنکه است بر کلام موعود با کلام منزل شود چیزی دیگر بود و آنکه است صفت او باشد
یعنی سوره سوره الم ذلک الکتاب الموعود و الکتاب الذی فی سال النزل اجماع ذلک الکتاب
مستأنف دارند و جواب صفت پندارند برین وجه ذلک کتاب است سوی الم بود و تذکر ذلک است
او در قریب برای تعظیم یا بنده الم را چون اسم سورت گویند مبتدا دارند و ذلک مبتدا دوم الکتاب
خبر او باشد بلکه کتاب و بالکتاب مراد باشد صفت او را بر پندارند خبر او و این مبتدا و خبر مبتدا اول
پندارند برین هر دو وجه اگر کتاب یا یطلق علیه اسم الکتاب مراد باشد اطلاق او بر کل و خبر
بود حمل در است آید معنی بیان نماید چنانچه گویند آیه اگر کسی قرآن است قل او احد کلام حیات
و اگر از کتاب جمع کنی مراد شود حمل کل بر جزیر و وجه مبالغت باشد که مقاصد کتاب باشد
است چنانچه است که او تمام کتاب است جمله - - - - - فیه موبکه است من ذلک الکتاب به چه مقصود است
الکتاب توصیف کتاب بملفوظ او در وجه تقوی دانند و غیر او را بر حکم تعریف در ذلک الکتاب
برین کتاب است که خوانند یک کسی را شکل شود و در معنی آیه تردد جمله لا رب فیه بر در
نفسه که در ربانی نیز نفس است تاکید ذلک الکتاب به انداخت توصیف کتاب بکمال بیان مذکور
محقق ساخت و فیه دلالت بر تکل و استقرار میکند پس - - - - - یعنی لا رب فیه تکل و استقامت
عدم نبوت در رب و نشانه بود پس و تنوع رب بعضی غیب تقی که ربی چه جهت است
می مذکور و فی مضمون جمله مظهر باشد و بعضی لا رب فیه بر بودن او بمعنی لا رب ما بر داشته
چنانچه در لاف و است و لا جدال فی الجملی را بمعنی منی گفته اند برین تقیه لا رب فیه
جمله معنی نموده و او را حمل بر او را بخواهند معنی است سوخته یا میگویم بخدای الم لطیف
مجید است یا گویند سوخته یا میگویم بخدای که فرستاده قرآن است و برین که آورده است و بخند که

رسند بر وجهی که است آن موعود و تعظیم است به سوره و می بخند و نشانه نیست هدای
لاستقیق بتقیر و بری نیز مبتدا است بمعنی ما جویند بر طریق رید فعل بر وجهی که است
گویند کتاب بنین همی است آنچه را نیز موبکه ذلک الکتاب به اند و تکرار مضمون او
پندارند چه او دلالت میکند بر رسیدن کتاب مذکور و صفت رعایت کمال و کمال کتب که
منزل برای وحدانیت هدایت اند و کمال در صفت هدایت با آنکه او را نفس همی داشته اند
پس منزه تکرار مضمون ذلک الکتاب به بنده التتقین متعلق است به همی معنی است این کتاب
مرتقی را که از تکرار بر پندارند و بعضی بنا میزنند امام تقی الله رضی الله عنه الذین یؤمنون
بالغیب الی قوله و می از قن هم یفقیون را تفسیر للذین داشته و متقی را بمعنی مؤمن را عمل احوال
صالحه پندارند چه ایمان اصل جمله عبادات است و صلوة اصل عبادات بدنی است و ذکر
اصل عبادات عالی است سایر عبادات در شیخ اصول بود و متقی بمعنی مؤمن و لیعلل الاغمال
الصالحه باشد و بعضی المتقی مترقی از تکرار دارند و بمعنی مؤمن پندارند سوال همی که
معنی دلالت و بیان علامات آیه باشد اگر چه رسانیدن تا سر راه بود چنانچه در تواتر نمود
خندینا هم فاستجبوا العمی علی الهدی آیه و از آیه تفسیر تحقیق شده یعنی شود را بهمنویست
کردیم و نشانیما راه گفتیم راه کم کردند و خود را بر کوری و کراهی آوردند و کاهی همی
بهمنوی کردن و بر سر راه آوردن است قال الله تعالی و استجیبوا منی فی شایء الی صراط مستقیم
و کاهی معنی دلالت بود که فی شایء منی شایء استجیبوا منی نام آیه تا آنکه بقصد رسید چنانچه
در آیه صراط المستقیم گفته اند و در حدیثی است که رفتند از هدایت به و معنی آخر
صفت خدای بود صفت کتاب پیغامبران است که رسانیدن تا راه اسلام و رسانیدن تا دار
السلام که مقصود ماوی است از کارنا خداست از قرآن نیاید و از رسول وی نیاید تا بر
اول صفت خدای و پیغامبران و قرآن تواند بود چنانچه بیان ما اسلام و نشانیما آن خدای
بیان کرده است این پیغامبران و کتاب نیز معنی تواند نمود لیکن همی برین معنی گرامان

بود متقیان را که مستدین باشند و علامات اسلام و شریعت ایمان میدهند نباشد چه برایت متقیان
که مستدین باشند تحصیل حاصل است و آن با اتفاق مقلایا جمل است **در باب** بی متقی بغیر برایت
متقیان و بغیر بیان راه کسی بر راه تقوی نیامده پس متقی متعلق به هدایت نباشد و کتاب هدایت
مرتقی را بود چنانچه گویند هذه المرأة من نعمة هذا الكتاب و ان كان ارضا عما في حال الطغوية و
ان کتابی که گویند نیز در آن او در غیر کتابی که شایع بود متقیان را هدای برین صورت روی نمود
صاحب کتاب که هدای المتقین را از قبل منقش قیلا فکسبته داشته معنی هدای الی المتقین
الی التقوی نبوده است این وجه را موافق است و باین طریق که بیان کرده شده است مطابق است
الذین یؤمنون بالغیب موصول بعد صفت المتقین است و موصول تا پیش
عطف بر دست جمله اولیک علی هدای من ربهم برین وجه است نه دارند جوابی شان او نیک
پندارند و تواند بود که الذین یؤمنون بالغیب متبا و الذین یؤمنون بالانزال الیک معطوف
بر و بود جمله اولیک علی هدای من ربهم خبر هر دو مبتدا باشد و جمله الذین یؤمنون بالغیب
تا آخر یعنی و اولیک هم متعلقان است نه خوانند و جوابی تا بال المتقین المستویین نیک است
و تواند بود که موصول اول صفة المتقین باشد و موصول دوم یعنی و الذین یؤمنون بالغیب
الیک مبتدا بود و اولیک علی هدای خبر او باشد و الجملة یعنی و الذین یؤمنون بالانزال الیک تا
آخر جمله بود هدای یا بر جمله ذلک الکتاب بود **معنی اینست** انا که بغیب ایمان می آرند و اول
بر تصدیق امور می که از این غایب است میکارند و چون خدای و فرشتگان و کتب بهاء
پیغامبران و روز قیامت و آنچه در وشت از اموال قطیعه و احوال عجیبه و نفیم چنان و غیر
نیز از انواع لذت و اصناف نعمت غیب بودن خدای و فرشتگان و روز قیامت تا
است و جمیع اینها بر این و کتب بهاء و وشت و خدای غیب است از چه ذات اینست
و یقیمون الصلوة عطف است بر یؤمنون بالغیب و یقیمون
یعنی میدهند و آنرا یاد رستی و ایمان است و یقیمون بر آنند و شریعت و احکام است

مسلوه است و میان عامه اهل اسلام است و است و شریعت و احکام است و یقیمون بر آنند و شریعت و احکام است
بزرگه خواص است و **و مما رزقناهم یفقیون** و در مورد متعلق یفقیون است
از جمله انکه رعایت فاصله مقدم شده و آنچه بر جمله یقیمون معطوف شده **معنی اینست**
و از آنچه روزی داده ایم این را در رضای خدای اتفاق میکند و دوم صرف آن در کار حق میزنند
سوال برنده میباید است و جماعه چنانچه طلال رزق باشد حرام نیز رزق بود و معتزله طلال را
رزق دارند حرام را رزق نه پندارند و اتفاق مخصوص کمال بود از حرام را و نباشد درین آیه
اتفاق را متعلق بر رزق تفسیر کمال نکرد پس اشارت سوی مذمب معتزله شود که رزق بر طلال
بود چه بر تقدیر اطلاق بر رزق چنانچه مذمب اهل سنت و جماعه است و در تعلق اتفاق بر و
اصول اینست و در آیه و ما رزقناهم یفقیون تفسیر بر رزق طلال نیستی **در باب** چون منبر برای
تبعین باشد متعلق اتفاق بعضی رزق بوده و لازم میاید که در آنجا که محل اتفاق است رزق
نشود و بدانکه معتزله رزق عبارت از ملک میدهند و مال حرام را از جمله انکه ملک نیست رزق نمی پندارند
و این خطیبت زیرا که رزق عبارت از غذا است و در غذا و طلال و حرام بر این اند و متوجه
یکدیگر اند و اگر چنانچه معتزله بگویند رزق عبارت از ملک نباشد و واجب که اهل سنت ملک پندارند
رزق بود و چون بر حکم و ما من رزقنا فی الارض الا علی احد رزقها و در قیام رزق بودن و واجب است
شود رزق را عبارت از ملک داشتن چنانچه معتزله میگویند خطا باشد و اتفاق که در و ما رزقناهم
یفقیون مذکور شد مطلق است بر اتفاق و واجب است که رزق و اتفاق واجب و اتفاق لغت چنانچه
صدقات زکوة و نفقات واجب و اتفاق فعل چنانچه صدقات تطوع و نفقات تبرع منطبق است و
از اتفاق مذکور زکوة مزدور رزق است و از آنکه از اموال غایب است و ذکر زکوة که
اصل عبارات مالیه است پندارند و الذین یؤمنون بالغیب **و ما انزل الیک**
و ما انزل من قبلک و الذین یؤمنون و وجه اعراب که شسته و ذکر او بالا رفته و ما
انزل من قبلک عطف است بر ما انزل الیک که مجرور است **معنی اینست** و آنکه ایمان می آرند بر آن

این ای محمدنای محاطب غیر معین از پروردگار خویش برپای اند به صاحبان اهل بیت اند
و این یعنی گردیدگان بقران همین مقلی اند نه غیر مقلی و بر وجه قصر خبر برستند
چنین بود و این هم است نه مقلی نه غیر مقلی که خبر میسرند بقران **الَّذِينَ**
كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَمْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ
و اندر تمام لم تنذرهم بنا و یل مصدر مبتداست و سوا خبر مبتداست جمله خبران است لایؤمنون جمله
سببه است معلومه است مرستوا ترسانیدن و نارسا شدن و تواند بود که لایؤمنون خبران باشد
و سوا علیهم و اندر تمام لم تنذرهم جمله معترضه در اثنا کلام بود **بمعنی اینست** بدرستی که تا
کافر نشد ایمان نخواهند آورد و تصدیق خواهند کرد یک گشت در عدم ایمان ترسانیدن
و نارسا شدن این **سوال** میان این جمله و جمله الذین یؤمنون بالغیب و جمله والذین لا
یؤمنون با انزال ایک و ما انزلنا آخر جامع تضاد است چه کفر ضد ایمان است و ان جامع کج
است و میان او و میان جمله فلک الکتاب و جمله هدی جامع نفی است چه تضاد کفر با کتب
معلق نفی یا مفعول بود و ان از باب تشایف باشد با وجود جامع و تناسب جبر اعطفت نکرد
بمعنی ان الابرار انما یخافون الله الخ یعنی چه پادشاه عطف میان عطف نیاید و در
کلام سابق در میان ذکر کتاب بود و در وی نو کرد و بتکرار نوی نمود چه در انجا ذکر کتاب
طریق عنوان ذکر کتاب است و چند جمله در مدح او آورد و با فطرت انکتاب است و است
کتاب شده و از جهت دلالت بر عظمت او استعمال از لکه که برای است بر عید است آمد و عطف
شد و نیز به مخالفت جنس کتاب بروی مقصود شده و باز جمله لاریب منه بیان کرد و این معنی
یقین بیداشت و یومنین به و شک بنیاد نباشد بعد کتب به مذکور است صفت
برو و صیغه مصدر به وجه مخالفت بر طریق زید علی آورد و تکیه بر هدی تعلیم و خواست
این عظیم لایک نه گشته داشت بعد ذکر کرد که کتاب است به مذکور است و یقین از انرا است
مؤمنان با انکه منان اند و از باب نفی اند و است کلام سابق بر انکه منان است

و ذکر کافران و کواش که معنویان انجا است میان مقام خود و در کلام میخ چنانچه از جهت تضاد
خبر و انشا فضل نموده از تبیین مقام با وجود جامع نیز جدا افکنده فضل مذکور از جهت تبیین مقام
جامع است و از جهت اختلاف مقصود کلام صاحب مفتوح در فضل و وصل قاعده تبیین مقام بر
نروم فضل ذکر کرده و همین است نظیر آوردن تاکید این جمله از جهت ابراز مقصود دوم کفر بر وجه
و کاد است بنده از جهت روانکار و نیز در بنود چنانچه در ایات ربانی و شریف انشی آمده و در ربان
نوی کند چون و امثال آن تحقیق شده **سوال** چون والذین یؤمنون با انزال ایک و ما انزل من
فی یک مبتدا باشد اولیک علی هدی من ربهم خبر مبتدا بود این مقام با مقام ذکر مومنان دارند
خارج از مقام مدح کتب باشد دارند و میان مومنان و کافران تضاد است بجای و همی محل عطف با
میان این تبیین مقام بود **جواب** مدح مومنان با بیان آوردن بکتب متضمن مدح کتب
آمده اینجمله در مدح مومنان بکتب است از مقام مدح کتب خارج نشد جمله ان الذین کفروا چون
در مقام مذمت کافران بود از انجا که در مقام مدح کتب است با وجود جامع مفعول شود **سوال**
از یک نیکی کافر شده مذمت نیز کسر نشد ایمان شرف گشته تفاوت ایشان بسبب بدل
گشت و محنت ایشان چنانچه سبب حکم بعدم ایمان بر کسب عموم چگونه مستقیم می آید و محنت
ان چگونه روی نماید **جواب** بعضی ایه چه نوع تفسیر از کافران مذکور جماعت مبرود چون اوبل
و عتبه و شیبه و ولید و میسر و کعب بن اشرف و یاران ایشان اند و خواست بود که ایشان
کفر میسرند تا وقت مردن دین اسلام بنیان برادران و از جهت این **سوال** مذکور و از جهت
و تواند بود که جنس کافران مراد شود و حکم بعدم ایمان معینه بر همان ارادت کفر باشد و معنی
ان الذین کفروا سوا انذار که و عده فی زمان را را دانه کفر هم فیه یا در ان الله کفر و اوارا
امده و ام کفر هم بنیانند و بر قول انشوی اعتبار مرقم راست کافر نزد یک خدای کسی بود
نتم او بر کفر باشد بر قول او تفسیر مذکور حاجت نیست و کافر بودن کافران برین معنی است
ختم الله علی قلوبهم این جمله تعلیل است و بر معنویان جمله سابقه دلیل است

متره اختلاف مذکور در وجه پیدا و اقرا و کجا روی نماید متره اختلاف در کیفیت کفر و ایمان
و فرق کفر عارضی و اصيل روی نماید و کس نیکه اقرار رکعت کويند نزد يك ايشان بغير اقرار
ایمان حاصل نشود و کس اقرار بغير ايمان کفر است و بر قول کسی که ایمان را عبارت از
تصدیق دارد و اقرار بغير ايمان را کفر می پندارند بترک اقرار بغير عذری و راضی شدن با
کفر احکام استخفاف و این بود و کفر ارتدای باشد و بعضی در تعریف ایمان زیاده است کنند ایمان
تصدیق بالبینات و اقرار بالاسان و عمل بالاركان کويند لیکن معتزله و خوارج عمل را جز مقدم
بشواات و قوت ایمان نه پندارند اهل سنت و جماعت ایمان را بیان دانند و ایمان را باطنی
عمل ایمان کامل خوانند لیکن ابو حنیفه و صفی مکمل دانند و امام شافعی جز مکمل خوانند و اگر چه
در ظاهر ظاهر می رود و در اقرار ایمان قایل نیستند بر سهیل ایشان منقادان مومنان باشند
برین آیه مزمع شوند و بعضی ازین هم گفته اند ایمان مجرد معرفت و علم را کويند باطل است ایمان
و نور اعتقاد و همت است که اهل سنت و جماعت بیان نموده است **يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ**
الَّذِينَ آمَنُوا امْضُوا امْضُوا الذين هم موصول بامضوا عطف است بر امضوا و عموما
مبطل بقول امضا باعد است یا بدل از دست معنی است با خدای غرض جمل خدای و مکر میکنند بغير اطمینان
میکنند خلاف خبری که پنهان میدارند و در دل کفر پندارند و باطن ایمان می آورند و در ظاهر
دوستی نمایند و در باطن دشمنی می افزایند **سوال** خدای فرشتگان است فرشتگان کسی را بود که در
فرشتگان خدای عالم است و نفی است و هیچکس نتواند خدای را بپوشد و وجه نوع ایمان باشد
جواب حال منافقان و معاایه ایشان که اظهار میکنند طهارت چیزی را که در دل پنهان میدارند
فرشتگان و معاایه فرشته گان کردن می نماید از اخراج و فرشتگان بر وجهی مثل خوانند **سوال** معاود
معاود بود و معاود است که با باشد و مشرکت در خدای که قبیح است با خدای مومنان در
نیاید و صحت آن روی نماید **جواب** معاود معنی اصل فعل نیز آمده و چنانچه در عاقبت اللص و
امده تحقیق شده این بریل و راست نه عموما که از غیر است و بر این معنی است که در حدیث آمده است

یخده عموما الا انفس هم که داخل سبع است معنی فعل نه باشد شکل مذکور اصل و در نشود یا اگر چه اصل
رسوال منقول و صفات کند بجهت برین و عموما رسول الله و الذين امنوا کويند و نسبت فعل به مومنان
بر مضمون کرب خدعه اگر از بیخامیه و مومنان واقع شود شیعین بخود و **مَا يَخْدَعُونَ**
اِلَّا اَنْفُسَهُمْ حال است یا مقترنه است الا انفسهم استخفا است و معنی است و معنی فریب
ایشان که انفسهم را خویش را یعنی زبان این نوع هم ایشان را میگویند و معرفت فریقین و با فریب
سوی ذوات ایشان باز میگرد و این قصر قلب است چنانچه در اعتقاد خویش خدای با انفس خویش
نداشتنه خدای با مومنان می پنداشتنه از حبه ر و اعتقاد ایشان بر وجه قلب گفت که ایشان
خدای با خویش میکنند و دوم زبان خویش میزنند برین خدای هم ایشان را ازین خود مومنان هیچ
مغرت نبود و **مَا يَشْعُرُونَ** عطف است بر جمله سابقه یا حال است و ذکر او متضمن است بر
مذمتی دیگر را که نادانستن جبلت و کفی باللیل **عالمی است** و ایشان در معنی یا بنده که سوی حق
خویش می شنیدند و میدادند که خدای ایشان را و زبان می افکند خدای ایشان مومنان را و
دنیا و آخرت پس زبان گفته **فِي تِلْكَ اَمْثَلُ مَرَضٍ** انچه منیه است جمله که بالا رفته
یا مکر است مکر کلام که شده معنی است در دنیا و ایشان چندی و مکر است و مکر است طبع و نفاق
و تنباهی است این امور را مرض خوانند زیرا انچه شبهه مرض دارند و آثار مرض بهای می آرند چه هر
از ایشان سبب هلاک معنوی است چنانچه مرض هلاک صورت است و اگر حبه انکه این امور در ایشان
ثابت است و ستم است معجز نیست تعبیر جمله اسیمه که حجاب فعلیه که دلالت بر حدوث کند دنیا و
فَرَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا این جمله عطف است بر جمله فلو بهم معنی است بفریب
خدای ایشان تا بیماری نفاق و عارض خلاف و تفاوت و تبس و دروغ گوئی و مکر و
جمله جوئی و مانند آن تا ایشان را عقوبت افزاید و عذاب در کمال فعل روی نماید و این معنی در ایشان
معجز است از انچه تعبیر بصیغه حدوث کرد جمله فرا و هم امده و مکر است که معطوف بر دست فعلیه
آورده و گفته **عَذَابُ الْيَمِّ** بما کانوا یكذبون کینه و نفاق

معنا معروف از باب غلبه و از باب تفعل خوانند و معنی بر حسب آن دارند اختلاف قرات دارند
جمله مقتضات برای عذاب منافقان و غیبت ایشان و جوار و مجاور و متعلق به نظر مستقر
لهم با مفهوم عذاب که معنی لغت است مراد مصدریه است ای لهم عذاب الیم سبب کونهم کافران
او سبب کونهم کافران معنی لغت است و مراد است مرایان با عذاب در رسانده و عقاب شده
کردانه چون که نشود و زوال بر سبب بودن این نیکو کندگان و در دفع گویان پیغمبر
است در دفع کوشی میکردند و ایمان آورده اند باینکه میقتضی و اذ اقل لهم لا
تفسیدوا فی الارض قالوا انما نحن مصلحون
لا تفسدوا مقول قبل است و فی الارض متعلق است بالف و ق و اذ اقل است انما نحن مصلحون
مقولات لوات اینجمله شرطیه عطف است بر یکدیگر که خبر کافران واقع شده یا عطف است بر عای
یعنی بقول آمده که صله شده معنی لغت است و چون گفته میشود مرایان را فساد دیکته و درین
هم تباهی فرزند و درین عطف نباشد باطله بر امر از مسلمانان و پیراییدن ان بر کافران عیال
کفر از اسلام و افکار و دشمنی و ایضا دوستی با پیغمبر علیه السلام و بر انگیزن فتنه و فساد
کوشیدن و امور مسلمانان با فساد و کوشیدن ایمان را صحت کند و کار با صلاح آرند معنی لغت است
مسلمان شدن با مسلمان صلح کرده ایم و خود را از عیال به بابین باز داشته ایم و این دعوی
اصلاح در کار مسلمانان و بر صلاح کار اهل ایمان است و ما مصلحیم در کار خویش که کلام اسلام گفته اند
مسلمان شدن نمی رسد و ان خلص خیر ایمین دعوی اصل در خود است و کوشش در فساد
خویش که متضمن مغرت دیگری باشد کار بد است و قدر در انما نحن مصلحون قصر قلب است برای
رکنی که مسلمانان درین این داشته اند که این از ما معنی می نداشتند الا انما
هو المفسدون الا حرف تنبییه است و جمله مغرضه است برای رد مقابلان
دعوی بودن خویش مصلحان چون این را در مضمون اینجمله انکار از جبهه روانکارا که جمله
سیخ نمودن است که کینه برستی که این فساد اندر دعوی مصلحان است

در حق مسلمانان اصلاح ندارند بدو دفع خود را مصلح می پندارند امر را این گفت می کنند که
بر می آید این تحریف می نماید و در حق خویش نیز مصلح می پندارند و کار خود همه مصلح میگویند
در و کمال قبل می اندازند و بعد از این که گرفتاری سازند و لکن لا یشرعون جمله
استهرا است بر تکمیل کلام مذکور و دفع و هم در عمل مسطور از شعور و انیت و یکسری
ندارند و دل نمی آرند که کار این متضمن چه است و این را درین عمل چه بعد است
بد میکنند و آنرا نیک میدانند نیک بد کردی که بد کردی و نیک است که نیک است
بر انگویند و استرو اذ اقل لهم امنوا کما امن الناس قالوا
انؤمن کما امن السفهاء
خبر از شرط است انؤمن مقول قالوا است استفهام برای انکار است کما امن السفهاء صفت مصدر
است و ما مصدریه است ای انؤمن ایمان کایان السفهاء ما موصوف است با موصول است عبارت از
ایمان است و رابطه محذوف است ای کایان او کالایمان الذی امن السفهاء و ضمیر محذوف مقول
مطابق بود و بر طریق معنی است و این شرطیه عطف است بر شرطیه سابقه
معنی لغت است و چون گفته شود مرایان را که چنانچه مردمان ایمان آورده اند ایمان آرید و
در ایمان دل بر خلوص اخلاص و صدق تصدیق می ریزید بگویند یا آیم چنانچه ایمان آورده
ند ایمان بگویم چنانچه کرده اند بی خردان مراد از ناس در کما امن الناس جمله مسلمانان
وصحایه کرام از انصار و مهاجران اند و این ناس باقی که از پیوسته مسلمان شده بودند چون
عبد الله بن سلام و امثال او مراد دارند و تشبیه ایمان ک نیکه از زمره ایشان ایمان آورده
پندارند کافران از نادانی خویش چنین دانایان را دانسته و از ستم و بی عدالتی خود
چنین عاقلان را سفاهت دانسته و مسلمان را تیر از مومنان میس گردانیم و بتو نفس کافران
از ایمان بیرون آورده و در ورطه بیایم در آورده اند کرد اند که پیغامبر صلی
علیه وسلم بن مسعود و جعفر طیار رضی الله عنهما روایت بر یکسان است و در تادیب

ل

بر شرطه سابقه و اذ القوا الذین آمنوا قالوا انما اخلوا
 الى شياطينهم قالوا انما معكم این مرد و شرطیات سابقه معطوف اند
 خبر که نوایا در صله منوط اخل اند **سوال** مومن ایمان منافقان را نکار میکردند منافقان
 اجازت ایمان بغیر تا کیه چرا آوردند **جواب** تا کیه اجازت در انکار صورت بر تقدیری واجب است
 که اجازت بر بعضی تکلیف نباشد و در اعلام او را اتهام بود اما اگر بغیر و تکی اجازت خبری که معطوف
 میکنند و هم حقیق و تا کیه او برای چه نماند و چون شد بد که کفران مخیطه منافقان را با
 امارت آن بود که در مضمون انما معکم انکار بود و بطور امارت انکار تا کیه انما معکم بتنزیل
 ایتان منزله لشکران بیان باشد **معنی ایت** و چون به پیش منافقان مومن را بگویند که
 و رسول ایمان آورده ایم و زمین اسلام و شریعت بنما بر علیه السلام تصدیق کردیم و چون
 شیطانیان خویش یعنی با مفسدان کرده خویش خلوت کنند با ایشان و هم باز گوئی و غدر
 خواهند زنده بگویند برستی با بیایان باشد و این را ایتان تر و دشمنی که کفران را ایتان
 ایتان را میگویند و دشمنی ایتان را بگویند از جهت سبب قبول ایتان برای ایتان
 بشایعین مانند انما نحن مستتر و ک این جمله تقریر بر میان
 یا مستتر است چنانکه چنان ایتان انما معکم گفته که کفران **سوال** ما گفتند که
 محبتهم مراد کردند بر وجه استیارت شیطانی خزانند بر وجه استیارت
 کفران انان سخن مستزون آوردند و انان برای تقریر است ایتان را به صورت بیان
 نمودند کفار و عقیده ثبوت ایمان ایتان بودند ایتان قصر خویش بر صفت استنزا و انان
 کردند مخی ایمان از خویش پیش آوردند و این جمله را با عبت تا کیه یا استیارت
 بغیر حرف عطف آورد **معنی ایت** نه ایمان ما که استنزا کنند و ایتان را از کفران کنند و
 تصدیق مومن بر وجه سخن داریم و تعلیم ایشان بر سبیل استنزا بجای ایم الله
 کیستنر **جواب** غایب شده بود جواب ما و افعال الله بهم باشد **معنی ایت** نه

به معنی ایتان
 استنزا و ایتان
 شیطانی

سزای استنزا ایشان خواهد کرد و جزا کفر و منافق ایتان پیش نهاد آورد و درین کلام
 صفت مت کلمه است یعنی جزا استنزا بلفظ استنزا ذکر کرد و افعال بی نیم بلفظ استنزا
 از جهت آنکه در محبت مستزون استنزا بلفظ جزا و سببه سببه ای عقوبت و کما تدرین تدرین ای کی قفل
 بیازی تحقیق شده و تقدیم سند الیه بر جزا فعلی مفید است مرفی و نقوی و بیان است برین
 جزا استنزا البته خواهد بود و دلالی له روی خواهد نمود و قیاد فعل مضارع در جمله اسمیه که ال
 است بر ثبوت مفید استنزا حادث بود و این المفعول از جمله فعلیه و از جمله اسمیه که خبر و
 در اسم باشد و **میکد همی فی طغیانهم لغیرهم عطف** بر
 استنزا و بهم بجهت حال است از مفعول مدیم **معنی ایت** و بغیر از خدای ایشان را در طغیان
 یعنی دروغ کردن و کفر و تجاور کردن از حد و عصیان و درین حال که حیران اند ایشان و سرگردان
 و بهر هم معنی بگویند یعنی هلاکت دهد و دیر دار و ایتان را در طغیان و عصیان و درین
 حال که کور دل بودند و سرگردان باشند و این ایت در رد و جواب اصل که متذکره بران قابل اند
 جمع است در داشتن ایشان بر طغیان که در روی ایشان از هیچ منفعت نیست تقریر است **اول**
الذین اشتروا الضلالة بالهدی اول اسم اشارت است و کما
 برای خطاب است مخاطب غیر مستنزا علیه السلام یا مخاطب غیر مستنزا است جمله مذکوره متوجه است بر
 مذمت کفران و تشناعت کار ایشان **معنی ایت** ایشان ای محمد ای مخاطب غیر مستنزا که
 خزیه اند یعنی بدل کرده اند مهدی گمراهی و بصلح تنباهی هدی و صلح و از مذکر می و تنباهی
 و اشتروا استعلا است در استبدال بر وجه استعارت و این استعارت مرغ است بزرگ لازم
 منه یعنی ذکر است و تجارت **فما سر بحت تجار** **عطف** بر جمله و این
 استناد و مجازی است چه سود کنند تا جبر بود تجارت سبب سود است سود کننده نباشد ای مخاطب
 تا چشم **جواب** پس سودگرند کانه که سودگر است معطوف بر ایتان در تجارت
 خویش سود کردند و درین کار بهره مند شدند **ما کانوا مهتدین** آنچه

قدر فطانت است و رسیدن آن بنیای ترس زوال مینمائی و خوف رفتن جهان است بهر چه
تفسیر تشبیه ثانی را ابلغ از تشبیه اول گفته اند و ترس این دو تشبیه از باب ترس از ادنی سویی
اعلی داشته اند و **لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ لَكُمْ سَعِيرُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ**
عوض میسر میسر و ابصار هم بر منافقان است نه بر مبتلا شده کان بیا ران است که انان معروض است
چهر تشبیه جایز است که مفروض بود چنانچه خبری که سیاه زرد و ام است بدین تشبیه که سحر
منته شود در شان این بوجه تشبیه و تشبیه بر والی ق و غیبه ملازم نباشد تشبیه وانی ق و
در شان منافقان است نیز در حق ایشان بر بوجه بر چمله است و هم وید هم و طعنانه میسر
که وید منافقان است معطوف بود و غلط مذکور ملازم و مناسبت باشد چه در ان جمله ذکر میسر
کور دلی ایشان را و در بجه کوری و کوری چشم و کوشش ظاهر کرد **مَعْنَى** این را در ان
کور دل گذاشت و ملا و کور دلی را ایشان کی است و اگر خدای خواست که چنانچه مینمائی و تشبیه
باطل ایشان بر دست مینمائی و تشبیه نشان هر نیز بر دلی و چشم و کوشش ظاهر ایشان را نیز
مینمائی و تشبیه او را و توانست که صیغه معجم و ابصار هم بر نفوذ زنده کان است که کور
شدگان بدان مسطور دارند و این واقع در دنیا واقع معلوم خدای پیدا رانند و انچه
بر معنویان جمله شکم کشی الذی استوقد نار انا اخر باشد و متصل و مربوط با و بود که چون جمله مذکور
برای تشبیه منافقان برین دو کرده مذکور است و مسا تشبیه و حق مسطور است یکی از ان و بود
معنی است نادیدن با سقد و دیدن است زید ان رفته اگر چه خبر رفته و مینمائی زوال نه پذیرفته
چه بیان کرد که منافقان در روشنائی می بینند و نیز بیان کرده که در روشنائی برق میر میکنند
و ان معنی که بیان تشبیه مذکور ان نه اند و نیز بیان کرده که مبتلا شده کان بیا ران مذکور و غلط
رعد و برق مسطور نیز دیگر است برق که روشنائی چشم ایشان را بر باید بهتر نیز بوده و نیز بیان کرده
که غن و تشبیه برق میر میکنند و ان معنی دلیل بر بقای بصیر نمود فحوائی این کلام اثبات تقریب
نشد یعنی نه بایب ابصار هم بر دست و ان و تشبیه معجم و ابصار هم با عطف بر کور

جمله مناسب معنویان جمله سابقه آورده معنی چنین آید خدای از منافقان بصیرت برده و بصیرت برده و
بافت کوری بصیرت و اگر خوش است و بصیرت بر دلی و ایشان را بیا و کوری کوری و توانست
بود که صیغه معجم و ابصار هم بر دلی صیب که در تشبیه دوم که مثل منافقان بنبل ایشان تشبیه است
بود و انچه بر معنویان جمله کلام اضار لهم تشبیه و اذا اظلم عليهم قوا معطوف باشد که معنویان و
اینست که این ان مینمائی داشته اند در روشنائی میدانند و در تاریکی دیدن نمی توانستند و چون
جمله معطوف بر جمله مذکور و انست از سفا تشبیه و صیب که تشبیه است بود و انرا که کلامی در جهان
واقع شده بود مستحق و اراده ما بوده مفروض نه پندارند معنی چنین باشد مثل منافقان همچو
مثل مبتلا شده کان بیا ران مذکور است و ظلمات و رعد و برق مسطور است که ایشان از جهت
تاریکیهای نمی دیدند چون از در تشبیه برق روشنائی حاصل شدی میباید و خدای مینمائی ایشان
نموده بود و اگر خواستی که بصیرت و ایشان را بافت کوری و کوری بصیرت **إِنَّ اللَّهَ**
عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ این جمله تیسر است یعنی در دید جهان سابقه برای تاکید مذکور شد
پانجه در قل جبار الحق و الحق الباطل ان الباطل کان زهوق الله و چون بیان قدرت خدای بر هر چیز
استندم قدر بودن او بر سر اید منافقان است و اظلمار توان علی بر عذاب است و انست
و ان و در بر عذاب ایشان مستندم بر نیکی ایشان را عذاب خواهد کرد و بر عقوبت و نکاح خواهد
کرد و پس انچه از ان الله یفعل بهم و بیا ز بیم کنایت است و با فادت این معنویان بر است و تشبیه
ایشان که بالا رفته و تصریح و تشبیه مایه بر معنویان کنی غن و تقدیم ملوح شامع را در معنی غن
ر و تشبیه بر یک در دین اعتبار جمیع استندم بر تشبیه بر انکه و تشبیه و ان و تشبیه

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي
خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ
اب و ذکر مومنان و کافران بود بطریق غن و تشبیه مومنان و کافران از بی هر

قدر فظا عت است در رسیدن آن بنا بر ترس زوال منافی و خوف رفتن جهان است هم از بخت
تغییر تشبیه نمائی را ابلغ از تشبیه اول گفته اند و ترتیب این دو تشبیه از باب تررت از ادنی سون
اعلی و ارشته اند و **لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِكُمْ مَعَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ**
خود غیر سمع و ابصار هم بر مشافقان است نه بر مبتلا شدگان بپاران است که انان مغفول اند
چه تشبیه بیایز است که مغفول بود چنانچه خبری که سیاه زرد و اوست بدریا شب که موج از آن
منتهی شود در شان اینان بوجه تشبیه و تله بد و الحاق و غید ملایم نباشد تشبیه و الحاق و غید
در شان من فغان است نیز در حق اینان بر بویچه بر جمله است نه و هم و یک هم از طعنه است
که و غید من فغان است معطوف بود و غطف مذکور ملایم و مناسبت باشد چه در ان جمله ذکر علم منی
کور دلی اینان آورد در جمله کوری و کوری چشم و کوشش ظاهر کرد و معنی اینان را در ان
کور دلی گذاشت و عباد کور دلی را اینان کشت و اگر خدای خواست که چنانچه منافی و تشبیه
باطل اینان برد است منافی و تشبیه منافی ظاهر کرد و چشم و کوشش ظاهر اینان
منافی و تشبیه منافی آوردی و تواند بود که صیر سمع و ابصار هم بر فقر و زندگان است نه کور شد
شدگان بپاران مسطور دارند و این واقع در دنیا واقع معلوم خدای پندارند و انچه معلوم
بر مصنون جمله شکم کشتی الذی است و قدر انا آخر باشد و متصل و مربوط با او بود که چون جمله
برای تشبیه من فغان برین دو کرد و مذکور است و مدار تشبیه و حق مسطور است یکی از ان وجود کمال
منی است تا دیدن باستعداد و دیدن است دیدن رفته اگر چه بصیرت رفته و بیانی زوال نه پذیرفته
چه بیان کرد که من فغان در روشنائی می بیند و نیز بیان کرده که در روشنائی برق میر میکنند
و آن معنی کویان تشبیه مذکور ان نه اند و نیز بیان کرده که مبتلا شدگان بپاران مذکور و طاعت
در و برق مسطور نیز دیگر است برق که روشنائی چشم اینان را بر پیر بنویز بود و نیز بیان
که در روشنائی برق میر میکنند و این معنی دلیل بر بقای بصیرت نمود و فحوائی این کلام اثبات بقی است
است یعنی لم یذهب ابصارهم موقت و اوست و در ان سیم و ابصار هم را عطف بر کور

جمله مناسبت معنون جمله سابقه آورده معنی چنین آید خدای از من فغان بجهت برده و انچه تشبیه
یافت کوری بصیرت و اگر نعمت سمع و بصیرت بی و اینان یا پدید آوری و کوری سپیدی و تواند
بود که صیر سمع و ابصار هم بر دوی صیب که در تشبیه دوم که مثل من فغان بتل اینان تشبیه
بود و انچه پیشون مبتلا کلام انرا را هم تشبیه و اذ اظلم علیهم موا معطوف به تشبیه من فغان و
اینست که اینان بینائی داشتند در روشنائی میدانند و در تاریکی دیدن نمی توانستند و چون
جمله معطوف بر جمله مذکور باشد از صفا تشبیه دوی صیب که تشبیه است بود و انرا که کلامی در جهان
واقع شده بود مستحق و دارند ما بوده مغفول نه پندارند معنی چنین باشد مثل من فغان همچو
مثل مبتلا شدگان بپاران مذکور است و ظلمات و در عد و برق مسطور است که اینان از صفت
تا بر یکهای نمی دیدند چون از در تشبیه برق روشنائی حاصل شدی می بینند و خدای منافی اینان
نموده بود و اگر خواستی که بصیری و اینان یافت کوری و کوری سپیدی **إِنَّ اللَّهَ**
عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ این جمله تریل است یعنی در دیدن جمیع سابقه برای تاکید مذکور شد
چنانچه در قل جاء الحق و زکوا الباطل ان الباطل کان زهوقا الله و چون بیان قدرت خدای بر هر
مستلزم قدر بودن او بر سر این من فغان است و اظلم انافی بر عذاب است و ان است
بود و در بر عذاب اینان مستلزم است بر نیکه اینان را عذاب خواهد کرد و بر عقوبه و نکاح خواهد
و در پس انچه انان الله بعد هم و پی زیم کن است و باقی دستان مصنون پوست و شکایت
از انان که بالا رفته و بصیر و تشبیه ملوح بر مصنون مکنی عنه بتقدیم ملوح شایع را و معنی
منزل و منزله سایل کرد برین اعتبار جمله ان الله علی کل شئی قدير را مود که و معنی و اول و رفته
اینست مددستی خدای بر هر ضعیفی توانا است سمع و بصیر اینان تواند بود و این تشبیه
و هم و مذکور شد **يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ خَلَقَكُمْ**
وَالَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ
کتاب و ذکر مومن و کافران بود بطریق عنوان مدح کتب مومن و کافران از بی

انکم سارقون تحقیق شده و در او قلم نفاد دارم فیما آمده و بر قول بعضی مفسران که خطی است
 استرکان را دارند و کلام از باب خطاب بر وجه عموم پیدا نمیشود از سوال تا مراد از کافران باشد
 عبادت است و در بنود آن نیز بر وجهی که بیان کردیم شکی نیست و **الذی جعل**
الارض فیراشا و السماء بناء و انزل من السماء
ماء مفضی دیگر است بر یک یا مفعول است بر مفعول یعنی است یا خبر مبتدا و حذف
 ای هو الذی جعل لکم و آنچه مفسر شده بود متضمن بنا و دیگر باشد **مفنی** است بر وجهی که پیشتر
 گفته و آنرا یکبار خود را طاعت و زید را که کرد و این برای شمارین را که کرده و لایق است که قدر
 کرده و کرد و این است آن بانی را آورده و مظهر مفعول انواع نعم کرده و از آسمان آبی یعنی از آبر
 بانی فرود آورده و آنرا سبب نزول زمین کرده **فَاَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ**
رِثًا لَّكُمْ جمله عطف است بر انزل **مفنی** است پس بانی شمار زنی عظیم از جنس سوار
 یعنی کوهین بنی سوار از قبه دوزی اولاد بیرون آورد و در عالم آنکه است مرثا ما پیدا کرد برین توبه
 مرثا برای بعضی بنده و رزق موقوف بود و تواند بود که رزق را موقوفی بر آنچه دارند و مرثا در
 الثمرات بیانیته بنیانند عباد مجرور و حال از رزق باشد تقدیم از جمله نکارت ذوالجلال بود و معنی بن
 آید بیرون آورد و رزق که مرثا است و حال آنکه از جنس میوه است **ثمرات** است
 جمع قلت ارنه نامر و بود و ثمراتی که خدای بیرون آورد و است بسیار است بمعنی جمع قلت و را فراتر
 بجهت ستمانی نمود **جواد کامل عطف** اکثر را قیس در نظر که اکثر است بمعنی جمع قلت
 عطف اکثر قلیل یا یزد و نظر او بخشش عظیم حقیر آید در کثرت **جواب** این سوال بر طریق بیرون
 و محل برومی دیگر کرده و آن است که ثمرات جمع ثمره است و لفظ ثمره را در استعمال معنی جماعت
 شمار دارند و او کثرت ثمره است نه شمار ثمرات بر وجهی که جمع باشد و معنی جماعت ثمرات
 اولاد برین اولاد معنی کثرت گویند و برین طریق انوار کثرت گویند برین وجه اشکال **سوال**
 فاعل نیست و نیز که ثمرات که جمع ثمره معنی ثمره است و لفظ ثمرات معنی جماعت ثمرات است

اگر چه دلالت بر قلت افراد نمیدهند و لیکن جماعت با قلت اشکال است و ثمرات و محل
 ثمرات شمار که مع کثرت است بلام مقام بیان کثرت نباشد و مقتضای قصد بیان کثرت نشود
 و در تفسیر امام نادر لام در الثمرات لام عمد داشته و معهود انواع ثمرات همین چند است **روایت**
 کرده اند چون خدای عزوجل آدم را هدایت نمود علیه از بهشت در زمین فرستاد و انواع میوه را
 او را توشیه داد میوهائی که در زمین پیدا شده از جنس آن میوه آمده **فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ**
اَنْدَادًا فلا تَجْعَلُوا فعل مضارع است جواب امر واقع شده باقی بقیه بر آن منصوب
 آمده **مفنی** است نیز سبب خدای را و توحید او و زید پس که مرثای را ثمر کای یا آنچه متصل است
 بجهت هو الذی بر تقدیری که الذی خبر مبتدا و حذف باشد و فلا تَجْعَلُوا بسببه و فلا تَجْعَلُوا
 بنی آمده بود معنی چنین آید و آن خدای است که گردانیده است برای شما زمین را و آسمان را
 چنین پس گردانید مرثا را ثمر کای و تواند بود که عطف بر عطف و ادانده معنی چنین بنیان
 ای مردمان پرستید پروردگار خود را آنکه افرید شما را و دوزی داد و در دای رزق و انعام از
 هر سو بر شما کثرت و پس از آنکه او را پرستید و بگری را و عبادت او شریک مگیرید و **اَنْتُمْ**
تَعْلَمُونَ و آنچه حال است و در تعلون مفعول کسب تمام تقدیر کلام در تمام
 تعلون انه خلقکم و رزقکم فاخرج من الثمرات رزقا لکم و انه لایق ان لشک بر گویند یا منزل منزل
 لازم دارند معنی و انتم تصنعون بالعالم بنیانند معنی **است** و حال اینست که شما میدانید که او شما را
 افرید و است و از عدم موجود گردانیده است و دوزی داد و است و در دای ثمرات و است و است
 که غیر خدای عزوجل لایق پرستش نبود و در خود است و ثمرات و طاعت نباشد یا گویند شما اهل دانت
 نیست و بعد از این میبیند و فی رق و میان نیز در است و یقین فی و رزق بر این است
 که که ثمرات بر پرستش نمیدانید پس از این و ان کنتم فی مرثی
مَسَانِلُنَا عَلَ عِبْدِنَا فَاَنْتَا بِنُورٍ مِّنْ مِّثْلِهِ
 و ان کنتم فی مرثی فانتا بِنُورٍ مِّنْ مِّثْلِهِ فانتا بِنُورٍ مِّنْ مِّثْلِهِ

یعنی فاقوا بسوره من شده جمله انت میست چه معتبر در جمله شرطیه خبر است معطوفه است بر جمله خبریه
معطوفه بر جمله خبریه و اگر بعد از آنکه اجزای عبارت ضمایر این بیان اعجاز قرآن و حقیقت مصطفی است
و اگر نشانی از اینچه فرستاده ایم یعنی قرآن بر بنده خویش یعنی بر محمد در شک بشنید و در بودن
آن منزل اندازی عزوجل متر و دینار نیست بفرستید و صادر از قوت بشری و اندیشه پس سوره ای
مثل قرآن جارید و هرگز نتواند زیرا که شک نیست مثل این کلام که در بافتن لفظی و هیچ صفتی از
اوصاف او از قصد مطابقت فاعلی نبود و در وی از درستی لفظ و معنی هیچ اعتدالی کفری
کوستی نیست قال الله تعالی انزل علی عبدی الذی ینزل الی عباد عوجی و اخبار از عوج
که غیر فاعلی دیگر تواند که غایب محقق بر دست بر او که نتواند درستی دین که بیان کردیم هرگز
که مقابله کنند بعقل را چون ناید و هر چند کسی که در وی کمال حدیث و عظمت و بزرگوار
و درجه شایسته از امانت و نظر آید پس نتواند آورد که کلامی بین صفت پیدا نتواند کرد و در حدیث
غیر سوره و الصلوة عبده تا ذکر کرد لفظ پناه و رسولان تیار و در حریت و اختیار لفظ عبده تا بر وجه
بشری است و باقی شرف است از خصوص عبودیت است و بند درجه نبوت از کمال خصوصیت است
خواجه را فواجکی از بندگیست بنده کردن کمال فواجکی است عبودیت مدار کمال منطج جلال است
است و از غدا است که در پایه شمس و بلند میر و ولایت شود و به که سلطان از خرید هم از جمله اهل
عبودیت جای دیگر انزل علی عبده و الله است گفته و در کلام شما است تعظیم عبودیت بر رسالت پس
حیت و این امر یعنی امر فاقوا بسوره من شده امر تعجب است برای اظهار و بجز و بیان از او درون مثل سوره
از انفس سوره قرآن چون این است نازل گشت عجز همه باغیا از آوردن مثل سوره و چون است قال الله
تعالی قل بیننا و بینکم الباطل و الباطل انما یقول الباطل انما یقول الباطل انما یقول الباطل انما یقول الباطل
بعض نلیس اسما و در قرآن بعضی آیات حکایات منقول دیگر است منقول از اخبار و انرا و در کلام
و نتوانست کلام دیگری که در قرآن بافت سازند و بنابر از آوردن سوره ای مثل او با خبر کرد
از این و ما در بنود خبر مطابقت واقع نباشد و اگر این اعتبار است صادر بود کلام بنده در حدیث

یعنی بنود کلام دیگری را حکیمان گاهی چنانچه گفته است می آرند و در وی تیزه و تیزه است
بنی بنیان چنانچه در استفتا از احکام طلاق و عناق و اقرا و انکار عبادت است کلام و کلام
که در کلام چنانچه گفته است بلغت کوه دکان آوردن سیاه و از در کاهای نقل یعنی میکنند معنی دیگر با عبارت
خویش می آرند در صورت برای انفعالی عبادتی لایق خویش بر دارند و این مفهوم با معنی تیزه
در خود خویش سازند چنانچه در پیران قرآن با کمال مان نویسد و کاتبان گفته که در قرآن آرند
حکایات و قصص قرآن ازین قبیل است بیان معنی کلام دیگران بعبارتی است که در خود تیزه است
و همچنین آنچه در قرآن منقول است برسان عباد بر وجه تلقین و تعلیم چون الحمد لله رب العالمین
و ای که غنبد و ای که شمعین اهدانا الصراط المستقیم نیز عبارتی لایق است کلام با معنی است در و امور که
مطابق آن بیان را باید و شاید معتبر است چنانچه مترسلان مکتوبات برای کنایت هر کس بر دارند
از ابدان ای مقصود هر کس از بند سوره شکایت که در حقیقت قرآن کافران را نماند بود
رابطه وی از دل و زبان ایشان متحقق میشود استعمال آن که در شرط غیر مجزوم الوقوع باید اینجا
یک وجه بیان آید **جواب** از وجه این دلایل اعجاز قرآن ربی با قلع میکند و از پنج بر می اندازند و
ربی است که مجزوم الوقوع در حکم مجزوم و محل استعمال آن می سازند و در حدیث که در حدیث
است که از وجه طلبند و آوردن مثل قرآن از این که وجه طلب کنند جواب شک در قرآن
در اعجاز قرآن است و شک را عجز از قرآن بنیان و از دعوی قدرت نبوت در آوردن مثل است پس
مبوره من شده طلب حجت از دعوی مدعی قدرت بود و طلب حجت از شک غیر مدعی نباشد است چنین
بهر دو گونی میتوان گفت اگر قوتی داری بگو قدرتی داری **و ادعوا شریکاءکم**
من دون الله انکم تم صدقین گفتند یا رسول الله گفتند یا رسول الله گفتند یا رسول الله
متفق است بقوله و ادعوا انکم تم صدقین متفرج است گفتنی از خبر گفتنی از خبر گفتنی از خبر
خلافان مجلس و اعوان خویش را که شمار را یاری دهند کاند و در قضیههایشان را کما کاند و در شان
کلام مثل این کلام گواهی دهند و کلام شمار را در جنب این کلام قدری و منفرقی نباشد اگر مستند شما

طبقه نفعی می شده و چون سواد این کلام برای رد مقال کافران تقدیم بطل به کثرت و پیدی
 سینه نمود و بطل به کثرت و پیدی به کثرت غیر ترتیب است و استعمال آن و نشر کثیر بعد فاما این
 است و او بالذکر و اسرار غیر ترتیب گفته است و نشر و کلام بر دو وصف است و **وَمَا يُضِلُّ**
بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ جمله عطف است باصل است و **الْمُتَّقِينَ** و کراهی کند برین مرتبه
 نفسی است که از کفر و ایمان است و آنرا اندر دو صفت خواستار آمده اند
 فاما در مقام مذکور که کرده اند و دل بر فضیلت آورده اند که گفته اند و چگونه در کفر ای ننگه نیکو
 حاصل چه نوع کند و هر چه پس است این کلام بر طریق هر دو تقیید است ای و ما یضلل
 الصابرين المتقون این که جنبه در هر دو تقیید هر یک است برین الی التقوی المت
 گفته اند برین و از پیش از صفت نهاده اند که از آن است و در حال الطغیانه و فانی و الی
 در گفته اند **الَّذِينَ يَنْقُصُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ**
 متوصل جمله صفت است من الفاسقین یا منقوصین بر دو تقیید بر این معنی **اینست** که
 که عهد و پیمان را بعد استواری آن نقض میکنند و میثاق و پیمان او را می شکنند و مراد از ناقصان
 نهاده اند و آنکه این عهد و پیمان را که بفرستادیم بود ناقصانند و نیز عهد و پیمان
 پیغامبر از زمان بعثت شود و بر وایان آرند و بجان و دل انقیاد کنند و دل بر متابعت او نگا
 چون بعثت شد بر عهد و پیمان و بقی با شکنند و بیست و هفت گشت و پشیمانی و دنیا بر
 بر عهد و پیمان بر و میگردانند و شکنند و نیز از عهد و پیمان که گفته اند که کتبت
 باین کنند و معنی این و این نوشته بطریق و بنا صفت پیغامبر است که در ظاهر خداوند آن
 نوشته و یقطعون ما امر الله به ان یوصل ان یوصل خبر
 مبتدا و محذوف مبتدا ای ان یوصل و محذوف است نقد بود و یا بدل استعمال پس از ضمیر ای ما امر
 باین یوصل و امر الله به ان یوصل کنایه از نعم است از باب کنایه که مطلوب بود و موصوف است
 خبری و این الی الله و یقطعون کنایه از این که می شنیدند که در ذکر صفت کنندیت از

موسوف بنیاد و جمله و یقطعون عطف است بر جمله یقطعون عهد و پیمان را که
 خدای امر کرده است و جمله ان قطع میکنند و قرب قرابتی و اور قطعیت می افکنند از قرابتان
 که حاصل آن شده اند و نیز از میثاق و در راه عداوت و قطعیت میروند قطعیت هم کاری است تا کرده
 و علی است پسندیده می افکند ترمیم و مروت و وفا فی طبیعت و قوت است و قاطعان هم می بیند اند
 متذکران که که پیغامبر و مهاجرانی که سوی پیغامبر علیه السلام هجرت کرده بودند قرابتی داشتند
 بعد از آن که اینان دشمن بنیاد شدند صله هم بریدند و قطعیت و نیز بدیدند و بدیدند
 ان هم سجنه من الرحمن فقال الله تعالی من هلك صلاته و من قطع طمته و یخسب و
فِي الْأَرْضِ فی الارض متعلق بیدون است و یفسد و ان عطف است بر یقطعون
 و آنکه مذکور در زمین و آنرا میکنند و در میان مردمان رسم صفت و بنا می می افکنند و این کتا
 است از منافقان که با مسلمانیان دم موافقت میزدند و بر سر اربابان مطلع می شدند و بر کافران
 می رسیدند و آنرا سبقت می کردند و اینند بر پیغمبر کلام از باب لغت فخر بود و اگر بر صفت
 صفات هم کافران کویند صفات مذکورند مذمت هم کافران باشد چنانچه نقص عهد مذکور نقص
 روز میثاق دارند و قطع امر الله به ان یوصل قطع موالات مؤمنان بنیادند و در زمین معنی
 از کفر و معاصی گویند و صفاتی که در هم کافران موجود است بگویند **وَاللَّيْلِ هَمٌّ**
لِلْخَاسِرِينَ و این که در فروع المل بر ابتداست و در اول خبر مبتداست هم نیز فعل است جمله
 تمیز است اینان همین صفت باین زدگی و خیر آن دارند و خدا را استحقاق غذا
 و عقاب می آید **كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أََمْْوَائًا** و اینست
 و اما الذین کفروا اما اولیکم ای مردان مذمت کافران بر وجه غیبت مذکورند و این است قرینه
 مذمت اینان بر وجه التفات از غیبت سوی خطاب و موجه توبیخ است از غیبت که باین جهت
 رفته بود آمده و استغفار مذکور برای انکار بر وجه توبیخ است بمعنی لا یغنی ان یکفروا و اما بعد
 حل افاد بطل کفرون آمده از جهت استحقاق صدمه مقدم شده ای می ای کیفیت کفر از سبب

جمله و گنیم اموال را از گشته و بقدری که گنیم اموال پنداشته و بر وی وارد میشود و قد برای ما
 قریب بود و بود و این اشیاء در زمان در شکم ما در آن ماضی بعید است محل قد نشود جواب ماضی بعید را
 باعتبار در ماضی قریب و بعید قریب پندارند بعید بود محل قد نشود چنانچه گویند کیفیت کذب
 و قد قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الموت لا یکنز کفرا یفیر صلی الله علیه و سلم ایچندیت را
 اگر چه ماضی بعید بود چون محفوظ و متعقّب قریب بود همچنین ایچون ساعات حیات و از منته عمر
 شتایی بیک روز مانده گشته را اگر چه دور باشد نزدیک نکرد و نیز برین وجه عطف نمیشکنیم
 یکیکم تم ایسترجعون اموال فاما کما تمثل میشود زیرا که گنیم اموال بقدری که حال میشود
 گشت بگویند متعقّب نمیشد یعنی تم یکیکم تم ایسترجعون که معطوفات اند بر و کمال است
 تواند بود و صواب است جمله منور و حال نمیدارد و تمام قصه با تا اول و قصه هم در قصه
 حال بر پندار و برایت مجموع قصه نیز باعتبار احتمال او بر مستقبلات مذکور اشکال می آید زیرا
 قصه شتمل بر امور ثبوت مستقبله مجموع او در حال وجود و عامل محکم میباشد جواب اینست این مجموع
 باعتبار معصومیت معنی و انهم عالمون بهذه النفسه مقدارن عامل بود چنانکه فران که خدای زنده و پاک
 میکند عبادت را ثابت است و کما یکبار بهمانند بطور دلیل و حکم ثابت باشد و اگر باعتبار
 که معنی او عطف با ترافی است کلام معنی و ترافی امانه و ترافی اعیان ایا که و ترافی انکم ترجعون
 نیز در اندر مستقبلات مذکور بر طریق سلوک تا قل یا فی پندارند هر دو وجه مستقیم آید و در
 هیچ یکی شک و تردید نیست و در فی حاکم استمالی که در در معطوفاتی تا اتم آورد سان فرق
 چیست و تفاوت مذکور بر وجه معنی است و قد موت و گنیم اموال معنی عدم حیات
 که در پنداشت بر رخصه و در شکم ما در چنین است و عدم حیات مذکور معنی تا در وقت حیات است
 پس این معنی معنی بود و در آن فی باشد و ثابت مترافی است از حیات واجب بخت مترافی است
 از ثابت و معنی سبب و خدا که معنی است ایسترجعون است مترافی است از بخت و اگر لا حیات
 فانی عبارت از بخت و در بخت مذکور نیز بخت مذکور که بعد از موت تا زمان در کور بود مترافی

از ترافی مترافی

از امانت پندارند معنی امانت چگونه کفری و زیند و بخاری بیکر و دید و حال امانت شمار و کما
 بجان بودید عدم حیات تا بعد از موت خوانند و تعریف موت عدم الحیات همانست نه الحیات
 و ایند و این صفت و چنین پیش از موت متعقّب است و بجان بودن اعیان او متعقّب است
فَاَحْيَاكُمْ ثُمَّ مِمَّنْكُمْ ثُمَّ يَحْيِيكُمْ ثُمَّ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ
 فی حاکم با معطوفات خویش عطف است بر گنیم اموال پس شمار او در رم زنده گردانید
 پس از آن با نقضای اجل خواهد میرانند پس باز در بخت بزرگی خواهد رسانید پس محسوس
 او باز گردانید خواهد گشت و بخاری او و منکر کفر خواهد بود یا مراد از تم یکیکم اعیان و کور بود
 و از تم ایسترجعون اعیان از بخت باشد چه در کور اگر چه در کور و عادت روح نوقت است عادت
 جوده است فاجاب برای انعام او را که و با تم متعقّب است و از ایتنا اثنتین واجب اثنتین نفی
 زیادت نمی آید و بیان اینست برین وجه آیت مذکور معاوضه نمیشاید چه تخصیص بر وجه
 تخصیص نبود و دلیل قصه غیر و قصه چنانچه هزار مرد بنی اسرائیل که از ترس موت از شهر بدو
 آمدند مردند بعد از آن چنانچه کاه بندهای سفا میری که در آن عمر بود زنده نشدند و دلیل کانی که
 بعجز و عیس علیه السلام زنده گشتند باز موت بخت است **هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ**
مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ایچله یکید نوع بر کفر و کفران است چه ایچله شمشیر
 نفی نعم و جان کمال کرم است و ذکر کمال قدرت و عجب قدرت است و فی معنی خیل بسیار
 و شایسته بود شتمل بر نوع کفر و کفران باشد معنی لا یعنی ان یکفر و ابعد دارند و حکم میگرد
 جمله کیف تکفرون مابعد پندارند چنانچه هدی للنفیق را کفر مذکور است ایستند بر طریق
 جانی زیند پنداشته اند و دلیل علی هذا الوجه قوله تعالی قل انکم لکنفرون بینه خلق الارض
 فی یومین و تعلون له اذ اولک ب العالمین و جعل فیها راسع من فوقها و بارک و بیا و قد
 فیها اقواما و از بخت ایام سیر الی ملین تم استوی لایسار و بی و حال نیست معنی شتمل
 نه آیه و فی خلق الارض و سبب التوحید علی الکفر و التکبر و نوع المحل بر اینست

معنی صبح است که خلقت آسمان از خلق زمین و آنچه در زمین است و خزان خلق آسمان است و در وقت که در وقت است و کثرت در غیر خلق زمین است و آفریدن آسمانها متنی یقین است آسمانها
 موجود بود و بعضی چیز که در زمین است از انواع حیوانات و سایر انواع موجودات کونا کون در سطح
 سکون و غیر سکون بود قابل شدن تقدیم آفریدن همه چیز را که در زمین است بر خلق آسمان
 شکل است و تفسیر بلفظ جمیع اوست یعنی یا غیر شکل است جواب تقدم خلق آنچه در زمین است به موجب
 مواد فی الارض بود با خلق مافی الارض محمول بود معنی تقدیر باشد یا نیم برای تراخی در اجزاء
 نبود برای تراخی در فعل نباشد برین هر سه وجه سوال نباید و اشکال وی نباید و تواند بود که
 درین آیت تقدیم و تاخیر باشد تقدیم کلام چنین بود اول الذی خلق لکم فی الارض جمیع الی آسمان
 یعنی پس از آنکه آسمان را آفرید پس از آنکه آسمان را آفرید پس از آنکه آسمان را آفرید پس از آنکه آسمان را آفرید
 مع بند آمدن زمین برای تعلیف خلق آسمان باشد و ثم استوی یعنی استقامت خلق آسمان است و
 معنی چنین آید برای آسایش طایران آنچه در زمین است یا آسمان آفرید راست و درست نیست
 که دانند پس خلق زمین و آسمان راست و درست گشت و استقامت تمام پوست اینه مذکورین
 و جوش بد نباشد و خلق آسمان نیز برای بندگان بود از منافعی علوی چون فیض باران و تعویج
 و ثمرات باقین و لون و مزه و خواص و جز آن بابت بدینتر صداید خلق و غریب منیع که خلق
 و کواکب ظهور یافته از آفات قدرت و دلایل الوهیت گشته برب معرفت خداست و دلیل ساختن
 حق جل و علالت که ام منفوت ازین بالا تر بود و که ام فایده ازین تر باشد نه به پادشاه اوراق
 و فی انفسهم و اذ قال ربك للملكة اني جاعل فی الارض
 خليفة اذ خلق است مراد از کرمه و ف را خلق پس برین مراد است معنی الله بعد از آن که چون جمله
 یا ایها النبی صلی الله علیه و آله در آن خطب بر وجه عموم کرد و بعد از آن برای امرانی که بیشتر خواهند
 بر طریق ذکر خاص بودند و او را جمله متغیر نشد آدم علیه السلام که سبق نوع انسان و بدان
 است مقرر بود و این کلامین متعلقین باشد جمله معتبرند و ذکر است برای ذکر آدم صلوات
 الله علیه و آله

علیه که ابوالبیتر است و اضافت رب سوی کافرنی بربای تعظیم صفای الهیه آورد چون فعلی و سو
 چیزی صفات تعظیم صفای الهیه مراد دارند و این قول یعنی و اذ قال ربک للملکة یا فرشتگان
 زمین بود و بعضی گویند یا فرشتگان آسمان و بعضی گویند یا همه فرشتگان روی نمود و در قول که این
 ثابت شد در و اذ قلنا للملکة اسجدوا لآدم سه قول آمده جمله از جاعل فی الارض خلیفه مقول است
 نه قال تا کید و از جهت آنست که فرشتگان که مخلوق انبوا و الا ساکنان عالم بالا محمول بر
 لزامت و طاعت مخلوق بر طهارت و طاعت سرور و طاعت و نشسته دل بر فرمان بر و این
 که گشته حال این علامت آنست که خاکی در خور طاعت ندانند و خلیفه خدای مایه خلیفه خوش
 خوانند و این را از جهت ظهور علامت که لشکر منزل منزل سکون کرد جمله را بر وجه اخراج کلام
 بر خلاف مقتضای هر مکه آورد و معنی اینست و یا و کون ای محمد آن هنگام که گفت پروردگار تو
 فرشتگان یا فرشتگان زمین یا فرشتگان آسمان بر سرستی من آفرینند یا معنی فیین
 زمین خواهم آفرید و بعد از زمین او را با انواع مفضلت بر خواهم گزید خلیفه فرشتگان که گشته
 زمین بوده اند تا باکی و التفتن باشد یا خلیفه خویش که با و امر و نواهی من عمل کند تا کسی
 رساند خلیفه بهم برین دو معنی آمده و مستعمل برین دو وجه شده کسی که در منصب کسی جایز آید
 و در عمل او تمام نماید و او امر و نواهی او معمول گرداند و او را خلیفه او دانند و کسی که از جهت
 دیگر کار کند و او امر و نواهی او معمول گرداند و او را خلیفه او خوانند و آدم صلوات الله علیه برین
 اول خلیفه فرشتگان دارند و بر معنی و خلیفه الله بنده قالوا اتجعل فیها
 من یفید فیها و یسفک الدماء و یخن نسج
 بحسبک و لقد سئلت استفهام در تعجب بود برای تعجب است و خواهد
 مستلفه است چنانست که ساج گفت ما ذات الملکة ین قول الله فی جاعل فی الارض
 خلیفه فیقول قالوا اتجعل فیها من یعرف فیها معنی اینست که فرشتگان میدویند در زمین
 کسی را که من و خواهند کرد و تباهی زمین خواهند آورد و خود را خواهند بخشید و خود را

بن حق خواهند گفت و حال اینست که بتیو سیکویم ملتبس استون تو بصفت کمال که در خورشید
 باشیم و با کثری باد میکنیم از هم غیب و نقصان نماند میدانیم **سوال** ایشان آینه را چگونه داشتند
 و اطلاع بر علم غیب چه نوع توانستند **جواب** تواند بود که ایشان باین کسی که مطلع بر نوع بود و یا
 باطلای از خدای عزوجل مطلع شده باشند یا ادیان را بر مبنیان که پیش از ادیان در زمین بودند
 و از این جهت ایشان کارها صادر شده بود قیاس کنند و حکمت در اخبار فرشتگان را با دقت
 نوع ایشان تشبه اظهار داشته فرشتگان و دفع سوال ایشان بود و اداست اظهار امور که
 درین قصه بیان فرموده با از جهت تعلیم سورت مشورت مریدان با استفاد از ادیان و اهل
 از آن **قال انی اعلم ما لا تعلمون** قایا مفعول جمله است
 چنانست که من گفت ما اولی الامرین قالوا اولک نفیل قال انی اعلم ما لا تعلمون و چون
 جمله کنیت است از آن نهانی بقیه عظیم ایشان و وجوب ایشان علامت است که ایشان مضمون
 جمله با اعتبار معنی یکی نموده منکر نباشد بظهور علامت که ایشان متنزل تنزل منکر کرد و جمله
 موکد آورد معنی **ان** خدای گفت بر برستی من میدانم آنچه شما نمیدانید و علم دارم بدانچه شما
 نمیدانید از آنچه خواسته ام در شان اوست و ادیان از معانی و مراتب ایشان و مناقب علم و عمل
 و تقدیرات و وقوع لغزش زوال و بودن ذوات ایشان منتهی است و مواقع فیض برکت
 نزد او ملک آری و در خورشید مردمی **سپ** چه دانی چه انشا را در و کاشن چه دانی چه آید
 و انداختن **و قلتم اذکر الاسماء کلها** علم عظمت است بر خلق محمد
 که ضعف بر حال یک لایک که انی جانعل ای خلق و علم **رویت** کرده اند چون حق تعالی خواست نام
 صلوات الله علیه بفرمود و بصلابت و خلافت کریم جبرئیل را فرستاد و او را فرمان داد و جبرئیل
 بر حکم فرمان آمد تا فرمان بیاورد و از تمام روی زمین از سپیده صیاه و سرخ و زرد و طیب و حبیب
 همه و قبل معنی نرم و سخت حال بردارد زمین گفت اغوذ بغرة الله الذی ارسل الی من ان
 فدرین اسم شایان من و ما یغیبه انما غفا و منین این معنی بعد خلق قوت ادراک و گفت را با نام

عز و جاد است بود جبرئیل علیه السلام از زمین خبری نگرفت بفرستند خدای بزرگشت و قصه بانه
 نمود بعد از آن میکانیل علیه السلام با مرشدای آمد و هم از زمین همانجا جبرئیل شنیده بود شنیده
 بازگشت در مقامی که برای مناجات معبود دارد و الله قصه بانه نمود بعد از آن بفرمان باریست
 امر فیل علیه السلام آمد از زمین بروی همان گفت که جبرئیل گفته بود امر فیل علیه السلام بپز
 سرت آنچه زمین گفت پیش خدای عزوجل بانه نمود بعد از آن حق تعالی فرماید یعنی ملکوت
 فرمان داد و در زمین فرستاد زمین همانجا پیش ایشان گفته بود و آنچه از ایشان حجت بود
 حجت ملک الموت گفته اغوذ بغرة الله ان غصیه بغرة خدای من بهایه میگردم ازین که امر فلان
 او بپزیرم از همه روی زمین چنانچه فرمان خاک برگرفت آورد و عمل خویش را پیش خدای عزوجل
 جبرئیل عرضه کرد و فرمان شد بر زاری زمین منکر کردی و بر عجز وی رحم نیاوردی سخن زمین
 نپذیرفته و او را جواب گفتم که من بطریق فرایم نرایی تو از طاعت فرمان خدای باز نماند فرمان
 شد کار قبض روح از رخ نه تو نیکو آید چنانچه باید و من در روی نماید بعد خاک نه کور را چنانکه
 کلاه کرده داشتند جبرئیل سال خانیست بر خاک مستند جبرئیل سال صاعدا یعنی فلینش خاک شده
 چنان سال کوزه کران گشت بعد از آن از داده کل مذکور صورت آدم خلیل موبست بعد از آنکه
 قابل آدم را مصور ساخته جبرئیل سال میان که و طایفه داشتند فرشتگان قوی او میدیدند
 از زبان او و تعجب میکردند المیس علیه اللغنة آدمی عیب خوبی کردی گفتی جسدی خوب است به
 بر کردن نایسته و بستی بر زمین افتد و بعد بر کردن کاهی نماید ازین جسد برین سخت کردی
 نماید مادر سینه او جانب جیب جرحه است چه درد و عینم انم چه چیز نهانت میدانم تمام الطیفه
 ربانی هانت و چون روح نزدیک قالب صورت رسید مقام تنک و تاریک دیدخواست کدولید
 و خواست که از دور در آمدن ابائی پیدا و بر در آمدن آوردند و در قالب بکره در آوردند آدم
 زنده گشت و بصفت حیات پوست عطسه زد و بالهام خدای عزوجل الحمد لله بر زبان او الله و بعد
 شکر گفت رسید از خدای عزوجل جواب بر حکمت الله شنیده گفته بچند عده خلق در شان آن

و توقع نمی نمود و در قواعد معانی مقررات که درین باب خبرم و عدم بیان نیز معتبر است و تا کمال
قول بنوع ثقیله زحمته بنوع یقین تحقیق و توقع فعل بود نظر در عدم سکله و ارادت و توقع انفسا
و کما باشد غلبه ابع منه فوج المحل باشد است جمله فلا خوف علیهم و لا هم یخزنون خبر مبتداست و
جمله خبر ابع برای تا آخر شرط سابق را خبر است معنی اینست گفتیم شما هم از بنیت فرودید
و در زمین ساکن شوید پس اگر از منتهی راه راست نمودی و هنوزی کردی بیاید به راه راست نما
و نگذرد بر روی نماید پس کسی که راه نمودن و هنوزی کردن مرا پس روی کنند و فرستاده
را و نمایند مرا بطریق و نقل شوند پس حکم کرده شود برای این که نه خوفی بر ایشان و نه ایشان
از زمین باشند سوال بیاید بری و مثل دولت ابتدا خوف است و کتب و نیت تبدیل شود
نصف و ثانی است حکم با تقاضا خوف بر سبیل عموم که از جمله لا خوف علیهم و لا هم یخزنون مفهوم می
شود و بر اینست جواب بر قول شری اعتبار در سعادت و تفاوت و ایمان و کفر و خدایت
بتبع بری نزدیک است هر که ایمان آورده و قبول سلام کرده و حال بتبع بری است لیکن
نعم بر سعادت شرط مرتبه این جز است تقدیر کلام اینست بمن تبع بری و دام علی و کافه است
علیهم و لا هم یخزنون مرید و قبول برای نفی خوف ثبات بر اتباع بری باید و بر قفسه شرط
اثبات هیچ اشکالی نیاید سوال در کتب نقل آمده است که اهل بنیت باید تقدیری که ثبات بر
سعادت و دخول باشد خوف ملال باقی بود پس نفی خوف بر سبیل عموم چگونه آید و صحت آن
نوع روی نماید جواب خوف که ماعنی است حال شود خوف لازم و اصرار بود و خوف ملال از این
قبل ندارد و سبب خوف غریبه بنده اند چون خوف بر خداست و نیز که تسلیم است با او
بود پس بر تصور حق و تحمل مغزانی باشد **وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا**
بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ
موصول با صله فوج المحل باشد است او یک مرتبه آورده است اصحاب النار خبر مبتداست
و الذین کفروا و اعطفت است بر اسمیکه بقدر معنی منتهی بری فلا خوف و ماعنی غیر منتهی سابق و مبتداست

بود و پیراوست قبل بصیغه ماضی از جمله بنوع وقوع باشد و جمله هم نهیانی لدون تأیید است از جمله
وقع و هم یک نیکه دیده باطل روند و در شانی اهل گمان فلو و برند معنی اینست وای شکی
کافر شوند و آیات را که مذکور کنند ایشان را بجهت فوج اند و رانش جا وید باشند **بِآيَاتِنَا**
إِسْرَائِيلَ أَذْكَرْنَا نِعْمَتِي الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ إِنَّ
کلام بعد ذکر ایها الناس اعبدا که بالا مذکور شد و بر طریق ذکر خاص بعد عام آمده چه
بنی اسرائیل از قبیل خلیل و از نسل ابراهیم خلیل اند و تا زمان موسی صلوات الله علیه و نوح علی
که پیش ازینست سال یکم از هزاره سال عمر داشتند و خارج یک نیکه پیش ازینست و در میان
سپید برار مرد بود و در توان و است تا زمان پیغمبر صلی الله علیه و سلم چه مقدار افز و در پیش اسرائیل
از فرزندان آدم در بسیاری نسل چنانچه بالا گذشت و در کثرت فضل چه از جمله ایشان چهار نفر
تن نفیست نبوت پست چنانچه محافل عظیم که پیغامبران کردند و سوالها شفیقه که ازین
پرسیدند متنازه پیغامبر صلی الله علیه و سلم معظم معاده با ایشان بود برین دین موعظت
ایشان مناسبت بود و بر تقدیری که مراد از ایها الناس اعبدا و کفر یک نیکه باشند و ذکر پیغمبر
اسرائیل بعد ذکر کفار یکم از جمله آن بود که ایشان و جوارش شرکان اند از اشیاء و امثال آن
و بر هر دو وجه فضل جمله بنی اسرائیل اذکر و ارا با وجود جاح از جمله مقام موعظت کرده ای از
مردمان باطل کلام دران مناسبت دارد یا مقام موعظت دیگران مغرانی که در میان آمده
سیان و کلام متصل واقع شده و اسر و لغت سیرانی بنده آید خدا تعالی بر هر دوری نبی
الله و بعضی اسر و را گویند و اند فداای بعضی ای مرد فداای و بر هر دو تقدیر مراد یعقوب است
معنی اینست ای بنی اسرائیل یعنی ای پسران یعقوب یا گویند نعمت مرا نعمتی را که بفضل و کرم عام
انعام کرده ام بر شما یعنی فراموشش کنید یا ذکر کنید و بپوشید و نوره بود که نعمتی است
در حق ایشان میدادند که ایاد میدادند چون نعمت نجات یافتن از ایشان از سده و در میان
و رسیدن بعضی از ایشان چون سلیمان علیه السلام بمنزلت هم روی زمین و نعمت بیرون آمدن

ع

دو دانه چشمه زرشک همگام است با او غنیمت سایه گردان ابر در تیره و زشتی و من و سوسوی در
 عمودی از نورنا و طالت شب روشنایی و هر دو ناکر فتق بریم در جابه و ناکر و دودن ناکر و موسی که
 حاجت برور کردن آن یافته و تواند بود که از غنیمت مذکوره ذات معجای علی السلام باشد مراد
 و مراد از ذکر بیان آن غنیمت و اخراج بیان و داشتن قدر آن بایان آوردن و نقد تو کردن
 بود و **وَأَوْفُوا بَعْدَ هَدْيٍ** و او فوا عطف است بر او که و است اینست و فوا
 کینه عید می یعنی بعدی که نشانی با ما کرده اید و بی آید چیزی که بعد از التزام نموده اید یعنی
 بعدی که روزیست و بود و بکفایتی است بنا و روی نمود یا بعدی که با شما بجا می آید
 کرده اند و شما را بر التزام آن آورده اند یعنی عهد یا آن آوردن بی بری که میبوست خود
 گشت و کسانی که بنزد اول خوانده بپوست کمال و افاضه معنی است البین لا ایتکم من کما
 و کما تم جاهدکم رسول مصداق لا معکم لتؤمنن به و لتقررنه قال اه قرتم و اخذتم عنی و لکم
 امری قالوا قرنا قال فی شهاد و انا معکم فی الدین با عهد بنی امیه و هر دو هر دو از او
 امر با بیان و طاعت باشد معنی کلام و فای کینه یا بر این دانند و کلام معنی ایان و طاعت
 بنده اند **وَأَوْفُوا بَعْدَ هَدْيٍ** جواب امر یعنی او فوا بعد از هدایت و اقامه شده بقیه
 آن فوا بعد از هدایت و اقامه شده بقیه آن فوا بعد از هدایت و اقامه شده بقیه آن
 که نشانی با ما کرده اید و بی آید چیزی که بعد از التزام نموده اید یعنی
 بعدی که روزیست و بود و بکفایتی است بنا و روی نمود یا بعدی که با شما بجا می آید
 کرده اند و شما را بر التزام آن آورده اند یعنی عهد یا آن آوردن بی بری که میبوست خود
 گشت و کسانی که بنزد اول خوانده بپوست کمال و افاضه معنی است البین لا ایتکم من کما
 و کما تم جاهدکم رسول مصداق لا معکم لتؤمنن به و لتقررنه قال اه قرتم و اخذتم عنی و لکم
 امری قالوا قرنا قال فی شهاد و انا معکم فی الدین با عهد بنی امیه و هر دو هر دو از او
 امر با بیان و طاعت باشد معنی کلام و فای کینه یا بر این دانند و کلام معنی ایان و طاعت
 بنده اند **وَأَوْفُوا بَعْدَ هَدْيٍ** جواب امر یعنی او فوا بعد از هدایت و اقامه شده بقیه
 آن فوا بعد از هدایت و اقامه شده بقیه آن فوا بعد از هدایت و اقامه شده بقیه آن

برتر از این

هر دو که باشند که از منترسان باشند و از غیر منترسید و امنوا بما انزل
مُحَمَّدًا قَالَمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا اَوَّلَ كَاذِبِينَ
بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا رَائِي
فَاتَّقُوا اللَّهَ و امنوا عطف است بر آیت سابقه با انزلت مصداق لا معکم فی الدین
 است از قرآن از باب کنایتی که مطلق است بر موصوف همچو کنایت از سینه مجامع الاصفی
 تصریح دیگر قرآن نکرده و نام قرآن تصریح نیاورده زیرا که کنایت المص است از صریح و متوجه
 اول است از تصریح و لا تکتونوا عطف بر امنوا دارند و اول کافر یا معنی اول قوم کافر میباشد
 و تواند بود که از اول کرده کافر یا معنی فریض و اهل که مراد بود و کلام محمول بر تشبیه شود
 اول تکتونوا شمله اول قوم کافر یعنی لا تکفروا کما کفروا اهل مکة و لا تشتر و اعطفت است
 و لا تکتونوا بایاتی مطلق است بلا تشتر و انما مفعول لا تشتر است و لا تشتر معنی لا تبیعوا است
 فی قوله تشتر و متفرق بنوعی در اسم ای با عود و در عبارت قلب است ای یا تبیعوا یا ای نبی
 قلیل و توند بود لا تشتر و المعنی لا تشتر بایات و جوه اعراب بیانی فالتقون همان
 که در ایاتی را همون که شسته و بیجان پوسته است اینست ای نبی از اصل بدایه و است و دام
 سوی محمد و آن حال که راست دارند است مرکبانی را که است یعنی توریست ایان آید
 صدق او تصدیق کنید و بحقیقت او بگوید و بسیار شایسته نخستین قومی ناکر و نده و اول گردان
 قرآن و زنده فی نجه دیگران نمی راد و کفر پس روی گفته و خود را در متابعت با شما نمیکند
 یا گویند نباید همچو قریش و اهل مکة که در میان قرآن سابق نبینند و شکران نه داشته باشند
 اند یعنی همچو ایشان میباشد و بایات کتابت من ثمن قلیلا را اهل مکة و تشتر معنی لا تبیعوا
 تشتر معنی از دست در میزد و از منترسید و از عقاب منترسید و این اخذ منترسید
 که ذات منترسید و متابعت را یکی که کند که بایاتی که تبیعوا است و این است
 صلا الله علیه و سلم و حیل و نسب و فضایل او از بزرگیت و سرگردان و بایات آن است و این است

بفرزند که به اهل بیت میل کردند و اَقِمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ
وَأَنزِلُوا مَعَ الرَّكْعَتَيْنِ جمله معطوفه اند بر اثبات سابقه از این
سابقه خطاب بر بنی اسرائیل است بجملة نیز بر حکم عقلت هم ازین قبل است و بنی اسرائیل در بنی
این خطاب کافر بودند بدلیل آنکه این را با امر متوایم از ازلت مصداقا معکم ایان فرمودند
و کافران می طلب عبادت نه اند با و ندان صلوات و زکوة که از عبادت است خطاب چه نوع بودند
در خطاب یک کفار عبادات که مقرون با خطاب ایان بود آمده بدلیل آنکه مشرکان مکه خطاب
یا ایها الناس اعبدا و از جهت نفی آن بکل غیر عبادت ایان را که اهل عبادت است خطاب
شده چنانست که گفت ایان باینکه سایر عبادات بجا آورده اند چنانچه بالا احتیاج شده و
آن شرح آمد و بدلیل آنکه فقط در نفی خطاب یک کفار عبادت گفته اند که ایان اهل عبادت است
با نفی ما سوره نشود و آن نفس بدین که اگر امر باین تفسیر باشد خطاب بشیرایع جاز بود و نیز
در کتب اصول فقه نبوت موانع کفار بسبب ترک نماز و زکوة آورده است ماسل کم قوا
من الضالین و لم نک نطعم المسکین و کن نخوف من ان یمنین و کن تکتب بיום الدین اثبات کرده
و مواخذه و آخرت بغير خطاب بشیرایع جاز بود و در یکسبب تحکف در دنیا ما خود نشود و در
ایتموا السنوة و اتوا زکوة بر قبول امر صلوة و زکوة بعد است و پیش اصل کفایت غیر است
زیرا که قبول صلوة و زکوة و تصدیق آن داخل ایان شده در مضمون امر متوایم از ازلت منته
ما معکم در آمده است اینست و نماز برای دارید و زکوة من ال بهید و بار کوع کنند
و در آوردن زکوة با سالان رکع موافق باشد چه اهل کتاب در زکوة و کوع انداختند
و اکثر انا و کان نماز نمی پذیرد آتش برین اثبات در نماز بر کوع عامور شده و در خطاب ایان
عبادت می طلبیدند و از قول مع انرا کعبین لازم آید که نماز کردن تمام و با وجود حیات
و در دنیا بغير حیات گفته اند فرض باشد این امر است بود با آوردن رکوع و در زکوة
ایان و از این اثبات را بر اوقات درین کار سالان و امر با آوردن رکوع در نماز مرتب یافته بود که

در نماز این رکوع از صلوة نبود و موجب متعین موافقت در تکریم و او او نماز بجای است نبود و
فرضیت جماعت نشود و نیز قدرت جماعت متعلق بغير باشد و قدرت بغير قدرت بود و تکلیف
به ای که برین جماعت فرض تواند بود و فرضیت او روی تواند نمود و جماعت با علم در نماز جمعه
فرض گفته اند و در فرضیت آن گفته اند چون آن قدرت بغير باشد فرضیت جماعت در نماز
جمعه نیز قدرت بغير بود و فرضیت نماز جمعه بر تقدیر افتعال جماعت بود و جمعه پیش از آن
افتعال جماعت فرض نشود و بعد تصور جماعت قدرت بر امانت او و قدرت بر اقتضا تقیید با
بنفس غفلت باشد و معنی میان این دو فعل بعد حصول فعل دیگری که ثابت بود قدرت بغير بود
همچو کسی که بغير تکلیف در ایستادن قرار بنگرد و بنگیه بسنونی یا آدمی در قیام قرار می پذیرد که در
فخیره فخر آورده او را قیام در نماز فرضیه بود و شست کردن و امانت بر این امر بود و
اتکاف فعل اوست بمنی بر قدرت و اختیار اوست آنچه عمل او بران موقوف بود حاصل شده کار او
بر فعل دیگری مانده بخلاف قایل جمعه که رسانیدن او موقوف بر سیرت و سیر متعلق بظهور
بود و در خطبه فعل دیگران قایل باشد مجرد حضور نماز فایده جماعت منفرد بود و اگر چه
موجود بود و از جهت آنکه قدرت بغير است جمعه فرض نشود و چون قایم را نمی دارد سیرت بغير
و در مقام افتد ایستاده کراند جمعه بر فرضیه شود چه اوقاد بغير غفلت کرد و اتکاف
النَّاسِ بِالْبِرِّ وَتَنسَوْنَ الْفُسْكَرَ وَانْتُمْ
تَسْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ
معنی لا یمنی و تنسئون عطف است بر تمارون و جمله و انتم تسلون الکتاب معنی لا یمنی و تنسئون
نیز برای انتقام است و فای برای عطف جمله عطف است بر جمله که مفهوم است از توبیخ سابقه چنان
توبیخ وقوع فعل معنوم بود کلام معنی قد تمارون ان کس با بر و تنسئون ان کس با بر و تنسئون
فیعین صیغه کم باشد راجع و توبیخ راجع سوی معنی فای بود و اگر استقامت در تمارون است
تقریر معنی ثابت دارند معنوم مذکور را هر تذلل آرند و تواند بود افلا تعقلون بر تمارون و تنسئون

معطوف بر مرون متعلق بمجموع باشد هر دو افلا تعقلون مکرر برای تاکید دارند بر طریق
 انداختن و کن ترا یا و عطف ما اینا لمبعوثون پندارند معنی اینست امر مردمان را بر نیکی و نیکو
 و تنسیب خویش را فراموش میکنند و حال اینست که شما که بخواهید و خود را پس و آن متدبر
 پس نشستی کا خویش را در نمی بایید بعضی نشاید که همچنین کنند نزد که خود را در ورطه کوفتند که
 نمکنند و انکسید پس بر بنای استکبار افت کردید و تو خود بر بسین نفس خویش نه هنگام مکرر
 دیگران تحریف است بر آوردن یکی و نیکو است از ترک دادن آن پس انچه موعظه است از کلمه عز
 تو بخوانند نزد یک این آیت در حق کینکه هست و دستان و قربان خویش را میقتضی است
 میباید و نماز برای دارید و حقوق زکوة بپردازید و خود را بجهت عتبه میباید و وقت نقل
 کیست ایان نمی آورند و یکی دیگر و تدوین آیت بر خط ب مریضی اسرائیل با عبادت شد
 بر لالت هم و اعط است و امر آنرا که بر ملاوت و غط و امر خوش حال باشند و ال آمده است
وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ انچه مطلق است بر اینها تعقلون و التوا
 معنی اینست و در اجتناب از مومنی و از زاری ب مومنی بصیرت نفس از هوا و غیبه
 یاری خواهید و در بند لغت طاعت و عبادت بدوین میسر و لغت و طاعت استعانت
 اجتناب است مومنی بصیرت نفس از هوا و از استعانت بصلوة بایت ان الصلوة
 تنفی عن الفح و المنکر مبرهن شود چه نفسی بخیر صلوة غیر افعال از مباحات خود حرم میکرد
 و در احوالت ترفیع در ارتکاب محرمات بکوت رساند و نتواند بود که غیر صلوة و روزه و نماز
 مراد شود معنی کلام چنین بود برای باز ماندن مومنی بر روزه و نماز یاری خواهید و بدین عباد
 شریفه و بدوین بر روزه که نفس با قهر است باز ماندن از مومنی ظاهر است و نماز چنین با
 که گفته و چنین بر این برست یا غیر مبروری به مراد دارند از نمازی که نیست
 یافتن بر نشسته و نماز است کنند و انها الکبر و الاعمال الخشعین
الَّذِينَ يَخُشَوْنَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ

وَأَجْعَلُونَ ضمیر شما می باشد بر استعانت که مذکور است غیرت بر طریق اعدا و
 اقرب للتقوی جمله حال است از قبله تا و ان الخشعین قادم الایمان یعنی شش مفرط است
 مشغول معنی و کلام موجب بود مکرر انکه بر طریق قرات الایوم کذا معنی بر علوم شش روز
 است و مستقیم آید این استعانت این قبل است و بر تقیج استعانت کلام موجب صحت است
 و تاکید او بجهت است که مردمان نماز و روزه را با بیعت برود دارند و بنظر و ریت و کیفیت امور
 نایبند پندارند نسبت با باقی کنند و بودن آنرا از کارهای بزرگند اند و ندانند که این کار
 است متعلق بوفیق الهی متعقبات جل و علا سلیمان را آسان گردانیده و این دولت بر این
 رسیده بنده بذات خویش کاری دشوار است در طلب هر و باطن شرایط آن بسیار است آسان
 کاری نیست و او را در دشواری آسانی است کفایت خود را بکشتند و این کار را ازین نتوانند
 کرده اند بزرگی شجاعت کردای بار خدای مرا کاری دشوار بفرمای فرمای آمده راه نوحید لا اله
 الا الله بگو گفت این کار را آسان است شب و روز دل و زبان مشغول است فرمان شد که کار
 بر کفایت دشوار است بر توان آسان ساخته برود و کار است برین تحقق انچه از حجت روانکار
 احراز بود و مراد از تو اکیده باشد بر طعن انچه معنی اقیان است زیرا که استعانت و بدوین
 کرد کار سالی از ایمان است و ایمان به اهل ان بود و محل آوردن ظن نباشد حال در باب انچه
 ظن و محل اقیان نکته حقیقت و این اختیار بر وجهی است **بما** چون تقیه بر ظن بقا است
 بر ظن رجوع سوی مساجد اله شمع و مر استعانت بصیر و صلوة حاصل شود بر تقیه بر علم حکم
 ملازم بر وجهی است باشد با اتفاق بلغا کنایت ابلغ از صریح دارند و تلویح را اولی از تصریح
 معنی اینست استعانت که بصیر و صلوة و این است بر استعانت بصیر و صلوة بر وجهی است
 بزرگ است آسانی نمیدرد مکرر بر پندارند کان انکه یقین دارند که بر وجهی است
 مساجد و بر روزه که خویش اند بر استعانت اقیان سوی توانی عقاید دارند و این
 در دل است ان معنی با کید و وفای طاعت برین معنوی آسان میبرد و نتواند بر وجهی است

این وقت صفت سواموصوف است از باب کرم الخلق بلید چون اینا که با معطوف خوش حال
 از سواموصوف است یا علی دیگر است و این نیز حکایت حال ناضیه است چنانچه بالا گفته شد یا
 است لغت در جواب یا ذی صفت و عظیم صفت اند مراد و مرفوع یا مبراست فی ذلک بطرف مفر
 است نیز به است جمله تبدیل است **معنی** اینست و یاد گشته ای بنی اسرائیل که ای آنکه ما ندیم شما را
 یعنی جدا شما را از گروه فرعون که دنبال شما کرده بودند درین حال که شما غذا بخت و در
 میرسانید پس این شما را میگرداند و دختران شما را زنده میدهند و برای خلقت می آورند
 و در کشتن پس از آن پروردگار شما بلای است پس عظیم و در زنده داشتن دختران برای وقت
 اینان ابتدای است یعنی اینست و آنرا را نفعه یا گویند و اینی معنی دختران داده شده
 می آید اطلاق اسم بر صفت و وجه و وجه است **جواب** اطلاق اسم بر صفت و وجه
 بلکه این زمان خوابیده بر وجه چنانچه شده چه تسمیه چیزی بسم یا لولا یا چه تسمیه
 در آتی اما فی اخر خرد بخم عرب آمده در قصه آورده اند فرعون خوابید که از پیش از
 المقدس بجای است فرعون و کرده او را برفت و بنی اسرائیل را اسارت که داشت معجزات طلب کرد
 و دل بطلب بخت این رویا آورد و فاطر بر تحقیق او گماشت ایشان گفتند از پست المقدس روی
 پیدا شود که من که تو و کرده تو بسبب او باشد فرعون داد هر کسی که در بنی اسرائیل زاده شود
 بکشته و دختران را برای خلقت زنده دارند تا گویند و زاده هزار یک را و بعضی گویند هفتاد
 هزار یکی را کشته تا آنکه خالق میسر شد پس او گفتند چون این مردان بر و مردان دیگر را
 نشوند میان خدای که در عالم تبار میبرد و زمان داد که نوبت کشته در سال بکشد و در سال
 بماند در سال که نوبت بکشتن بود باز آن ملوکات امد غلبه متولد کشت و در سال که نوبت
 بود موسی ملوکات امد علیه ولادت پست بجز و زادن مادر موسی الهام شده تا بوقت کشت
 موسی تا بوقت کرد و در میان خدمت تانت بدست ماند و فدا شد او را باز بدور ساند تا بوقت
 مذکور نیز فرعون کشت از بابا فخر منظر نظر او کشت تا بوقت بار و زنده موسی را از تابوت

پس در آن آوردند زن او گفت این از بنی اسرائیل نیست از جای دیگر آمده برای این که او را فرزند
 سازیم از عیب بداشد ما که فرزند می نداریم فرزند شود و مرا و ترا و نشت می میسم کرد و بر
 خویش داشتند و فرزند ساختند برای طلب ای که زنده ما و ما را با بسم و یکی او زنده و
 اما ما و او الیک یا اینا پست و در معنی اظهار کمال قاصد ای نمودار کشت چنین هزار
 کودک را کشتند آنکس که هلاک فرعون و قوم او بسبب آنکس بود زنده داشتند که بسبب
 هلاک او بود و در نهایت هم در خانه او تبرست او برایش یافت نظر کرد و دشمن نویشت
 که میان نویشت می باشد معتمد بخداوند و مستعان و زیر بر بانی میل سرور که صفت از
 دست بگریزیش باشد و **و اذ فرقتنا بکم البحر فکا**
مخناکم و اخرقنا ال فرعون و انتم
تظنون و اذ فرقت عطف است بر و اذ چنین که متعلق است بفرقت تعاقب است
 و توند بود بسبب انچه امت را کشته با برای استعانت گویند بسبب مجازی بود این آیت معانی
 آن ضرب بعضی که بجز فاقن نشود و چنین کم عطف است بر فرقنا و اخرقنا عطف است بر کشتن
 و انتم نظر **معنی** اینست و بسبب شما و یا ما جدا کردیم و ما را جدا کردیم تا شما
 از رویا که شیتد و از تر فرعون و نکر او بجات یافته و فرعون و نکر او را غرق کردیم
 و از رویا که کشت و فرخ رسانندم و حال اینست که شما میدیدید و بر حال این نظر میکردید
 فرعون که نه آبی آبش زدا کشت شد پس خاک بر او نشین سرکش و طغیان و فتنه و فتنان
 بود که قوم فرعون تلف کردند بنی اسرائیل میبندد و بر فرعون کشته بنی اسرائیل با زبان بی
 لدای بسبب چه زنده میکند ای از این و ظهورش و خواهد بود و تباهی روی خواهد نمود
 علیه السلام و اینان اینچنین کشته شد متعلق کشته بر موسی علیه السلام مضمون و او حین الی موسی
 ان سرعبادی و می آید قوتی و دل محبت و بنی اسرائیل در اسب بنی اسرائیل و دخترانی
 غبطیان بود و در بین اسم که فرود آمد و زنده است روزی غایب و اقرب است طلب کرد و فرزند

شد بنی اسرائیل از کافران و غیبت اخذ است و همچنین سایر معانی را متعلق باهند است
 و یاد کننده حکمی که موسی با کتاب و فرقان دادیم و منزلی جامع میان کتاب بودن و فرقان
 میان حق و باطل متولد فرستادیم تا شمار راه راست بگرداند و اهدا بیدید و نظر و آشت که گویند
 لغت اللیت و اللیت و الغت ای لغت الرجل الذی هو جواد کالغیت شیء کاللیت و بعضی گفته
 عبارت از توبیت دارند و فرقان دیگر صفت از صفت دیگر که موسی را بود پندارند و نیز وی بعضی
 از کتاب توبیت و بعضی صفت چنانچه در آیه ذکر کرده و صفت ابراهیم و موسی را بود و از فرقان
 معجزه که فارقی است میان حق و باطل چون عصا و پد پشنا و خیر آن مراد باشد و بعضی فرقان را
 معنی جدا شدن است یا بعضی از بعضی برای گذشتن موسی و قوم او گویند و بعضی از فرقان معجزه
 شدن بنی اسرائیل از قبطیان و خلاص یافتن از یکدیگر و ظلم ایشان جویند و آنکه در تفسیر نام ۱۱
 کتابی یا توبیت و فرقان را بفران بیان کرده و تفسیر کلام و از آیت موسی الکتاب و فرقان
 بفرقان آورده و آیه تاویل بعید است بر حکم قانع شده است چه یاد کردن امر گذشته باشد
 و امری که حاضر است یا نه **وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ لِيَقْتُلُوا**
إِنكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ وَتُوقِنُ عَذَابَ
 بَر و از آیت موسی کتاب به جمله آنکه ظلمتم انفسکم مقول است یا قوم جمله ندایه مقول
 مقصود بجهت تنگی از ظلمی کوبیده پرستانه تا یکدیگر جدا است که ایشان در سنو بجهت
 انکار داشتند عبادت عجل را ظلم نمی پنداشتند اما و مصدر است صنف سویی قاعل العجل مقول
 است مقول دوم عذبت و است با نجا و کم العجل **وَالْعِجْلُ** است و یاد کننده آن هنگام که
 خود را گفتند ای گروه پسران بنی اسرائیل بر نفسهای خویش ظلم کردید بدین که کوسال را اله گرفتید
 چون نمک استند و بر نفس او پنداشتند و شک نیست که این ظلم بود نفس و درین کار وضع است خویش
 محله می یابند و کوسال که سامری بدین ایشان از زرمای قبطیان است کرد و برای او
 کردن آن فکلی از زرمای که که متعلق بر نفسی پندارد و افکنده هر چه که از او آید و این

درست است و در حقیقت نمید و خارق عاقلی عجیب بود و تفسیرشانی غریب است چون بعضی گفته
 بدید و بعمل دست و وجود کرد و او را با الوهیت چه ملازمت بود و با معبودیت چه مناسبت باشد
 اهل خرد از گرفتن اینچنین محنتی را تا می وزانند و دانند معبود ساختن اینچنین مصنوع است
 نه غیر خدا خوانند **فَتَوَبُّوا إِلَى بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ** باریکم
 بهتره کسوره و ساکنه و قلاب بهتره ماکیه بیا خوانند معنی بر سر قنات یکی دانند یا پس است
 باریکم متعلق است توبوا جمله سبب جمله سابقه است فاقتلوا عطف است بر توبوا است
 چون شما از نفس خویش ظلم کردید و اینچنین جریمه عظیمه آوردید پس توبه کنید و دم ندامت باشد
 و تا بزیکار خود باز گردید و شرط توبه بجا آید پس در توبه شما نفسهای خویش کشتید و برین
 خود را از جریمه بکشید و مان روز قبل نفس شرط توبه از اجتهاد ایشان را در هنگام توبه قبل
 نفس فرمود که در حق است بجا بر صلی الله تعالی علیه و سلم نموده که توبه بندهم از گناه که نشسته و هم
 بر دم آن در آمده کالی آمد فاقتلوا برای تفسیر توبه بود یا برای تعقیب باشد اگر برای تفسیر
 توبه عبارت از قتل نفس بود و اگر فارا برای تعقیب دارند قتل را هیچ وستم توبه بودند نه آید
وَالْكَوْثِرُ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ و از اسم آن رت لام زاید کم حرکت
 خطاب است اسم آن رت رفوع اصل بر ابتداء است خبر لکم خبر مبتدأ است عند باریکم ظرف است از خبر
 یا ظرف مرکب ای خیر حاصل لکم عند باریکم و جمله مقرر شده برای توبه بر توبه کردن و از آن خبر است
 معنی اینست آن ای قبطیان یعنی توبه قتل نفس در توبه بهتر است از فرجه رت توبه رت
 علم بر روز کا جیل و علما از زنده ماندن باز و دنیا با توبه عذاب و توبه **فَقَاتِلْ**
عَنْكُمْ إِنَّهُ هُوَ الشَّارِبُ الرَّحِيمُ فاضحه است جمله معلومه
 بر جمله عذبت ای فقامم ما اترتم به قاتل عیلم و جمله عذبت و توبه است باریکم توبه
 از بر ظلمتم انفسکم چه اگر عطف بر ظلمتم باشد مقول موسی بود و این مقول موسی است و چون عطف
 عطف بر قال موسی لقومهم باشد و از باب التفات از مبتدأ موسی خطاب بود چه توبه توبه

سوسی صلوات الله و قوت جباران بت هر پست گفته ای سوسی ای جبارانند کوهها را از پهن برکنار
 میتوانند و تا این جباران در دیده اند و در پیایم و با این صورت می ریزیم تو بر او تو بر او
 ما همه ایچیم خدای این را در تیره و آن بیانی سی و شش کرده و درسی و شش کرده بود و جیل سال
 جیش کرد هر چند که سی کردند از ایچا بیرون نیاورد تمام روز نیت اخلاص خود میر میکردند
 باز خود را بهایی که بودند میدیدند چنانکه رفت و رفتی بود که مرآت تاب از خویش بیدار و مجبور
 و توانی که باین بود که گفته خوردند بکرشک و آفتاب میگذشتند و میبوی و عا کرد و عا و او
 برای این که باین کرد و ایند و از چینه دفع کرشک و منوی رسانید چون چیل سال گذشت از تیره
 خلاص یافتند و مورد آمدن قریه که امر بفرانها شده بودند و نمندی آن قریه بر این
 و از آنست و کاینان بهایف و رفایت پست و در وقت و غنای علیکم الغمام ذکر قصه دیگر
 در قصه از قصص بقر بیکه از قصه است آن قصه از دید قصه بقره ذکر کرد بیکه از در صد
 قصه چنانچه در قصه دیگر آورده چنانچه در قصه مذکور **جواب** قصه مذکور با قبول توبه سی
 قریب الله بیداری می کرد و می نمود و امر بدخول قریه بعد از ده تیره و گذشتن چیل سال بود
 و از آنجا که کرد و ایچو قصه دیگر مصداق آورد و **وَمَا ظَلَمُوا وَلَكِنْ**
كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ یعنی با قصه این سنوا و کس کانی
 منقصون و غیر منصرف بظلمت و اوجی در غل و است و کس کانی انفسهم یظلمون است
 و جماعه عطف است بر جمله مذکور ای قتل ام کلوا من طیبات ما رزقناکم فی کلوا و ظلموا ابلا و ق
 و ظلموا و کس کانی انفسهم یظلمون با قتل ام کلوا من طیبات ما رزقناکم فی کلوا و ظلموا ابلا و ق
 اوق لوالین غیر علی طعم و اصد و ظلموا و کس کانی انفسهم یظلمون **معنی** اینست که در این
 ما را در عیبان و غیر مانی این غفلت مانی گرفت و جلال با نقصانی نپذیرفت لیکن در معام
 ما شایسته خویش و عیانت نفسهای خویش کم میکردند و مراتب خود را بنقصان و کمی می آوردند
 و در غیر و کس کانی کس کانی است و در معانی این بر این که میبوی پست و اسله که است اینست

این بارانی اسبطوا صرافان لکم ما سألتم شینند و در فضیض و ضربت علیهم الذله و اسکت و با و
 سید رسیدند هیچ زیانی و نقصانی بهما باز نکشت همه زیان و نقصان بر ایشان پست و از
قُلْنَا اذْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَمَنْ عَلَيْكُمْ مِنْهَا
حَتَّى تَسْتَمِرَّ رَعْدًا اَوْ اذْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا
وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ
سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ
 است خوانند و معنی این بر حسب آن دانند عطف است بر و از قلم ای از کوا و از قلم کذا و از
 قلم او قلم او آخر مقول قلنا است حین شیم طرف است مر کوا و اصد صفت مصدر محذوف است
 اکلوا و اسکا کثیرا جمله عطف است بر اذخُلوا الباب معقول و فعل است محذوف جزئی است و وقت
 الی سید جمع ساجد است چنانچه جمع رکن حال است از فی عمل و فعل است محذوف جزئی است
 او امرنا حطه او مطهر نغفر مجزیم جواب تلو است و غیر از مجزوم شده جمله و نیزه الحسین سید
 است چه در و عده زیادت تحقیق مزید نیست **معنی** اینست ای نبی اسرائیل حکام گفتن ما شما را اینست
 شما را باینکه درین قریه از اینجا بایستد ایست و آمد بعضی گویند این قریه می بود که بنا است
 المقدس و زمین و روی نمود و آن قریه چهارم است که پیش از تیره مامور بر غیر آن شده بودند
 تیسریم جباران بقیه قوم عا و اقدام بر عز و این نمودند از تیری که در تیره افتادند بعد از
 سال قریه مذکور را کشت اند و قصه تیره بالا گذشت و ذکر بیشتر رفت پس بخورید از آن قریه
 فراخ هر جا که خواهید و در آن قریه از حبه شکر گفت کرد کار و نواض غفلت
 و بایستد بگویند حاجت با کم کردن است یا بگویند کم کردن که ما را با ما ریزیم یا امر نپذیرد
 برای شغل مانی که از شرافت و زود بایستد که بفرایم و بیا بیا و بیا بیا
فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ
لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا

و بعضی گویند که سنگ را آدم صلوات الله علیه از نیت آورده بود طول و از زده بود بکرموسی مثل فلان
موسی بنمود اعتبار را و از نیت وارث رسید غیب صلوات الله علیه موسی را که داماد بود و بنده موسی
صلوات الله علیه نزد خود داشتی و بر دهن او برابری خود در سفرهای غلبه نداشتی و بعضی گویند آن
سنگ را موسی از طور و بعضی گویند از قعر دریا و هنگام عبور گرفته بود و بعضی گویند بچو سر آدمی یعنی
گویند بچو سر که و بعضی گویند بچو سر که و بعضی گفته اند که این یک از چهار جانب امکان است
می نمود و استقامت است از میان مسلمانان متواتر از پنجاه میران اظهار بخاری و عراقی که است
کاری نباشد بکس است که کرده اند که میان صلوات الله علیه باستقامت بر دهن آدمی
در دریافت حصول غرض که از استقامت بود بدعا و او یافت قوم خود گفت ای قوم باز کردید
بدعا غیر خیر یعنی بدی و موسی استقامت کرد و الله غنی بفتاح
بر زبان آورد و از قلتم موسی لَنْ نَصْبِرَ عَلَى
طَعَامٍ وَاحِدٍ و احدی استقامت کرد و از استقامتی ای ذکر و ایابی اسرائیل استقامت
با موسی الاله جمله نمایان با احد خویش متوال است مقلتم غنی طعام و احد متعلق است بمن نه
یعنی این است ای بنی اسرائیل یا در دید و در فراموشی تا برید چون شد رتبه من و موسی یا نشد
این گفت گفته ما هرگز یک طعام نصبر کنیم به یک پیش دم قناعت نیستیم این من و موسی
طعام بود یک طعام چرا گفته و دو پیشه یا یک پیشه به نوع خوانند و طعام مکرر اگر
الوان مختلف بود بی تبدیل و تغییر یک طعام گویند و بدین وحدت اعتباری گویند
آنکه طعام با آدم اگر چه متنفس شود یک طعام باشد و طعام نبود و در میان
یکی طعام نبود و دیگر آدم انضمام طعام با آدم یک طعام باشد نه تعدد طعام چنانچه گویند
و نه آن و گوشت خوردیم یا شیر بخوریم و اول کردیم فادع لَنَا رِثَاتِ بَنِي
لَنَا مِمَّا تَنَبَّتُ الْأَرْضُ مِنْ قُلُوبِهَا وَ قَتَلْنَا
و قَتَلْنَا وَ عَذَّبْنَا وَ بَعَلْنَا

مفعول است مراع بجنج جواب امر است بغیر فاعله بغیر آن شرطیه مجزومه شده الارض علی
مرتبت منه و ما قبلت الارض برای تبعیض است ماموصله است تمییزت الارض صله است عاید
مخروف ای ما قبلت الارض و منه زمین بعلها بیانیه است عاید و جرد و قال است از ما قبلت الارض
و معطوفات و دیگر معطف است بر بعلها معنی اینست پس عاکن و بخواد از پروردگار خویش معذور
برای طلبها از آنچه زمین میر و پانداز تره و خیار و قوم بوی کندم یا میر و عرس و پاز نامار ا
روزی کرد اندر آن قومها چنانچه بعضی اینه تفسیر گفته اند سیر مراد شود از توابع سیر و پاز و از محبوب
عبد سیر مذکور شود و ذوات طعمی که خواسته اند طاهر باشد و اگر از قوم کندم مراد دارند کندم
از محبوب اعلی است طعام دوی نیست لیکن خوردن مان کندم با بقل و تن یا با عده سر و پاز نیز
بناظر اطمه به بندارند قال استدلون الذی هو
آذنی بالذی هو خیر اینجمله استانفاده است چنانست که بنا بر گفت
مانقول لعمریه استقام برای انکار بر رویه بقرح است ای ما کان منبغی ان یفعلوا کذا او علیه قول
قال الذی موصول است قبله بضمیه یعنی موادنی صله موصول نه کور است موصول با صله مفعول
استبانه لاون است بالذی متعلق است به استبانه لاون معنی اینست گفت و سی نیاید سیم ابل میکند
یا اینها و این چیزی را که است بدل چیزی که بهتر است و این متضمن نهادن قدر نیست و مطر
آن بود از سبب استحقاق خوار کردن و غضب باشد موال اینان ضم کردن این اطمه باشد و سکو
خواستنه بدل کردن مقصودند نشسته معنی استبدال خود و بدل کردن باشد بر او است
طعمی دیگر مستندم طلب بدل کردن است چه کسی که طعمی خورد اعیل خوردن نمواند شکم
فدیه و مخمل کند ادمی آن قدر معنی که خورد بر اندازد آن از طعمی دیگر باز ماند با وجود
که دل بر ادنی افکند بر اندازد اعلی را با دنی بدل کند اضمط اضمطافا
لکم ما سألکم بر طریق کاوا و اشربوا محمول بر تغیر فقلنا استای فقلنا لم
اضمطوا و حیا فقلنا عطف است بر قال استبانه لاون فان کم تغیل است بر مبط و دلیل است

موسول با صله اسم ان است که بر آن ای فان لکم فیہ ما سکنتم مطعومات اولی امر بهبوط در تنگی
بعد سالت طعام مطعومات است بر سالت مطعومات در مقام مذکور تقدیم شود جمله را مکرر آوردن را که
ادوات یکیده است حال کردنی اینست این مقام انتقال کشید و در هر مفرود و ایند زیر که بر سالت
مرزش را آنچه خواسته و بدل مطعومات اعلی مطعومات اولی باقیته در می که آن میرود و میرود
و مطعومات مذکوره بخورید تواند بود و مراد ازین مفرود مفرعون دارند و علم شهری مخصوص
بندارند و بر تقدیر بودن او اسم مکان حرف با تنقا البقع حرف است و همچو حرف است و
بر تقدیر بودن او اسم مکان حرف با تنقا و سبب بود و تواند بود که مفرود باشد و بنده بعضی
از اصهار بود و این او فنی است بر روایت دیگر سالت است چه روایت کرده اند که این را تهنیه
و مفرود زنده بلک بر روایتی اکثرها بنام مفرود فاما که زنده ماندند و بر سالت المقدس آمدند
سوال بهبوط و آمدن از بلندی سوی نشی باشد و بیرون آمدن از تهنیه بهبوط چه معنی بود و
افعال دارد که زمین تهنیه باشد و زمین مفرود با انتقال از مرتبه طعام سالی بخصیصه نمود
رضی که بهبوط معنوی بوده است مراد باشد و **و خربت علیهم الذل**
و المسکنة و بان ایغضب من الله و خربت علیهم الذل
است بر جمله فعلن که در ایستاد مقدر است یا بر جمله فاعل است که بعد از مقدر است و با و ایغضب
عطف است بر ضربت و یکدیگر غصب برای تفهیم است بغضب متعلق است بقوله یا و اخره معنی
مغضب را بغض ایستاد را معنی صار و افعال بغضب من الله پیوسته اند و بعضی معنی رجوعا به غضب
من پیوسته اند معنی اینست و غضب کرده شده بر ایشان خیمه خوار و سستی و این کنایت است از تنگی
خواری بر ایشان بیست و سستی محیط ایشان کشت و کشت و کشته را در معنی ای طلت زنبیه
کرد و انداختن ضرب بر وجه تحیل آورد و بعضی گویند یکی از ذلت ایشان است که صاحب نشی
ایشان را اهل جزیره کردند و گفتن جزیره از ایشان بر وجه خواری میان خود در کتب ترویج
نشته اند و است سینه ایشان را از او انداختن از خدای عز و جل شد و با گویند با تهنیه

بیشتر ذلت با تهنیه کانوا یکفرون و بایت الله
و یقتلون النبین بغیر الحق ذلک بما
عصوا و کانوا یعتدو ذلک و ذلک مفرود الحکم بر ابتداء است
با اسم و خبر فویش مجوز و بایت جابر و مجوز خبر ابتداء است و جمله تدبیر است و یقتلون غلظت
بر کفرون و بایت الله که خبر کانوا است بغیر حق متعلق است یقتلون ذلک ثانی نیز مفرود
ابتداء است و در با معصوه ریبه است ای بعضیا ننم و کونتم معتدین و جمله تدبیر بعد از
معنی اینست آن خواری و سستی و استحقاق غضب سبب است که ایشان با بایت مذای کفرون
و بایتی که در تهنیه و صفت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم بود کرد ایند و پیغمبران با
همو در کربا و یحیی بغیر حق میکشند و مرکب انجمن جریه عظیمه میکشند آن یعنی ذلت و غصب
سبب عیبان و اعتدال است که بر شتمل بر کفرون قتل انبیا است و تواند بود ذلک اشارت بر
کفر قتل باشد یعنی کفر ایشان سبب عیبان و اعتدال ایشان است و جمله استافه است با
عالت عالت باشد یعنی غضب و مته کفر و قتل انبیا است کفر و قتل انبیا سبب عیبان و اعتدال
چهارم بودن و تباهی موزون شود عظیم دارد و جرات بر جرمی بالاتر ازین پیدا کرد و
گفته اند من ذلک **سوال** قتل انبیا که معصومند بحق نباشد و قتل بغیر حق چه فایده بود و جواب
ذکر بغیر حق برای نشی قاتل است و تصریح بنا حق بودن قتل ایشان است و این را در **سوال**
معنی نمیم گویند و همان یونان بفضل لغت سوسی دفع الاسباب کوفی قول سید احمد
بطعون الطعام علی حبه ذل الطعام ذلت و حبه الذل غلظت و اعتدال به ایشان الذل
امنوا الذین هادوا و النصارى و
الصبيان من امن بالله و الیوم الآخر
عجل سلما فالحکم اجرهم عند ربهم
و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون و با و

در کوهی از کوهها فلان کوه در کوهی دیگر است و دریا بود و در دریا این وجه سابق میسرند
خَذُّوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ
لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ و رسول با جمله معقول خود است بقوه متعلق است احذرت
حمله خدا و اما آتینا که بقوه بیان است مرا خدا بابت تکم را بتقدیر گفتا لم خدا و یا است نافه است
چنانچه که کسی گفت بابتی چه بود آنرا بر وجه استیناف بیان فرمود و ما فیہ معقول او که عطف است
حمله و او که عطف است بر خدا و لعلمکم تقون بیان علت عباتی آتینا که بقوه و او که است
معنی اینست آنچه دادیم شما را از کتاب بقوه بگیرید و کتابت آنرا بمل و جان بیدارید و آنچه در رو
یا در اوید و دل بر باد و استن آن یکی ریزید بر پیر کار شود و متقی گردید **ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ**
مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَظِيمٌ عطف بر خدا تا اینست که معنی اینست شما بابتی با قبول کردید پس
بعد قبول روی برگردانید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السَّبِيلَ** و البته بصیغه جمع مریض اسرائیل است
و ایراد صیغه واحد بعد از بصیغه جمع و در این را در اصطلاح علم معانی نشبه التفات گویند و
برای جواب و بودن این جماعت همی یکذات جویند **فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ**
عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ و
اعتباری است از است می کنند بر اتقا و خیران از جهت وجود فضل خدای و رحمت او پس آید
بر وجود فضل کند و وجود فضل و رحمت مفهومی شود و فضل احدی است و رحمت عطف بر او
و غیر است یعنی نه موجود و آن بخود و نه است لکنتم نه الی سرین جواب لولا است بر جمله فلولا
فضل احدی معترضه است برای بیان نشان تحقیق فضل و اتقا و خیران یا توفی و اعراض این
معنی اینست پس اگر نبود فضل خدای بر شما و رحمت او بعد از اعراض بیاوردن مایان هر آنچه
می بودید شما از زبان زدگان تحقیق خلود در میزان چه زبان زدگی این با لایزال بود و که ام
خیران ازین بهتر باشد مایان طالت میکند برین که بر این ان فضل خدای شد و در است
بر استند و بفر کفران فی سبیلش نکرشند و **لَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ**

اعترفا

اعْتَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبِيلِ اعتدوا اصله الذین است نه بیانیه
فی السبیل متعلق است با اعتدوا و علمتم معنی عرفتم تقدی است سوی یک معقول موصول جمله
معقول است مع علمتم انچه معترضه است برای عینیه فی طیان و باز داشتن ایشان از عصیان
بیان مل کردی اینچنین چه بود و در و این نوع گفته کردند برایشان فضل نشد معذرت کنند و
عطف مشران پوشتند سوال و لقمه علمتم احب را از داشتن فی طیان است و در اخبار از حال
فی طیان که بر حکم المر لا علم بحال حال خود را میدانند برای اعلام حکم نیست و همچنین اعلام
بیان فی طیان چه همه دانند که او همه دانست پیش عقل مفید بود پس چون فایده خبر لا اعلام
حکم است و لازم فایده خبر که اعلام فی طیب بعلم محکم است صحیح ندارند و برین کلام خبر و لازم فی
خبر متحقق ندارند **بِمَعْصِيَتِهِمْ وَتَعْلُوتِهَا سَبِيلُ اللَّهِ** و این فی طیان از لزوم غیرت
گرفتن و وجوب منع ایشان این کنایت بود پس اعتد علمتم الذین اعتدوا و انکم معنی اعتد
ازکم العتو و وجوب علیکم التو عن المعصية باشد چه عالم بودن معقوبت عاصی مسلم است
گرفتن و وجوب منع ایشان است و افادت کلام معنی کنی عنه ندین کلام متحقق است اینکلام
میان اعتبار مفید ازوم عبرت و الفاظ باشد باعتبار معنی کنی عنه اعلام نبوت حکم کند چنانکه
نه حدیث آنکه گویند که کنایت از استیجاب ضمه بعد از تریب این است الله و در این ابراهیم
و افادت فی الله کنی کنایت از اندر این کنایت است فحق است و در این است مذکور
فوجه تاکید بعلم و لام و قد چه بود و وجهه ایراد جمله موکده بتو اکید چه باشد چون است
عبرت انداختند و از سکا بصیغه نشکند نشسته این معنی علامت از ان کار لزوم عبرت گرفتن
انکار بعد گرفتن است برین جنبه ایشان و انزاله انکار کرد و در کلام تو اکید آورد معنی اینست که
هر آینه بدست و استند این نشان از آنرا که اعتدوی کردند و در است یعنی روزی بگرفتند
و در این نشان از آنرا که اعتدوی کردند و در است یعنی روزی بگرفتند
خَاسِرِينَ لهم متعلق است فقتلوا قرده خبر کونوت فی سبیل غیر دوم است و در

که صفت قرده نیست اگر صفت قرده بود جمع صفت مستقیم نباید و کونوا قرده خالصین معقول
تند است و این کفار در حق کافران که است از قرده شدن ایشان بغیر کنایت است کرد و
صدا و قرده تصدیق نماید و دلان الکتاب المذبح من الصبر ^{معنی} است پس کفیر ما مرثیه
بوزن کاف معطوف و آن غرض است که **فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّلْمُتَّقِينَ**
وَمَا خَلَقَهَا وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ^{وَمَا خَلَقَهَا عطف}
بر مابین پیرها و موصول با جمله مجرور لام و مجرور متعلق است بکال و نکال مسغول و
است مرعوب و موعظه عطف است بر نکال و المتقین متعلق است بموعظه و جمله جعلت عطف
بر فعلن ای فعلن عفوته جعلتم قرده عذره و میالای پیرها و ما خلقها اگر ما بر حقیقت خود باشد
و عارت از ذنوب چون پیرها عارت از ذنوب که باشد ما خزان واقعه دارند و ما خلقها عارت
از ذنوب آینه ایشان بنمایند و آنه مانند از ذنوب که گشته تبرک عود بود و تواند ما معین
منه دارند و مابین پیرها و ما خلقها عبارت از که نشکان و آینه کان بنمایند نکال و منع و
که نشکان باعتبار اجزاء بدان و در کتب سابقه بود و در حق آینه کان بسام خبر این واقعیل از مردان
یا بوی قرآن باشد و تواند بود بر تقدیری که از ما معنی مع مراد شود مابین پیرها عبارت از عارفان
واقعه باشد چه معنوم مابین پیرها مکان قریب است پس ضرورت مابین پیرها عبارت از آن
بوده از که نشکان و خلقها جنبه مفسر آن گفته اند عبارت باشد از اینکان که از آن متصرف
که نشکان نباشد نسبت به مرتبه سوی ایشان بود و هیچ شبهه نشود بعضی میفرمایند که این
برقیه الصبی است در گشته و مابین پیرها و ما خلقها عبارت از قری که پیش و پس است و برودند
برین وجه عود غیر و غیر مذکور می آید و حمل نکال بر ذرات قریه بعد مینماید که آنکه گویند
که من طلع اصحاب است بر لول اصحاب است باشد و بجزت مضاف بقدری و جعلت عفوته
و سبب نکال از وجه مبالغت بر طریق زید عدل مذکور حمل مستقیم بود ^{اینست پس}
این عفوته و عذره و منع از پیرها مانند حافران واقعه از کنان که گشته تبرک عود و بای

از کنان آینه تبرک فعل یا گویند که فرامینیم این عفوته و نکال و منع مرکب نشکان یا
و این در کتب ایشان سرایند کان بسام از آن ده کنند کان یا پسین و می قرآن یا گویند که
عفوته مذکور یا منع و زجر و مخران واقعه است هر کنند کان ان و سر آینه کان که این خبر و آینه
از مردان یا بوی قرآن گویند که فرامینیم قریه اصحاب است که اهل این بوزنه شده عذرت مرقی
دیگر که بنشیند و او پس او بود و قری مذکوره و عیب و عیب است بدو منع مذکور و می نمود و
فرامینیم این عفوته را موعظت عظیم مرتقیان و بنشینیم مریز که ان تا بر تقوی است
مانند پیرکاری لازم دانند قصه است آنست که در زمان داود علیه السلام برای عبادت
یهودیان روز جمعه تعیین شده بود ایشان را برای اختیار عبادت روز شنبه یا روز پنجشنبه
شومی تعیین نمود خدا و اختیار تعیین یهود را روز شنبه نمکارهای حرام بود از جنبه ابتلائی
ایشان در روز شنبه مای بسیار برای است می نمود ایشان در روز منع صید کثرت مای مییدند
در مرتبه آن چون مای به آب طپیدند تا آنکه حیل پاشند و اختیار کردند و خود را در ورطه
قرانی آوردند و روز شنبه و ام می انداختند با خطره صید مای می ساختند روز یکشنبه مای با
پیران می آوردند و در خانه ها خویش پرورند می گفتند ما روز شنبه مای اهدان میاریم و
اناست روز یکشنبه پیران می آیم چون خدای ایشان را درین عمل در حال گرفت داشتند
این عمل را بسیار پذیرفت استخوان نکردند و در معرض تقوی و تجویز آوردند و میفرمودند
هر که صید دهند در شهر را دیگر نمی کرده برای فروختن فرست دهند و بعضی گویند تقی
سال برین حال گذشت و از ما مای ایشان را غنا و ثروت حاصل گشت بر شکار کنندگان
موازنه هفتاد هزار نفر بودند و موازنه دوازده هزار آدمی که از شکار احتراز مینمودند و برین
حیل و تدبیر غصیان میکردند و واجب امر و نهی بجا آوردند تا آنکه میان سالن خویش
ایشان شدی ساختند و فرزندان و تواج خویش را از ملاقات ایشان باز داشتند و بر مصلحت
عبد گشت قرده مجربان بعفوته پوست میسختند و بوزنه گشته موازنه دوازده هزار نفر

بَيْنَ ذَلِكَ فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ **وَقَالَ**
 انما بقرة مفقولة يقول است و تا كيد هر دو جمله از جمله دفع تر دوست نيز اجهاليت در
 كردن خدای تر دوست داشتن بچان خواهد كرد بانه جمله از جمله بين لنا باضماران جواب امر
 انداخته و در بين نیز تر دوست بود تا كيد صفت و بچان رو دوستن از جمله دفع تر دوست
 انما بقرة مفقولة و در فاعل كادى را كويد جواب نونى است و كيد نام كند كادى را كيد
 انما بقرة مفقولة و در فاعل كادى را كويد جواب نونى است و كيد نام كند كادى را كيد
 بپر و جواست عوان خوانند و لافى رضى و لا كيد صفت انما بقرة مفقولة و در فاعل كادى را كويد
 بين نجه الحار لاجى و الحرة عالم چون ايتان اسرافى ساند عدم مطابقة انبان با موصوف
 تنكيز و تانيه زبان كند عوان بن ذكيد است بيا بيان است بر طبق انترى ايشان
 ايتى و ايتى عوان و ايتى و ايتى است كادى را كويد جواب نونى است و كيد نام كند كادى را كيد
 نشود كيدى متعده اصناف او سوى ذكيد است بيا بيان است بر طبق انترى ايشان
 چه قول مذكور متعده اصناف او سوى ذكيد است بيا بيان است بر طبق انترى ايشان
 الان عرفتم صفت البقرة التي تؤمر ان تفعلا ما تؤمر بان **وَقَالَ**
 كادى كيدى بنان امر كرده ميشود عوان است بيا بيان است بر طبق انترى ايشان
 صفت بقرة كيدى بنان امر كرده ميشود عوان است بيا بيان است بر طبق انترى ايشان
ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بَيْنَ لَنَا مَا لَوْ نَهَا قَالَ اِنَّ
يَقُولُ اِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِ لَوْ نَهَا لَشَرَّ
النَّاطِرِينَ متعلق باو نها بيا بيان است و وجوب كيدى انما بقرة مفقولة
 و وجوب نها بيا بيان است و وجوب كيدى انما بقرة مفقولة
 جمله الناطرين صفتى و كيدى بنان امر كرده ميشود عوان است بيا بيان است بر طبق انترى ايشان
 غرضش بيا بيان كند بيا بيان كند بيا بيان كند بيا بيان كند بيا بيان كند
 كند بيا بيان كند بيا بيان كند بيا بيان كند بيا بيان كند بيا بيان كند

و كيدى بنان امر كرده ميشود عوان است بيا بيان است بر طبق انترى ايشان
 بيا بيان كند بيا بيان كند بيا بيان كند بيا بيان كند بيا بيان كند
 عنه مرويت و انترى بر وفق كتابه با نور كيدى است و آن اينست من ليس لغلا صفرا و قله ام
 لقوله تعالى انما الناطرين و بيا بيان كند بيا بيان كند بيا بيان كند بيا بيان كند
 صفت بيا بيان كند بيا بيان كند بيا بيان كند بيا بيان كند بيا بيان كند
 تو صفت بيا بيان كند بيا بيان كند بيا بيان كند بيا بيان كند بيا بيان كند
وَبَيْنَ لَنَا مَا هِيَ اِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَدُ
عَلَيْنَا وَاِنَّا اِنْ شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ و بيا بيان كند بيا بيان كند
 متعلقه است من طلب بيا بيان صفت بقرة مذكور موسى صلوات الله عليه و تا كيدى و از جهت
 ظهور امارت اشكارا على طيب است كه فاعلوا ما تؤمر و ن علامت است كه بر اعتقاد موسى امر
 بقرة مذكور بيا بيان و افعلى شده نشا به نماند موسى با شكر تشابه بيا بيان بقرة و اشتهه جمله
 با تو كيدى او كيدى جمله انا انشاء الله لهتدون معترضه است متضمن وعده انشا است چون
 موسى عليه السلام از نشا انشاء الله لهتدون معترضه است متضمن وعده انشا است چون
 توى مى نمود و بيا بيان حكم ايتان او كيدى را كيدى و جمله را بيا بيان كيدى و كيدى بنان امر
 كند بيا بيان كند بيا بيان كند بيا بيان كند بيا بيان كند بيا بيان كند
 از فاعل ما بيا بيان كند بيا بيان كند بيا بيان كند بيا بيان كند بيا بيان كند
 مرستق بيا بيان كند بيا بيان كند بيا بيان كند بيا بيان كند بيا بيان كند
يَقُولُ اِنَّهَا بَقَرَةٌ اَذِلَّةٌ لِذُلُولِ تَشْتَرِ الْأَرْضَ
وَلَا تَشْتَرِ الْحَرْثَ مُسَلَّاةً لَّاشْتَرِ فِيمَا قَالُوا
الْآنَ حِجَّتْ بِالْحَقِّ نَدَّ بِجَوْهَا وَمَا كَادُوا
يَفْعَلُونَ و لا ذلولة صفت بقرة و حريف منى خبر منى است چون كيدى بنان امر

و بعضی استخوان بود و بعضی پاره گوشتی و گوشتی است و کذا لا تحیی الله
الموتی و یریکم آیتیه لعلکم تعقلون و کذا لا تحیی الله
مصدر می شود امر می باشد و اید می باشد الموتی مفعول است و یریکم مفعول است و بر می باشد
الموتی ای احیا و اراه مثل احیا نه المیت و اراه نه الایه تا می باشد الموتی و یریکم ایانه یعنی
تعلق کل شما بقدرتیه کلماته من غیر تعلق له بقدرتیه قادرا از ذکر احیا مذکور اگر چه و
بود و در اشارت سببی آن نه المایم می شود اما از جهت آنکه احیا کاری عظیم و شایسته فهم است و
استعمال فلک کرد و قریب از جهت عطف بر صورت بعید آورد و چون جمله در الم ذلک الکتاب گفته
و در وجه استعمال فلک بیان رفته اند و این جمله معترضه است برای بیان تکلف و تحقیق در تشبیه
می شود می شود و لعلکم تعقلان یعنی لکن تعقلوا بیان علت عاقبتی از آن آیات است تا اینست
هم چنین خدای عزوجل مردگان را زنده کرده اند و بعد از موت بر زندگانی رساند و شما را ایات
قدرتیه را در غلات و کثرت نبات و خویش نبات و پرده شک و تشبیه از دل نباتات و اینها
در پی بردن و بیوان و این است پس شد قسست قلوبکم من
بعد ذلک فلوکم عطف است و قسست من بعد ذلک متعلق است بقسست عطف
است بر مضمون قسست سابق ای کفرتم فاستم و عصیتتم فاستم و امرتم فاستم و قسست و قسست
و می باشد و قسست العبد و امرتم ندی بقدرتیه قسست اگر مفعول الرسول الله و در قسست قسست
نزد حال فاستم و کانت احوالکم مختلفه و نبات علیک منسوبه و قلوبکم لیسه فایه القبول الو
صالحه القبول الصالح فاستم قسست قسست است اینست پس اینست که می باشد که می باشد که می باشد
روی نمودی کاهی عصیان آمدی کاهی توبه در دل در آمدی یعنی دلهای شما نرم بود قابل قبول
پسند وصال برای نصیحت می شود پس دلهای شما بعد وقوع واقعات مسطره و شهادت آیات
و دلائل مذکوره سخت گشت و نصیحت پرست پس نرم نشو و برای قبول نصیحت و توبه
از وقوع نصیحت توبت را کرد و اینست و از خدا می ترسیدید و بران معرماندید و عاده کردید

و بعضی استخوان بود و بعضی پاره گوشتی و گوشتی است و کذا لا تحیی الله
الموتی و یریکم آیتیه لعلکم تعقلون و کذا لا تحیی الله
مصدر می شود امر می باشد و اید می باشد الموتی مفعول است و یریکم مفعول است و بر می باشد
الموتی ای احیا و اراه مثل احیا نه المیت و اراه نه الایه تا می باشد الموتی و یریکم ایانه یعنی
تعلق کل شما بقدرتیه کلماته من غیر تعلق له بقدرتیه قادرا از ذکر احیا مذکور اگر چه و
بود و در اشارت سببی آن نه المایم می شود اما از جهت آنکه احیا کاری عظیم و شایسته فهم است و
استعمال فلک کرد و قریب از جهت عطف بر صورت بعید آورد و چون جمله در الم ذلک الکتاب گفته
و در وجه استعمال فلک بیان رفته اند و این جمله معترضه است برای بیان تکلف و تحقیق در تشبیه
می شود می شود و لعلکم تعقلان یعنی لکن تعقلوا بیان علت عاقبتی از آن آیات است تا اینست
هم چنین خدای عزوجل مردگان را زنده کرده اند و بعد از موت بر زندگانی رساند و شما را ایات
قدرتیه را در غلات و کثرت نبات و خویش نبات و پرده شک و تشبیه از دل نباتات و اینها
در پی بردن و بیوان و این است پس شد قسست قلوبکم من
بعد ذلک فلوکم عطف است و قسست من بعد ذلک متعلق است بقسست عطف
است بر مضمون قسست سابق ای کفرتم فاستم و عصیتتم فاستم و امرتم فاستم و قسست و قسست
و می باشد و قسست العبد و امرتم ندی بقدرتیه قسست اگر مفعول الرسول الله و در قسست قسست
نزد حال فاستم و کانت احوالکم مختلفه و نبات علیک منسوبه و قلوبکم لیسه فایه القبول الو
صالحه القبول الصالح فاستم قسست قسست است اینست پس اینست که می باشد که می باشد که می باشد
روی نمودی کاهی عصیان آمدی کاهی توبه در دل در آمدی یعنی دلهای شما نرم بود قابل قبول
پسند وصال برای نصیحت می شود پس دلهای شما بعد وقوع واقعات مسطره و شهادت آیات
و دلائل مذکوره سخت گشت و نصیحت پرست پس نرم نشو و برای قبول نصیحت و توبه
از وقوع نصیحت توبت را کرد و اینست و از خدا می ترسیدید و بران معرماندید و عاده کردید

من بعد غفلت متعلق به بحر فونه و زنده ای طمان بنی اسرائیل موندن را خطاب کرد و فرمود
 برای تنبیه موندن مقررند آوردن از ایمان بنی اسرائیل قطع طمع کنند و از این طمع ایمان ترا
 و هم معلوم است که این عمل بحر فون و انهم معلومند فعل الترفیع تواند بود که معلومند
 منزه از این بود و کلام معنی و انهم نظم معون بالعلم و انهم اهل علم شود و این از باب اطمینان
 تنبیه باشد که چنانچه اهل علم و اوصای دانش بر ترست و شجاعت و قیامت این بر ترست
 معنی اینست اول اینست که اوصای ایمان پیدا و پس ایمان این طمع میکند و در حین
 وجودی پندارید که این از این است و دل بر تصدیق دارید و حال اینست که بودند طایفه
 از این برین صفت که کلام خدای را می شنیدند یعنی توحید را پس اینست که اوصای ایمان
 میکردند و حال اینست که این پیدا کنند که کلام خدا را میگویند و اندک نیکی که خدا را
 با وجود و انستن تحریف کنند و همچنین کارهاست بر خود به تر از این که بدین
 باشد و چه توقع یکی بود که گویند که این کلام را تحریف میکنند و خیال که این از اهل
 دانش اند و کار دانش از اهل دانش نیست تر بود و کار پند از اهل علم نگوید باشد و بعضی
 گویند که وی از حق و حق که با موسی علیه السلام و کرده طور بودند و از کلام خدای و امر
 منی و شنیدند بعد از آن گفتند ما از خدای شنیده ایم که میگفت ان استطعتم ان تعقلوا
 فاعقلوا و ان لم تستمعوا فاعقلوا و ان لم تستمعوا فاعقلوا و ان لم تستمعوا فاعقلوا
 و از این بجهت رسانیدند و قد کان فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه و اینست
 و این آیه وارد شد ان ربی اذا قال الذین آمنوا
 قالوا امنا و اذا خلوا بعضهم الى بعض
 قالوا اتحدت نهی بمافعه الله علیکم
 لیحاجوکم به عند ربکم افلا تعقلون
 او لا یعلمون ان الله یعلم ما یسررون و ما

یَعْلَمُونَ و اذا قالوا شرطت و موصول بافعال اقوتت قالوا ان شرطت
 شرطه عطف است بر یسمعون کلام الله و اذا درین فعل برای استمرار است یعنی این صفت
 اینست که معین برانی نیست بعضی فاعل خلا است و اذا خلا شرطت قالوا اتحدونهم
 شرطت و این استفاده برای انکار است بر وجه توجیه یعنی ان تحدونهم با فتح الله
 متعلق با تحدونهم و این شرط عطف است بر شرطیه سابق یعنی جو کم متعلق است و الا لام
 یات است چنانچه در بار و اللو نه لام عضو عند یکم متعلق است یعنی جو کم همه افعال تعقلوا
 برای استفاده و فاعله است ای الایمانون انهم حضار کم فلا تعقلون انه لا یستغنی
 بوجهیکه ایهم معنی میگویند افلا تعقلون و اینجا تاکید است بر تحدونهم و ادخل متعلق
 ان فریق هم از جمله عطف نکرد و در ادلا تعقلون همه استفاده است و او عطف است
 ای لا یعقلون و لا یعلمون و جمله استفاده میه مقول الله معترضه است و اقل مقول انفرق
بنیت اینست وقتی که بشنید ان موندن را میگویند ایمان آورده ایم بر دین اسلام
 و رسالت پی بر علیه السلام تصدیق کرده ایم و چون بعضی از این با بعضی خودت کنند و
 میان خویش دم باز گفتند که یکدیگر پوشیدن حق جویند بعضی مر بفضیله اگویند این
 یعنی محمد موندن را بر آنچه خدای بر شما گشاده است از اعظم حق و حقیقت رسالت او و این
 اینست بوجه الت او خبر میکنند و از فضایل و خیرات موندن و صفات پسندیده و صفات
 کزیده اینان و بشق و عهد بر ایمان پیا مبری که معصیت نشود و از حق است و اینست که
 تا در عاقبت این یعنی محمد علیه السلام و اوصای او با شما عهد الله جاریه کنند و بر آنچه خبر
 کنند و این شما این را در دعوی حق پوشیدن و ابطال آن کو کشیدن و ترک حق و عهد و حق
 دم نمی خورند و بگویند که شما بطلان آیات خدای را می بینید که با وجود داشته و صفت
 بخاطر اطلاع بر رسالت او کفر ورزیدند و با وجود و انستن بدین اسلام کردید و واجب
 تعظیم و توفیر بخاطر علیه السلام بجای آوردند و عبادت حق ایمان آوردند و بدین

کردن اول به نبرد و درین دعویها گفتار شد و میان اندازند و اقرارش را حجت سازند
 و اصل میکند پس در نمی یابند که اینان حضرات شما اند اینان حکایت خویش بناید کرد و
 راز خویش با ظلم بنیاد آورده این فریق در نمی یابند و این معنی نمیدانند بدست خدای سیدان
 و آنچه اینان از اعتقاد و عمل میانه میدارند و آنکه از قول و اقرارش کار می آرند و بعضی معنی
 آیه نه کور را حمل بر تقدیم و تا جبر کنند کلام را بمعنی آنچه تو شوم با انزال علیکم من بعدکم و نه
 و اگر نه مجادله و آخرت آید و وقوع فی حرم مذکوره در قیامت روی نماید منظر این می داند
 می دهد و نیاست در آخرت نیست مگر آنکه می دهد کتاب خدای و رویا می دهد عبد الله و
 باری چند مذکوره در آخرت معنی گفتن مومنان مرایشان کفر تم محمد بعد از آن و گفتیم بنی حرم و
 اند فی الکمال یکم بنیادند باینکه من فکان و عبودان سلطانان گفت و فکان و فکان و فکان
 بنیاد برین طریق تقدیم و تا جبر حاجت نبود معنی بود تقدیم و تا جبر حاجت باشد و معنی
اَتَيْتُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِي وَإِنَّهُمْ
إِلَّا يَنْظُرُونَ آنچه حالی دیگر است از فعل ان یومنون بعد و فکان و فکان و فکان
 کلام آمده آخر لا یعلمون را که به صفت میون است الایمانی است منقطع ای لکی الایمانی
 لم و تواند بود که الایمانی است منقطع باشد و قبل و بعد یسرها است الایمانی و الایمانی
 بود و الایمانی جمع الایمانی است و این کلام در دفع و اقرار است آن نافی است همه مرفوع المل بر این است
 و الایمانی است معنی است بر این است و جمله عطف است بر الایمانی است
 و بعضی از اینان امینان اند یعنی خواندن و بشنیدن را ندانند معنی است و الایمانی است
 چنانکه از مادر زاده شده اند همچنان اند یعنی ندانند این کتاب یعنی تورات مگر همان خبر را
 که محرف و فغان است که تحریف کنندگان تورات پرور افتاده اند و از ابرو فرغ کتاب به صفت اند
 مکتب به معنی کتاب است از الایمانی است الکتب به معنی الایمانی است الایمانی است الایمانی است
 کتاب است و الایمانی است بر وجه کتاب است اولی از صریح و در برابر معنی است الایمانی است

که باینکه نشسته و شرح این پیش ازین رفته یا گویند امینان معنی قرات است و چنانچه در و مارستان
 تبارک من رسول و الایمانی است الایمانی است الایمانی است الایمانی است الایمانی است
 این است می دانند مگر همان قراتی که تحریف کنندگان کتاب بخوانند و تواند بود که اما
 مع الایمانی است و الایمانی است معنی چنین بود می دانند این کتاب است مگر همان آرزو که تحریف
 کنندگان تورات این کتاب را بران آرزو کرده و بر آرزو کردن آن آورده و عده عفو است
 و اگر فتن خطی است و گفتار ما بوده این کتاب را بدین آورده که بدان اینان بوده اند این
 فتن است خواهند کرد و کمان آنکه این کتاب را آتش نخواهد بود مگر چند روز بعد و در آن
 این کتاب مگر کمان برنده و در آن کتاب به منوهم شوند چنانچه می دانند و کمانها
 ناپسندیده را در خاطر اندازند این کتاب صاحب یقین بگونه خوانند بر این کتاب الایمانی
 دولت ایمان به نفع و دانند قِيلَ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ
بِأَنَّهُمْ شَرٌّ قَوْلًا هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ
لَيْسَتْ زَايَةً تَمْنًا قَلِيلًا آنچه مقرر است با فاعل حروف و معنی
 اند و بعضی از حرف بانی کل با فاعل برای منع حروف کتاب بکتبون الکتب باینکه
 الایمانی است جمله ثم یقولون عطف است و بکتبون جمله نه از من عند الله و قول یقولون است
 به نمانند فاعل است یقولون و اینست و الایمانی است و الایمانی است و الایمانی است
 منضم زبانت است به چه تا بوده گفتن و سخن دروغ بر زبان آوردن یا در یافتن جلال
 فکر یافتن فرصت اندیشه نهایت است سوال کفایت ماضی و در قول الایمانی است الایمانی است
 باینکه بعضی ماضی فعل مضارع ذکر کرد و قول الایمانی است الایمانی است الایمانی است
 جهت اخیری مضارع بر وجه ماضی است کتابت بوده از این کتاب که به معنی است
 جهت استحضار که نشیند به صورت حال نمود چنانچه در و الله الایمانی است الایمانی است

مومات کند و بعضی کتاب ایمان آورد و بعضی کفر و زندقه و سوامی در حیات دنیا چنانچه بنی قرطبه
 کشته گشته و زمان و بیکان ایشان بسپارستند که بر حکم سعید بن معاوی از حصار بیرون آمدند و
 و برای او برای خلاص خویش منک منبوتند سعید بن معاوی بقتل مردان حکم کرد و زمان و
 بیکان ایشان را حکم بسپارست و استوفی شد و پنهان میرضی علیه السلام فرمود و لفظ حکمت
 بیکم الذک یعنی بیکم خدای عزوجل حکم کردی و آنچه در لوح محفوظ مکتوب بود بر زبان آوردی
 حکم خدای عزوجل محفوظ مکتوب بود بر زبان آوردی و حکم خدای عزوجل اینان همین بود و آنرا
 پنهان میرضی علیه السلام باطلای بر لوح محفوظ فرمود چنانچه بنی النضر و اخبار کردند و بر وجه
 و عدالت برادران و جنده آوردند و روز قیامت رد کرده شوند ایشان بسوی سخت ترین
 و در دنیا که توبین عذاب و نیست خدای تعالی آنچه نش میگفتند و از جرمی که خود را داشتند
 ائینه اولیات الذین اشتروا الحیوة الدنیا
 بالآخرة فلا یخفف عنهم العذاب ولا هم
 ینصرون و لیک در محل نوح برآمد است موسی و ابراهیم و عیسی و یونس
 عطف است بر اشتراک الحیوة الدنیا و الآخرة از باب عطف استقبال بر ماضی برای بیان معنی
 اول و استقبال در شئی چه شبهه نیست که عذاب ایشان استقبال است و استراحت کورمانی است
 و لایم تیروان عطف است بر لا یخفف از باب عطف فیه بر فعلیه تقدیم سند الیه بر خبر فعلی و
 تقصیر نفی بر وجه اولیک الذین اشتروا الحیوة الدنیا تا آخر مقرر است و مقرر است و در جواب
 مقصود از هر دو جمله بیان بر حال کافران و زشت کاری ایشان است و نیز نفی تخفیف از
 حضرت نیکو تشبیه است اینست ایشان را ای محمد آنست که حیات دنیا را بابت
 دنیا اندوختند و بر آخرت که بزرگتر است از دنیا را بابت دنیا تخفیف کرده نشود و اینست در دنیا
 و زشتی و مصلحتی نبود و هم ایشان اند که مقرر نشوند بر مومنان بهر تاهران و تفاوت ایشان
 بودند و لفظ ائینا موسی الکتاب و قیاس این

بعد و بالرسول حبابه و اعدائین معترف است میان معطوفه و اذا اخذنا ینکم
 و رفعتا فوقکم الطور که بیشتر خواهد آمد و معطوفت علیه یعنی و اذا اخذنا ینکم تمام الاستفاد
 و ما و کم برای دفع عذاب ایشان بجهل تا گویند که بجهل نمیدانستیم بن دانی و مرم نشستم و تغیت
 عطف است بر اوائینا و لام در کتابت قسم محذوف است ای و تقسم لعدائین موسی الکتاب
 و تغیت شبهه بالرسول یقال نفی زید عمر و ای تبعه و افاه علی قفاه ای اتی بعده و تغیت
 عمر و ابیکر ای جعل بکرانما بعاله و ائینا علی قفاه و المعنی هنا و جعلنا الرسل ائینا علی قفاه
 و ارسلناهم عبده **عنه** اینست بر رستی یا موسی الکتاب یعنی توبیت و ادیم بر قفا موسی یعنی
 محمد و رسول آنرا فرستادیم **روایت** کرده اند که بعد موسی تا زمان عیسی علیه السلام موازنه
 چهار نفر پنهان میرضی توبیت بود چون یونس و یونس و داود و سلیمان و ابراهیم
 و ایس و زکریا و یحیی و غیر ایشان که هر یکی متابعت توبیت میشوند و ائینا
 عیسی ابن مریم البیت عطف است بر تغیت اینست
 و ادیم یا عیسی پس مریم یا عیسی معجزات طهارت چون پنهان شدن که در شکم
 برص زنده شدن مادر او و پنهان و تنفایاقتن بر ص و زنده شدن مرده و یونس که در شکم
 که روزی بودی موازنه چهار نفر پنهان عیسی عیسی حاضری آوردند از عبادت که
 خود می آمد و میگفت من در است بکشید باذن خدای همه من در است منده باز میگفتند و تواند
 بود موازنه بینات ایکتا بجهل تا بجهل و جمع کردن بینات افراد بجهل تا بجهل تا بجهل
 و ائینا ایدنا و بدفع القدوس انچه در سنن است و در حدیث است
 القدوس بکون حال و صم او خوانند و معنی هر دو یکی دانسته است اینست او را بجهل
 یعنی بجهل استوار کردیم و بجهل را در مددکاری و مونت او آوردیم چه بجهل را در
 در حال طفولیت از توبیت شیطان نکاه داشت و در رشتنهای بر آسمان چهارم برداشت
 از نزد دشمنان باز داشت و بجهل را در کونین از جبهه که سابع وحی است و وحی برت میده

غضب مراد شود چنانچه در احسان مراد شود و مرکب از انرا غدا می خوانند و
غوازی و کوفی و قفسه و اذ اقبل لهم امثوا بما انزل
الله قالوا انؤمن بما انزل علينا ويكفرون
بما وراءه وهو الحق مصدقا لما معكم انزل
الله تعلق است و جمله است و با متعلق خویش بتاویل هذا القول معقول عالم لیسلم فاعلم است
قیل ای و اذ اقبل لهم هذا القول و جمله شرط است و یكفرون عطف است بر قالا و با و راه
متعلق است بکفرون و هو الحق حال است از راه و مصدقا لهما جمله شرطیه یعنی و اذ اقبل
بما وراءه عطف است بر جمله فعلیه سابقه یعنی بر قالا و قلوبنا غلف است اینست چون گفته
شود مراد از اینجمله خبری که فرستاده است اگر اخذای غرضی از کتب منزل اینان آید و
تصدیق و راست و راست دانیده و چنانچه می آید بدینجه منزل است بر او و کافر شوند چنان
که و راست یعنی اقرار که منزل است بر فضل اینان است حق است صدق است و متفق است
حال که تصدیق کنند است کتب بهای که با آن است ای و بر صدق بهیچ نیست
چنان است قل فکم تقتلون انبیاء الله من قبل ان
کنتم مؤمنین فاستقام برای انکار بر وجه توجیه است
تقتلون یعنی ماضی بدالات قوله من قبل استعمال مضارع بعینه ماضی برای استحضار وقت
لا یلحق قتل انبیاء است ای تسبب قتلهم الانبیاء لهذا القول یعنی نومر با نزل عین و
امکن ان مستقبل شده یعنی ماضی ماند چنانچه دووان کان قیصره قد مضی و بر تحقیق شده
و جمله معترضه است برای رد دعوی که اینان میکردند نومر با نزل عین می گفتند
بگویند محمد چون گفتند بدینجه یا منزل است ایان او برید و کتب بهای را که بر ما نازل بود
که ایم بنویسد بران خدا را پیش این تیرا نشنیده و گشتند که اینان باینجا گشتند و گشتند
مومنین بودند چنانچه خبر به نوح کردید لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ

باز

بالتین تم اتخذتم العجل من بعده و انتم
ظالمون ایچده عطف است بر مقول قلتم تم اتخذتم العجل عطف است بر جاءکم و انتم
ظالمون حال است اینست هر آنکه بر سر منی مکتب بر شما سوزانند هر او رده و حج و اینست
انبات رسالت کرده بعد از آنکه مثلی فرصت اندیشه یافتند و حق را ساخته دل بران نشینند
از دین برگزیده کوساله را بعبود کردند و حال اینست که شما ظالمین از حق و از کینه ایان
و اذ اخذنا میثا قکم و رفعنا نوقکم الظور
ای و اذ کرد و یا بنی اسرائیل و اذ اخذنا میثا قکم عطف است و اذ اخذنا میثا قکم انفسکم
و ما کم معترضی که در میان بود میان معطوف معطوف علیه سیاه نمود و رفعنا عطف است
بر اخذنا یا حال است اینست و یاد کردیم ای بنی اسرائیل چنان میثا قش کردیم و کوه را با
شما برای عهد کردن برداشتیم و قصه برداشتن کوه پیش ازین مذکور شده و ذکر ان بفضل
تشیخ و بیان آورد خذ و اما اتیناکم بقره و اسمعوا
ایچده مقول قلتم منتم و قلنا با مقول بیان اخذ میثا ق است و اسمعوا عطف است
خدا است اینست گفتیم ایچده شما دادیم بریدید و بقره و استواری و اینجه گفته است و
و ایچده حکم کردیم قبول کنید منم سح اذ اقبل كما جاء فی سح الله من بعد ای قبل الله من بعد
کلام باللفظ تا بقره بالا که نشسته و معنی آن بشرح پیوسته لیکن اینجا بعد از ذکر خدا و اما اتیناکم
بقره و اذ کرد که طلب یاد کردن و یاد داشتن است مذکور بود و اذ کرد امر بیا و کردن و
یاد داشتن بنویسند و قبول کردن سمعوا و ایچده اسمعوا که امر بقبول است و ارد
شده و شک نیست که و ارد امر بقبول در حکام عدم قبول آمده و نیز ولولا انفسکم
و معنی این دلالت میکند بر امتناع حشران از جهته وجود فضل خدای غرضی بر اینان و آن
نشارت است سوی سخنان بودن و تا بپیشدن و اینان از قولی گشتن اینست ان ستم بفضل
کرد کار و این پس از قبول انبند و قصه بالا واقع بعد از قبول بود و اینجه و اذ قلتم

فان دارتم فيها ووقع بر واذ قل موسى لقومه ان تدعوا بقوه مقدمه
وذكر ان جبر صمد رقصه بود موخر شده برین تقدیر بکار بنیاد کی آخر قصه دوم اول نقد
بود قالوا سمعنا و عصينا و انشر ربنا في قلوبهم
العجل بکفرهم جمله است نفی است در جواب قوا صغوا في احوالنا ثم
حين نبل لم خذوا اما اتينكم بقوه و اسمعوا انقل قالوا و انشر ربنا في قلوبهم
حين نبل لم خذوا اما اتينكم بقوه و اسمعوا انقل قالوا و انشر ربنا في قلوبهم
قوله هم مرت بر طریق طاب القوم في انفسهم ای انشر ربنا قالوا یعنی و انشر ربنا قلوبهم
بر طریق محبت العجل ایست گفتند ان یعنی بنی اسرائیل از اصول و فروع یعنی با انچه
سمعنا و ابنا گفتند عصيا یا کونید ان یعنی بنی اسرائیل از اصول و فروع یعنی با انچه
سمعنا ابنا گفتند عصف گفتند بنی اسرائیل این دو سخن را یعنی سمعنا و عصيا یا کونید ان
سخن قبول برت سمعنا بالقل و عصيا بالمال صادر گشت یا کونید ان دو قول گفتند
و در زمان عصيان و زمان عبادت عجل و سمعنا بعد از آن و در خور اینند شدت ان از روی
و لما بنی در خور اینند و لما بنی ان و درستی کوساله بفران این تا کوساله برست گشته و بنی
کر ای و معتقدان و و تباهی دل بر این کارهای ناشایسته بسته دوستی کوساله او را
و داخل کردن تشبیه بنی که در صفت انزیر کردن ما می بینیم بر سبیل کمال او را
فی قلوبهم العجل گفت و جمع میان استعانت با کثرت و تکمیل حبه و انزیر کردن بنی
بنی است از کمال داخل این و دران و بنا بر این میان اینان قل بیئنا
یا مکرکم به ایمانکم انکم تمسکون منین
افعاله است مکره مقصود مذکور مفسر است مکره بریم که فاعل است محض بنی
مخدوم است ای مکرر شب یا مکرر به ایمانکم الذی او عیتوه بقوتکم نومنه یا انرا عین نبی
العجل انتم مومنین شرط است شفعه از جزاء الکف یا مفی وجهه پس تا آخر مقول قل
حبا اقل بقول مومنین میان و ادبنا ابراهیم به و میان عطف و بر این است

و ان بنی حال ان است ایست بکوی محمد مکررانی را که نومنه یا انرا عین نبی
کفری و در بنیاد بنی است که بقوه یا در شمار اسما که شهادت می کنند یعنی کوساله برست
و انقضای و تمسک به بنی امیران و بنی آن از بدین می که می آید اگر شما مومنانید و خود را مومنان
بنی است می آید ایمان بنی است هرگز این عمل نفرمایید و از صاحب آن هرگز این کار میناید
اینچنین امور پیچیده میکنند و دم ایمان مینماید نسبت امر سوی این از کدام قبل است صحت
است و مذکور را چه سبیل است است اسناد و امر سوی ایمان و اخذ است ایمان سوی انرا
باب تعلیم بود بر طریق اصول و کلمات که ان مکرر با تعبیر ایمان و کمال ایمان کمال عین
یعنی بنی است قل انکانت لکم الدار الاخره
عند الله خالصه من دوزن الناس
فتمنوا الموت انکم تمسکون
مترجمه دیگر است برای امر بنی امیر علیه السلام بیکت و الزام بهودان و تحلیله اعتقاد
اینان چنان و آخرت یعنی بهشت خالص برای خویش می آید انرا یا قل الجنة الا
مکان بودا و انرا می میگفتند و الدار الاخره اسم مکان است ظرف مستقر است ثابت
و خبر است غدا متعلق است بکم خالصه حال است از ضمیر علیکم که عاید است بر الدار
مردمان الناس حال و بکرت کانت با اسم و خبر و متعلق است شرط است فتمنوا الموت خبر است
انکم تمسکون شرط است شرطی است فی الجری کتم صادقی فی هذا الذی فتمنوا لان تمسکون
نیل نعمه و ایه بعد الموت اشتاق الی الموت و تمناء لین الی الله النعمه و حبه شرطه یعنی انکم تمسکون
صادقین مقرر است بر شرطه سابقه که مقول قل است ایست بکوی محمد مکررانی را که نومنه یا انرا عین نبی
یعنی بنی است بر سبیل قیوس و خصوص بنی که میگویند ان یا قل الجنة الا مکان بودا
انقضای بر سبیل کمال عین نبی که شهادت می کنند و خصوص در آخره صادقیه در آخره
که بنی است بر سبیل چه هر که مدار بقا و ملک بقیه و لغت ابدی و لذت برمدی و لغت باشد

تر از آنچه مذکور است و طبیعت ایشان و بعضی از مشرکان یعنی از یهود مذکور را مردمانی اند که در
 میدان کائنات که عراده شوند هزار سال و پسندد بعد از جان و حال نیست که یکی از ایشان
 که نسبت از ایشان هزار سال میکند و از روی حیات هزار سال میکند و از روی حیات هزار سال می
 برد و در دانه و از غنای و نگاه دارنده او از مقام مهر ساقی او و بسیار مریدان است
 او و خدای مبین است به اینچنین آن در کفر و تحریف کتاب و اقرار خدای و عداوت با پیغمبر
 الهی و کفر و کینه و خود را در بسیار مریضی و مریضی می افکند همه قوال و افعال را از خود
 کرد و بیعت آن بنشیند آن خواهد آورد **قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلْحَيَّةِ**
يَا أَنَّهُ تَزَّ لَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُحَمَّدًا
لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهَدَى وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ
 نقل خبر از قرآن هر که است که وجه مقرر شده بفتح هم در آن و هر که مسوره و یا س که
 خوانده و بفتح الهم و او و هر که مسوره بفتح الهم و بفتح الهم و هر که مسوره و یا س که غیر هم
 خوانده و معنی هر چه را گفت که در میان آنجا مقرر شده برای اطلاق دعوی و دیگر از دعوی است
 بود و در مقصود از و بیان مطلق بودن یهود و دعویها باطله ایشان باشد **وَأَنَّهُ**
 چون پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم از مکه در مدینه آمد بن صورتی از عیار یهود و در مجلس معلا
 بنوی در آن چند چیز از پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم پرسید هر یکی را تفصیل و تشریح جواب است
 چنانچه از قوم پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم باز پرس کرد پیغمبر علیه السلام فرمود این است
 و این است بلی بر زبان آورد و نیز گفت **فَرَزَقْنَاكَ مَا يُشَاهِدُكَ بِهِ وَرَأَيْتَ إِذْ**
وَسَمِعْتَ فَرَمُودَ ابْنِ مَرْكَابٍ فَالَيْكَ سَابِقُ الْيَوْمِ و نیز گفت **وَأَنَّهُ**
 چه خواهد بود و نسبت از طعام اول چه خبر روی خواهد بود پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم از آن
 گفت که هر کسی که نیرین است نسبت از طاعت است و از طاعت می که بنی اسرائیل است
 صلوات الله علیه بر خود فراموش کرد و این بود که بنی اسرائیل در تورات خوانده اند

پیغمبر علیه السلام شنید که یعقوب علیه السلام مریض بود چنانچه مریض او در غایت شد و شنید
 مذکور که اگر خدای او را از این مرض شفا بخشد بهترین معصومات و مشروبات فریش بر خود
 حرام کردند و محبوب ترین طعام و شراب ایشان گوشت و شیر است بود و گوشت و شیر
 مذکور بر خود انعام نمود بعد از آن گفت برتر گشام و رشته و می می آید و کدام ملک پیغام خدا
 میکند و گفت جبرئیل می آید آنچه فرمان میشود باز مینماید این معوی گفت جبرئیل در غایت
 و را از جای اعداست اگر آورده و می می آید بل بودی بر تو ایان می آوردیم و ترا به پیغمبر
 تقدیم میکنیم برای عداوت جبرئیل جنبه بسبب ذکر کردی که آنکه نبوت در میان ما بود و بل
 و غیره آورد و دیگر آنکه موسی علیه السلام خبر کرده بود از مردی مختصر است به است المقدس خزان
 روی خواهد بود و دل بر تحسین حال مختصر مذکور نهادیم مردی قوی تن را برای تحسین او
 فرستادیم چون او را در بیدار در دفع و بدریدن سر و دست به سر و با متین از وجه او در
 و شر او با کفایت برسانید چون آمد و کو دو کی میکنی و ضعیف بدین نام در بابل یافت و بر برید
 را و در دفعه ششم گفت جبرئیل پیش آمده با او در گفتار از آنکه گفت اگر این است
 که خدای بپلاک شما بدست او حکم کرده است گفتن توانی و اگر این آن است بیکدام حق او
 از آدمی سانی بدین کلمات از گفتن باز داشت و او را برای جزایی است المقدس باقی گشت
 و دیگر جبرئیل را بر سر او مطلع میشود و بر محمد علیه السلام میرود اسرار را میرساند و او را بر عالی ما
 مطلع میکند و در نشان این صورتی مذکور این آیت نازل گشت و حال کسی که دشمن جبرئیل
 باشد چنان است و بعضی گویند که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه در موعظت صفت جبرئیل آن
 مهودان را بر وجه صحبت گفت چرا ایمان بر پیغمبر ما نمی آید و دل بر تقدیر او نمی گمارد
 گفتند بر وجه جبرئیل فرود می آید و با او تردد و تردد مینماید و او دشمن ما است فرقه ما را از او
 اگر سیئه شل برود می آوردی ما ایمان می آوریم و او را به پیغمبر تقدیم میکنیم و بر
 می آید و فرشته رحمت است از انانی تمیز استی آید و جبرئیل فرشته عذاب است سختیها و بلاها

که در این پنجمه با جبریل او دشمن داریم و میکائیل را دوست داریم و نیز گویند عمر فری
 عنه کاه کاه ایشان را طاقات میکرد و دل بر سخت ایشان می آورد تا کلمات ایشان بشنود
 بداند که در میان این پنجاه مرتبه میگوید و در حق او از خیر و شر چه میگوید روزی امیر المومنین علیه
 رضی الله عنه را گفتند ما ترا دوست میداریم و خاطر مصاحبت تو بسیاریم عمر گفت من نیز از
 جنبه محبت شما می آیم و از سبب صداقت شما تردد و تردد می نمایم برای این معنی شما را
 محمد بن سلام در کتابهاست در ایام بعد از گفتن جبریل را دوست منم قدیم است ما را با او عداوت
 ستقیم است و میکائیل را دشمن میدارم و میکائیل او را دشمن می پندارد و امیر المومنین علیه
 السلام در دل بر سخت ایشان می داشت ایشان را ازین گفتار ناخوشیسته باز داشت و گفت که
 دشمن جبریل بود دشمن میکائیل نباشد و هر که دشمن میکائیل باشد دشمن جبریل بود و هر که
 دشمن هر دو بود دشمن خدای باشد و چون عمر رضی الله عنه بر پیغامبر صلی الله علیه و سلم آمد
 این آیت پیش ازین فرود آمده بود پیغامبر صلی الله علیه و سلم بر طریق معجزه فرمود و اتفاق
 امیر المومنین عمر گفت بعد از آن خود را در بین خدای در صلابت سخت تر از سنگ یا نفوس در باب
 حق نیز تر از تن شتافتیم و من در میان کان عدو الجبریل ترطیه است جواب شرط میزد و گفت
 ای من کان عدو الجبریل عادی من لا یلیق ان یعادى فانه نزل به جبرائیل و قد دلیل است خبر
 ما بر جبریل است و نیز نزل ما بر قرآن است اگر چه بالا ذکر او نرفته است بر طریق حق تو است
 ای تو است الشمس غا قلبک متعلق است تذلیل و باذن الله نیز متعلق است بنزل مصداق
 چنان یرید ما است از خبر ترک که یرید است بر قرآن ما یرید متعلق است به جبریل و
 یرید ما است از تقدیر بر وجه تشبیه هر چه میان دو دوست کسی بود چنان و یرید ما است
 عطف است بعد قاف و بشری عطف است و هدی للمومنین متعلق است به هدی و بشری
 اینست بجای محمد که جبریل را دشمن بود دشمن نباشد که لایق نیست که دشمن داشته شود
 زیرا که جبریل قرآن را بر دل تو بخواند و قرآن او فرود آورده است و نظم و محبت

است و از نه و تصدیق کننده است و فری را که پیش از دست از تورات و قرآن و این صفت
 استوار کرده است و خداوند راه راست نمودن و مژده دادن است مومنان و هر که کتب آرد
 که مصداق نباشد برکتی را که بپوشیده است بپایان نرساند و از یاد او اند و از یاد او اند و از یاد او اند
 او را دشمن پندارند و چون پیغمبر گفت این سخن مامور باشد پیغمبر را عی قلی باید گفت
 علی قلبک یمن بود **جواب** چون پیغامبر صلی الله علیه و سلم بزرگ جمله ترطیه و هو قوله من کان
 عدو الجبریل فقد عادى من لا یلیق ان یعادى مامور شده و دلیل بر ترطیه و هو قوله فانه
 نزل به علی قلبک ذن الله مصداق ما بین یرید و هدی و بشری للمومنین کلامه امر است
مَنْ كَانَ عَدُوَّ اللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ
وَ جِبْرِيلَ وَ مِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ
 میکائیل همزه کسوره و یا ساکنه بعد الف و میکائیل کذب یا و میکال بخدایت هر دو خوانند
 و معنی می دانند ترطیه است و جزای میزدن است و جمله فان الله عدو للكافرين تعلیل
 جزای میزدن است ای من کان عدو الله و ملائکته و رسله جبریل و میکال کان الله عدو له
 لان الله عدو للكافرين تعلیل و مومنین و چون ترطیه سابق ملوح سوی مضمون انجمله بود
 تقدیم ملوح تا یکدیگر جمله بیان نمود **معنی** اینست هر که فرشتگان و رسولان و جبریل و میکائیل را
 دشمن بود و با خدای و دوستان خدای از شقاق و تباذات سیغ و زندقه خدای غرض و جلاله فر
 دشمن است و شاکست که دشمن خدای و دشمن دوستان او در کفر مبرهن است ذکر جبریل
 و میکائیل بعد ذکر ملائکه و رسل از باب ذکر خاصه بعدی م بود و تخصیص بعدی م بود و تخصیص
 بعدی م بعد از جمله انهم دشمنند و لقد انزلنا البينات آیات
بَيِّنَاتٍ وَ مَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ
 قسم خداوند است ای تقسیم او و ازین آیه است بینه و بیکر بهار الله حق است
 بر جواب قسم چنانچه جواب قسم دام الله با حرف نفی نیز آمده و انجمله تسویه است برای شما

قسبی نه و تعالی که برینجا میر علیه السلام وحی فرستاد و از افراط این خبر داد و ما
 کفر سلیمان بجهله مغرضه است ای واکس سلیمان واکفر سحر محسنه است
 و سحر کرده است سلیمان پس او کافر شده و این عمل ناشایسته و کار ناپسندیده از وی صادر
 و لکن الشیاطین کفر و یعلمون الناس السحر
 عطف است بر واکفر سلیمان و لکن برای استهسا است برجهله یعلمون الناس السحر است
 یا غفیل است اینست و لکن الشیاطین کافر شده در خیال که مردمان را سحر می آموزانند
 و تبعیه خویش را میگردانند سواطهم را مور عجب است متعاقب باب غریبه است بشرط آن که
 انفاست کتبچه در تقدیر اظهار سبب اخل علم خویش باشد و حکم سحر مختلف است اگر در سحر
 تولی یا فعلی موجب ارتداد باشد سحر بدان مرتبه میخورد و او را مرتبه ارتداد احکام ارتداد
 وی جاری دارند از جمله ارتداد بگشته زن سحر را بهیچ مرتبه محبس اندک کنند تا آنکه ازین عمل
 توبه کنند و خود را ازین جریمه غلیظه دور کنند و اگر در قول و فعل موجب ارتداد نباشد و از
 انفا سبب نزیر و فتن باشد و اگر سحر اهل کفر کند و بهیچ قطع طریق و ضائق نفوس
 معصوم را در اهل کفر افکنند از جمله سحری نباشد و میان سحر و سحره فرق کنند و تفهیم
 امام زاهد رحمه الله علیه گفته که سحر دعوی تغیب اعیان و تغییر صور موجودات است غیر تغیب
 بصورتی دیگر از بهیمه و خزان که از فضایل الوهیت است یا دم از فعل معجزات چون طران
 مواد قطرات کماه و زیادت از آن در یکشب از فضایل انبیاست بحد کافر کرده و بدست
 شود هر که او را درین دعویها خدیه بکنند او کافر نمیزد و مثل این طران و کلاه
 کماه و زیادت از آن در یکشب از بطن او لیا حکایت کرده اند و تنه آنرا در کتب خویش
 اند میان روایت مطروقه و حکایت مذکور وجه توفیق محبت اعیان این حکایت از عمده این
 روایت مجرور نفی است تغیب عیان و آدمی در هوا طران و در یکشب کلاه
 کماه یا زیادت از آن از امور ممکنه است و هم ممکن است قدر و توان بقدرت خداوند

که موعود

که موعود شود کسی که وقوع آنرا بقدرت خدا می باشد ای اهل ایمان است که موعود شده اند که قوت
 آنرا بقدرت خدا دعوی کنند و وجود آنرا با بیاد حق منسوب گردانند و صدق باشند و سحر
 او واقع را مطابق بود و اگر دعوی کنند که من تغیب کرده ام این فعل بغیر سبب من پیدا
 آوردم کافر شود زیرا که آن فعل است سوی خویش کرد و منصف سوی قدرت خویش
 آورد و دعوی خدا باشد کفر بود همچنین دعوی فعل معجزات که آن نیز فعل خداست اگر
 نسبت بخود کنند و خود را فی عمل آن کنند دعوی خالقیت کرده باشند و ارتداد عظیم بود اما آنچه
 اولیا و مختار روایت کرده اند و از اصفیا و ابرار در حکایت آورده اند محمول بر نسبت که این
 نسبت خود نموده و منصف سوی خود پیدا کرده محض نسبت سوی خدا داشته یا منصف سوی
 بنده است و ما انزل علی الملکین ببابل هاروت
 و ماروت و ما انزل عطف است بر السحر و یعلمون ان السحر و ماروت و
 ماروت عطف بیان است بر ملکین را معنی اینست بر دو فرشته فرستاده شد که نام این
 ماروت و ماروت است برین معنی انزال سحر و ماروت و ماروت بود انبیا و عیال و شکا
 و تعلیم در میان اینان که از ما و ما یعلمان منزه لایه مفهوم است شکل نمودن و منصف تعلیم
 و تعلیم نبی بر علم بود منتهی بر علم نزول سحر که اینان نباشند میان نفی سحر بر کسی و انبیا
 علم و تعلیم ان از منصفان بنود بران تعلیم سحر از فرشتگان و تعلیم مردمان سحر از
 اینان ثابت هر کومینه میان تعلیم شیاطین و تعلیم اینان بجه وجه جویند جواب تعلیم
 سحر شیاطین برای عمل بود و تعلیم فرشتگان برای توفی باشند مقرون نبی آیت نشسته
 شمایر چنانچه از خواهی و ما یعلمان منزه حتی بقول انما نحن فتنه فلا تکفروا هم می شود
 چنانچه از و تعلیم ان منما یفرقون به بین المرء و زوجة و یعلمون ما یفرهم ولا یفهم
 مفهوم میگردد و تواند بود که این تعلیم علم خواص میگردد و از بهمان گردان نسبت
 فعل سحر خویش که کفر بود باز میداشتنند و امام زاهد رحمه الله علیه تعلیم را از فرشتگان

اسمیه است یا نور و لو انهم برای تمنی فضیلت شرطیه مترننه است برای بیان فضیلت ایمان و تقوی
 و خیریت ثواب ضای و بهتری او مشرب ایمان و تقوی این است یا جمله خبر اجابانه شود
 و مشرب ایمان چه نوع بود **و هو** مسلم است که ثبوت خیریت ثواب موقوف بر ثبوت ایمان و
 تقوی این نبود اما ذکر آن و حکم کردن بدان مترتب بر آن باشد چه خبر در و با کم از خبر
 فیه است و در و ان یکدیگر بود که بت کس نه و بتک تحقیق شده و تواند بود که بود
 لو انهم منوا برای تمنی بود جزا تطبیقه جمله مترننه بود و وجهه ثبوتیه مترننه خبر مترننه
 باشد و جمله لوکا نوا یعلوم و احتمال شرط و تمنی و احتمال شدت مفعول سرتیه بتقریر بود
 یعلوم خبریه ثبوتیه مترننه مترننه لازم بر طریق لوکا نوا یعلوم سابق است با آن اول
 و جوهائی که بدو متعلق است و جمله و لوکا نوا یعلوم مترننه بود مترننه نفی عالم این خبر
 اینست و اگر ایمان و تقوی این ثابت شدی هرگز ثوابی عظیم از خدا بهتر بود از هر منفی
 که تصور کنند و از هر سودی که حاصل داند کاشک بمانند اینان دانند و دریا بنده آن بگو
 اگر این اصل انشای ثبوت ثواب اخروی دانند آنرا بهتر از فی هیت دنیوی ثواب
 و تکیه ثبوتیه تواند بود که از جهت تعلیل باشد بر طریق و رضوان مترننه اگر بود یعنی ثواب
 از خدای و نایب بهتر است از حرمان از ثواب و تواند بود برای تفهیم و تکیه بود یعنی ثواب
 و تقوی که عظیم و کثیر است که این از فضل خدای کریم است **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ**
آمَنُوا لَا تَقُولُوا سِرَاعًا قَوْلُوا انْظُرُوا
وَأَسْمَعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ
 کرده اند با صی به رضوان الله علیهم در حکام تبلیغ و می راغب یا رسول الله میباشند
 و این با طبع لغات از بنام بر معنی اسم علیه و سلم میباشند یعنی ریاضت یا کثرت و به
 با استقامت و در دل بر فهم و در لفظ از میان میبود بلذت سرایانی یا غیری و دشمن بود
 برین یکدیگر یا سبقت میبود و منافقان همین لفظ در باب سفا میر لفظ و دشمنی کردند

و این آیت نازل گشت و این نظم بود و در صورت و جمله مترننه است برای تنبیه مسلمانان و کافران
 بر نیکی کافران و عذاب پیغمبر علیه السلام تنبیه که مشابه لفظ است نزدیک این در دشمن
 و تولا عطف است بر ما نقولوا و سمعوا عطف است بر و قولوا جمله و للکافرین عذاب الیم
 نازل است اینست ای مومنان پیش پیغمبران لفظ مگویند و حاجت نانی و استقامت پیغمبر
 در ادای حق چون لفظ اظهار متابعت گفتار شما گفته و در دل قاصد آنچه میان این است
 از استعمال این لفظ در دشمنان بمانند از پیچیدن لفظ احتراز کنند و از پیچیدن کلام توان
 نگیرد و انظر که مفید معنی راغب است بگویند و بدین لفظ معنی انظر معنا و راغب در التلوی
 و نیکو بشوند و گوشه زبان کما رید تا نیکو دریا سپید و محتاج سوی باز گردانیدن و طلب استقامت
 موانع بشوند و مرکب از آنکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم مثل آن عداوتها اندیشد و در
 دشمنان معیبه او گوشه اندازی در دنیا است و مقابل موانع است **مَا يَذُنَّ**
كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمَشْرِكِينَ
أَنْ يَنْزِلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ
يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو
الْفَضْلِ الْعَظِيمِ منزل تخفیف و تشدید خوانند و معنی بر حسب آن دانند موصول
 باصله نازل بود است مزیجات جاد و مجروح حال است از فاعل کفر و لا المشرکین عطف است
 بر اهل کتابی لا برای تاکید نفی است آن منزل علیکم مفعول است جر بود من و در خبر
 نایب است و خبر من و یکم مبتدای است و جمله یا یود الدین کفر و این مترننه است برای بیان
 همه کافران و اختصاص پیغمبر و مومنان بنیل معنای جمله و الله یختص بر رحمت مترننه است
 است و جمله و الله و الفضل العظیم تدبیر بعد از نازل است اینست و در دست ندارد آنکه کافر
 از اهل کتاب نه مترکان که فرود آورده شود بر شما یعنی بر بنی شما چیزی یعنی قرآن یا
 که منزل است از شما یا رحمتی که کاین است از پروردگار شما و خدای مخصوص گردانند بر رحمت

مترننه

خویش هر که را خواهد یعنی بر جنتی مخصوص کند که آن در دیگری نبود چون نفی عن جنتی بر سر من
سید و هم در حدیثی که ائمه اولیا و اکرم و خدای عزوجل که با دشمنی تبه است خداوند فضل
عظیم است باینکه است که فرزند غیب هر دو عالم یک که استند **مَا نَسَخَ مِنْ**
آيَةٍ اَوْ نَسَخْنَا مِنْهَا اَوْ بَخِشْنَا مِنْهَا اَوْ مَثَلَهَا
یعنی چون کسی از نسخ و بفریاد و کسرین از نسخ و بخیش و بفریاد و کسرین از
آن که اصل او نیاید است و بفریاد و کسرین از نسخ و بخیش و بفریاد و کسرین از
و معنی بر حسب آن دانند ما شرطیست نسخ شرط است او نسخ عطف است بر نسخ شرط است
شرط است بخیر متعلق است باینکه نسخ در نسخ تفصیل است او نسخ عطف است بر نسخ شرط است
برای طعن و کفران در نسخ بعضی متکلمین روایت کرده که کفران و منافقان در نسخ
طعن میکردند که محمد حکمی می آید بخیری که امر میکند از آن باز میدارد و از چیزی نمی میکند باز
به نام این فرموده و در طلب آن کوشش مینماید این آیت نازل است بفرموده است
آنچه نسخ میگردد آیات قرآن یا فراموش میگردد یا از این آیت می آید که بهتر از آن باشد
و این بر نسبت صاحب نسخ بیان است هر وقت حکمی که عند الله موقت بود بر نسبت ما تبدیل است
از جمله انکشاف و انکشاف منور و ان فی معنی بود و محل عیب نباشد **اَلَا تَعْلَمُ**
اَنَّ اللّٰهَ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ هنوز مقدم برای انکه است
نسخ مثبت و نفیر است و خط است من راست با مرئی طبع غیر معین را و ان با اسم نفیر
قبیم است مقدم و مفعول نعمت و کل شیء متعلق است و این جمله تریل است معنی اینست
یعنی میدانی که خداوند به هر چه و وقت و هر چه که کرد و هر چه که کرد و هر چه که کرد
اَلَمْ تَعْلَمُ اَنَّ اللّٰهَ لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ
وَمَا لَكُمْ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ مِنْ وَلٰیٍّ وَاَنْتُمْ
و این استند که میفرمایند که اگر است چنانچه بالا که است که ملک است و الارض است

ان با اسم و خبر خویش قایم است مقام دو مفعول الم تعلم بر جمله و مالکم من دون الله و
و الارض است و این جمله یعلم الم تعلم ان الله له ملک السموات و الارض تذلل بعد از آن است
و این جمله باید معنی اینست اینست یعنی میدانی که بر کسی خدای عزوجل مراد است از شما
و زمین و تصرف و قدرت بران وجه این آنچه خواهد از آسمان بفرستید از ثبات ناسخ و رفع
منسوخ و مابلان و برگ بفرستید و آنچه خواهد از زمین از باغ و گشت و معادن و حیوانات و دو
و در آن مردان آرد و بخت مر شما را بر خدای دوستی صاحب ولایت بر شما و نه دوستی کننده
و باری دهنده حکم کند بر شما بولایت و ملک خویش آنچه خواهد از ملک کردن و برگرفتن امر
تَرٰی دُوْنَ اَنْ تَسْأَلُوْا مِنْ سُوْٓرٍ لَّكُمْ كَمَا
سَئَلَ مُوْسٰی مِنْ قَبْلُ وَاَنْ يَّتَبَدَّلَ الْكُفْرُ
بِالْاِيْمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَآءَ السَّبِيْلِ کرد و اند
یهود از پیغامبر علیه السلام نزول کتاب بیک وقت داشتند آیتها آیتها به جمله و هند
گفتند چنانچه دایم است که اصل کتاب آن تنزل علیهم کتاب ما من السماء و قد سألوا
اگر نزد آن فقالوا ان الله صوره الله و این آیت و قال الذین کفروا لولا نزلنا علیک
معه و اقره ما بت شده و بعضی گویند نزول آیت در شان عبد الله امیه مردمی و جماعتی از
مشرکان است که با او بودند پیش پیغامبر صلی الله علیه و سلم بگفتن من نؤمن به که حق تعالی
من الارض منوعا یعنی ایمان نیاوریم تو تا نشانی برای ما از زمین نباشد حرات نمودند
یعنی بل است و این کلام انما است از معنون ما نسخ من آیه او نسخ که بضم طعن در حق
است ای انکم فلعنون در نبوة محمد صلی الله علیه و سلم بطعنکم فی النسخ و المنسوخ و هو الکلم تنزل
الکتاب صلی الله علیه و سلم فی نبوة محمد صلی الله علیه و سلم بل بریدون ان تلو اموکم اگر نزد آن کتاب
موسی بنیل عند الله تبه و انما کفر بوقت و قولم ان الله صوره و من بعد ال کفر شرط است
نسخ و قد ضل سوا السبیل تعیل است منظم حرامی ای و من بعد ال کفر بالا ایمان لا یفیل الله

اگره عند از جفته افراد لفظ من است ویراد ضمیر مع درایم هم زلامم خزنون از مقبه معنی است قدیم
مسند البیه بر خبر فعلا ایلا و حرف نفی موجب تخصیص نفی است بمنه البیه نفی خزن مخصوصا بر این
بود هم این است که اندوه بکین نباشند و محزون نبوند نفی خزن در کاران بود این است
در اندوه باشند و جمله اسم آخر تعلیل ای است که مضمون بی است اینست هرگز
خود مرخصه ایرا بسا و دل خود را بر اخلاص آورد و نیل که او نیکنوشی کننده و نیکی و زبردست
بس مرآت تراست تو این نشان نزدیک برورد کار مهران خود بر این نشان بود و این نشان
که این را نمی دانند و می شناسند **وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتْ الْمَسِيحُ**
عَلَى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتْ الْمَسِيحُ
عَلَى شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ **روایت کرده اند** و
و ترسایان بنی خنیزان پیش پیغمبران مسلمانند علیه و سلم یکدیگر خصومت میکردند و میبزدند
و ترسایان را و ترسایان جهودان تا بهیج آوردند و صراع اینها بر خصومت جهودان و ترسایان
در این است این آیه اند و بین نظم آورد و بهیج است بجهله معطلون و خویش غش است بر
قوا و این است که گفته اند و هر یک از این کتاب است اینست و گفته اند جهودان
ترسایان بر خبری از نیکی و دین و مشر و حقیقت غیبه علیه السلام و انجیل شدند و گفته اند
نکوه نیستند جهودان بطور بر خبری از نیکی و دین و مشر و حقیقت موسی علیه السلام و تورات
نشدند و حال اینست که اینان یعنی جهودان و ترسایان کتاب را میخوانند و در کتاب یک
تصدیق کتاب بی پیغمبر فریق دوم انکار کتاب و پیغمبر فریق دیگر میدانند و در انکار
یک کتاب بی پیغمبر فریق دوم انکار کتاب و پیغمبر فریق دیگر میدانند و در انکار
كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِ
و کذا است بر قول اهل کتاب و پیغمبر فریق بود با انکار جمله بنی مهران باشد
و پیغمبر مثل قولم بی است بر اهل کتاب و مثل قول اهل کتاب و الدین لایعین مثل قول

اهل الکتاب یکدیگر معنی کردند بر است یا بیان است یا تاکید است یا محمول بر افتاد وجه
و کذا است بر قول بود که کذا بقول قال باشد مثل قولم صفت مصدر محذوف دارند معنی مثل
قول اهل الکتاب بی البطلان قال الدین لایعلمون قول مثل قولم نه کونه ناشیانه الی و است
پیغمبر را بر یک معنی ذلک است بر مصدر گویند و از قولم معنی بقول گویند مثل قولم معنی
مثل قولم بقول قال بود و کذا صفت مصدر محذوف باشد وجه شبه در هر دو حال همان بود
که کذا است بر نقد بر کذا بر بنود و ماسیس در هر دو حال همان باشد بر وجه لایعلمون منزل
منزل اندام بود معنی لایفهمه لایعلم شود و جمله کذا قال الدین لایعلمون مثل قولم مقترضه
نویسنده باشد اهل کتاب و تشبیه است با اهلان باشد **مَعْنَى** اینست که اهل علم
نه بدین طریق گفتند و هم یکدیگر بطبع میگویند همچو مشرکان غرب و کفار و زواریست
بریشان و انش بریشان بسبب بی لغت دین خویش خط ادیان و یکدیگر نفی نشان آن کردند
همچو اهل کتاب یکدیگر بهیج آوردند **فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ**
الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ **و فی جواب**
محذوف است ای ان و امش خط اهل القول و ان بر معوا عنه و الله حکم الیه **مَعْنَى** اینست که
بین اهل آن یعنی پیغمبر و انسانی و با اهلان برین گفتار یعنی نفی حقیقت خبر و پیغمبر
که پیغمبر نفی حقیقت اسلام بر روع نیز میشود و ثابت باشند و از کلمات مانده و سخن ان باشند
باز گویند بر شای میان اینان روز قیامت و رباب نفی حقیقت اسلام بر روع گوئی حکم
خواهد کرد و بر انچه اینان قرار دارند از خود و پیغمبر خواهد آورد **وَمَنْ أَظْلَمُ**
مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُدْخَلَ فِيهَا
اسْمُهُ وَسَعَى فِي خَرَابِهَا **روایت کرده اند** مسجده بیت المقدس
و در پیغمبر علیه السلام بنا کرد و پیغمبر از تمام شدن او روی بدارت کرد و در چون سیدان پیغمبر
اسلام را بابت نبوت و کما افراقت غارت مسجد مذکور را مرتب ساخت بعد از آن که پیغمبر

شرط است قولوا بحرم الله سقوط نون علامت بر هم شده زیرا شرط قد و فست فست و در
تعلیل است ای ایها نولوا یا ایها لکم عباد الله لانه تم وجه الله جلله ان الله واسع عظیم
و تا کیه از جبهه ثانی باری بر وجه و کادت و استواری است **معنی** اینست منتهی و مغرب
خداست پس هم محل عبادت خداست هر مکانی که رو آید محل عبادت خداست پس در
لان تم وجه الله و این به نشانه است سلف گوید آنچه مراد خداست خداوند است یعنی غنی است
عبادت عبادان غنا عطا است یعنی بسیار نیست در باب بنده گان در عبادت اند که
بسیار و در مکان عبادت سوت و فراخی نند بر حکم آن ارضی و اسعه قیاسی فاعی و ن
عبادت کاه ساخت و بر مرقع عبادت فی الارض مسی ایسده گاه دانست و انست یعنی
پیش است عبادت که نند گان و اخلاص در دل ایشان **وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا**
انچه عطف است بر و قالت اليهود و النصارى ای و قالت اليهود و النصارى ای
العرب اتخذ الله ولدا **معنی** اینست گفتند یهودان و ترسان مشرکان عرب گرفته
خدا ای جسته بر این خویش فرزند بودان غیر این الله گفته و ترسانان مسیحیان
و مشرکان عرب نیکه باینست الله خوانند و بر قرانی که قوالو البعیر و او خوانند غیره
گفتند و قوالو اند که کسی که اتخذ الله ولدا گویند و ساد بچنین بابی بچنین
سابقه از ایشان عجیب بود و کلمات مقدم از ایشان مستبعد نند **بِسْمِ اللَّهِ**
بر فعل قد و ای بسم الله تسبیح انچه معترضه است بر این تسبیح نیست بجا
خدا را هم عجیب ساکی یاد کردن و بر اوت و زلفت سجود از تسبیح بر اوت نیست
افزوده شود همچو سایر مخلوقات مخلوق و مملوک فرزند نباشد و الر مخلوق نبود
آید نیز باین مقدم روی ناید و نیز هر چه قدیم بود حاصل از خدای نباشد پس فرزند نشود
بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ
ولما هی یس ما فی السموات الارض ملوک له فلما یكون الله **معنی** بسم الله

در زمین گان و آنچه در زمین است از غیر بر عیس و غیر آن آفریده شده اند مملوکند الله
فرزند نبود پس بر او را فرزند نباشد **كُلُّ لَهِ قَانِتُونَ** کل بوعز
یعنی همه کل افرادی محمول بر کل مجموعی شود حال او بر کل افرادی روا نباشد و انچه را
از جمله سابقه فصل کرد و غیره و آورد و نیز از جمله سابقه را که منضمه است انبات انچه مذکور
ملک فی السموات والارض است باینست انچه مذکور آن اثر ملک است تا کیه است و مضمون آنرا
چنانچه بیان کرده شده تا **یُسَبِّحُ** **معنی** اینست بعد جمیع چیزهای که در آسمان و زمین است بر
خدا را همه با کمره نقد اند و همه از مائیکه فی عبادتند چنانچه فی دیگر گفته است و لکن
فی السموات والارض ملوکا و **سُؤَال** در بابی السموات ماکه برای ذوی العلم است استعمال کرد
و در کلام قانون صنوع جمع سالت که برای ذوی العلم است آورد و وجه استعمال مذکور چیست
معنی آن بر چه بنی است **جواب** اگر از ماکل مافی السموات والارض مراد شود در مقام بیان ملک
ذوی العلم با تبیین و عرض متراکت بود تغلیب غیر ذوی العلم بر ذوی العلم بحسب مقام
نسبت نند و در قنوت که فعل اولی العلم است تغلیب ذوی العلم ملایم بود و اگر از بابی مافی
سموات والارض مراد نند که کفار اولاد الله مراد دارند ماصدق علیه السلام اگر آن در
در آسمان و غیر زمین بر زمین بنیاد بر یوحه استعمال قانون بر اهل بند و استعمال
مادر ذوی العباد از جبهه خط مرتبه ایشان بحسب مقام و دانستن حد ایشان در غیر
مناسب بود **بَدِيعَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ** ای مبدع السموات و الارض
و بویع سموات و الارضه و انچه نیز تا کیه است مرحله سابقه از را انداخته است تا کیه
بر آنکه مؤثر در ملک است **بَدِيعَ** **معنی** اینست خدای مبدع آسمان و زمین است فرزند
نشد یا کون ایست که جمیع است آسمانهای و زمین او و نو با و است تا رفته و قد
نشین و **وَإِذَا أَقْضَى أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ**
فیکون **معنی** انچه عطف است بر الله مافی السموات جمله اولی بیان ملک است و جمله ثانی

و جمله ولین است تا آخر مقترضه دیگر است بر این بنام علی علیه السلام تا ذات او بتی است
و آنچه بر سر است باین است از و پیدایش اینست بگویند یا دیگر میگویند بر آیه اگر بخوا
میور و نصاری از پس که گفته است ترا علم بطلان سخن ایشان و حقیقت دین مسلمانان باین
پس روی کنی و خود را در اتباع مانت میور و نصاری که باطل است اکتفی حکم کرده شود که نیست
ترا و کسی که بنیاد داری نه و نیاید دهنده که یاری دهد **سوال** بنام علی علیه السلام که میگویند
عدم اتباع اهل کافران در حق او مجزوم است و شرطی که مجزوم عدم بود محل استعمال او است
محل آن نباشد **جواب** حفظ بنام علی علیه السلام در ولین است اهل کافران هم در ولین است اهل کافران هم در ولین است اهل کافران هم در ولین است
در مالک است اهل کافران هم در ولین است اهل کافران هم در ولین است اهل کافران هم در ولین است اهل کافران هم در ولین است
نعمه الهی به اهل کافران هم در ولین است اهل کافران هم در ولین است اهل کافران هم در ولین است اهل کافران هم در ولین است
وجه فرضی حال دارند و خط است که گفته اند بر تقدیر فرضی حال مذکور نباشد و خط است
الذی به اهل کافران هم در ولین است اهل کافران هم در ولین است اهل کافران هم در ولین است اهل کافران هم در ولین است
هر تحقیق و جمعی که دارد مجزوم عدم نه تر سوال مذکور و اشکال مسطور متوجه نباشد
ایراد ما منی بر سبیل تعریفی است که از ایشان اتباع کفار واقع شده و این بر وجهی غیر
ایشان در وجود آمده تعریفی بر سبیل مجزوم بود از قبل کتابت نباشد **سوال** بر تقدیر تعریفی
که نیکه از ایشان این کار واقع شده و این بر وجهی در وجود بر نسبت ایشان این شرط فرضی
الوقوع بود و شرط مجزوم الوقوع محل ادست محل آن نباشد **جواب** استعمال آن در مجزوم الوقوع
او از جمله توجیه و تفویض این مقام مقتضی است و شرط است یعنی که بر شرط آنست
صلی بنو دین بر وجهی مجزوم عدم مجزوم نباشد چنانچه در مفسرین علم الذکر است
مفسرین گفته اند و در واکتف بر سبیل همانزل بران رفته اند و این برین طریق است
و معنی می آید و اراوت و معنی حقیقی یا بیاری یا مختلف و یک لفظ چه نوع شاید **جواب**
از ماده و صیغه در دلالت بر معنی غایب بود و دران دست این معنی و می باشد

و معنی صیغه و مادی را اراوت دوم اول از یک ال نگویند چه در یک لفظ توان بود از ماده معنی
صیغه و صیغه معنی می آید چنانچه در لغت فی الصور و مادی اصحاب لا اراوت ماده معنی است
و صیغه ماضی مجاز از استقبال یا بر عکس چنانچه ماده مجاز از دلالت و صیغه ماضی حقیقت و خلقت
حلال تواند بود بجز تفسیر ماده خاص صیغه منکر بود و تواند بود چون مثل هر دو نفس
و تواند بود چون تفسیر هر دو منکر بودند **الذین اتیناهم الکتاب**
یتلونه حق تلاوته یعنی گویند از کتاب تورات و انجیل و ان
الذین اتیناهم الکتاب سلمان اهل کتاب بر او اند چون عبد الله بن سلام و یاران او چون
پانزده نفری صیغه و ثم که پیش می میر آمدند و این آورده اند و امثال ایشان بر
و چون تفسیر تلوات حال مقدار از همه بودند و حق تلاوت منصوب بر محمد باشد و اولیک
یونان به غیر منبأ دارند حاجت سوی حدیث و تقدیر بعضی الذین اتیناهم الکتاب
چنانکه حق تلاوت چنانچه باید و نشاید این بعضی بودند و اگر میباید خبر سبب بود و نشاید
حاجت شود چه اهل کتاب باین صفت نیستند و تواند بود که گویند کسیکه کتابت
نکرانند و این کتابت است که کتابت بنام او اند و کسی که در عمل کتابت نیستند
چنانکه کتابت هم ایشان یافتند برین تقدیر بعضی حاجت که کتابت هم برین طریق تقدیر
حاجت تقدیر بر وجهی این باید که کتابت از کسیکه عمل بکتابت نکرانند و دل بر کتابت
نکرانند و این کتابت است که بگویند و بگویند و دل بر کتابت نکرانند و اولیک
گویند کتابت قرآن را اراوت و از الذین اتیناهم الکتاب سلمان است بنام علی علیه السلام
بر وجهی که گفته بود که چون در مایه سابقه کتابت از اهل تورات و انجیل بود و سابقه
از اهل قرآن رغبت نمود و چنانکه از ایشان سوال کردند نشان می بخواهد قبل الذین
کتابت بنام تورات یعنی بقرونه حق قراته ای مع محافظت حروف و کلمات و ملائت
تقدیر کتابت بهمانه و می باشد تخریف و تغییر مراد از تفسیر و ملائمت مراد از

است بعضی گویند ادای شاکس حج بود و بعضی را بودن کلمات مذکوره عبارت از ده سخن است
سرو پنج درخت که در حدیث مذکور است بیان نمود فرق سردنقش شارب مصطفی و استساق و
سویک تقیلم انظر و توقف بطریق مانع و استساق و بعضی گویند کارهای سخت که در قوه او
غیر معتاد است از ماندن بر ناره خاصیت یافتن هفت کار که جز آن بر وجه کلمات معنی امور
یافته نه بعضی سخن از کلمات بعضی دعاها و ابراهیم علیه السلام مراد دارند تا بدینها و اولی
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کتاب و الحکمة ویزکیهم انک انت الغریز الیکم میباشند
و این معنی بر قرات ابو حنیفه که مروی از ابن عباس است منی مدینه و اذ ابتلی ابراهیم به بر بنی ابراهیم
و نصب یافت برین تقدیر معنی ابتلی دعا بود و معنی اتمین است گویند و بر قرات متواتر که در
ابراهم بنی ابراهیم و بنی ابراهیم بنی ابراهیم بود تقدیر چنین باشد انی من ابراهیم
تا تکامل معنی منبر بود مبتلا کرد ابراهیم را بر و کار ابراهیم با و امر و نواهی کار زنی
سخت که در دامن ابراهیم آورد پس او را از این صفت تمام و کمال بی صفت و در حدیث
اور **قَالَ اِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا** عهده است
چنانکه که سماع گفت فراوان است پس اتمین ابراهیم فضیل قال انی جاعلک بینه این
جاعل مقول است که کید و از منبر بر او وعده بر سبیل و کاد است نه اینست گفت
تعالی برستی که خوانده ام تو مردمان را پیش رو و مقلد چون که مردمان توافقه کنند و متابع تو باشند
چون ابراهیم و یارانش استن به زبان آمد لاجرم مردمان امامت یافت و بر وجه گفته ای برآمد
در مثل عهده الامتحان یکرم الرجل او بهمان است تا برده رنج کج نمیشود و از حدیث
عاج بر او که کار کرد **قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ**
عَهْدِي الظَّالِمِينَ بجمله است نه است ببنان است که سماع گفت فراوان است
ابراهم صین قبل از آنکه فضیل قال و من ذریه من برای بعضی است و من ذریه من بعضی
است ای قال ابراهیم معنی امام و بعضی از ذریه من است ایست گفت ابراهیم علیه السلام

بگردان مراد بعضی از ذریه من است ایست گفت ابراهیم علیه السلام
موجود بود دعای امامت خویش برای چه گفته **عَهْدِي** و او عطف است برای جمع است پس از روی
سای مذکور دعای جمع میان امامت او و ذریه او بود نه دعا امامت او تنها باشد **سوال** چون نه
برای بعضی دارند خواست کلام امامت بعضی ذریه پندارند لا ینال عهدی الظالمین معنی
بنانست ایست بودن بعضی تمام صلاحیت ایشان برای امامت مافی سوال بعضی شود و این
عهدی الظالمین متضمنه اجابت امامت بعضی از ایشان که عدم صلاحیت تصور زیلالان است
و بعضی از جمله غیر ظالم اند صلاحیت امامت دارند از اجابت سوال مافی ندارند و بیان عدم
مافی از اجابت کنایت از سوال اجابت بود و بیان قبول دعوت بر وجه این باشد و در کتب
آورده که من ذریه منی عطف است بر کان جاعلک جناب که کسی گوید ساکن کساع گوید و زیاری گری
و زیاری در حدیث است نه بر وجه اگر عطف بر کاف جاعلک باشد این مقول جاعلک شود
پس تقدیر کلام انی جاعل بعضی ذریه منی گوید عطف بجمله انی جاعلک للناس امام
و این مقول قال الله است نه است این هم مقول قال الله شود و این مقول ابراهیم است مقول
ابراهم عطف بر مقول الله تواند بود پس جاعل بنانست که عطف بر ذریه است و از حدیث
آورده شده که انکه گویند این امام بر وجه کنایت عطف است ایضاً عطف است و در حدیث
تلقین و من ذریه منی با و او عطف افتاده و عطف در وقت مدود است بر وجه تلقین چنانکه کسی
سازگار که مطالب گوید و زیاری از ذریه بر وجه تلقین عطف کند بر کاف ساکن که مدخل در و بها
از حدیث مذکور که در کلام است اما بغیر کیفیت چه آن بر وجه اخبار بود و این بر وجه طلب است
و انتصاب عامل در معطوف علیه و معطوف تعلق اصل عامل شرط است قیاسی کیفیت شرط است
چنانچه امامت عند و زیاده و قام زیاده و اوقاف منید عمر و الکن عمر و او در معطوف و نظیر اول
است تا منیت عامل در نظیر دوم کیفیت اثبات و در نظیر سوم کیفیت نفی باقی میباشند است کن
انت و با بنانست و من معنی برانی است هر است چه معنی او اسکن است و در یک المینه است و در یک

آنکه بعضی گویند ادای مناسک حج بود و بعضی را بودن کلمات مذکوره عبارت از ده سن و پنج
سرو و پنج درخت که در حدیث مذکور است بیان نمود فرق سردنقش مشرب منصفه و استنشق و
مسوکه تقییم اطفا و تنفیط و حلق عانه و استنجا بای و فغان و بعضی گویند کارهای سخت که در حق او
غیر مقتدر است از ماندن بر ناره و خاصیت بایسته و جفا کار که جز آن بر وجه کلمات معنی نموده
مانده نه بعضی سخن و از کلمات بعضی دعا و ابراهیم علیه السلام مراد دارند تا بدینها و اوست
رسولانند بنوا علیه السلام و یعلیم الکتاب و الحکمة و یرزقهم انک انت الغفر الذلیم منبأ
و این معنی بر ترات ابو حنیفه که مروی از ابن عباس است منی الله عنه و اذ ابتلی ابراهیم به بر سر ابراهیم
و نصیبت با نیت برین تقدیر معنی ابتلی دعا بود و معنی اتمین الله گویند و بر قرأت تورات و کتاب
ابراهم منصب ابراهیم و رفیع در حدیث ضمیر اتمین برابر ابراهیم بود تقدیر چنین باشد اتی بهم ابراهیم
تا تکامل معنی چنین بود مبتلا کرد ابراهیم را بر ورود کار ابراهیم با و امر و نواهی که ازین
سخن که در مانرا بعضی آورده پس او را بر صفت تمام و کمال بحال خداوند و در حدیث
اوره قال انی جاعلک للناس اماما جمله است
چنانکه که سماع گفت فراوان از حدیث اتمین ابراهیم فضیل قال انی جاعلک لیس
جاعلک مقول قال است که کید او از جمله ابراهیم بر سر و کاد است نه اینست که
تعالی برستی را خوانده ام تو مردمان را پیش رو و مفضل چنانکه مردمان تو افتادند و من تو را
چون ابراهیم و یاسین بران آمد لاجرم بیان مردمان امامت یافت و بر وجه منصفه ای برآمد
در حدیث عند الامتحان یکرم الرسل و بهان **جواب** نادره **جواب** میسر نشود و عاقلان در حدیث
جان برادر که کار کرد قال و من ذریتی قال لا ینال
عهدی الظالمین جمله است نه است چنانکه که سماع گفت فراوان
ابراهم مبین قبل از ذلک فضیل قال و من ذریتی من برای بعضی است و من ذریتی عطف بر
است ای قال ابراهیم معنی امام و بعضی از ذریتی اینست که اینست گفت ابراهیم علیه السلام

بگردان مراد بعضی از ذریت است ابراهیم چون امام کرد و این بیان ابایت انی جاعلک للناس اماما
موجود بود و دعای امامت خویش برای چه گفته **جواب** از عطف است برای جمع است پس از وی
و برای مذکور دعای جمیع میان امامت او غیریت و بود نه دعا و امامت او تنها باشد سوال چون نه
برای بعضی دارند خواست کلام امامت بعضی از ذریت پندارند لا ینال عهدی الظالمین مطابق
باشد ظالم بودن بعضی مردم صلاحیت ایشان برای امامت مافی سوال بعضی شود **جواب** اینها
عهدی الظالمین متضمنه است امامت بعضی از ایشان که مردم صلاحیت مقصور بر ظالمان است
و بعضی از تنبیه غیظ ظالم اند صلاحیت امامت دارند از اجابت سوال مافی ندارند و بیان عدم
مانع از اجابت کنایت از سوال اجابت بود و بیان قبول دعوت بر وجه بیان باشد و در حدیث
اوره که من ذریتی عطف است بر کان جاعلک حیا که کسی گوید ساکر که سماع گوید و زید ای مکر
و زید و این وجه شک است زیرا که اگر عطف بر کاف جاعلک باشد این مقول جاعلک شود
پس تقدیر کلام انی جاعل بعضی از ذریتی ای که گوید عطف انجمله بر جمله انی جاعلک للناس اماما شود
درین مقول قال بعد از حدیث این هم مقول قال ایست و در این مقول ابراهیم است و مقول
ابراهم عطف بر مقول ایست تواند بود پس چاره نباشد که عطف بر ذریتی و در حدیث
ذکر کرده مکرر آنکه گویند این کلام بر وجه نکات عطف است ایقاع عطف نیست و در حدیث
تفین و ذریتی با و او عطف افتاده و عطف در وقت مدود است بر وجه تفین چنانکه که
ساکر که غالب گوید و زید از زید بر وجه تفین عطف کند بر کاف ساکر که که در حدیث در حدیث
ایست که در کلام است اما تغییر کیفیت چه آن بر وجه اجبار بود و این بر وجه طلب است
و انتخاب عامل در معطوف علیه و معطوف معلق اصل عامل است اما اینست که
چنانکه نامت مذکور و قوام زید عمر و اوقام زید عمر و کمر و اوقام زید عمر و کمر
کیست تا نیست عامل در نظیر دوم کیفیت انبات و در نظیر سوم کیفیت تفین و در حدیث
انت و بکالینت و این معنی برانی که است چه معنی او اسکن است و در حدیث

سه نور بود که در غایت تابش لمعات می نمودند نور بدین چنان می نمود که در دست از جیب برآورد
می آورد و پیش پادشاه سر در می برد و همان نور را میگرد و نور یوسف روی یوسف چون از جیب برآورد
آورد و نور ساراه چون صندوق را گشت و ندانست که پادشاه پادشاه بدین نور دست دراز
کرد دست او خشک گشت گفت دانستم که شما پادشاه و کار می است که او را می برگشتی از جیب خود که دست
من در دست خود ترا بگذارم و دست از تو باز دارم ساراه و کار کرد دست او بصورت پادشاه رسید
و فای که در بار دیگر در این قصد او آورد و باز دست او خشک گشت سه بار در دست او پادشاه
ساراه بجهت سیوم بار چون دست او در دست گشت از عهد خویش گشت ساراه گریه
داد و بگفت تا اگر زبانت در جوان آن کینز که در مقام آورد تا جرم کرد چون برآورد
علیه السلام آمد و با بوی یابری حجاب معلوم شد که خدای تعالی ساراه را سلامت نگاه داشت و
آن کافر بر وی دست نیافت ساراه چون میل ابراهیم بر پا گردید تا جریا بر ابراهیم صلوات
و سلام علیه و آله چون تا جریه حامله شد ساراه غیرت کرد دل بر پیر و ن آوردن او آید
بر ابراهیم صلوات علیه و آله تا جریه را در که برد و در مقامی که آب نه فرم است فرود آورد و ابراهیم
صلوات علیه و آله تا جریه را با همی که داشت او را بخدای عز و جل سپرده جانب شام شد بر ساراه نشاند
بعد از آن خیال از او شد و در آن مقام آبی نبود تا جریه برای طلب آب کسی نبود و از آنجا که
بیشتر آب و آن دست او تا جریه چیده شد که آب داشت آب از روانی بر داشت و
فرموده است اگر مادر ساراه در بطن آب قصد نمودی چشیده کن و تا این زمان که
جریه فرم است چشیده است که مادر ابراهیم آب است چشیده است چشیده است چشیده است
خدی دیدند که چشیده کان توجه می بیند و در آن مقام فرود می آمد است ساراه
در آن جانب آورد و چون در آن سوختن فتنه تا کاه همی در شیشه آب نشاند و
ساخته مادر ابراهیم را در آن کرت غریب از جنس انس دست داد و حیوانه و تار
کرت به فرست بر و بگفت و خرابه آبادان گشت و ساراه آن بخت عمر به دست

بزرگ شد زنی خواست و بر رسم که خدای پادشاه بعد از نگاه از برای زمین ابراهیم را
و فانی نیت و زن ابراهیم سادات ابراهیم و اعطای ابراهیم نیت نیکایت از غیرت حال
کرد و حکایت معیشت پیش او آورد چون وقت بسیار گشت ابراهیم صلوات علیه و آله
باز گشت گفت ابراهیم را از مشایخ اعلام بسیار که آستانه و خویش را که در آن چشیده ابراهیم صلوات
اخبار واقعات عنایت خود باز حجت زن از واقعه که در غایت او واقع بود بنام گفت ابراهیم
داشت که بدین آید و بود و ابراهیم را این آستانه فرمود این کنیت از بدل کردن زن
بود انشا الله بر چه حجت زن واجب است با ملک گفت زن دیگر خوابت که خانه را نیکو
آست سال دیگر ابراهیم در خانه ابراهیم آمد باز او را در خانه نیافت زن جدید بر عایش
پیش آمد ابراهیم نیکو او را در یافت گفت معاش چگونه دارید و روزگار چه نوع میکند آیا
گفت عیش خوش داریم و بر فراخی معیشت شکر حق میکند ابراهیم کرم گنید فرود آید شفقت و
نظمت می بیند بر طریق تعظیم و تکریم طعام پیش آورد و همان داری بنیاد کرد و ابراهیم صلوات
صلوات علیه و آله بر عایش زن بگفت و در دل بی باز گشتن نهادن ابراهیم گفت بیانش تا ابراهیم
بیای حق خدمت شما ادا می کرد گفت ابراهیم را که آستانه که داری می نطقت آن بر خود
لازم نداری چون زن ابراهیم داشت که بماندن اجابت میکند و دم گشت و توقف
نیز نگذاشت چون نمی ماند باری سر نشوید و غبار سفر از سر و تن خود دور کنید و ابراهیم
ساراه عهد کرده بود که از شتر فرود نیاید و زیادت بر پیشش توقف ننماید یکبار بر شتر که
ن دوم باری بر شتر داشت سر شتر انرا باری او در سنان خود نهاد و پادشاه بر شتر آمد و رفت
که در آن شک ناکو بر شتر است آن مقام ابراهیم صلوات علیه و آله
إِلَىٰ أَهْلِهِمْ وَاسْمُهُمْ عَلِيلٌ أَنْ طَهَرَ اسْمُهُ
لِلطَّافِينَ وَالْعَالِفِينَ بِاللَّحْظِ السَّيْفِيِّ
وعدت اعطای است بر و جعالت معنی او داشت آن مغفرت بعد از آنکه

کعبه و طواف کعبه آن برسان بدستی تو نشنوده آنچه میگویم سید انی آنچه میگویم ای پسر و کار
بگردان ماهر و در آوردن نهاده و امیرا انقیاد و اطاعت کنند و بگردان فرزندان هرگاه
که نتفاد تو گردند و طبع تو نباشد و بنای مار محله عبادت و موضع نیل و مثال سعادت ازین که
حج و عمره و مراتب حصول آنرا و توبه و توبه مار قبول کردن و مار را برادر و مطلوب مایه سال
بدستی تو ام تو بی توبه قبول کننده و بفضل خویش جرایم عظیم بخشیده ای پروردگار
برای بیکه در ذریه مار رسول که بعضی این بود و بعضی ایشان باشند که ایات ترا برایشان خوانند
و کتاب حکمت تو تعلیم کنند و این ترا از جرایم طلب مایه پاک گردانند و از دایم باطن بخت
برسانند بدستی تو هم تو بی قوی غالب بر همه خواهی که کنی قادیان حکیم و خدای مروت
کنی حکمت محمد آن را **روایت کرده اند** که رسول مذکور که بعثت او را ایم و اسما جمل و کار و کار
پیغمبر ما محمد صلی الله علیه و سلم و علی الله و اجماع بود که استجاب دعا و این آن در آخر الزمان
روی نمود چنانچه بیشتر گفت اما دعوت بی ابراهیم و نبی عیسی و رویا می یعنی مذخورت بدستی
ابراهیم که برین و ابنت فیمه سوال که گفت دلت رست عیسی است که آیت و بیشتر ابراهیم با من بود
اسمه خدا و آن خبر داده و خواب دیده مادر خویشم آورده اند اینم مادر رسول الله صلی الله علیه و سلم
در خواب دیده بود که از وی نور سیل گشت که روشنی آن تمام که بر دست ذات بخیر می
بود که روشنی صفا از وی نمود و **مَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ**
ابراهيم الا من سفيه نفسه لنفسه در آیه مذکور
که از من توان آن من ابراهیم صلوات الله و سلمه علیه و سبحان جلال آنست که از من
فقهانه مذکور ابراهیم چه تذلل گردانید و دیدم او را بدین تذلل در حیزه تحقق و تکیه بر
نفس استقامت استقامت برای انکار است و نه در محل رفیع است زیرا که بدل است او قال
و در کلام خیره موجب است کلام غیر موجب سه نوع است نفی و سلب و استناد و سلب
استغناء که برای انکار بود و نفی تمیز است تعریف تمیز شد و وجهی غیر رایج در کتب

است یعنی صلی الله علیه و سلم و قبل قدر نفس و لم يعلم انه لا يلبق به اي لا يلبق بعينه
به الحق والا عارض عنه **معنی** اینست و گیت که از ملت ابراهیم عارض کنند و از اطاعت او رو
گردانند مگر کسی که سینه است از روی نفس خویش نبوده اند و اکا و نیست که او در معارف حق
نموده و در غور اعراض از ان نباشد و **وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي**
الدُّنْيَا وَاِنَّهٗ فِي الْآخِرَةِ لَكَانَ الصَّالِحِينَ
نام در جواب قسم خدایت است ای قسم لقد اصطفیناه فی الدنیا وانه فی الآخرة لم یصل
عطف است بر جواب قسم و تواند بود که او حال بود و جمله حال مقدره از مفعول اصطفیناه
باشد و جمله و لقد اصطفیناه تنزیلی و دیگر است برای تاکید مدح ابراهیم صلوات الله علیه که از
کلام سابق فهم شده و تاکید این هر دو جمله از جمله رد انکار کفایت است که این را در مفعول
هر دو جمله انکار را بر است یا از جمله ابراهیم بر صورت و کاد است که این نوع تکیه
ببرهان اعدا است **اینست** و هر آینه بدستی برگزیده ام او را در دنیا بر سالت و
دلت و سخاوت و وفادار و ریاست و توفیق بنا و کعبه و انام کلمات ابتدا و بدستی او
در آخرت از مرد صالحان است لبو غه الدار است العا و کونه من اصحاب المقام **ع**
اِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ اَسْلِمْ قَالَ اَسْلَمْتُ لِرَبِّ
الْعَالَمِينَ اذ قال له ربه اسلم ظرف قال اسلمت لرب العالمین است اسلمت
این ظرف مفعول است اصطفیناه هم از جمله غیر و آمده و المعنی و لقد اصطفیناه فی
الدنیا لانه قال اسلمت لرب العالمین اذ قال له اسلم **معنی** اینست برگزیده ام ما ابراهیم
و بدستی او در آخرت هر آینه از صالحان است و از برگزیده کان اهل جنانست زیرا که
نعمی که ما گفتیم او را انقیاد و کبر معنی کردن بر او امر و نواهی مایه گفت پروردگار را
انقیاد کردم و سرور و تبارک معنی خدای پروردگار جهان و دل برانش او امر و نواهی
تواند از ظرف اصطفیناه مفعول میان عامل و مفعول و جمله مقدره متضمن نباشد

امید و ایم و نجات برین گفتار بود پس بر تقدیری که قولوا انما بایست خطی که کافران
بود امر کافران که هنوز ایمان نیاورده اند بگفتن آنکه اگر از ایمان است چگونه باید
گفتن آنکه اگر از ایمان دارند امر قولوا انما بایست آنکه بگویند از ایمان و از آنکه بگویند
بندارند **فَاِنْ اٰمَنُوا بِمِثْلِ مَا اٰمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا**
وَاِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّمَّا هُمْ فِي شِقَاقٍ این تشریحی بر
که عطف بر دست مؤمنان است برای بیان منفعت ایمان و معرفت بحرف خطی که قولوا انما
اگر کافران روا بود در آن استواء گفتار بی سوی غیبت و مادری انتم مصدر بر
یا در تخیل زاید دارند و ضمیر به عاید بر اسم الله و یا صلا الله و جمله فقه اهتدوا و التعلیل
چند و فیه دارند و التقدیر بر آن استواء اولاء الکافرون ایمان مثل ایمانکم باشد که الله
و ان شئت زو و احوال انتم قد اهتدوا و تواند بود فقه اهتدوا و اجزاء شرطی باشد
تاویل نمی گوییم بآنکه فقه اهتدوا بود تقدیر بر حاجت نشود و تواند بود یا انتم مومنین
از مصدر گویند و هر دو باز آمده بود و از ضمیر به نیز معنی مصدر جویند و تقدیر بر آن است
ایمان مثل ایمان الذی استمدوا ای انتم ذلک الایمان فقه اهتدوا و تواند بود
قوله الذی انتم به موصوله بود عبارت از خبری که ایمان بدان واجب است باشد
تقدیر برادر و محل فی یده ندارند و صلا الله و انتم بندارند بر وجهی مثل بیلیل و
و ان شئت انتم به که ترک مثل آمده مخبر بود یا مثل مذکور از قبیل مثلک بعضی
معنی فان انما انتم به که ترک مثل آمده مخبر گویند از مثل معنی تعریف از منان
عنه ایست انما بایست لایه بگویند و ایمان آرید پس اگر ایمان مثل ایمان شما یعنی ایمان
بما خلاص عدم اتفاق آند در شکار شوند و مطلوب بر سرند زیرا که در طلب هدایت
راست یافتند و هر که را راست آید بقصود برسد و اگر قولوا انما بایست خطی که
بایست معنی استواء از قول بود از معنی است جویند لیکن کلام از باب تقدیر است

معین بودای مومنان شما انما بایست و ما انزل الینا و ما انزل الی ابراهیم لایه بگویند
قولوا انما بایست و ایمان بایست پس اگر کافران دل بر موافقت شما گمانند باینچه شما ایمان آورده
ایمان آید فلاح یا بعد از شکار شوند زیرا که راه یافتند و سوی مقصد شتافتند و اگر روی
بگردانند و از موافقت شما اعراض کنند پس حکم کرده شود بر کافران که نه انداختن مکرر
فی لفت کردن و عداوت و ریندن **فَسَيَكْفِيكُمْ اللَّهُ وَهُوَ**
الَسَّمِيعُ الْعَلِيمُ و الله فاعل است بر کفای کاف مقبول اول است هم مقبول
و هم است سیکفیکم الله شریک و جمله مؤخره است برای تسلیه بعباده علیه السلام درمی
کافران و وعده کنایت اثر این جمله و هو السميع العليم در آن کافران متضمن وعده
و در حق بعباده علیه السلام شریک بر وعده انقضای باشد و این جمله بر مرد و وجه تدبیر
زیرا که جمله سیکفیکم الله در معنی نفیر ک الله و یقهرهم آمده هر یک این دو وجه موکد
معنوم شده بر تقدیر و وعده جمله ایست پس تحقیق است که کنایت کند ای محمد ترا از شریک
این فضل و کرم خدا و آن چنان بود که خدا تعالی بعباده را بر این غالب گردانید
و قدرت بخشید بری قریه را گشت و بنی النضر را جدا کرد و بهر بیت و تفرقه آورد این
فان من خولیت ربیت خویش و در بیت سلمان خراب کردند و بغض که ماندند بخواری خریه
منها شدند و خدا ای سميع است یعنی شتوا است گفت این من میشود عليم است یعنی دانست
ایشان میدانند بر حسب آن شرا خواهد کرد و در عذاب و عقاب خواهد آورد بر تقدیر
معنی بین بود و سميع است گفتار را در تبلیغ وحی و اطاعت و بیعت است و پند و موعظت می
رساند قدرت و عزیمت و صحت تو میداند ترا ظفر خواهد داد و درین مثل مقصد تو خواهد
گشت و موی داین خواهد کشید و سر و هر دو جهان خواهد گردانید **صِبْغَةَ اللَّهِ**
وَمَنْ أَحْسَنُ مِنْ اللَّهِ صِبْغَةً صبغة صبیغه است و الله تعالی صبیغه است
من مغل غل و غل است مغلون انما بایست بر طریق الله اگر دعوت الحق و الله علی الف و ایم

آمده بر جمله استقامتیه سابقه که مقول قل واقع شده مندر من کتم مقول است با ظلم و غیره
 ابتدا تیه استغنده مندر من کتم شهادت را صفت اند شهادت مقول است من کتم استقامت
 انکار است ای لا اجله ظلم من کتم شهادت ثابت عده کاتیه مندر من کتم شهادت با ظلم و غیره
 ولا انصرانیا و لکن کان حینفا سلسله اینست و یکست ظلم ترا که که چونند کواهی که کفر
 او بود شهادتی که کاین از خدای ثابت بوجی و تنزل او باشد و این کتب است از اینکه بود
 شهادت من کور که شهادت فداست نزد یک این شهادت که نزدیک ثابت است ظلم
 یکیم که از ماطلم تر نباشد و توفیق است با اینکه بود بنوت بنجا بر حید و فضا و فضیلت
 نزدیک این ثابت بود چون شهادت و در کتمان حق ایلی کونند یکست از این کتب
 و در بدی و بد کرداری با ما نزد بود **وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ**
 اینجا مقرر شد است برای تمهید و بر بیت این **اینست و بیت خدای غافل از آنچه**
 از تحریف تورات و یوحنا و کتمان صفت بنجا بر علیه السلام و الصلوة و کتمان شهادت
 و فضیلت ابراهیم علیه السلام میکنند و در انکار فضل و فضیلت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
 ابراهیم نسبت کردن او سوی سودیت و انصرانیه با شهادت **ثَلَاثَ أَمْثَلَةٍ**
قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَ لَكُمْ
تَسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ اینجا از جهت تائید
 مکرر کرده ام از جمله بفرمود عطف آورد معنی این آیه بالا که نشسته و ذکر وجود
 پیش رفت **سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا**
وَلِيَهُمْ عَنِ قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا
 مکرر کرده اند بنجا بر علیه السلام در نماز سوی کعبه که قبله ابراهیم خلیل علیه السلام بود
 السلام بود توجیه است بر حکم فرمان خدای عزوجل از جهت رنم من کتب کان کعبه سوی
 بر مافت و بقیه کونند بنجا بر علیه السلام و سلم تا در که بود توجیه سوی کعبه سیکر غیره

در این
 آیه

است از جهت ترغیب میبود بر حکم فرمان شمرده ماه و بر فایقی هفده ماه و بر فایقی شش ماه
 و بر فایقی نه ماه و در روز در نماز سوی بیت المقدس آورده و باز توجیه سوی کعبه مطلوب است
 و دل بر وی تحویل قبله میباشند در آنجا و آنکه متوجه سوی بیت المقدس بود و در تحویل
 بنایه سوی کعبه رغبت می نمود این آیه نازل گشت و این نظم بود و پوست و ریاضات سابقه
 ذکر بنی اسرائیل بود بیشتر نیز چهارین صورت ذکر روی فواید نمود و درین کلام ذکر تحویل
 کرد و آنرا دانست و ذکر بنی اسرائیل مقرر شد و آورد السفا و فی عمل بقول است من ان بیت
 است بر سفا را **س** در ذکر بنی اسرائیل معبد ذکر سفا فایده بود زیرا که معلوم است که عقل
 و مفت عقل مقصود صفتی با و میان باشد **جواب** فایده ذکر من ان سب ان بنی اسرائیل که
 این در صفت ادنی بودن صفتی و یکم بنده چنانچه در جای رجل من الرجال آمده و در
 آیت ان تاسه الاناسی تحقیق شده ما و استقامتیه برای انکار بر وجه توجیه است یا برای
 توجیه است و الی کانی علیها صفت است مرقبته و حمله با ولیهم مقول بقول است از سفا
 مذکور است کان که وجود ان و من فکان بنی اسرائیل و از قبلتهم الی کانی علیها است
 مراد دارند **اینست** از و دانند که بگویند امان از منس مردمان بعد کرد این
 قبله است المقدس سوی کعبه چنانچه تو مطلوبی اری و دل بر استقبال و خاطر بر توجیه سوی
 آن میگردی چه گردانیدن این ترا از توجیه سوی بیت المقدس که بران چند کاه بودند و
 نماز توجیه بران بنمودند وجود ان از منته که نشستن قبله ایشان ناخوشود شوند و من فکان
 من جموع از قبله اختیار کرده بودند سوی توجیه بعبادت کاه آبا و اجداد سوی دین
 امیدوار کردند و در سفا بودن فرق مسطوره کفر و نفاق این بسنده بود و جوی دیگر
 حاجت نباشد و اختیاری گفت بر منس کان وجود ان و من فکان که در زمان سینه و غلام بود
 بنی اسرائیل حضرت یاری غرامه پیش از ایراد این برای لطیف جواب استعمار دی نمود و با
 از اینده و ظهور صدق آن بخود بنجا بر علیه السلام و سلم و منس کان بنی اسرائیل

بت القسوسی که میخواست کفر بکنند بدان بنیام بر علی علیه السلام بر وجهی فرمود
 بود بطوریه است **قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ** ای المشرق والمغرب
 بلکه دله ولایه ان بولی من جنه الی جنه ویکول من قبله الی قبله واخلطه تنافه است ودر
 ماذا اقول صین یقولون ذلک لشد المشرق والمغرب مقل قول قل است اینست بجای آمد
 مشرق ومغرب برضای راست یعنی همه مکانها محل عبارتند از ایست هر مکانی که خواهر شود
 کرد و در هر سستی که خواهد روی نماید بدین سخن نفی جواب هر سه فرقه سفیانی که بودند و
 تنبیه و الزام هم آمده **يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ**
مُسْتَقِيمٍ هم در منشا و موصوله است مفعول ان محذوف است ای سیدی
 هدایت و این موصول باصله کنایت از مومنان از باب کنایت از موصوف است و الی صراط مستقیم
 جمله حال است از مفعول بعد المشرق والمغرب که آن عبارت از ان تولى الی ای قبیله است
 الی صراط مستقیم اینست مشرق ومغرب یک ضلالت و ولایت مطلق مراد است بویست
 مطلق تواند که قبله را از جهت سوی جهت گرداند در خیال که راه مات و در کانی را که هدایت است
 خود هدایت مومنان را به خود کند سوی راه مستقیم و درین درست و قیوم و اطاعت فرمانها
 بر وجه سوز و معرفت حقیقت شمع و الهی است منور و عتق و حقیقت توجیه سوی است
 درستی که او قبله بود و اتفاقا حقیقت کعبه در وقتی قبله بودن او روی نمود و **كَذَلِكَ**
جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا ذلک ان است بر مضمون پیدی من است و بفرمود
 بولی الی ای جنه تا که از بعد المشرق والمغرب مضمون شده که در ای قرآن در توفیق است
 چنانکه از شک کما طلع الشمس است ای و کما هدینا کم جعلنا کم امة وسط او که ولایت و غنم
 جعلنا کم امة وسط یا برای تشبیه است در بودن هر یکی از باب تشبیه و لطف و کما ان است
 زینت سونیکه و در مفعول از غیب سوی خطای است اینست وجهی که راه است نوید و چنان
 از قبله گردانیم یعنی در بت القسوس سوی کعبه آوریم شما را امتی که زید و کریم پسندید و دیگر

افضل الیهم وسط یعنی افضل امة است چه افضل قوم میان می باشد و توابع در حوالی می باشد و
 از جهت شرف محفوظ و محفوظ بنواحی میدارند و منبوع و مطاع می بیند و نیز در وسط در مرکز
 عدالت که هیچ جای از استسا و بیاضیل ندارد چه اگر مایه مایل باشد خدا و را وسط پیدا کند و
 تواند بود که از وسط بیاضیه او مراد باشد که در ان فراط و تفریط نبود چه است پیغامبر علیه السلام
 پیغمبر صلی الله علیه و آله از غایت تعلیم از رتبه عبودیت بیرون آوردند و در مرتبه ان
 الله و المسیح بن مریم و المسیح بن احمد را آوردند و هیچ چه بود ان خود را بر تفریط بنا و درند
 میوه نبوت عیسی قبول نکردند بر مریم نبوده بر یسند و این را بنا حق است پیغامبر را و عقاید
 بزرگ پیوسته قیم ماند تا از حد حق و ز فکر دند که از عبودیت بیرون آرند و از انقاد بزرگ
 فرود نیامد و در حقیقت مذمت پیدا اند چیز الامور و اساطیر و الاقتصاد و خیر فی الامور
لَا تَكُونُوا شِرْكًا عَلٰى النَّاسِ لام متعلق معین
 اینست شما را اختیار است گردانید هم و بزرگی که نزدیک نه پسندید که رسانیدیم تا شما به
 مردمان کو امان بخشید و در یک هم حاجت داد و شما دست کین و اگر اناس کفر را بر او نبوده
 است بر کمال خود باشد و شهود علیه بودن اینست ان ظاهر بود و اگر اناس انبیا را در کمال
 به تشبیه کمال ان نیست هم اینست جنبه یا بنده غیانه علی محمول تفضیل معنی اطلاع بود
 لکنوا شیدا علی الناس معنی لا تکتوا شیدا و طبیعین علی حوال الیین فیشهد انهم
 بیایند هم اله ساله نبود و اگر اناس بر عموم دارند از شما ده مذکور شما ده بر مردمان در دنیا و
 بشر حکام مراد پیدا شدن نیز ان عظیم است موجب اکرام و تعظیم است و **يَا كُفَّ**
الرَّسُولِ عَلَيْكُمْ سَئِدًا و یكون عطف است بر لکنوا الی سوال هم
 است شما خبر است متعلق بشهادت ای و لکنوا است اینست و تا باشد سوال بر تشبیه
 که در تقدیل و تزکیه و بعد از و جلال و حق جوی و راست گوئی شما کو این همه که است
 و از بت شما محمول انی عذر کو این مذکور برای نبوت شفقت است سوال و با هم به شهادت

معنی لغلم لیقولن جعلن سو جودا لکونا بود چو آب و بکرانکه از لغلم مراد دارند و متعلق بر
 بنده طاعت و بندارند چه بر قول اهل معدوم سوی بود لاجرم اتفاق شکون عادت باشد
 و تواند بود که از لغلم آیه که علم سبب تمیز مراد دارند و اتفاق کشی تمیز بر
 شکون عادت بندارند و تواند بود که از لغلم رسول الله و المؤمنون مراد شود و علم رسول
 حضرت و اند بر وجهی از علم ذات تعالی بود **وَإِن كَانَتْ لَكَبِيرَةٌ إِلَّا**
عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ آن محققه از مناقات نام در کبر و بزرگی
 فرق میان آن محققه و آیه در آورده اند الا علی الذین استغفروا عن ذنوبهم
 بوم کذا و آنچه و ما جعلنا القبلة التي كنت عليها **مِنَ** اینست بدست مت قبول قبله کبر
 سوی بیت المقدس بزرگ یعنی کردن بردلها مردمان زیرا چه بیت المقدس قبله یهودان
 و کعبه قبله براییم و جمله بنیامران است مگر یک نیکم مذای اینست از راه ماست خود و نکات
 تحویل پیش از اینست و فرموده منبجه گفت و ما جعلنا القبلة التي كنت عليها الا انتم
 تتبع الرسول من تبلی علی عقبیه بجهله نیز میویست و در آن وقت تحویل قبله از بیت المقدس
 سوی کعبه چنانچه بردلها کران باشد و در کردن آن ملایم بود **وَمَا كَانَ اللَّهُ**
لِيُضِلَّ إِيْمَانَكُمْ ای صلواتکم صدور ایمان میگویند از جهت آنکه نریان باشد
 بر فیت و اندا کافرون در حاق مسلمان نماز که از حکم بیان او کنند و آنچه عطف
 بر ضد المشرق و المغرب این نیز مضمون در مقال سفهاست **وَمَا كَانَ اللَّهُ** کرده اند عید نورانی
 بیت المقدس سوی کعبه بنیامران بر نشسته و بر مسلمانان گفته توجه سوی بیت المقدس
 ہی بود چرا که شیت و اگر ضلالت بود ناز فضالت گزار دیدگاه خود هیچ آورد و عمل ضلالت
 کرد و بر مسلمانان گفتند این آن ہی بود این نیز ہی است چه هر دو با بر خدای است این است
 مقالت کافران و بطلان ندیم ایشان است **مِنَ** اینست نازی که توجه کرده اند سوی
 المقدس کرده ایم و چنانکه خدای عزوجل آن قبله را تسبیح کرده است و تبرکست چه عمل کرده اند

معنی بر او افتت شرع و متابعت امر است یعنی بر رفتن حکم تسبیح عمل که نشسته که در زمان عدم نشسته بود
 نواب و فرائض آن زیاد نمیشود **إِنَّ اللَّهَ يَالْتَنَاسِ لَكُمْ فِي خَلْقِهِ**
 آنچه تبدیل است و توصیف خدای برافت و امت کتابت است از نیکم خدای عزوجل نازی که سو
 بیت المقدس گزارده اند چنانچه نخواهد کرد رانید و نقاب آن بدایت خواهد رسانید مردمان
 اینست را منکر بودند می گفتند بعد تحویل قبله عمل که نشسته خیاخ خواهد گشت و بطلان خواهد
 بروت مضمون آنچه را با اعتبار معنی مکنی عذر ناکید کرد و برای روانکار ادلت ناکید او **مِنَ**
 اینست برستی خدای در میان مردمان هر آنکه خداوند را رفت و رفت نشسته است از رفت و رفت
 او از دکه عمل که نید کرد اند یا اجرا و بر قدر نقاب او بد و رساند **قَدْ تَوَكَّلْ**
تَقَلَّبَ وَجْهَكَ فِي السَّمَاوَاتِ یعنی بر روی او و بر روی او و بر روی او و بر روی او و بر روی او
 سوی کعبه بود و در مسالت آن تصریح میشود این آیت بر وجه استیفاء و او گشت و اجابت
 مسالت محمول برست تقابل معقول اول است و فی السما معقول دوم است **مِنَ** اینست بدست
 گشتن روی تو تواتر آسمان می بینم و میدانی که سوال میکنی تا قبله از بیت المقدس سوی کعبه
 گردانیم **فَلَسَوْ لِيْنَا قَبْلَهُ تَرْجِيْهَا فَسَبِّحْهَا** چه دیدن
 خوانش بخاطر است برای تالیف مذکور و لام در جواب تسبیح مذکور است و تقدیر کلام است
 لتولیک کاف معقول اول است قبله معقول دوم است جمله ترجمینها صفت است و قبله نه است
 پس بگویند یا دیگران اینست از آن قبله که دوست میداری و می پسندی آنرا و میخواهی بر هم
 که قبله اسلاف تو و جمله بنیامران است قبله تو گردانیم و ترا مطلوب است بر سینه **فَتَوَكَّلْ**
وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ امر این نیز فاسد است که قبله
 گردانیدن کعبه سبب است برای روی آوردن سوی شطر المسجد الحرام طرف بیت المقدس
 پس بگویند روی خویش را اجابت مسجد حرام که از جهت آنکه خانه کعبه در میان است و بیست و شش
 کرده اند بخاطر مسلمانی که بایران و مسجد نبی مسایه توجه سوی بیت المقدس

چنین میگرداند و در کتب گزارده بود که امر فو لواء و جو کم شط المسبح الحرام بود و در حقیقت
 میانه علیه السلام پس محفوظ است و منوجه سوسی کعبه کشت بقصد بیان نیز کشنده روی سوسی کعبه کشت
 صف آفرین صف کشیدن کشت و صف نخستین بصف آفرین بود زمان بجای مردان رفتند و
 بی زمان کشنده و حیث ما کنتم فلو او جو هم که
 شط الحرام حمله شرطیه عطف است بر فو لواء و جو کم شط المسبح الحرام و اختلاف معطوف غیره
 از او و حیث است چنانچه در کلام یا ایها الناس اعبدوا ربکم الذی و بشر الذین آمنوا که
 است و اگر در حقیقت ما کنتم فلو او جو کم شطه قل مقدر بود ازین تعلیق فرائض شود پس این است
 و هر یک که باشد روی خود یا جانب مسجد حرام منوجه کرد اند حرام چون کعبه در مسجد حرام
 از مسجد حرام کعبه را دارد و در حقیقت کعبه است نه مسجد حرام و کلام محمول بر مسجد حرام
 و این الذین او تو الکتاب لیعلمون انه الحق
 من ربهم ترجمه برای تحقیق حقیقت فو لواء قبله را این است که بعد از این
 مفروض است بر وجه اعتراض مذکور شده و چون حدیم پیغمبر صلعم منوجه اهل کتاب بود
 کعبه و تحمل کردن این بر خلاف موجب علم حقیقت آن از امارات قوه و علامات نبوت
 که پیغمبر صلعم این ان حقیقت آن باشد از جهت منشاء انکار منضمون به ما کعبه را کعبه
 آورد و آن با اسم و خبری است مقام دو مفعول ليعلمون منبر بهم ظرف است و خبر
 یا صفت است مریض زیادت لام یا خبری دیگر است اینست و برکتش تا کمال
 کتاب یعنی کتب تورات بخواند مراد از او است و ثواب سید است و در کتب
 از کعبه سوس بیت المقدس و از بیت المقدس سوسی کعبه حقیقت است که این در پروردگار
 در کتب مختلف دیده اند یعنی در تورات خوانده اند که محمد مصطفی علیه السلام دیده اند
 قبله را خواهد بود و حرام بود بر حقیقت آن فو لواء میگویند بکاره بر بطلان میگویند
 ماله بغافل عما تعملون یعلمون یعلمون

و معنی بر حسب آن دانسته اسم است عما تعملون متعلق است بغافل که خبر است جمله متضمنه
 است به اینست از وجه اینست چون قوا را از حرم غافل نباشد بر حرم او آگاه شود او را بر حرم
 نرا کند و در عقوبت و عذاب افکنند اینست خدای غافل بر حرم او آگاه شود او را
 بر حرم نرا کند و در عقوبت آن آنچه اهل کتاب عمل میکنند از انکار علم خویش کفایت قبله فو لواء
 و حقیقت پیغمبر و حکمان حق و خوف توبه و امثال آن و بر قرآن که تعلیق بنا می خوانند خطا
 بر اهل کتاب است بر وجه انفاست از غیبت سوسی خطاب دانند و لیکن آیت
 الذین او تو الکتاب بکل آیه ما تبعوا
 قبلتک نام موطبه قسم است لاین آیت ما تبعوا جواب قسم است از جواب شرط
 پیما کرد و اینده انچه منقرضه دیگر است میان جمله معطوف یعنی و منتهی خربت فو لواء و همک
 المسبح الحرام و معطوف علیه یعنی فو لواء و همک برای ذکر مکاره اهل کتاب و کمال کمال
 این در این باب است اینست و اگر ساری توای محکم پیش اهل کتاب بر صحت و حقیقت
 قبله بر این یعنی هر معجزه و دلیل و علامتی قبله توبس نکند و جانب آن منوجه نشوند زیرا که
 این با وجود معجزات حق دانستن بر اعیان صدق می افتد و زیدند و انکار حق
 کردند بر آنست که فو لواء هر محقق که فو لواء شسته انکار و مکاره خواهند کرد دل خود را بر
 بزواقی تابع صدور خواهند آورد و ما انت بتابع قبلته و
 ما بعضهم بتابع قبلت بعض ما در ما انت تا خبر است متصل
 اسم است بتابع خبر است قبلت مفعول به است مرتب انچه منقرضه است برای بیان معنی
 علیه السلام در این دو و ام و ثبات بر یقین و جمله ما بعضهم بتابع قبله بعض منقرضه دیگر است
 معطوف بر منقرضه سابقه برای بیان مخالفت این یکدیگر درین باب است اینست و نه فو
 قبله اینان و نه ثبات نیست یعنی چه در آن تابع قبله اینان باطل است یا نه و بعضی از
 اهل کتاب قبله بعضی را تابع باشند یعنی چه در آن تا قبله ترسیان نشود و ترسیان تا قبله

لن سأل الله عني كما سأل الله عن علي بن ابي طالب
عليه السلام ليس بالشيء المذكور في كتابهم لعدم كونه ذا قبلتين واللافتة كين بان يقولوا انه
ترك متابعتي جده ابراهيم الذي يدعى ابا عبد وملهذا كونه مستأنفة تحت جناحه كونه مؤلفه
قبله كونه سأل انكسرت تحويل كرد وملهذا حق لنا القبلة لئلا يكون لنا سأل عليكم جنة بسبيل
او ردت امنت قبله را از كعبه سوي سبيل المقدس كذا ينبغي واما البفت بودن تو من قبلتين
كبدان صفت در توريه مذکور بودي رسا نديم تا بياش مردمان را يعني وجود انرا بر سر
هي انان محمد بن علي و در انكار نبوت او جتي بدن كه كويند كه محمد بن علي بر آخر الزمان
در كنار بابا پنا بركت كه خداوند و قبله بود محمد صديق و قبله ميت پس بجا ميرزا محمد
صديق و قبله كذا نديم تا انان را صانع اين محبت نمائند و كس استوعب احتياج كردن نتواند
اَلَا الَّذِيْنَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ استثنائى متصل است از ناس پس لازم آيد كه
ظالمان با محبت و باطن بجا ميرسانند و جتي در انكار نبوت بودند تواند بود كه كلام اهل
نوكيد لازم با البته لهج دارند از قتل ظمان لا غير فية الا انه ليس من حسن اليه بنهاند و تواند بود
كه منتهى منقطع باشد معني لئلا يكون لا اهل الكت ب عليكم حجة با واقع في التوريه من ان بنى آخر
الزمان يكون ذا قبلتين لكن المشرعين يحجون بحجة فاسدة لا يدرى عقل ولا ينهت فقل و
انه من القبلة فلعلمه مرجع عن الدين اولانه منقول فلا يقيم على الدين ولا شك انها حجة
فاسدة لان القول با براسه و تحويله و لم يحول من عند نفسه حتى يتوهموا انه ذلك **منتهى** امنت
منه نيك ظالمان محبت نبوده سازند و بكلام نادريست باطل بر دارند كه در قيامت اكر
حق و انصاف نكند او با فلي مشركان كويند از قبله كشته است از دين نيز فواهد كشت منقول
بقره بر دين نيز فواهد بركت بايل سوي از دين اباي خویش كشته است و بنا بر كه محول قبله
فرمان شده اي قتل نموده از قبل سوي مير عليه السلام روي نموده تحويل منسوب چون و بنهاند
مذکور سبب باطل باشد **فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي** است

مفعول است مفعول شرط المسبح الاله المظفر است بجملة عطف بر قول و صياغة شرط المسبح الاله المظفر
مطلق بود و كذا از جهت ورود در زكرا در ان در مدينه در موسم مخصوص بود و بنمود مبايعه
مقتدر خروج از مدينه كرد براي من و هم مذکور بسبب كليل آورد و مفرض بكنسان معطوف عليه
مبايعه و كلام متصل واقع شده چنانچه كشت و وجه هر يك جزير بركت است اينست و هر يك
آهي نماز بكار و روي مدينه مسجد ارام بار **وَ اِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ** است
تحويل القبلة من بيت المقدس الى الكعبة الحقة من ريك بجملة تانيه است و تا كيد قبله از جهت
انكار كافي است كه منكر ان نفيت استقبال كعبه نمودند و بر انكار ان اصرار نمودند و منتهى
امنت و بدريست تحويل قبله از بيت المقدس سوي كعبه كه مضمون قول و صياغة شرط المسبح الاله المظفر
حق است بر و در كذا نوك كه كذا رذو الجلال و ان كرام است تعليم ان عينو نفيت و خط غيبي
و معني جيب ان دانند ان حجة معتزله است براي و قيد ترغيب و تهديد و انديش
ميكنند على افعال النوايين عمل نما ميدهند و او را در ان شواهد نگاه دارند و **وَمِنْ**
حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ
شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْمَكِيِّ حجة من حيث خرجت قول و صياغة شرط المسبح الاله المظفر
و اما الله تعالى فلما علموا معتزله است مبايعه و موكده مابى تبنيه است و بنهاند كه
خدا را بر اعمال خویش نگاه دارند و از كارها نا پسندیده باز دارند و حال در جمله موكده
بن و نماز و ركن و او را دين جمله بجهت باطن بنهاند
موكده و او بنهاند نكر انا و او را بود زيرا كه درين صورت تا كيد با تا كيد عطف ميشود و
معطوف با طعن است آيد چنانچه كويند با ولى زنيا و ذمت عم و معني اين با كشته است
بوست **لِيَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ** است
معدوم است اي حق ان القبلة من الكعبة الى بيت المقدس ثم من بيت المقدس الى الكعبة

صفا و مروه که محل پرستش اسان و شامه بود و در میان آن از حبه تشبه بر کافران بود
 اتم و مناجیه بود برای دو کمان چنانچه این آیت نازل گشت و این نظم بود و بهیئت و چون
 مصنون اینجمله از حبه تشبه و مروه از معابد اصنام بود و بود آن از شعایر اسلام مردن
 و استعد می نمودند مکنه سوال بود بر طریق انی است که حد شکم الی است عند بلیطینی و سفینه
 محل تکیه باشند با آنکه سی بنام صلا الله علیه و سلم و امر بدان طوطی با عظام مقام دارند
 بنفیس طوطی تکیه حبله بیان دارند اینست بر سر است که صفا و مروه از شعایر فدا دارند
 مواضع عبادت حق جل و علا اند **فَبَيْنَ حَجِّ الْبَيْتِ أَوْ اعْتَمَرٍ فَلَا**
جَنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطُورَكَ بِمَا نَسَبْتَهُ مِنْ طَبِيعِ حَجِّ الْبَيْتِ
 شرط است او اعتمر عطف است بر و فلا جناح علیه جزا شرط است آن طوطی ای نه آن طوطی
 و بهما متعلق است طوطی اینست پس که کبریا که کعبه کرد و یا مروه یا آرد و یا
 بزه بود و در طواف کردن بر بیت آن یعنی سی نمودن در آن انمی نماند و **مَنْ**
تَطَوَّعَ خَيْرَ أَفَاتِ اللَّهِ شَاكِرٌ عَلَيْهِمْ این سر طوطی طوطی
 بر تریه سابقه اینست و هر که طوطی کند خیر بر یعنی طوطی و اینست جزا بر دل
 خدا تا کوست و جزا عمل و بهر حالت قد عمل و قد جزا و متوبات بر آنکه تکیه در آن است
 علیم از حبه بر از مدح برو صبه و کاد است و این نوع تکیه بلغاری و است با آنکه در سی
 میان صفا و مروه در عصر نماز و تابعین اختلاف بود بعضی صحابه چون است و این یکی است
 این از بر بعضی تابعین چون مجاهد و عطاء بودند اقوال قایل بودند و به موجب
 خبری قایل نمیشد و آیت فلا جناح علیه آن طوطی بهما و نه طوطی جزا فان الله
 علیم تمسک است نفی اسم و تسمیه طوطی دال بر تحمیری نیست نه زدن است و اما
 شافعی و حنفی علیهما سی مذکور کن چ بود و بقوت او فوتیج باشد و حجت است
 استوفای سعادت میکنند و برین مذهب سی از مجاری کتب معتبره و نزدیک به حنفی و حنفی

واجب است بقوت او فوتیج شود و بر ترک او دم لازم شود زیرا که بعد فرق صحابه و تابعین
 در دم سی و اتفاقا صفت طوطی که یکی از دو قول ایشان بود باجماع پیوسته و اجماع رافع
 طوطی باشد و قایل شد و تطوع بودن و تمسک آن متروک گشته اجماع
 کتاب بود اجماع مذکور حکم است ترا جناح آن طوطی بهما و نه طوطی جزا فان الله علیم
 که اجماع سی است و رافع چگونه شود اجماع رافع کتاب است تواند بود لیکن اجماع چون بر
 حد حکم کتاب است نبود دلیل بر تحقق و نبوت داعی نزدیک محبان باشد دفع حکم کتاب
 اجماع برین وجه تواند بود و برین طریق روی تواند نمود **الَّذِينَ**
يَكْفُرُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنْ الْبَيْتِ وَ الْهُدَى
مَنْ بَعْدَ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَئِكَ
يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ يَلْعَنُكُمُ الْوَلَدُ هر دو جار و
 بود یعنی الناس و الکتاب متعلق اند بیانه مستقامات جنس ما بعد ریه یعنی مصدر
 یعنی نه بعد ما بیانه اباء الناس و الکتاب مضاف الیه بعد آمده و بعد محو و من است
 بود متعلق است بکفر و جوابه انزل صلوات و ما موصوله ما جمله یعنی ما انزل مفعول
 بکفر است و جار و مجرور یعنی من البسات و الهدی بیان است مرانزل حال است از اول
 جمله و انزل اسم است اولیک مبتدات ملعنهم اسم خبر مبتدات جمله خبران است و ملعنهم
 نه توان طوطی است بر جمله ملعنهم اسم و جمله ان الذين تا آخر معترضه دیگر است از حبه و
 خبرشان و طعن و لعن ایشان و چون مشاهده حال میوراکمن آیات بیهت کرد
 و از بار حق برمی آوردند طوطی بر کتف قاقایشان لعن خدای عز و جل و لعن لعنات
 و بنفیس طوطی و منزل غیر سایل منزل تکیه جمله بیان نمود اینست بر سر است که بیست
 از کتب امامان است مشاهده و حکایات منظره از پس آنکه انرا در کتاب بیست و نوبت یا
 در کتب دیگر در آن بر آمده می باشد و در ابطال حق میگویند لغت میکند این را که کذا

منہ کان را کہ دلائل تو قصہ ۲
بہ نشان آید و یکم بعبرم لفظا ۲

و در هر احادیث که بر حق مطلع شوند بجا می آید و عیاقی که در پی آن برود و جفا از حقوق است
 منع کنند یا مال در بیت المال جمع آرند و میراث بی دین که مصلحت ملک و مال است بپوشند
 و بنویسند و طبعی خدای عالم بپوشند و امثال این را متنازل است بر انواع حق بپوشیدن بر اعضا
 و این یک پوشیدن است **إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُوا**
إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا استغفارت خویش کنند است ان الذين یکفون ما ازین
 است بپوشند کان آت محو شد مگر کسی که توبه کنند و از گناهان آت و بپوشند فوق
 و این است و زیارت او رتبه و احوال خود را اصلاح کرده و انچه از خود را بعد اصلاح
 رسانند و اظہار کردند آنچه از صفت حق بپوشید و بودند **فَأُولَئِكَ أَتُوبُ**
عَلَيْهِمْ انچه غفلت بر منقول است **سَابِقُ حَسَنَةِ** اینست انسانی که بزرگ توبه بکند
 شد منقول بنشد زیرا که این از انست که توبه انان بپذیریم بگناهانی که کرده اند
وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ انچه حال است یا توبه است
 است و منقول کنند توبه کن بکارانم و غت بده جرایم بخیران ان الذين
كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ
غَضَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ
فَالَّذِينَ فِيهَا لَا يَخْفَ عَنَّا الْعَذَابَ
وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ کفر و باجهله که معذرت بر مصله الذین
 و من کمال است از غیر و ماتوا و مصله باجهله اسم ان است اولیک مرفوع الحمل برانچه است
 علیه غم الذین یا اسیمه خبر متبدا است اجمعین تا کیه است ناس فالذین حالت لا یخف
 مال و بر است الا هم غفلت است بر لا یخف و جمله اولیک تا آخر خبر ان است همان الذین
 و انچه غم و بر است یا و عید کافران که بر میرند و عید بروجه و کادست و انواع توبه
 بنوعی است **حَسَنَةِ** اینست برکنه اما آنکه کفر و زندقه و بدین اسلام کفر و بدند خود را

کردید آن زمین را بعد مردن آن یعنی ترو تازه گردانید و بصفت انبات نبات ساینده زمینی که
 همچو مرده سودمند نبود با حیوان احیا اصناف منافع روی نمود تا قابل قبل زراعت گشت و
 بحصول دنی و وصول ریح و نما بپوست و آنچه فرو داد و از آب و آنچه منبت گردانید از غیر و
 آنچه بپوشید از آسمان از جنس آب که بسببند برای این زمین و انشا رد و آب چه بود
 آب که برآمد و قوت داد و آب چه بود و آب که برآمد و آب که برآمد و آب که برآمد و آب که برآمد
 سرشته و هر نوعی ملایم خویش قوت بر غذا جسته و در گردانیدن با دانه از جیتی سوی جیتی
 چون صبا و دبور و شمال و جنوب از صفی سوی صفی چون سرد گرم و از اثری سوی اثری
 چرخ مغز و منفعت و مرض صفت کاهی سحاب ابع کشته تا مطارد کاهی و بر ما جمع را متفرق
 گرداند تا با بایان نیاید و کاهی سحابین را بشمار گرداند کاهی میو باد و رفتان باد گرفته فرو رود
 کاهی بر قیضه الله اجمعها باین مطلوب بود کاهی بر حکم الله لا تجعلها ری میگرد و بختی
 کاهی بر موجب صفت بالعباد امر حیوان و جماد کرد و کاهی بر مقتضا المکات غاد بالعباد و
 قوم غاد و نشاند و در باری که شریعت یعنی کی نشسته بود در کار و نشسته نشسته است باین
 زمین ابری که سایه کن کرنازدگان آب و نشسته نشسته کان بر کشته میاض تازه کشته و باین
 مجری انشا علی عاقل الی در صدق تا در اطراف و انکاف بول بر غیر غنی با غل
 بر نشسته باره بینا آید چون کوه کران میاید و آسمان پوشیده چون پل دمان فرو نشسته هر آنکه
 امور مذکور را لایق خالقیت و ربوبیت خداست و باین الوهیت و وحدانیت حق جل و علا
 مرقوم را که عاقلان نشسته و گردید و امور مذکوره در یاد چه هر که در نشسته نشسته
 باید و فقط در البسمت حدوث در یاد و عقل را بر فکر کار و در و در کار و در کار و در کار و در کار
 بر خالق پیدا میاید و این موجودی و بی نهایت عقل او حکم کند بوجود خالق و وحدانیت
 اوقی صانع و قدر اینست اولاً باین ابرام معلومی و نشانی از آسمانی بدین رفت و نشانی
 دوست و کواکب نجوم غیر مندرک بر امور جلیله و باقی انشا و جزایه معاینه کند چگونه بودی

نشاند وجه نوع الوهیت و وحدانیت خالق در دنیا **سور** و فی کل نشانی که آید **تدل علی**
 و فی کل نشانی که قدر **تدل علی** نه ما جمل **در حدیث** است **تدل علی** الیه **الایة** فی
 بیای لم تفکر فیها یعنی دای بر کسی که این آیت بخواند و در دل معنی آن نکند رانده و تفکر
 ز قدرت حق نمکند و دل بر شناخت خالق ننهد که بچنین عثمان و را بیان نکند و بچنین
 باین آیه است **و رزق الله الدانیه و غصنا من الغوانیه و من الناس**
من یتخذ من دوف الله انداداً انهم یسولوا بصله خو
 در نوع لعل باینست ب روبرو یعنی من ان سحر خبر بیدار است و اوقات این خبر در روز
 من بپول است باین که نشسته و بتو مع بپوشیده انداد مسغول است نه بختی من و ان
 عاقلان انداد از شکله و الجلال مقدم شده انجمله غطف است بر جمله و الکمل و الله و الله
 و انهم السمت و الاضواء آخر معترضه بود اعتراض و میان معطوف و معطوف علیه سماع نمود
 باینست و معبودی که است معبودی بخت خبر او نیست امور مذکور آیات وحدانیت او بود
 و عظمت و دانست و دانسته و بفعی مردمان با بچنین دلایل قواطع و بر همین سواطع بر الو
 نشاند و دانست حق جل و علا که فی اند که از غیر خدای شریکان مر خدا یکی امی بکنند
یکون لهم رب الله انجمله صفت است انداد او را و توانا بود و باین
 نشاند و دانست و دانسته معنی اینست دوست میبارند این ترا همچو دوست داشتن
 نشاند که کافران را چه نزد یکان این باین محبت اصنام و محبت خدای ذوالجلال
 و اکرام بر باری بود و در یکت و یکسفت مساوات باشد و بر پرستش این سر بر زمین
 نشاند و دانست و دانسته بر توفیق است که آری بر پرستش خدای را از عبادت باین
والذین امنوا استدحبا لله ای من اهل الاونا
 نشاند و دانست و دانسته برای باین حال مومنان در محبت خدای و ایمان و ایقان
 نشاند و دانست و دانسته در دوست داشتن باین مر خدا را غر و جبار و دوست داشتن

آیت ذکر این بند و امر بصورت خطاب بر وجه السلات روی نمود و بعضی گویند این در حق
 نبی سلام و یاران اوست این کوشش کمتر از جهته در دیوان اینان حرام بود سلمان
 شدن نیز نمی خورد و در خوردینهای خویش نمی شمرند برای عمل این آیه بلفظ عام
 نازل شده بعضی گویند این آیه در حق تنبیه و بنی عامین صغیر و خزان و بنی بدیع که از
 روضه واقط که در عرب مطعومی مودفست بر خود حرام گردانید و بودید و از خوردن آن
 تحریم نمودن این آیه در شان اینان بلفظ عام فرو داد و این آیه اگر چه در حدیث
 طایفه مخصوص از سلمان بود لیکن معنوم لفظ همه را متناول باشد و جمله بر همه و جوهر
 است برای اعلام طبیعت و مایه صواب است و فی الارض طرف است و علاما لاطبا
 حال است از زمین که در فی الارض است برین تقدیر معانی الارض یعنی بعضی مافی الارض مفعول
 کما و بود و تواند بود ملاما مفعول کما و دارند مافی الارض احوال از و پندارند **مست** آیت
 ای مردمان آنچه در زمین است حلال پاک که در شرع اذن بخورد و آنچه بخورید و خورد
 آن نزد کسی گمان برید بر تقدیری که یا ایها انفس خطاب به کافران بود و لفظ
 کما و نیز مراد از آنست خطاب به جمالی در شان اکل حلال که از شیرین است و حق کافران
 چگونه آید و صحت توجیه آن چه نوع روی نماید **جواب** کافر که اهل بیت تو باشد و بنسب علی
 حکم او توای بفعل است مخاطب ایمان و قبول نبود لیکن خطاب به اعدا و عادات و کلاما
 که حکم فعل آن توایست و نه عقد به خطب به حرمانت احکم فعل آن عقد به خطب ایمان
 قبول نمایی را که اعتقاد می باشد و **وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوبَاتِ الشَّيْطَانِ**
 شیطان را یعنی در راهی که او میرود و میرود و آنچه او بگوید بگوشید و بگوشید و بگوشید
 مایه شوی **إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ** اجماع تعلیل است و چون
 متوجه شیطان از منافع ان او غلامت است که این زمره منکر عداوت شیطان نمودند

این را مثل منزل منکر کرد جمله را مود که آورد **مست** آیت بر کشته شیطان متبرک
 قاضی زین شامی و بوی را در نظر شما آورد که زبان ظاهر گویند و شمنی اول
إِنَّمَا نَأْمُرُكُمْ بِالْقَشَا بجملة معاملة عداوت شیطان است
 بجزی دیگر است مراد از این صفت دیگر است مراد از این است شیطان را بنمایند و در
 در یکدیگر و جزو معصیت صغیر و معصیت کبیره نمی افکند و در تفسیر آورده می گویند که در
 در معصیت و بعضی گویند سوی معصیت نهان و حق و متابعه در آن و بعضی گویند هر دو
وَإِنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْمَلُونَ آیت امر بنیکند شیطان را متبرک اما رسوبی
 گویند که بر خدای آنچه نمیدانند و بدان علم ندارند از نام بوده و افزا چنانچه خدای را
 است بران و فرزند آن کردید و آنرا الله فقیر و محن اغنیاء و بیدارند مفعول که گفتند و آنچه
 در حلال کرده است و در غیر آن خسته و خبر را که از حرام گردانید است تملال ساختند
وَإِذْ قَالَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا الْفِئَاءُ عَلَيْهِ إِبَاءٌ نَا ضَمِيرٌ عَلَيْهِمُ
 در این مقام از فی طلب سوی غایب و جمله مقرر شده است برای شکایت از منکران و کما
 بر این آیت و این بر تقدیری است که از ناس و پیا ایها انفس جهودان با منکران را
 نوزاد بر تقدیر که از ناس عبد الله بن سلام و امثال او مراد شوند جمله معطوف بر ضمیر ان
 و نیز در آن الله باید داشت فقیر بر منکران عاید می باید پنداشت اختلاف اساس
 باشد نباید داشت بود و جمله اتبعوا مفعول قبل است و بیل هذا القول مفعول بالم فاعله
 آنرا الله و جمله لواء جواب از الله و متبع عطف است بر مفعول قالا که معذوف ای قالا
إِنَّمَا نَأْمُرُكُمْ بِالْقَشَا و این امر است از قصه جمله سابقه بود برای بیان امر باشد
 است بدان گفته شود و مردمان را پس روی کنید فی را که فرستاده است خدا بگویند

متفرقا فرستاده بود و بعضی غصبان علی طلب مال طلال بر وجه مبارک فرستاد
 موجب اتفاق غصبه خدای باشد توان دانست که در طلب حرام چه عقوبت بود چه نعمتی
 باشد به آنکه نفس خرد و جیبی که در کتبت است و از تن بر منقول شده و چه اول بار و یا تکرار
 در مورد آیت یا ایها الناس کلو مما فی الارض حلالا طلالا ندکویت و در کتب مطبوعه
 مطابقت می آید و با وجود دیگر موافق نمیناید **اَشْأَخَرُ مَعَكُمْ الْمِثْمَةُ**
وَالذَّمُّ وَكُلُّ الْخَيْرِ وَمَا أَهْلُ بِهِ الْغَيْرُ اللَّهُ
 این در آن حرم معنی ما و الا است اهل طلال در لغت رفیع صوت است یا معنی فی است غیر بر این
 سوی است بخیر است معنی است با اهل محبت منفق ای مانع الصوت و وقت بر یک دیگر
 غیر الله و ستمه خیر الله و جمله تعلیل است بر سابقه دلیل است اینست آنچه طلال است
 و آنرا بر نفسها خوانند بدانند زیرا که حرام کرد این و نشده است بر شما مکرر در خواندن
 و گوشت خوک و مذبوحی که آواز بر آورده شده است در رو یعنی در بی کردن آواز بر کردن
 مرغ خدای یا یعنی بی روح که نام غیر خدای بر دکر کرده شده غیر خدا آمده است حرمت
 شمع بسیار بسیار قدر حرمت بر چپ چپ و کونه آید **قصر مذکور قصر مطلق ندارد**
 تا سوال دارد شود قصر اضافی از بی قصر افراد بود چه بقعه مسجد آن چنان غیر الله است
 و یا آن کوشت شتر بر خویش حرام شده است و بعضی روغن زبیر که مطعومی مشهور در عرب است
 حرام می بیند آئینه قصر بر وجه افراد برای رد اعتقاد مذکور باشد و اگر مذکور بر نیست
 منکران دارند که این ماده شتر کبیر و سایه و وسیله و شتر و حیوانی است و می رود
 و غم خنده بر اهل خیر یا داخل حلال می آید و قصر قلیب است از حبه و اعتقاد مذکور
 و قصر اضافی بر من حرمت حرمت دیگر نشود **فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ**
بِأَعْلَافٍ فَلَا آثَمَ عَلَيْهِ اینجا شرطیه مقرر شده است برای
 رفعت و حق مضطروفان مقرر شده است اینست پس که محنت شود و مضطروفان

ماله که باغی نیست یعنی ظالم بر مضطری دیگر نیست که سبب از ولایت بخورد و حق را
 بدست نهد و غیر آن و از حد رجوع که زیادت بر قدر حاجت افتد پس در خوردن بسیار
 مذکور در بحالت نره کاری بر روی بود و چون بر وجه رفعت است انمی و تبعه نباشد و امام
 شافعی رحمه الله از معنی بر باد شده و از عادی مقدس کننده برده کوریان یعنی قاطع
 ترین مراد میسر از چه حاشی لایق نیست و مستحق استانی نشود در حق او قصر صلوة و فطرا
 مقرر نباشد و نزدیک اضطرار بخوردن اشیا مذکور مرضض نکرد و امام اعظم و امام محمد
 رحمه الله اشیا مذکور نزدیک اضطرار مباح میگویند و متکلیف است و قد فصل لکم امام
 علیکم السلام اضطرار تم الیه میگویند چه استقب ف اشیا از تحریم موجب است بود تا آنکه اگر
 بکشد و بکشد بکشد و دایم بود شمشیر نشود و در زیر اچه از مباح باز مانده و خود را با وجود
 است تا فلان به سبب شرعی تلفت کرده و نزدیک امام ابو یوسف رحمه الله حرام می
 نماید و آنچه عذر باقی حرمت مرضض میگرد و در خوردن آن نره کاری نیست و خیار
 مذکور که اگر نزدیک اگر باقی حرمت مرضض نشود و از حبه عذر برده کاری مرتفع
 می آید **إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ** این جمله تکرار است تا کید از حبه
 نه از خدا بر وجه و کاد است اینست معنی خدای آمرزگار است رفع آثم که
 نیست بهای کرد اینند اشیا مذکور مضطر باقی و بدان **الَّذِينَ**
يَلْمِزُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ يُشْرُونَ
بِهِ تَمَنَّا قَالِيلًا یشرعون ای میفروشند به تمنا قلیل در عسر است قلیل
 میفروشند به تمنا قلیل رسول صلاه اسم است مراتب او کید مرفوع الحی بر ابد است جمله
 بگمزن و بیگمزن با معطوفت خویش خبر خویش خزان است و جمله ان الدین را فرمودند
 از جمله بگمزن بگمزن کتب و بدل کنندگان آیات بنمن قلیل و تا کید از حبه
 بر او غیر از بود کاد است اینست بر کسی که می پوشد از فرستاده است

در کتاب یعنی تورات و انرا بهر اهل دین میفرستند و نمون مذکور را اندک خوانند زیرا که در کتاب
 اگر چه بسیار باشد بر حسب این که از امور اخروی فوت شده اند از بود او **أُولَئِكَ**
مَنْ يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّاسَ وَهُمُ
 جمله یا اکلون فی بطونهم خبر مبتداست و جمله خبر آن است اینست ایشان فی خزیره
 و نمون اندازند از آنکه بسیار در کتبهای خویش مکتوب کرده اند بر حقیقت در اندامین برودن
 بود و اگر از آن سبب نار بر حقیقت در اندامین بر وجه تیشل بود و اگر از آن سبب نار بر وجه
 حرام مراد باشد می رسد برین تقدیر معنی آیت باشد بخورند مگر حرامی را که سبب
 شود و مستوجب نار گردد و **وَلَا يَكْلَهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ**
 عطف است بر یا اکلون اینست که سخن نمگوید خدا با کافران سخن نمیگوید با
 مسلمانان چنانچه سلام علیکم طبعم خدا و خلایق خدا را و داخل الجنة انتم و از واجبه دانند
 آن آیه مسلمانان خواهد گفت و یا کافران با اخترا فیهما و لا تکلمون بعد و حرایت
 خواهد بست **وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ**
 جمله و لا یزکیهم عطف است بر لا یکلهم و جمله و لهم عذاب الیم نیز است
 و پاک نکردند ایشان را از کثامان و تعلیل نموده در کتب مادت چنانچه مسلمانان عقیده
 کردند سخنانی و مرآت نرا عذاب دردناک است و نیست مقام هر پاک است **أُولَئِكَ**
الَّذِينَ اشْتَرَوْا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى وَ
العَذَابَ بِالْغَفْرِ آنچه در تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر
 چنانست که سبیل گفت عالم استخوان نرا الوعید فقیل اولیک لایه اینست ایشان
 که گمراهی را بر راه راست و عذاب را بفریاد یعنی بدل راه راست گمراهی
 مغفرت عذاب اختیار کرده اند **فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ** فاست
 حال مذکور است برای مقال سطور گروهی که کافرانند بر آتش چنانچه بر آتش

چنانچه بر آتش چنان بود که او حال ایشان عجیب کرده شود زیرا که ایشان از کثامان
 و از کثامان که ایشان را فروزد و نمیکند بر تفسیر **جواب** ذکر کثامان آیات و وعیدان در آیت آن
 بدین مکتوب ما انزلنا من البیان و لم یسجد بعد ما بینا له سنه الکتاب و لیکتم
 بعد منکم اللعنون بالا که رشته بود ذکر را بر اجرا کرد و ذکر او بسیار دیگر برای چه آورد
 تا سوال سابقه چرا کثامان آیت ذکر کرده و درین آیت چرا کثامان یا افند رشوت در میان
 زنده و لمنا و عید ایشان زیادت است از وعیدی که بالا که رشته و سر زایش ایشان
 بر زشت از سر زشت که بیشتر رفته **سوال** در آیات سابقه تا بیان با آتش تا بیان چنانست
 است آیت تشنای می نمود **جواب** آتش تا بیان تا است توبه بنحو قطع فطیحه مقبول
 بود ذکر کردن درین آیه از باب گفت مذکور آن در آیت سابقه باشد **ذَلِكَ**
بِأَنَّ اللَّهَ نَزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ ذکر است بر کفر کافران
 بر تفسیر این مرقع الحی با تفسیر آن با اسم و خبر خویش مجرب است خارج مجرب است
 مجرب است برای بیان سبب کفر کافران برای بیان سبب تعذیب ایشان بنا بر بعد جمله
 عطف محذوف است اگر کتب قرآن مراد شود فی کثامان و کثامان محذوف دانند و اگر
 توبه مراد بود محذوف و کثامان مقادیرند اینست آن یعنی کفر کافران با عذاب
 شان سبب است که خدای تبارک و تعالی قرآن را بر کسی و درستی تفسیر کند ایشان را
 که در کتب و لیسند بگویند خدای عزوجل توبه فرود آورد و این از آنکه در تفسیر
 بر تفسیر کثامان درین سبب بود برین جمله ایشان نرا عذاب وی نمود **وَأَنَّ**
الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ
 جمله عطف است بر آن الذین یقولون ما انزل الله من کتاب و جمله ذلک بان بعد مرقعه
 از آنکه عطف بر چنانچه بالا که رشته و ذکر آن پیش ازین رفته تا کیه انچه از جمله و دیگر است
 تا تفسیر کثامان در کتاب و درین خویش را در تفاق بعید مکتوب در آن سبب است

تا آنکه گفته اند بعضی صحابه را یکسان هفت فاقه بودی و در حفر خندق می بودند و طعنه
 روی نمودی درین ایام بفرمانی که تعالی علیه و سلم روزی از کربس خنجر بر زمین
 بود پس نباید بسته برین تقویت دل خلق می نمود هم از بخت در و الصابین
 و در این روایت را تخصیص بدی کرده **أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا**
وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ و اولیک مرفوع المحل برابت است مفعول
 باصله یعنی الذین صدقوا خبر مبتداست و جمله اولیک هم المتقون معطوف بر وقت هم خبر
 فعل است بر تقدیری که من است ماعطوفات خویش مبتدا باشد جمله خبر او بود و خبر
 که من است خبر منفی خبر لکن بود و جمله مستانقه دارند و جواب ایشان مولانا
 اینست اینست یعنی آیت مذکور آن است که در دعوی بر و نیکو کاری صادق
 و بر بر پیش دست کرده اند و نیکو کاری پیش از دیگران آورده اند و این
 هم اینست بر اینست که از خدای عز و جل ترسندگانند و هلاکت بکمال است
 ندارند و این را بیان و اعمال مذکور نمی کارند **وَأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا**
كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ
 که میان دو قبیل از قبیل عرب دعوی دما بود یکی از ایشان بر دیگری برتری
 سوختند خوردند که باینکه بزن مرد و بیکدیگر دوا بکنیم و انتقام خویش از
 شما برین طریق بکنیم پس بفرمانی که تعالی علیه و سلم بجا آمدند و قصه حضرت خوش
 عوض کرد و در شان ایشان این آیت نازل گشته و این نظم بود و بگوشت حبه سیاه
 آن تو را و جو که قبل المشرق و المغرب و لکن ابر من آسمان بعد از آخر متضمن تحریف برافرو
 مذکور و ام بهر مصلحت در معنی افغان و اندالایه لا مورد بود چنانچه درین امر و فی القوان
 سبل الله الذین یقتلونکم و امار دیگر چنانچه منبتی نامده بیان کرده فوایدش بر صورت
 بر عنوان مذکور و خواهد نمود میان معطوف و معطوف علیه ذکر قصاص و ذکر قصص و ذکر

در حدیث سوال از ملک بر وجه اعتراض برای بیان احکام و جواب از سوال ذکر کرد و بیان
 این از جهت عدم جامع و جامع تقویر است این عالم نیست و اینست
 نه است ای مومنان بر شما قصاص در کشتن **الْحَرِّ بِالْحَرِّ وَالْعَبْدُ**
بِالْعَبْدِ وَالْأَنْثَى بِالْأَنْثَى الحرفا عمل فعل محذوف است ای قتل
 از بر شبهه قصاص مذکور است اینست کشته شود از آده باز آده و بنده بر بنده
 از آده و درین آیت اشارت میکنند که ولی مقتول خریدار عبید و مرد را بزن نکند چنانچه
 در حدیثی و امام مالک گفته اند و بسیار علماء او بر این گفته اند و نزدیک علماء و این است
 ایشان انفس انفس منوع شده چه در نفس میان حر و عبد و میان زن و مرد و فرقی پیدا
 نموده و نیز درین آیت اشارت است که مومن بکینه کینه از ایمان مبرون نیاید و مرکب
 کرب و بیکدیگر کینه خوانند و از ایشان آمده گفتن چنانچه معتزله گویند نشاید
 چنانچه نفسی است و نفی قاتل محمد موسی تسمیه کرد و در حق او ایما الذین امنوا کتب
 علیکم القصاص و در قصاص کردن فعل عاکست پس مومنان و علی
 است مومنان ایشانست یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص دلالت میکند برین که
 قانون مومنان **وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ** چاکان آمرانند مومنان بقصاص قاتلانند در کتب اصول فقه
 در حدیث نقل عقول آورده و مومنان بقصاص قاتل است که اطلاق نفس کرده پس علی طیب
 بیان تو کتب علیکم القصاص قاتلان عمد یا شبهه چاکان مومنان بودند سمس قاتل عمد
 و قاتل شبهه است از مذکور استقیم کرده و نیز مراد از لفظ مومنان چنانچه ایه تفسیر
 از مومنان بنده و نیز از عاید بر قاتل عمد را که مقتول است بود است و ای مقتول سوی قاتل
 مومنان است و کتاب گفته کبره مومنان است آیت و ان یقتل من المومنین اصل او
 و نیز تفسیر از آن که ترکیب کنه کبره است مومنان است همین دعوی است **فَمَنْ عَفَا**
عَنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ

و تکیه خبر برای تکیه است ای ترک مال کثیره اتفاقا مال است ان الوصیه علی المقبول متعلق است بقدر
 بقضای واجب است اینست فرض کرده شد چون حاضر کرده شود یکی از شمار اموات و
 نزدیک شود یکی از شمار اموات و نزدیک شود هنگام فوت اگر غفا و افر و ادر و مال بسیار
 سزاوارت باشد و نصبت برای مادر و پدر و برای نزدیکان چون برادر و خواهر و نیکوئی و
 روی و عدل بر بنایت افراد و معا و بر و محافظت است غنی بر فقیر حفا گفته که همه برابرند
 دارد و بخت مقدار و حرمان بل کسی این را دارد و در آن حال که ایضا مذکور حق است باید بداند
 و واجب بر بر بنیر کاران یعنی بر کسی نیکه بر بنیر کار می کنند از حقوق و الدین و ابل است
 حقوق اقارب بر سرند و اگر ادا چون در ماضی و آید و کتب فعلی است از حق فعلی
 ماضی بر آن استقبال چگونه و اگر اضر بر وجه نقدیم و تا غیر متعلق و نصبت که معنی این
 بود متعلق کتب غایب باشد سوال غایب طلب مرغی است در وقت نزدیک شدن
 یک کس نصبت همه فرمود و بود و فرض باشد متعلق اذا اضر مد کم کتب باو نصبت
 فاعل کتب افتاده محل اشکال و موضع ورود سوال است حکم یک کس غیر معین است
 بر اصل بدایت متعلق بکل بود پس ایجاب نصبت در وقت حضور یکی از معینان
 کدام کس از اینان تصور کنند متعلق بکل باشد و این آیت یعنی آیت کتب علیکم من ذلک
 که روایت می بینان امد اطل کل ذی علم حق مقه الا الوصیه لوارثین پس بداند
بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا أَتَمَّهُ عَلَى الَّذِينَ
يَبْدُلُونَهُ كَمَوْضِعِهِ برای بیان و تمید تبدیل کننده و نصبت نام حضرت
 آنکه نصبت است علی الدین بدو نه بر نصبت است نصبت بر هر که نصبت باشد
 بعد از آنکه او را شنیده و دانسته باشد و وجبی که نصبت شده است و بر هر که نصبت
 اند پس موه تبدیل و تغییر بر کسی است که تبدیل میکنند و وجوب بر دین است که نصبت
 بسیار می باشد از طرف دیگر موه تبدیل یعنی بدکاری مذکور بر نصبت است که نصبت کنند

با نسیجه اینان بوضعت خویش بنواب سینه و تبدیل و تغییر جایز نمیدهند و علی الذین
 میدهند بعد از آنکه از باب وضع مظهر موضع مضمون شده برای تصریح علت بزه کاری آمده
 انهم تبدیل افعال ندارد که بر غیر سبیل باشد فایده قصر انما نصبت و تحقق آن بر کدام
 در این است و در کلام عرب آمده است که انما یعنی آن بود و مطلوب است و تا یک یا بنده
 در نبود توان بود ان و آیه پیش دارند و ورود سوال نه بداند نصبت یا معنی ما و الا ان نصبت
 نصبت بود و در کتب و نام مذکور را معنی ما و الا داشته و معنی قصر بر تبدیل و بر نصبت موه
 و موه تبدیل کننده و قصر بر تبدیل بر نصبت موه و موه نصبت به غیر اعتقاد ترک است با اعتقاد
 کس با نصبت وی امرین بود و قصر اضافی بر غیر که از این سه جزو جزو باشد مگر آنکه کوشه
 از نقل آن موه موه نصبت له نقلی آنم از غیر اینان بر طریق اولی است بر این طریق اگر چه
 این دو جزو موه موه نصبت له یقین کرده قصر مذکور موه نصبت باشد **إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ**
عَلِيمٌ آنچه تبدیل است و تا کید از جهت ابراز نصبت و جاری بر وجه و کاد است آنوایان
 نصبت را نصبت از آن اسب مجازی المیدلین و یعیاب الی اینین دارند و چون جمله فاما
 نصبت الی اینین بدو نه معنوی این جمله با نصبت معنی مکتی عنه یعنی مجاز بهم و یعیاب نصبت
 موه نصبت کید جمله نصبت را تعلیم ملوح پیدا دارند **عِيسَى** اینست در رسته ضای شتو است
 بنی نصبت نصبت کنندگان بشنو و علیم است و اناست تبدیل کنندگان را بداند نصبت ادا
فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْضِعِ جَنَافٍ أَوْ إِنَّمَا
فَاصِلٌ بَيْنَهُمُ فَلَا إِتْمَ عَلَيْهِ ای علم خوف خوف معنی
 موه موه من ترطبت فلا آنم علیه خلا و افتاده فاصل عطف است بر عطف جمله شرطه
 موه نصبت برای بیان تمید تبدیل و نصبت که زیادت بر نصبت شده و نصبت بر آن بر نصبت آمده
 نصبت بر هر که میل سوی افراد و رتبه از موه زیادت کردن نصبت بر نصبت نصبت
 موه نصبت و بداند میان موه نصبت و رتبه صالح کند و عمل نصبت اصلاح افکنده و نصبت که

تغیون ایام بعد و انت فریضه ایام محض مراد باشد و آیت من کان منکم مرضیا او منی غیر آن کمتر
تعلیمون بیان رفته همان صوم بود شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن کلامی عام و در
مقرر شده برای سحر ماه رمضان و بر پنج در میان شش ایام محض و اقتران صیام ماه رمضان نیز
و من کان مرضیا و مرضی در اقطاب صیام ماه رمضان باشد و اگر بگوید و فریضه صیام ماه رمضان
همی فریضه ماه رمضان شود و تواند بود که در کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین فریضه کرم
یاست و در روز از رمضان مراد بود آنچه مراد باشد و جمله من کان منکم مرضیا و در روز
من ایام آخر برای بیان حضرت مکرر برای تاکید بود **حینه** اینست ماه رمضان که قدرت و عظمت
در آن قرآن و برای که نادی است مردمان و آیات بنیات و حج و اعیان است از آن که بگوید
میان حق و باطل فارق است پس هر که در ماه رمضان حاضر باشد یعنی تسبیح و ذکر و نماز
و در معنی بر وجه دیگر پس آن روی خواهد نمود و برابر است انفس استخوان آن منسوب خواهد
سوره قرآن به وقت بر حسب وقت در هر شب سه سال نازل شده از مبدأ نبوت از عرش
رسالت علی امده سوره سوره و آیت آیت فرو آمده است و در رمضان بنزول
بچه وجه بود و تعیین این ماه در فرد آمدن قرآن که ام حلت باشد و در شب نزل
لوح محفوظ است و در ماه رمضان فرو آمده و از آسمان بر بنیامبر خاتم الانبیا سوره سوره
بر حسب جلالت در مدت هشت سال نازل شده لیکن بدایت نزول بر بنیامبر علیه السلام تم
در رمضان بود و اتمام آن در شب قدر روی نمود و انحصار نزول او به ماه رمضان باین نزول
کل او در آسمان دنیا بود و باعتبار بدایت نزول بر حضرت مصطفی صلا
اجبار و اخبار را بر وایت کرده اند که هم کتب سماوی و ماه رمضان فرو آمده و حضرت ابراهیم
اول را بنیامبر و در شب ششم و نوریت در روز دهم و انجیل در شب سیزدهم و زبور در روز
و قرآن در شب نهم نازل شده و بدینکه سبب برای صوم شهر باشد صوم را صفت بود
در رمضان میکنند شهر ماه رمضان میگویند و انت دلیلی است بر شرف و عظمت ماه رمضان

باید که فریضه از شب اول نحر و خوب تمام ماه ثابت میگویند و فخر الاسلام علی نردوی شهر ما
سبب دخل نمیدهند چنانچه برای صوم نه اند و انت با صوم ندارند چه سبب ایام باید غیر ایام
فریضه برای سبب است و چه هر روزی برای هر روز یک اول جز هر روزی سبب بود و بدو که
جز اول روز و آن روز واجب شود **سوال** چون هر روز برای هر روز سبب بود شهر را که سبب
شهر است و چه نیست و جواب چون از شهر لیا که صالح برای صوم نیست از سبب بیرون آمده
سبب است عبارت تمام ایام است و در روز برای هر روز برای هر روز سبب است
بود که اگر سبب برین طریق نبود مجموع است هر سبب باشد و چون صوم پیش از آن باشد
سبب تقدیم حکم بر سبب است و بر تقدیر تا آخر اوقات و اوقات و الصوم در ماه رمضان
بنابر ادعای خوب بود و **و من کان منکم مرضیا او علی**
سفر فعدة من ايام اخصر و صاعدا و معنی این است
که در وقت و تقدیر آن شهر ازین رفته **یوم یوم الله بکم الیسر و**
یکد بکم العسر محلیه برید و معطوفی است بر پیش ازین است و در رمضان
و در روز نهم در آن است اجتناب نماید بر شما آسانی نخواهد بود و اگر بر شما
عذرا لتکموا العدة و لتکسروا الله علی ما
عذیکم و لعنکم و تشکروا و لکنوا صیغه مضارع است
انفال و تغیل خوانند معنی بر حسب آن آیات متعلق است به ایام از کلام سابق مفسر شده
و لکنوا العدة و لکنوا علی ما یکم و لکنوا و فعل ماضی و فعل مضارع و ایام
نموده و ایام و انقضای الاقطار بعد از الف و السور و غیره قضایای ایام از و این
نقش است که ایام صیام منبری بر تعلیل و شریعت آن در چندی از ایام و تسبیح و تعظیم است
نیز بر بیان احکام صیام و هر یک با ایام آن بر وجه او و قضایا و شکر مرتبت است
نیز بر بیان اقطار و بر بیان سبب اغدا را ماضی و است یعنی در تقدیر ماضی فعل

لا

بشما خوشتر نیست میکند و فضا خیر را در شب صیام الیه و نیز کما می دانستند
عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ و فیض عطف بر جمله بقا که عطف است بر مضمون
 عظم اندام کتم تحت نون انفکم الی تفق انکم کتم تحت نون قستم عن ذلک ففیض عطف
 اینست حیانت از شما ثابت گشت بعالم خدای جل و علا پرست پس شما را از حیانت ترک
 توبه کردید و از جمع کردن بعد خواب بگردان نماند خفتن پیشان شد پس مدی توبه
 پذیرفت و حرمه شما در غفو آورد و در آینده حرمه برگرفت با جلال ان کار افشا کرد و
لَا تَبَاشِرُوهِنَّ وَأَبْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ
 تا سبب متصل است باصل لکن لیت الصیام الوقت الی انکم جلال سبب برای توبه
 و ابتغوا عطف است بر بشارت و اینست بشارت و کینه و آنچه نوشته است خداوند
 از دوا و جوی و کلاوا و اشربوا حتی یبیین لکم
الْخَطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَطِ الْأَسْوَدِ مِنَ
 الفجر حتی یبیین متعلق است بهر فعل بروجیه تنجیح من الفجر بشارت بشارت
 و این کلام از باب تشبیه فخر خط ابض از استعمال است بود چه ذکر طریقه تشبیه باشد
 باشد مایه فکلوا و اشربوا تا آخر عطف است بر بشارت و اینست بشارت بشارت
 تا آنکه بشارت و شما را وظایف کرد و در چشم شما از سبب سبب سبب سبب
 صادق از سبب سبب بشارت و یکی از دیگری در حاشیه بصر نمود و کرد و صبح صادق سبب
 در کرا و آسمان معترض نماید و بعضی پیش آید بخلاف صبح کاذب که او سبب است بر طریقی
 بطول بیاورد و نمود و تاریکی در آید **فَطَع** صبح صادق که می آید مصدق زد و طریقی
 چون روز بشارت نمود صبح کاذب نبودست فروغی مبروق با دم سبب و بلند شد و
شَرَّ أَمْرٍ إِلَى الصَّيَامِ إِلَى اللَّيْلِ
 و کلاوا و اشربوا الی طهر الی صیام الی اللیل

سبب کینه و بخورید و بشارت بعد آن روز را بر سبب کمال و تمام اداکینه و بشارت
 بشارت این است چند مسئله ثابت نبود و چند حکم موضوع می بودند یکی آنکه چون جماعت را
 جز شب جایز باشد چاره نبود که حال جز با خفایت بود پس خفایت منافی روزه نباشد
 لکن صیام با منفقه و استنشاق نبود **چهارم** آنکه بافتن مزه چسری در دهان منافی صوم ندارد
 چه منفقه مستلزم یافتن مزه است منافی صوم نه پندارند **چهارم** آنکه چون انگشت او را روزه
 واجب در روزه است قوله تعالی اتوا الصیام الی اللیل و نیت مقارنت او باید پس لازم آید که
 نیت در روزه چنانچه مذکور است و حقیقه است می نماید و امام شافعی و حنبلیت روزه در شب
 گوید و نیت در شب نیز برین وجه میگوید که نیت عبادت روزه از اول خیر روز بود
 من نیت اول خیر از روز ممکن نباشد مگر آنکه نیت در شب است و اگر تا روز بر حکم
 نیت برین طریق اقرار نیت با اول خیر از روز حکم بود و اول خیر عبادت بشارت
 مضمون شود و اگر نیت در شب نباشد اول خیر خالی از نیت حقیقه و حکم شود فاسد افتد و
 فاسد شد که در عمل اندام میگوید که مقارنت نیت حقیقه با اول خیر از روز ممکن نیست
 نیت ضرورت مقارنت حکم با عین باید کرد و از اقراران حقیقه سوی اقراران حکم باید آورد
 و آن بر دو طریق و بر وجهی عمل شود یکی آنکه نیت در شب اگر تا روز باقی بماند بشارت
 روزی بل شود و مقرون با اول روز بر وجه اقامت اکثر مقام کل گویند بهر دو طریق و با اول
 اقراران نیت حکم بود و در خیر خالی از نیت نباشد و **لَا تَبَاشِرُوهِنَّ**
وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ این جمله معترضه است چه
 عطف بر آیتان باشد و من بود سبب علم اندام کتم تحت نون انفکم باشد و من نیت پس
 قبل از نیت عطف است و هم برین وجه جمله و لا تا کلاوا اموالکم بینکم با بیا طل معترضه برای
 قریب باطل گویند و عطف او بر کلام سابق بخونید **معینه** اینست و زنا نما بشارت کینه
 و نیت از مقام در مساجد نشید و انزال بتفیل و لمس حکم جماع وارد و نیت با عین اقصا

کردند علیه انکار آورد مدعی انکار آورد مدعی گفت که او ندارد تا پیش میاید علیه انکار آورد
حاضر آمد بنیامیر گفت منکر را سوخته آید مدعی گفت باین شخص مال من بود و بر سوخته در فرزند
عاید بنیامیر گفت جز آن ترا میسر بود و بر وی خیر من توجه نیت نمود بنیامیر سوخته داد او سوخته خورد
قضیه بوجه شرح حکم پوست در نشان او این است نازل گشت **روایت** کرده اند مدعی علیه مذکور تو
کرد و زمین مذکور مدعی مذکور بود و حاصل زمین مذکور بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
و یک داشت بل آورد و **یَسْأَلُونَكَ عَنِ أَهْلِ الذِّكْرِ** این جمله مفسر شده
است برای حکایت سوال سائلان و تنبیه بر غیر مبهم بودن آن **روایت** کرده اند از پیغمبر
صلی الله علیه و سلم بعضی صحابه سوال کردند و سالی که مبهم نبود در خواست او و در گفته بینه
که ماه نو باریک میماند و همچو ریشمانی هر کرد پس افزونی کرد تا آنکه کمال پذیرد و از آن
آنکه کمین نماید از کمال بقیعمان آید تا آنکه چنانچه او را میماند بود همچنان که در ماه نو باریک
باریک شود و در نشان این آیه فرود آمد و در باب ایشان این واروده است **عنه** اینست
بر سر نه ای که از ماههای نو که سبب افزودن او صحت و مهر ماه تقوالت گشت گفت او
بنی **قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ** چه وقت است
مقول قُلْ است و قُلْ حایه است نه است در جواب آن قول صین لب تو حق بقیعمان
والحج عطف است بر الناس اینست بگوای محمد که ماههای نو آن باریک و نازک است
و علامات اوقالت که بیان تقوالت و مهلتها و حلول و مدتها و در آنجا
اوضاع این ماه رمضان که ماه حرام و ماه عید که از شرف و سعادت و جود است
ذکر است و مانند آن بدانند و اقامت و طایف دنیا و دین موقت است و هر وقت که بایق
و می قوت کردن توانند و علامت وقت حج و زیارت است حرام که در مصلحت انکار اسلام
و مواد ثوابی و القدر و روزی این از وقت و سوال یعنی از عید فطر تا عید غدیر و بعد از آن
حج از سنن و واجبات و فرائض مودی شود و بدانکه سائلان از سبب افزودن اینست

جواب بیان عرض و ذکر فایده نمود این را در اصطلاح عام معانی نفی السایل بغیر یا بطلب
و برین اسلوب تنبیه سایل بر آنچه اولی و ایقین سوالات جویند چنانچه دیار و انقطاع ماه بقدرت
حق رستاق و بطلت خلاف کرد کار تحقیق است بر شش آیه سیه که اصحاب علم بیت پیدا آید و
مستحق عید و قرب افتاب بنیامیر چه حاجت باشد و اشتغال بعلی که درین محنت ایست
فایده بود و **وَكَيْسَ الَّذِينَ يَدْعُونَ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ**
ظُهُورِهَا أَلَيْسَ لَهَا بُيُوتٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ و یک از همه است
ضمین و اتباع با که اخت گشت است خوانند و معنی هر دو قرأت یکی دانند اما در قرأت آخر
فروع از کت موی حضرت می آید و آن برخلاف بینه عرب من میماند که آنکه کت غرضی است
نمونه اصل را معبر دانند و **وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْفَحْرِ** چون محرم میباشند و در احرام
اند و در روزی و در کاه خیمه را در یکدستند و از پس پشت نه و دیوار باغ در یکدستند
و از روزی بر دختند و از پس پشت خیمه منی دور میگردند و از زیر خیمه سر در می آورند و در
آن این آیه نازل گشت و چه فایده بود این عمل و نفی عبرت دان بیان هر وقت
عطف است بر مفهوم هی مواقیت للناس که اینان بر شش از سبب نقصان و کمال ملاک کرده
بودند و در بعضی آن کوشتن میبودند قُلْ هی مواقیت للناس و الحج که بیان آنست نازل
گشت که سبب تقصیر فرایده که اینان بر سبب بودند به بیان نه پوست نفی سایل بغیر
آنچه مطلوب بود و جواب بطلت مقتضای هر روزی نمود و آن تنبیه است برین سوال مذکور
هم میشود **سوال** از اعراض کمال و انتفاص اولی بود پس چنانست که گفت البیس المهم ان
ما یستفهم **سوال** از سبب نقصان الاقامه و کمالها و انتفاص و ظهور و البیس المهم ان
ما یستفهم بان تا نو البیوت فظهور ما نیست مهم که بر سبب شمار آنچه ندارد از سبب فضا
ملاک ظهور و پوست نیکی و نیکوکاری که بکشد آنچه شمارا سودی ندارد از آمدن فی نه از ظهور
و از غیبتی اوقه که سوال کردن از اهل و آمدن ایشان از پس پشت فی نه از اوقات

برین تقریر این جمله را با معطوف علیه جامع ظاهر نموده و **لَکِنَّ الْبِرَّ مِنَ الْفَقْرِ**
 ولیکن نیکوکاری مستقیماً است کار بر بهتر کار است که نیکم از خدای تبارک و تعالی برتر
 و تواند بود که مضاف است اسم که مخدوف بود ای لکن اهل البر من الفقر **مستقیماً** و لکن اهل
 مستقیماً و نیکوکاران و بر بهتر کارانند چه اول مطابق آیت ثلاث معنی موانع آیت است
 ان تا تو الیه است من ظهور است و **اَتَى الْبُيُوتَ مِنْ ابوابِهَا**
وَاتَّقَى اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ و جمله و اتوا البيوت عطف
 است بر جمله سابقه و اتوا البيوت جمله است به است و جمله سابقه خبریه بکمال انقضای
 تجزیه و صلح است و عطف جمله است به بر جمله خبریه بجه وجه و است و جمله خبریه
 مقول قل الله است و مقول اول تاویل هذا القول در حکم مفرد شده بر موصوفه عطف خبریه
 باشد عطف است به بر خبریه بود و تواند بود معطوف علیه است به مخدوف بود که در تقدیر
 فلما تا تو البيوت من ظهور است و اتوا البيوت من ابوابها تعلیم باشد و درین امر مختص است به
 مذکور می شود ذکر بعضی احوال و نواهی مستطوره جمله و اتوا البيوت عطف است بر اتوا البيوت خبریه
 و این تعلیم بعد تخصیص بود که امر تقوی مشتمل بر امور را و نهیها باشد جمله و اتوا البيوت عطف
 و اتوا البيوت لعلم تفکرون معنی که تفکروا متعلق است با بقوا الله است اینست در فائده
 را و ابوابی را بر آمده از پس پشت در نه که اختیار کرده اند یکشاید و از نهی است و از نهی
 بی فایده بر خبریه تا کسی را نبیند و **وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ**
يَقَاتِلُونَكُمْ عطف است بر مضمون و لکن البر من الفقر و عطف خبریه
 بود از امور و نواهی بود و خبر نوعی از مبرات و قسم از طاعات و حکم از احکام خبریه است
 او درین مقام می نماید و عطف او بر جمله و اتوا البيوت من ابوابها و اتوا البيوت عطف
 مود که آن برای مود که در آن باشد و عمل که از بهر بعضی بود و از بهر بعضی

و نیز عطف بر ولا تا کلمه اموالکم منکم بابا ملل ویر و لا تا خبریه و اتمم عاقبتون من المست
 بود که آن بر وجه اعتراض مذکور شده و آنچه از او امری که بعد از دست از دست است به
 جمله بر آن است که سوی ذکر آن مختص است لاجرم متعلق جمله و لکن البر من الفقر با بعد تا آخر و
 معطوف بر افعلوا و لا الامور که مضمون تحریف است مذکور است **مستقیماً** اینست
 کینه در راه فدای معنی به اعدا و کلمه دین و اطهار ملت سید المرسلین با کسی که با آنها در این
 و قدم در راه به شما میزنند این اول آیتی است که بر پیغمبر علیه الصلوة والسلام در باب قتال مال
 نذر و طلب جهاد با کفار فرود آمده بعد از دل این آیت پیغمبر علیه السلام کسانی که به
 قتل میگردند جهاد کرده و یا بر فدای عز و جل خود را و یا ران را در جهاد و قتال آورده و غیره
 کما قتال میکرد و دل برین کار خبر بر وجه دفع نمی آورد و بغير ایت کما قتال میکرد و دل
 برین کار خبر بر وجه دفع نمی آورد بعد ایت قاتلوا الذين لا يؤمنون بالله نازل گشت و
 این آیه سابق بر است و تواند بود که مراد از الذين یقاتلونکم کسی باشند که از این
 مقاتله است یعنی در روزی که قتل دارند بر پیغمبر علیه السلام بقا تا تو کم احتراز از انسان و
 و یمن و کوشه نشینان و زینا و عیبا و مردمان بریده دست و پا و پیران تا تو ان لا هر که تو
 می به و طاعت مقاتل من این حکم خارج باشند و تواند بود که هم کفار را با اعتبار قصد
 و انقباض مقاتل باشند و در تحت مضمون الذين یقاتلونکم در اینجا اهل ذمه یکم عیال و اهل ذمه
 و عیال و یمن و کوشه نشینان و زینا و عیبا و غیر محاربان بقیاس بر اهل ذمه مخصوص
 شوند و از غلبه بود چون پیغمبر علیه السلام نیست عذر از مدینه بیرون آمدن و یا از خویش
 آوردن تا آنکه در منزل جدید توفیق کرد و بعد با قضا مصلحت دل بر آن آورد و برین فرار
 میان پیغمبر و میان اینست تا دو سال جنگ نباشد و می ربه و قتال بخورد و سال دوم
 نماید و در یکدوم آیه تا سه روز باشد عمره و آنچه خواهد بجا آورد پیغمبر علیه الصلوة والسلام بعد صلح
 نمود و از پیغمبر باز گشت و باین مدینه رفت سال دوم بر حکم و عذر اینان باز سوی مکه توجه کرد

فِتْنَةٌ وَيَكُونُ الدِّينَ لِلَّهِ عطف است بر آیت ان سابقه و می برای
 معنی الی و میون الدین که عطف است و لا تكون اینست و قتال کینه با کفران تاین غایت
 گرفته معدود و دین اسلام را شرک کرده و مخصوص بخداوند است که است بین قدر
 چنین آید و قتال کینه فتنه شرک نباشد و دین همه خدا را بود چه کافران و شرکان و کینه
 و بترا داخل میدادند و بجهت خویش آیت را شرک است می نهادند چون بسبب قتال کافران
 متشرکان کینه کردند تا مسلمان شوند ملامت شرک و تیان از شرک بیرون آیند و بفرمود
فَإِنْ أَنْتَهُوا نَطَقْتُ بِهِ محذوف الجزای فان انتهوا فلا نقا توهم اینست
 اگر از عداوت و شرک و کفر و قتال مسلمان بازمانند و غیر خدا را بخوانند پس آیت بقتل
 کینه و از جهاد آیت بازمانده **فَلَا عُدْوَانَ** و **إِنْ أَعْلَى الظَّالِمِينَ**
 فای برای تعلیل است و از عداوت منصف محذوف است ای فلا جزا عداوت و ای عداوت
 برای نویسی کافران و جانی که بالا کشیده و بیان تدبیر خیریت و جزایان جانی که رفت
 اینست که بیک از عداوت بازمانده و خود را با ملامت خلاص سازند بوسی رضوان شتابانند
 عداوت خلاص بپندیرد که جزا عداوت و عداوت بعد از ظلم جزایان بود و استحقاق
 جزایان نباشد و کینه از لغوی ظلم بازماند است ترا طایفه نمی خوانند و هر که ظلم نمود
 جزا و طایفه ان شود **الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ**
 الحرام مبتدا است بالشهر الحرام خبر مبتدا است و معنی برضت و وضعت از مبتدا خبر است اینست
 حرم بالشهر الحرام متبک حرم بالشهر الحرام و جمله الشهر الحرام است فتنه است و قتال
 فاعل و هم لا تكون فتنه باطلا و خویش قتال را در شهر حرام و غیره و سوال است
 بالشهر الحرام بالشهر الحرام اینست متبک حرم شهر حرام بمقابل متبک حرم شهر حرام
 خواهد بود و بر وجهی که در آن خواهد بود کرده اند بجا بر صلا عداوت و در سال
 از جهت بر این غرض از مدینه نبایت که در آن کشت کوی بکوی منزل از منزل است و قتال

میرفت آنکه در منزل جدید منزل فرمود و ان در ماه ذی القعدة که از آنست هر حرام است بود
 در این ماه که در آنست قتال کردند و در عید میباید توقف کرد و بعد از آن انقضای صلوات
 صلح بود و چنانچه گفته شد من بالارفته و در صلح نامه نبسته بودند که در سال آئینه یعنی سال
 منته حجت بجا میباید خالی کردن مکة فرماید و آن در مکة خالی کنند بجا میباید و در آن عمر و بجا
 بودن سوی دستور می دهند بجا میباید در مکة در آید باینکه خواهد از عمره و جز آن او انی میباید
 منته سال از حجة که دوم سال از سال نزول جدید بود بر حکم و عده کافران سوی مکة متوجه
 شد و بطایفه و بر سعی میباید چون ماه ذی القعدة و اما باین گفته اند اگر کافران
 در روز خورشید را در آن کنند و بقتال پیش آئینه در ماه ذی القعدة قتال چگونه شود و همان حال
 در سال مصلحت بود و پیش آئینه اینست در سال آنکه اگر کافران و فاعل و مدافع باشند و سال
 بزرگ که در آنست و می افتد و بقتال پیش آئینه اگر چه ذی القعدة شهر حرام و حرم
 شهر حرام است قتال کینه و از حرمت متشرکان و زمان مانده **وَالْحُرُمَاتُ**
تَحَاطُّنَ عطف است بر الشهر الحرام بالشهر الحرام انجا بمنزله منصف محذوف است
 اینست از بقدر صفت الحرامات قصاص از جزای بقدر الحرامات محل قصاص یعنی حرمتها
 بر اینست اینست باینکه حرام مثل آنکه اگر در دست بکشید و بجا مانده که بکشید و بکشید
 باینکه اگر در دست بکشید و اگر در دست بکشید و بکشید و بکشید و بکشید و بکشید
 و بکشید و بکشید و بکشید و بکشید و بکشید و بکشید و بکشید و بکشید و بکشید
فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ
فَاعْتَدُوا عَلَيْهِمْ مِمَّا عَتَدَى عَلَيْكُمْ
 اینست از جهت بر این غرض از مدینه نبایت که در آن کشت کوی بکوی منزل از منزل است و قتال
 از جهت بر این غرض از مدینه نبایت که در آن کشت کوی بکوی منزل از منزل است و قتال

فمنه نطری دیگر است فی استیم من المدی و انجمه خیرا نطر دوم است نطر دوم با خرافه و خرافه
 ابل است الی الخ و این نطر طبعی است بر نطر طبعی سابقه و چون امر بیشتر از احصا است اذا استعمل
 کرد و بوی و بایست آورد و حکم است بر نطر طبعی بعد از احصا نیست چنانچه مفهوم کل کلام
 است استعمال است بلکه نفع از احکام چه است یا احصا را تعلق نداد و نشین بیان ایشان نیست
جواب مراد از انتم بعد از احصا نیست تا سوال مذکور و وارد شود بلکه انفاذا انتم فان ذکر
 و انتم در سینه چنانچه صحت گفته مراد است بر نطر طبعی به اشکال نبود و اگر معنی از نطر
 الاحصا دارند فافضوا اما احقرم فیه خرافه کور محذوف پیدا شد و من نفع بالقرآن
 جمله علامه بود اشکال مذکور نباید **مسئله** اینست پس هر که با و اعمره بر جوداری گیرد و در نطر
 بر نطر از بازگشت و طعن خویش قصد سوی حج کا و کوکب سپند و شتر لازم شود و این دم تمام
 و آنرا نزدیک امامت فی دم جنایت گویند و بر و چیر و نقصان او را آن حج و عمره در نطر
 و عدم افراد بر نطر سقری علامه جویند و دم مذکور نزدیک امام ابو حنیفه رحمه الله و در نطر
 بودن سکه خوردن او و بایستد امامت شافعی خوردن این مایه است و در نطر که با و
 از آن روایت است **فمن لم یجد فصيام ثلثة ايام في الحج وسبعة اذا رجعتم تلك عشرة كاملة** فصيام ثلثة ايام بتامی است محذوف الخبر انما
 نطر الحج و سبعة عطف است بر ثلثة ايام اذا رجعتم عطف است بر نطر الحج و این سبب عطف بر نطر
 دو عامل مختلف بود از قبیل التبع و از دید و اسبی غرض از نطر جمله خبر است این نطر مختلف
 است بر نطر طبعی سابقه و جمله تاک عشرة كاملة تدبیر است و بقیه گویند و او را سبب و در نطر
 که بعضی او بود جمله تاک عشرة كاملة که در این و هم است بکمال نیست **مسئله** اینست پس که
 یعنی شرف و کام و سببهای سابق و نطر نیا بر نطر واجب بود که سبب و در نطر
 و صفت فرد بعد از آن مجموع نطر کامل است در باب ذلک لمن لم یکن

قوله حاضر المسجد الحرام انجمه مقرر است برای تقبیل الملاق
 سابق است اینست ان یعنی نفع هر کسی است که اهل او در مکه حاضرند اند مسافر اند و غیره
 و نثر نزدیک ابو حنیفه محذوف است فی جود و متوطنان مکه یا بنانند و نزدیک امام شافعی فلک
 نثر است بر حکم مذکور یعنی وجوب هر کسی است که اهل او حاضران مسجد حرام است
 و نثر است و اتقوا الله واعلموا ان الله شديد العقاب
 عطف است بر اقامه و نواهی سابقه و اعلموا عطف است بر و اتقوا الله و امر مقتوی مع اینست
 بر نواهی است و تیساری است **مسئله** اینست و از خدای تبرک و از خدای او بر نثر و در نثر
 بر نثر خدای محنت است و خدای است عقاب **الحج** **انتم معلومت**
 فی وقت انتم معلومت انجمه مقرر است برای بیان وقت حج یا ستانقه است در جواب سوال
 زوالت و اینست وقت ماها معلوم است از شهر مذکور و بر سبیل تعاقب سوال
 از وقت و نثر فی الحج است مضمون چنانچه در عمران آن معلوم شده نزدیک امام غزالی
 و در نثر بیان دو نیت است بود و از وقت حج عبید فطر و آخر وقت عبید انجمی یا بتام است
 و نثر است عبید انجمی در عبید انجمی داخل وقت حج نمی پندارند حج را دور کردن است
 از نثر بر نثر و آن وقت بهما در وقت ظهر و قد عرفه تا پرون اندکن وقت غشا
 شب عبید قد عرفه و ده روز مذکور یک معنی است **جواب** تنگ نیست که او ارکان حج بر
 نثر است که سبیل در بیان می آید اما احرام بستن و شروع کردن در حج نزدیک ابو حنیفه کل
 از نثر است انجمی چون تعلق بدین وقت دارد اگر پیش از سوال نیست حج احرام بند
 و نثر است که نزدیک ابو حنیفه اگر شروع جایز افتد مکره بود و اگر عاقل باشد و نزدیک امام شافعی
 از نثر که در بیان خود واقع شود بنا بر این احرام جایز ندارد و سوال و ذی القعد و عشره
 از نثر است برین اعتبار پندارند و نیز بود و وقت مذکور و وقت حج نثر است و در نثر و
 و نثر است که در نثر است نثر است در نثر است بر نثر و نثر احرام بند و سبب و نواهی

ع

اَبَاءُكُمْ اَنْ اَشَدَّ ذِكْرًا لِّطَرَفٍ مِّنْكُمْ عَطْفًا بِرَأْسِهَا
 که در کتب معتق است مرصع معروف ای اذکر و الله ذکر اکنه که کم اباکم اضافه ذکر غیر
 عطف بضاف است یعنی فاعل است اباکم مفعول اول است و الله مجرور است و عطف بر
 مفتوح آمده عطف است بر مضاف الیه ذکر عطف بر موصوف ای اذکر و الله که کم اباکم
 اشد ذکر بنکم برین تقدیر ذکر مرصع معروف بود یعنی اذکر و الله بانته صاحب ذکر
 وجه رفته و صاحب تقریبین وجه را منظور فیه گفتند زیرا که عطف بر وجه مجرور متصل
 است و اگر از روی قاعده وجه صفت نمیاید مگر آنکه براختیا صاحب ذکر و مقدر
 چه بود و غیر مضاف الیه این که باشد یا اشد منصوب است از موصوف اباکم بنده برین
 تقدیر ذکر مرصع مجهول تبیین مذکور شد بود نصب ذکر را در وجه برینست ای
 که کم نیست اشد مذکور به من اباکم بر وجه اول است پس چون تراشد
 خویش را ادا کنند و از عبادت حاج قانع گردید پس از جهت شکر گفت بنظم و بسیار
 دولت بخشید خدا را یاد کنند بجز یاد کردن شما بعد از او حج و جهالت بدان خویش را
 بجز یاد آوردن قومی که سخت تر از شما از روی ذکر کردن شما پیران خویش را و برودم
 معنی اینست یاد کنند خدا را بجز ذکر کردن شما پیران خویش را یا چیزی که سخت تر است
 پیران شما از روی مذکور بودن و عطف کرده اند عربی بجا است چه بیکر اند بعد
 فرغ در ذکر من قبل مراد پیران خویش مشغول نیستند و من است و من نشان
 یاد میکردند و براعت و شجاعت این بر زبان می آوردند و فرمان می دادند و فرستاد
 و بجا است پیران خویش را یاد میکردند و در اسلام بعد از فرغ از عبادت یاد کنند بجز
 اینست گویند بعد از فرغ از عبادت یاد کنند بجز اینست و در سخن و در سخن و در سخن
 ذکر پیران خویش میکردند و بجا است باینکه و در سخن و در سخن و در سخن
 آیه مجتبی گویند و اذکر و الله باوحدانیه یعنی خدا را بجهت اینست یاد کنند و بگویند

یکی است و باو شکر میست چنانچه شما پیران خویش را بجهت اینست یاد کنند و بگویند و بگویند
 گویند پیران خویش را باو و برین شکر میست و شکر است در پیران و اعی دارد شکر است و خدا
 را یاد دارند ذکر خدا را بجهت اینست و نفی شکر است سخت تر و بیشتر باشد و اکثر و اغلب باشد
 از جهت این اوست ذکر اشد ذکر اشد ذکر خدا را از ذکر ابا ترقی و کمتر است ذکر خدا را که از
 حاج مطلوب است ذکر اشد باشد کرد و اعلی را که مطلوب است با دلی که محقق است شکر است و در حقیقت
 در مقلود بغیر صلوات الله علیه و سلم که مطلوب است بصلوة ابراهیم صلوات الله علیه متحقق بود
 شکر کرد الله صلوات الله علیه علی محمد و آله و علی ابراهیم و علی ابراهیم گفته اند **فَإِنَّ**
الْبَاقِينَ مِنْ قَوْلِ رَبَّنَا اتِّخَذْنَا فِي الدُّنْيَا وَ
مَالِ الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ من يقول موصول بصلوة
 الخلفی است من الباقین خبر مبتدأ است ربنا اتنا فی الدنیا مفعول قال است ربنا بقدر
 بارها مذکور برای مساوات کرد کار و ذوالجلال است و اتنا فی الدنیا مقصود متعال است خلاف
 ابراهیم مذکور است برای تاکید فی الآخرة طرف مستقر است و جمله و ماله فی الآخرة من
 ماله فی الآخرة است اینست پس بقیه از مردمان که در موقف حاضر نیستند و از این باری
 کردند فی الآخرة در دعا ربنا اتنا فی الدنیا گویند و از خدا می جویند و نیست
 این را و آخرة بقیه از من شدن چیزی یا ذل گشتن چیزی و این نشان کافران است و
 به حال این است چه است اینان مقصود است بر دین و اینان محرومانند از آخری که نشان
 از این است بگویند تا در وی چیزی بخوبی و ذکر کافران در فعل از جهت است که کافران
 و من در کج می بودند و هر دو فریق در تعظیم خانه کعبه و احداث آن متهم میشوند
 و بقیه ایها الذین آمنوا اتنا المنشکون نفس فلا یقرؤا المسح الا بعد من الله
 گفت این من شک اینان در من شک ج نجس است و من شک است
قَوْلِ رَبَّنَا اتِّخَذْنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ

حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ و جمله و نیم منتهی قول عطف است
 سابقه و جمله و تناد عذاب النار عطف است بر جمله اتنا است اینست و بعضی از این که از آن
 که از خدای بخوبی میزد و دعای میگویند ای پروردگار ما بده ما را نیکی در دنیا و نیکی در عقبی و یا
 از عذابت را نیکی بده و در عقوبت و در میار و بعضی گویند حسنه دنیا تو قوتی و موت و زوی
 حلال و ختم بر نیکی یافتن حسنه آخرت مغفرت و رسیدن سوی نعت و دانی بهشت است و بعضی
 است و بعضی گویند حسنه دنیا علم و عبادت است حسنه آخرت بهشت است و بعضی گویند حسنه
 عینت باسودت و مردنی با نجات حسنه عقیق بر خاستن مرد از کور و بفرود و بعضی گویند
 و نیاز از نیکی بود حسنه آخرت محمد بنی است و بعضی گویند حسنه دنیا ثواب و حسنه آخرت
 فریب و بعضی گویند حسنه دنیا ایمان و حسنه آخرت امانت از غیران است و خزان از اسباب حسنه
 دنیا و موجب بقا و اخروی **أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا**
 اولیکه رفیع الحکم برایت است و هم نصیب جمله طرفیه خبر بهشت است محاسب و امصد بر
 ای که کسب هم منصفیه یا موصوله است ای معشیت او و انشی الذی کسبه عار و جرم و صفت است
 نصیب دیگر نصیب برای تقییم است و کمترین است جمله کسان که چنانست که گفت باشند از
 فقیل اولیکه ایامه است اینست اینست ایمنی که که گفت باشند از اولیکه کسانیکه
 رتبا اتنا فی الدنیا حسنه و فی الآخرة حسنه و قن عذاب النار میگویند و از حضرت صدی میگویند
 و غیر از آنکه میگویند مرآت نراست نصیب عظیم از کسب ایشان یا از آنچه کسب کرده است و کسب کرده است
وَاللَّهُ نَسِيبُ الْحِسَابِ همچون در جمله با بقا نصیب است و کسب کرده است
 مستحق کرد و این نصیب که حساب متعلق است و هم آن آید که حساب که بنده کسانیکه
 خواهد شد و بگفت و در آن خواهد بود میله جمله و کسب سیر الی باب بر چه کسب او و در آن
 و هم میگویند که **وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ** اینست و خدای ثواب حسابی است و معنی حساب اعمال است و ثواب و
 افعال بر قدر و کسب و سببی است و در آن بر قدر و کسب که با کسب است و در آن

منتهی دال بر کمال قدرت و دلیل عظیم بقدرت و **وَاذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَنْفُسِكُمْ**
مَعْدُودَاتٍ اعطفت بر او و امر سابقه اینست و خدای با تکبیر گفتن
 در هر یک یاد کردن در روز و تا و شمرده یاد کنند یعنی در هر می جبار و باز گفتن از مناسبت و خفا
 کعبه از طواف یاد کنند اما تکبیر گفتن پس نماز را مفروضه نزدیک امام عظم از باید و در عرفه
 تا عصر و بعد است در ایام تشریق بود و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد از باید و در
 عرفه و غیر از این است و می باشد **فَسَرَى نَعْلًا فِي يَوْمٍ مَكِينٍ**
فَلَا أَشْرَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا أَشْرَ عَلَيْهِ
 بعد میسر است برای تخیر میان تعجیل و تاخیر اینست پس هر که بشتابد در قضا
 تا سحر و تا تمام می جبار و در روز بعضی دهم و یازدهم بر وی نره کاری نبود و کسی که تاخیر
 کند تا جوارحات و آخر یعنی دوازدهم و سیزدهم و پانزدهم کاری نباشد و بعضی عرب تعجیل
 می باشد و تاخیر است و از دهم که در روز اول بجای می آید و تا دهم سحر است و تعالی بیان عمل
 و تاخیر کرد و در روز از منظر نره کاری بیرون آورد و تاخیر میان دو چیز مختلفه
 شود و در واجب یا بری میان ایشان باشد و در کتب فقه افضلیت تاخیر می جبار و در
 روز آخر آورده و اولویت آنرا بیان کرده است و در تخیر میان دو چیز لزوم تسویه میان
 ایشان است پس چه در میان نوم و فطر تخیر است یا آنکه صوم افضل و اول است **لِيَكُنِ**
الْفَتْحُ فَتْرَةً الفتح است ای ذاک لیس الفی و بانه ذاک لیس الفی معنی است برای بیان
 فطر است و در کور بتیقان و آن است رشت بر نفی اسم بر سبیل عموم در حق تعجیل و تاخیر
 و در آن بر سبیل عموم در حق غیر عاصیه و متقی از جمیع معاصی شود و یا آن رشت بر نصیب که مذکور
 در روایت است نصیب محاسب و بر چه تواند بود که ذاک لیس الفی معنی است الفی بدل از هم
 یا آن رشت بر فطر است و در جمله و کسب و استغفار و استغفار از ان غفور رحیم بر سبیل تواند بود
 استغفار غفور رحیم باشد الی یوم النقی معنی غفور رحیم بود نقد بر سبیل است و یا

باشد این آیه مفضل و نه این سبب بیچک که شمل اول از قسم دوم است بود و اگر این آیه را در
حق اهل کتاب در آمد و معنی کلام یا ایها الذین آمنوا بکتاب رسول او علوا و السلام است و اگر
انقران بنابر بدین وجه باشد بعد از تمام ذکر مراتب و ثبوت بنات و عبادات و موانع انکار
و ذکر کافران و بیان احوال ایشان بود و مفضل و از جهت بیان مقام کلام باشد چنانچه در
دران الذین کفروا و اسوا علیهم و اندر تمام ام لم تنذروهم او رده و مفضل و از جهت بیان مقام ذکر
کرده کافیه معنی کلام و جمله بهالاست از سلم یا از قاعل او دخوا اینست ای مومنان کفر
یا مسلمانان است و زید و یزید و همه اموری که با ایشان استی کینند و بر موافقت ایشان
نابستند و در هیچ وقت محو نمیشوند یا کونیک استی که ایمان بنظر او آورده و در اقله بنظر او
و راسته یا مسلمانان و راسته و در دل بدین سلام تصدیق کنند و اتفاق بکنند و در ایمان
آورده و در قرآن مفضل که قرآن اینست تصدیق کرده ایم و اینهم خوشم بکنند و در آیه
در آیه هم سلمان نویسد و قرآن یا ان آیه و لا تتبعوا خطوات
الشیطن انه لکم عدو مبین جمله و لا تتبعوا خطوات
او علوا و السلام جمله انه لکم عدو مبین تعلیل است تاکید و از جهت تاکید است و در
از متابعت شیطان ملوحت است سوی عداوت او اینست و که متابعت شیطان
در عداوت و بهی که شیطان در میروید و در میبرد و شیطان فرشتی است و شیطان
ظاهر و پنهان است و فانی است و در هر روز میزند و در هر روز میزند و در هر روز میزند
من بعد ما جاء تکم الیسات فاعلموا ان
الله عز و جل حکیم و جماعه شرطیه است که جزا و امر است و در هر روز میزند
مذکور عطف بر امر و نهی و این بود اینست پس اگر نشی بعد از آن جماعه شرطیه است
و بدین سبب معنی افعال با صلیت یا از اتفاق کفر یا بدین سبب بدین سبب است که کفر
و عمل غریب است یعنی قوی است غالب است یا با رونی و تقام تواند و هر کس را که از کار او

در بیان استوار کار است هیچ کار او بی حکمت نبود و جزا و امر او در غیر محل نشود و در حکمت
و در عداوت قوی در نماز است این آیه خط کرد و بیجا و حکیم غریز غفوریم او را و اعرابی که هرگز
نیز نشیند و هیچ کسی مصحف نمید و گفت حکام نکایت از دولت و در نما هم بیان حضرت ان
غیر غفوریم که دیگر که انداختند یا ایم نبود و در محل تحقیق و تربیه که ذکر غریز حکیم که
تفسیر قوت و شکست است مناسبت است **هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ**
اللَّهُ فِي ظُلُمٍ مِنَ الْغَامِرِ وَالْمَلَكُ يُنْظِرُونَ یعنی یفرق
است در ایمان یا ایم الله مضافی محذوف است یا ایمت عذاب الله مضاف است عباد و محذور
در وقت یوحای یا نیم الله بعد از این و لعل جمع غلظه است چنانچه حلال جمع حله و الملائکه عطف
است بر الله و لان غلام برای انکار است و آن در حکم نفی است اینست که تنظیر یعنی
تنظر مطلقان مکرر الله عذاب غدا را با آوردن غدا عذاب خود را بر ایشان در
سبب پناه از ابرای که آسان پوشیده یعنی در برابر مائی که همچو سایبان آمده و مکرر آن فرستاده
که باز عذاب ایشان را و این کلام یعنی لفظ نه ظلم من الغامر از باب تشبیه بود و از تشبیل
چنین بین کم الخیط الا بفض من الخیط الاسود باشد و تفسیر آمدن عذاب بودن آن
در بار از جهت است که عذاب چون از جانب آسمان آید و از ابری که مطهر است روی
نیز عذاب اول که تر باشد و قطیع تر و در شوار تر بود و قضی الامر قضی
تزل فعل منزله مصدر عطف است بر الملائکه یعنی و ان یا نیم الملائکه و قضی الامر بر سبیل تشبیه
یکی قضی الامر قضی الامر لفظ مصدر خوانده اند اینست دیگر آنکه بایستد در نشی
و قضای امر استوار کردن اما کافران و تواند بود که قضی الامر رفعی که غنوم باد و سابق است
عطف بر معنی او بعد از آن قضی الامر بود و تواند که قضی الامر حاله از یا نیم یا از نظر و ان که
غنوم گفتند و از تفسیر قضی الامر یعنی و قد حکم الامر بنیانند کافران و
بر عمل نمیدانند و خود را سختی عذاب نمیدانند و محقق عذاب خویش نمیدانند و شستن

وایوای کرمی نهایت برایتان خواهد شد و ابدالا بد و نعمت اینان انفرام گیرد و بدو
 لذت و راحت اینان انقطاع نپذیرد شمار نعمت بی همتا و مگویند و در اندوختن آن
 قیامت تمام نعمتای دنیا هر چند که بسیار بود از غیر شمار بیرون نرود و قارون را اگر چه با
 کج سرخ و داند کجی میزد و بود که در ناحیه زمین نهادند و هر چند غرور و اخرا این بابوالت
 بود و در نظر خلق بسیار می نمود لیکن جوان خراین او صداری محدود و نامباری معدود داشت
 که نتوانست با فراوان قطع و زوال و فنا یوست اغنیای بر وزیریک جنبه و زده که وزیر در قفا
 دارند و خود را بغیر محدود و تنهایی غنی می پندارند این را بر فقر اهل اسلام بسیار
 است بخیر علیه السلام که برای این از محض صادق الوعد غنا نامحدود و موعود و نعمت غیر متناهی
 در دایان معدود موجود است از محض صادق و جوی فوقیت و غنیت بود و جوی خود
 بَوَكَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَنَعَثَ اللَّهُ
 التَّيِّبِينَ مَبْشَرِينَ وَمَنْذَرِينَ وَأَنْزَلَ
 مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ
 فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ حَبْلُ سَلْبِ نَبِيِّ إِسْرَائِيلَ كَمْ أَتَيْنَاهُمْ بِآيَاتٍ فَهُمْ لَا يَتَضَفَّرُونَ
 شکایت بنی اسرائیل بود پس ترا ازین بیت الم ترالی الذین خرجوا من دیارهم و دیار
 الموت و اینه الم ترالی اللذان بنی اسرائیل نیز در شکایت اینان مقرر است سابقه روی نمود
 انجمله معترضه برای تپه بن علیه السلام آمده و تفسیر بیان اینک شکر که بنی اسرائیل
 خصوصاً بنی اسرائیل بر سریت و کلام فصل آورده شده جمله لیست اند و در قرینه حکم
 بن اسرائیل و تفسیر انجمله معطوف بر محذوف بود و تقدیر کلام کان الناس له و انما
 فیهم ان کفر بعضهم و نفی بعضه است و این اسلام نبوت اند لا آخرون باشد بشری
 مندرین حال است از انجمله که منقول است بر نبوت ائمه و ضمیر لکی غایب برکت است و نام
 مستغرق است با نزل و انما معطوف است بر نبوت اسلام در الکتاب برای بنی اسرائیل

بنی اسرائیل را یک کتاب نبود و تبعه و کتاب معنی جنس روی نمود **میسر** اینست بوجه اندر
 در آغاز عهد آدم علیه الصلوة والسلام کرده و واحد متصف بصفه اسلام تا در قرینه که میان
 وقت آدم نبوت نوح علیهما السلام بود و در آن قرون از کسی جز اسلام و اینان روی نمود
 که هر برتر نبوت حق بودند و میان خویش در ایمان و اسلام موافقت می نمودند تا بعد از نبوت
 اهل کشته تا زمان صالح بن علیه السلام و الصلوة به اسلام دانسته و بعد از بر نبوت
 و ایمان می گشتند پس میان خویش اختلاف کردند بعضی مسلمان ماندند و بعضی کافر شدند
 پس بر انجمن خدای پختن بران را بت رسته هندکان و ترسایندکان و در ستاد با نوا
 بنی اسرائیل تا حکم کنند میان مردمان و در خبر که اختلاف کرده اند و مان حکمی محقق و قضای
 حق و هم و مال با عمل صالح تا زمان ابراهیم علیه السلام متفق بر کفر بودند و در توافق کفر
 یکدوره می نمودند و بعضی گویند در زمان ابراهیم علیه الصلوة والسلام همه میان جمیع کفر
 بودند و توافق در کفر آمده و بعد بر نبوت جیه نبوت ائمه عطف است بر کان این
 از واحده محتاج سوی تفسیر چنانچه بر وجه سابقه که گفته است نبود معنی چنین آید بوده اند
 مردمان است واحد بر کفر پس خدای را پندارند و این را برای عباد کردن
 آنه فران کن به ادوات کتاب حکم کنند و آنچه ایشان اختلاف کرده اند یکدیگر مسلمان
 و این و دیانت می گفت و زبیده اند و در بعضی تفاسیر آورده اند که اجتماع عالم بخیر و بد
 عفری بوده و اتفاق عام در هیچ زمانه روی نمود و آنچه در بعضی اعصار از اتفاق بر کفر
 نقل کرده اند و روایات ثقات را آورده اند محمول بر اجتماع اکثر بوده و در وقت
 اتفاق نبوت و **وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوا**
مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ
 حرفه یعنی از بعد از آمدن البینات و مفعول له یعنی بغیا هر یکی مستقل است بفعل است
 عنوان بهشتی که در کتب بود و این نشان بعد از نفی برای اثبات شهرت است و اختلاف

اینست پس گفته میشود که گفته شود آگاه باشید برستی که هر خدای نزدیک است که برسد اگر می
 نظر به بلای طبع نظر بود آن نظر که کلام طبعی باشد تا کند و اگر می نظر به کلام
 بود و استبط در نظر منتهی که قریب نظر است آن نظر که کلام انکاری باشد از آنکه کند
 حتمه و انکار باشد و واجب بود و در جمله امستم التفات چه ذکر مومنان و در فقهی است
 استوفا استلزامی بر وجه غنیت بود در آیه ذکر مومنان بر وجه غنیت بر وجه غنیت
 استلزامی بر وجه غنیت کفار ذکر کرد در آیه شریفه دل می میرد بشفقت و غنیت که کسب
 کفار پیش می آید و تحصیل بر تحمل آن آورد و بیان این کرد که در آمدن بهشت را نشانیست حصول
 این کار برنج و شفت و حضرت زینت **پس** تا بوده برنج میسر نمیشود و مردا و گرفتار
 برادر که کار کرده که شکان نیز برنج دیده اند انگاه که برنج رسیده اند رسم شفت نیز رسیده
 است و راه برنج مایه شقیم است بدانکه برنج این است در جنبه اخواب و بقیه گفته اند و چنانکه
 بود و در هر دو جنبه امور سائر امور قطع و شفت و غنیت و غنیت و غنیت و غنیت و غنیت
 که در آن وقت گذشته بر طبعت مکره می بیند شسته در شان این آیه نازل گشت
 برنج که در شفت با اقوام گذشته و بهم رفته و این بر حکم البیته اذاعت طاعت
تَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنفِقُونَ **وَأَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى** **وَأَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى**
 بن محمد میری مالک مال بسیار بود از پیغمبر صلی الله علیه و سلم از ایشان اینکه مال غنیش حافان
 کند سوال بود این آیه در شان او بود نازل گشت و آنچه بر او افتاد پس برای حکایت سوالی
 او بنموده و بیان مصارف که سوال از آن او را هم بود بود و پیوسته است که بنویسد
 بسیار بود که بایست که سواد فعل واحد سوی جماعه بود از قبل فقروا بود جمله استغنیایه بنا
 مفورنه یعنی بسیار بود که بنویسد بافقون مفعول بسیار بود که اینست می بیند و بیان ترا
 محمد که چه چیز است که بنویسد برای استحقاق جزا و دفع بلا چه خبر و هم **قُلْ مَا الْبَقِيَّةُ**
مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالتَّيِّبَاتِ

وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ **وَأَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى** **وَأَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى**
 بنده و سلم بعد از روایا چون که از آن فقون سوال کرد و از آن قول لم یمن یسألونکمی ذلک
 یقولون یا انفق من خیر فللوالدین الایة موصول باصله مرفوع المحل برابت است و من خیر بیان
 است فللوالدین خبر مبتدأ است و الاقربین باسایر معطوفات عطف است بر والدین که مرفوع
 است اینست بگوی محمد است ترا انچه از مال اتفاق کنند پس بر این استناده بر این
 بنی برادر و فرزندان قریب و بچکان که با پدر باشند و مردمانی و پدر مال اندر مرکز
 که نوشته شده اگر چه در خانه خود غنی بود در راه با احتیاج پیوسته هر چه بداد از اندک
 و از بزرگ مال و مشروب و ثمار و جوهر کسب دفع حاجت است و موجب خیر است
 که با او بود یا شسته جو باشد **پس** شرط عطا نیست بسیار چیز از درمی دانک و از آنکه
 بپایه که در محل باشد و صدقه را در محل صالح بنده چه صدقه رونق نگیرد و مگر آنکه بر محل برسد
 صدقه مفرات و اخراج صدقه میان فقر اقربان فقیرند و میان و اقربان آنکه اقرب
 فر بود و مگر آنکه از مادر و پدر نزدیکتر و کسی که استحقاق اتفاق از ایشان برتر باشد و از غیر اقرب
 کسی برتر باشد اختیار کنند و کسی از یتامی و مساکین و این پس محتاج تر نیست پس اولویت
 ایشان بر غیره یعنی است و یتامی و مساکین با جمع کرد چه گفته است که این السبیل است
 و از آن افراد السبیل تنه برین بود که احتیاج او باعتبار افراد و تنهائی باشد که هر
 فردی در حال است بجا است این نوشته و بقطع طریق نرود و در وجهی که در
 نوشته شود و آنچه یعنی یا انفق من خیر فللوالدین باقی سوال بغیر جواب او اند و بر خلاف
 تا بر بنده چه جواب سبیل **قال** از یقین نفقه و بیان آنچه نفقه کنند بر آنچه صدقه دهند
 و از آن آن گفت بلکه مصارف را بیان فرمود و تنه کرد که اهم و منرا و از آنست که
 تا بر بنده و منرا و منرا است که این را بیان کنند و این از ابواب با غنی یا غنی است و
 و از آن ابواب سبیل با سبیل یکم است چنانچه در سبیل آنکه غنای اهل قریب است و از آنست که

منه غریب ده میداشته از آن میدن فراتر از کردن نمی خواستند تا آنکه است و نه از آن
والاعیان بتجدون منه سکر و زقا سن نازل گشت و چنان مضمون او بوجی غوی و بل بر
سکر نیزه خرم باشد که نام بود و سکر کرد و بر یک حدیث الحرفه مالمون الشجرین نوعی از خمر است یعنی
احلیه صبی به رقی اندنم نفع خمر باشد میباشند از آن میدن فراتر از کردن نمی خواستند تا
است و نه از آن بتجدون منه سکر و زقا سن نازل گشت و چنان مضمون او بوجی غوی و بل بر
مقابل رزق حسن ذکر کرد و داخل رزق حسن نیاید و از خوردن سکر و خمر باز ماندند و بعضی
چنانچه تریب خمر قنادی خسته عادت خویش نگذاشتند تا آنکه عمرین خطابه معاذین چهل و پنج
از صبی به پیش پیغام آورده افتد یا رسول الله که گفت فتوی ده ما را در باب خمر و حکم او
کرد آن که در سبب فتن عقل است و سبب فتن مال است و مشتمل بر انواع ضرر و زیان این آیه تفسیر
عن الحرفه و المیسر آخر نازل گشت جمله اینها انهم کبر و شافع للناس و انهم اکبر منه فتقوا به
پوست بقیه صحابه و دیگر نیز مرتبه شدند و از تریب خمر باز ماندند و بعضی هنوز در تریب بودند
درین کار ادیان و اعتدال می نمودند تا آنکه در بی صبی بی خمرات میده بودند و حاله سکر و بی
مموده و در فتن قل یا ایها الکافرون بجای لا اعبد الا تعبدون اعبدوا تعبدون بزیان
اینها ایها الذین آمنوا اتقوا الصلوة و انتم سکا می متی تعلوا ما تقولون نازل گشت
صحابه تریب خمر را وقت نموده که خسته بقیه بر آمدن آفت است و وقت دل که وقت
بنت دل بر تریب آن یکم خسته تا آنکه روزی بعضی اصحابه دعوه کردند خود را در تریب خمر
سعد و من در دست خمری که در جموع انصاری بودند آنست که در انصاری
گردانید و او را ازادی رسانید و پیغمبر علیه السلام رفت آن انصاری مذکور و گفت
گشت ایها المؤمنین عمر بنی الله عنه اللهم ین ان فی الخمر بانه فی کت و در تریب خمر است
آیه ایها الذین آمنوا ان الخمر و الکمار و الا لایم جیس من عمل الشیطان و من یستور فی الله
یا ربی بر صدمه کا مال خمر باز مانم و جانم و عانم بر ترک آن شام امر الله بینه است گشت

در دجایی افتد و در آن مناره بلند کنند پای بدان مناره برای با نکلند گفتن فرستادم و اگر
نظر خمر در دجایی افتد و آن دریا خشک شود و در آن کیه رود و در آب باجرانم عین خمر حرام
گشت و در تریب یعنی پوست چنانچه در سحلا و کافز کرد و اندک و بسیار و چون خوک و بول یک
و نه و پدید باشد اما الحرفه و المیسر تا قبل انهم منتهون حرمت خمر بود و به ثابت گشت چنانچه تفسیر
این است در آخر سوره مایه بیان خواهد پوست و نیز اجماع است بر حرمت او منع گشته و است
چنانچه خطبه نبوت و آیه بقیه و لایست نبوت در وقت و در این آیه خمر حرام شده
و آنست که آن بزه کاری بچه وجه وی شود **خمر** هر چه در آن وقت لیکن بطبیعت خمر
برای بعضی عادات شدی و مستوجب اضاعت وقت تقویت صلوة و عطلت از اعمال که العطله حرام
در حد الاقران و نسبت ندیان و امثال آن آمدی و پیغمبر سبب چند حرامی بود سبب اضاعت مال و
استناده و نقد کردن مال که که بفرصت که باشد در خمر مردان را بجا مرت عقل از است و درین
این از طبیعت منع شده است چون تقویت صلوة و مقیم طعام و ساقط رنگ او و من و ام و یاد
شدن فتن و باز و افزودن قوت جیاه و دفع کردن افیض امراض و اوجاع ازین
مسود نه و است آن بعد لم یعمل شفاکم فیا هم علیکم خمر سبب شفا چگونه بود و به شفا چنانچه
نموده و در امراض سودمند کرد و **خمر** آن روز که روزی تفاروی می نمود هنوز خمر و ام شده
بود و دیگر آنکه قول مسود نفی است شفا بجمادات و شریعت است نه نفی معوان شفا که طبیعت بعد از حرم
طبیعت گفته لیکن انفع و نف بدو تجربه است **یسألونک ماذا**
ینفقون قل العفوا ابتداء فاما بغنی الذی است ینفقون صدقات
عفو و عفو و است اما الذین ینفقون یا ما در محل نصیب است منقول ینفقون است معنی
ینفقون از محرم است جمله تبا و لا مفرد معنوا و دم است یا لولا که یقین یا ینفقونه یا کونی یسألون
عفو معنوا و دم منزل منزل لازم است جمله بیان سوال است از جمله یا ینفقونه یا کونی یسألون
شما بیان خواهد پوست قل جمله استانف است در جواب ما و اقول عین یسألون و انک

به یوران نهاده و وقت و لا اندازن نوع معالجه با برادران و غیر عمل بنوعی الطه با انزال
 این که غیر طایفه نباشند و هر یک از آن ها را در حساب بشمارید و زیاده خوردن او و کم خوردن
 خویش را نظر کنید **وَاللّٰهُ يَعْلَمُ الْمُنْكَرَ مِنَ الْمُنْكَرِ**
 به علم یقین نهاده و علم نهی مطلق است به قول قل است اینست و خدای عز و جل
 او را می داند که در امری تواند یعنی میداند که کسی که قصد خوردن مال تیم دارد و می داند
 یعنی او مال تیم را ندارد **وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ لَافْتَكَمْنَا**
اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ و اگر خدا می خواست که شما را از این و منفعت اندازد و سر نهی از آن
 انداختن و می است باین در لغت و جرحه جازم است و آینه تر در ماکل و من ربت متنا
 و تجویز زیادت و نقصان لغت و جرحه از حقوق یکدیگر استانی نهاد و برستی که خدا می است
 توکی است و در است تواند که در بخواند و تیم است تواند که بغیر هیچ کاری است از سادو
لَا تَتَّبِعُوا الشِّرْكَاتِ حَتّٰی يُؤْمِنُوا اینچه یا معطوف
 معترض است برای نهی از پیروی مشرکان و او اختیار نهی است که در داند صحت و کمال
 شماست دانست و خلق او را باین دلالت چون و بیست و یک تیر و در سبب صحت
 در کفر و غیره نهی از مشرک و او در بابت سر و کاری دانست زن که علق بطرف او داشت
 و او را کایید و کما است گفت در معنی نهی و اگر فریاد که ترا میرانم و ایضا بانی بران
 صحت یافت بر اسلام زمین کاری جای نهی و درین عین مانع است ایست و در سبب صحت
 و سبب آرم و فراور کما در آرم بنسب بنابر علی الصلوة و السلام اندک این قصد گفت و در
 نکاح است که مذکور است و نشان او را بکینه ناز است و نکاح مشرکان بنا بر موت
 اینست و نشان مشرکان را نکاح میکنند دوم الفت و الفت و حجت و قربت است و در سبب صحت
 آرم و درین و اسلام القیدی دارند **وَلَا مِمَّا مَوْمِنَةٍ خَيْرٍ**

مُشْرِكَةٍ وَلَوْ اَعْجَبَتْكُمْ و لا می گید است و لا نه مومننه مرفوع بر اینست
 خبری است او متعلق است و جمله لا نه مومننه تا آخر مقرر است برای اظهار فضل مومنان و بیان
 خبری است این **عَسَى** اینست بر آینه اند مومننه از مومننه بهتر است و منفعت او درین و دنیا
 نیست اگر چه مومننه از مومننه حسن و بیال شما را خوش آید و با اعتبار از مال مرفوع به نیست
وَلَا تَتَّبِعُوا الشِّرْكَاتِ حَتّٰی يُؤْمِنُوا عطف است
 مانع است اینست و خبر مومننه و خبر مشرکان مومننه مانع است از این
 آرم و دل بر تصدیق توبه که مانع و لعبد مومن خیر من
مُشْرِكٍ وَلَوْ اَعْجَبَتْكُمْ اینچه نیز مقرر است و لو اعجابکم متعلق است
 بر طریقه که در و لو اعجابکم که نهی و ذکر آن بالا رفته است اینست و بر آینه نهی از آن
 درین اسلام القیدی کرد و بود و اینست خدای کریمه که بعت بنابر علی السلام را پسندید
 نهی است از مشرک یعنی اگر کسی که مشرک خدا سازد و خود را در جزا و نهی که اندازد اگر چه
 آن مشرک از خدا جدا و نب و نظر خویش آید از مومننه مال رونق نماید **وَالَّذِي**
يَدْعُونَ اِلَى النَّارِ اینچه معلله است یعنی دلیل است بر نهی که
 اینست و باینست یعنی مشرکان مسلمانان را دعوت می کنند پسندید یعنی مشرک
 که است نهی است بخواند **وَاللّٰهُ يَدْعُو اِلَى الْجَنَّةِ وَالْغَفْرِ**
بِآيَاتِهِ اینچه عطف است بر جمله سابقه یا دل است از آن بغض است از جهت تصحیح علق باو
 می خواند و الله ی دعوا بقدر اولیا و الله ی دعون باو نه دارند محمول بر خدای مضاف به
 خود نهی از دعوت اولیا و خدای نهی از دعوت ضلالت نهی از دعوت محمول که نهی از آن نهی از علق
 باو نهی از دعوت خود و معنی مستقیم نباشد **عَسَى** اینست و اولیا و خدا یعنی مومنان با امر صا
 و نهی از دعوت و توفیق و هر دو سوی جنت و مغفرت دعوت میکنند پسندید
 و لا می گید است اینست و بر آینه نهی از مشرک و او را کایید و کما است گفت در معنی نهی و اگر فریاد که ترا میرانم و ایضا بانی بران

بجای آورد و خلاف قصد و قصد کردن در دفع که آن حرام است که هیچ وجهی را با او ندارد
و همچنین قتل علی نزدیک با روی کفارت نبود که حرام محض است و در روی هیچ وجهی با او
نباشد زنا و نرسد خمر سه مرتبه در روز ماه رمضان موجب کفارت است تا آنکه روی
نجات جنه با او است منافی کفارت افطار روزه ماه رمضان است و آن متعلق بر او
نرسد نه بصفت زنا و بودن مشروب خمر که در آن حکم حد مرتب است و وظی انسان روی که
وظی است و نرسد زنا و روی که نرسد اصل او با او است آنکه با عیب عدم صلاح فعل از آن
هر دو بین اعتبار و او میان خط و با قصد برین جنه سب کفارت اندام قتل ذات او هم
بینان است مستوجب لعن و غضب است که الا ان بینان ازین ملعون هم بینان در میان
بعضی موجب بود بغير عوض و بعضی بر وجه اصلاتی باشد در وی بذات و وقت جنی است
نباشد و همچنین کذب بذات خویش کاری نگوید است و در جمله او میان ناپسندیده است
او از جنه اصل ذات البین و در حربه فران بود یا بودن که به طبیعت بر آن نباشد
نشدن کردن اینان باشد چون در کذب مصالح اند که نرسد بذات و عفت جنه با او است
چنان که بار بر حکم نفس قول زور و کذب بود و همچنین غموس باید که موجب کفارت نشود
چون ظهار از آن روی که خرید است نرسد از نقرض شرعی است و ولایت نرسد به او
است در وی جنه با او است و از آن رو که حاصل بلفظی منکر و زامه جنه حرمت با او است
نرسد به او است و بدانکه موافق و بفعل دل چون قصد کند و نرسد به او است
جواب که مقول بقصد دل بود نیز متعلق است زیرا که فعل جوارح بغير قلب که قصد و نیت
در ثواب و عقاب معتبر بود و فعل خط و وظی اجنبه که وای بی شک و اذعان کرده اند
زور کاری نباشد و نرسد زور و نرسد به قصد و نیت سبب نجات شود و نیت به عمل و در کار
که به نیت است به کار و غم بر نیک فعل موجب نجات عزم بود و بر فعل به موجب غایب
نشد و بعضی گویند بزم به موافقه نیت حد حدیث نفس و غم بر نیت است و نیت

نیت به غیر فعل بود و غم بر نیت است که نیت به غیر فعل نباشد و نیت به غیر فعل نباشد
است و نیت به موافقه نیت به موافقه نیت به نیت نفس از فکر و میل نفس نیت به نیت
ما صلا الله علیه و سلم مرفوع شده چنانچه در حدیث است ان الله تجاوز لانتی ما حدیث به نیت
لم یحکم و یعمل بغير الله و غم بر فعل است حدیث نفس نیت عمل است و موافقه به نیت
و الله غفور رحیم و الله غفور رحیم و الله غفور رحیم و الله غفور رحیم و الله غفور رحیم
موافقه بین لغو و حدیث نفس بر یکدیگر و بر دایره است بوقوع جریه نزد وی یکدیگر
يُولُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ قَوْلًا لَمْ يَأْمُرُ اللَّهُ بِهِ
أَشْهَرُ ترجمه از جمله مرفوعه بر آیه است للذين یولون خبر مبتدأ است منه ثم یوم
متعلق است بطرف مبتدأ من للذين بطریق لک منی معونة باستغفار است یولون تفسیر
بعد از آن و نیت گفت که صله است که صله او نیت علی است در آیه سابقه است و ذکر حکم
بین بود درین آیه حکم صنف از چنان فرمود پس کلام از بابت ذکر خلاص لغو عام بود و تفسیر
بین صفت از جنه زیادت علی نباشد اینست مرکب است راست که در باره نیت از وظی است
نیت سوگند و نیت که در آیه چهار ماه متظر اند فان قات فان
اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ فان سب است فان و ان شرط است معذرت از
فان الله غفور رحیم غفور رحیم ویر هم الله الله غفور رحیم اینست پس که نیت
در آن چهار ماه بسوی وظی زمان باز کردند و دل بر جانت شدن و ادا و کفارت نیت پس
بر نیت خداوند است که نیت ان آمر و نیت نیت کفارت سوگند قبول کند
وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ
این شرط است مخدوف از ان الله سمیع تعیل خبر است این شرطیه عطف است به نیت
سابقه و ان قصد و الطلاق با تمام المدة علی البر و لم یفسوا فی الذمة بقع الطلاق
و ان الله سمیع باطلاع علیه بقره الطلاق و هو کنتیه غرض حصول هذا المسعى

فی الشیخ علی التوفیق الطلاق ایست و اگر این طلاق را قصد کنند برین که مهر را
 بترتیب بدهد و چهار ماه تمام کرد و یک شتر طلاق بین واقع شود برستی که خداوند شتر را
 این را میبشد و در آن وقت که باین زمان بوزم طلاق این را میداند و چون کلام سابق
 در رد و حمله اعتبار معنی کافیه معنی طلاق بجهت تقسیم طلاق تا کیده جمله ای مذکور باشد نمود
وَالْمُطَلَّاتُ بِتَرْتِيبٍ بَعْضُ بِنَفْسِهِنَّ ثَلَاثَةٌ
 و در رد و حمله و لا یجوزوا عند عرضة لایا نام ذکر ایکن آورد و بدان مخافس سوز ذکر ایکن
 بیان کرد و در احکام بیان المال که مافی ان من بود و بر طریق ذکر خاص و عام روی نمود و بر
 الماند و ذکر طلاق آورد از ذکر طلاق سببی ذکر احکام مطلقات بپیرا و ذکر حمله و المطلقات
 بترتیب معنی تا آخر غرض کرد و ایست و مطلقات معنی زنان حرا بزد و است مطلق که بعد از
 در غیرین موت شوهر طلاق داد و شوهر در خواست شوهر و مطلق شدن بجهت کثرت شوهر
 خویش یا منظر که تن سبب در اندازند که در زمان طلاق واقع شده بغیرند و شوهر را
 نیابند و در مدت مذکور و عدت باشند و هر یک از قبوی که در ذکر آمده دلیل شریعتی است
 شده چنانچه در کتب فقهی گفته و تشریح و توضیح بیان پیوست و تیر بصیر خبری معنی امر
 یا امری بخلاف لازم معنی تیر بصیر از قبیل محرم نصف کل نفس است **وَالْأَنْفُ**
 قلت است و نفوس مطلقات بسیار است و مقام جمع کثرت جمع قلت چرا استعمال کرد و در
 نفوس که جمع کثرت است اعطای نف که جمع قلت است بجهت وجه و است استعمال
 کند برین که از آن زمان از حمله شد تا این سوی از وی و بجهت تیر بصیر است و در
 فرو جمع درست نمیکرد میان بعضی و طهر را آورد آیه ابو حنیفه حمله است معنی حمله و
 شت فوی حمله است معنی حمله است اما در فوی میگوید تیر بصیر انما است و ازین
 باید زمان بخت حضرت تاویل بطهر طایم تر است و نیز ساق آیه و بجهت تیر بصیر
 فلک ان الاذوا اصلاحات اشارت بر ارادت طهر است و قوی ارادت اصلاح در زمان بخت

این بخت حضرت حکام بعضی زمان رغبت نیست تاویل قوی و بطهر از حمله این معنی است و ابو حنیفه
 رضی الله عنه گوید چون بساق آیه و لا یکل لمن ان یکتمه ما خلق الله من معاونه مقصود
 از عدت بذات هم بود و شک نیست بذات بجهت باشد و بطهر بود بساق مذکور است و است
 بعضی بود و بطهر را نباشد اگر مقصود از عدت بذات هم بودی همچو استبراک بعضی انفا
 بکردند و استعدا عدت بعد از بعضی سپاسی آوردند و استعدا عدت معقول
 معنی بودی گویند بیه عدت و در پیوست یکی استبراک هم از عاقل و آن در بعضی متفق است
 است اصلاح باشد و اما بعضی بدان متعلق است و نیز ابو حنیفه در تاویل قوی و بعضی بجهت
 و الاشی بجهت الحقیقت نیست یکم ان او تیر بعد از حمله استبرک است و برای اثبات این
 تا ذکر را و دلیل بسیار و چه سبب راه بیل بعضی یقین کرده و اعتداد بدان بر تقدیر انتفا
 بعضی آورده و این است بر یکم عدت بجهت باشد و بطهر را چنانچه بعضی گفته اند نبود
 نیز در انصاف ایام اقرا یک و حدیث آمده و در حکم ترک نماز از اقرا و اجماع بعضی مراد شده
 موت اختلاف با بر صورت اجماع حمل کنند عدت طلاق بعضی گویند و نیز در عدت طلاق
 ثبات و عدت حیضان بودن عدت حیض تصریح شده و ذکر بعضی بصیر آمده **سوال** است
 گفته اند عدت است با قوی که جمع کثرت است طایم سپاسید و با عدت قلت استعمال اقرا جمع
 قلت است شاید **سوال** استعمال جمع کثرت بجای جمع قلت کرد و ثابت است برین که
 تاویل را بجهت تیر بصیر زمان قبیل و در حکم تیر بصیر **سوال** استعمال ثبوت غثه تا و در عدت
 و اگر در عدت و ثبوت و نماید و طهر و یک است و بعضی مونت تا نیست لفظ ثلثه با اوست
 از مونت طایم سپاسید **سوال** حیض لفظ او مونت سماعی است و در وجه معتبر است و لا
يُحِلُّ لَهَا أَنْ تَكَلِّمَنَّ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَنْفُسِهَا
أَنْ تَكَلِّمَنَّ بِمَوْتٍ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
 تاویل جامع موعول یا موعول است و تیر بصیر و ان یکتمه فی علی است و لا یکل ان کن یوکل

لکه داشتن مطلقه یعنی دمی استی زدن و رجعت نیست که استی و بطول عدت از آنست که
زنا را در آن موجب نفوت بزرگاریست **و تَسِيحُ بِأَحْسَنِ طَلَقٍ**
براساس این است که استی عدت با حسن و اتفاق یعنی تا عقد شک و زینت دارد
میان این دو چیز مجز کرده و رجعت تقیید بر حجاب آورد که قبل از نکاح اولی و بی غش بود
الفت اعلی است قطیعت میان زن و تنوی موجب نفوت فرستادن است و بعد از آن
سبب نفوتی نیست **وَلَا يَحِلُّ لَكُمُ أَنْ تَأْخُذُوا بِمَا**
أَتَيْتُمُوهُنَّ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَنْ لَا يَقِيَا
حُدُودَ اللَّهِ بجزله متوضه است برای بیان حکم خلع میان معطوف و معوض
کردن آنکه جمیع است عبد الله بن ابی سؤل مشافق که جمیل ترین عورت نبود مگر
نماید بر قیس بن شمس بود جمیل مذکوره ثابت مذکور را همیشه معوض نمیداشت و ثابت
مذکور را و ایام دوست داشته تا آنکه کار بدین منتهی گشت جمیل به نکایت از ثابت مذکور
پیش پیامبر علیه الصلوٰه والسلام رسید و گفت سر من و سر او جمع نشود و دل من گاهی میبرد
نزد و پی بر علیه الصلوٰه والسلام ثابت را طبع کرد و برای تحقیق قصدش را در حال
او ثابت رسید ثابت مذکور حال خود پیش پیامبر روشن کرد این گفت یا رسول الله گفت
که از جمله خلائق آنرا دوست نردارم و دوستی که بر اندازد دوست تو نمی انجامد و دوست
تو بچشم از جمیل دوست نردارد و هیچ آدمی محبوب تر نباشد جمیل گفت ایجن را است بگوید
لیکن دل او را نمی پذیرد و زنی دهنم جمیل بر کردم ثابت را برای جماعت زنک و بسیار و او را
شکل و ساز او را فتم او را زنت ترا نه فتم بعضی او در دل من جای گرفت و دوست او
با من من قرار پذیرفت هیچ وجهی نبرد و هیچ چیزی نریل نمیشود در شان او این آیه نازل
گشت **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا زُنَىٰ آبَائِكُمْ** یا ای کسانی که ایمان آورده اید نزدیکی
آن نسبت نمودن بر علیه الصلوٰه والسلام گفت جمیل را حدیقه که ثابت مذکور را داد است و

خاطمی داد قبول کرد و یک در اول چیزی زیاد است بران بنید نهاد ثابت مذکور چون حدیقه خویش
قبول کردن خلع نشد و اول خلع که در اسلام واقع شده این بود که میان جمیل و ثابت
نمود است اینست و طلال نیست مرثیها را که بجهت از زنان نفوت پذیرد و آنچه بجهت
داده اید باز گیرید مگر آنکه بهم آن باشد که حد و سرحد خدای میان اینست این باقی است نه پیوسته
مردی که خدای در معاملات زوجت تعیین کرده است مستقیم نخواهند داشت و دل بر نفوت
آن نخواهند گذاشت **وَلَا يَحِلُّ لَكُمُ أَنْ تَأْخُذُوا بِمَا**
أَتَيْتُمُوهُنَّ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَنْ لَا يَقِيَا
دارند یا احکام را بپذیرند اگر از وای را باشد مذکوران خفتم که احکام راست مطابق بود
و اگر کام را بود خطا باشد از آنجا و اما ایتمو من موافق نیاید زیرا چه حکام دایمیه است
نماند و تواند بود که خطا بکم و آن تاخذه و ایتمو از وای را بود و خطا بآن خفتم حکام
بود چنین آمده است و یک کلام خطابی مرکز دارند و خطا بجهت دیگر که دیگر بپذیرند
در بعضی اعراف غم نهاده است غفری نه بکام آمده و در آنکس نه ریسیالی قوله و بشر الذین
تحقیق شده و تواند بود که خطا بهما احکام را باشد که وادون و ستمان نظر نموده و حکم
سوی این نمود **فَإِنْ خِفْتُمْ أَنْ لَا يَقِيَا حُدُودَ اللَّهِ**
فَلَا جُنَاحَ عَلَيْمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ بجزله عطفی
بر جمله سابقه است اینست پس اگر تبر رسید شما که زن و تنوی حد و طه ای را اقامت گوا
کرد و حقوق آنرا بجا نخواستند و آورد پس بر زن و تنوی بزه کاری نمود و مالی که زن از آن
دهد و مرد بایمان باز خرد و شوهر او را طلاق گوید و بخلع جدای از عدت نکاح جمیل که از
فعل شوهر که طلاق است اکتفا بود و تفریر فعل زوج بر وجه طلاق که بالا که نوشته بود باشد
این آیه بر مرد جاریست اینست میکند که خلع را طلاق دارند چنانچه امامت فقه در این
نموده **فَإِنْ خِفْتُمْ أَنْ لَا يَقِيَا حُدُودَ اللَّهِ** **فَلَا تَقْتُلُوا** **وَمَا يَحِلُّ**
نیز است و جمع است متغایا که بالا رفته و ذکر آن در موضع متفرقه که نوشته است

مفعول است از جهت تریب رجعت که غفندی بواسطه شیطانی قریب انقضای باید داشت و درین
 باعتبار ترتیب رجعت نکاح و نوبه هر یک که مستلزم معنی عده است بطریق اهل معنی مخیر است
 داشت اینست چون نماز تراطیاق گویند و از ایشان جدا می جویند پس از آن
 عده برکت بر عقد و تزویج نوبه را خواهند داشت از نوبه آن خواستن مانع نشود و اگر
 شریعت چون ایشان میان خویش بدین خوبی و نیکی رضامند شوند باز در اید تشریف آن
 از و به باعتبار حال است نه باعتبار حال جنابچه در منقش قتل و اسلام و هدی و شرف
 شده و اگر نوبه را می که بوده اند مراد دارند تسلیه و اوج باعتبار ماکان میباشد **وَاللَّهُ**
يُوعِظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ
الْيَوْمِ الْآخِرِ و این اشارت بر نوبه مذکور است و خطاب بکافران و غیر مسلمانی
 السلام با بود یا نمی طلب غیر مسلمانی را باشد و آن مرفوع الحبل بر ابتداست موصول با جمله یعنی
 کانی علی است میو غلط خبر مبتداست محمد و لکن یو غلط تیسر است اینست
 ای می طلب غیر مسلمانی که یعنی چند مذکور و نوبه مسطوریند داده میشود بدان که کسی که بخیر باشد
 قیامت ایمان می آید و دل بر تقوی اسلام و انقیاد و بر احکام مسیاد **ذَلِكُمْ أَزْكَى**
لَكُمْ وَأَطْهَرُ و از آن است که سبب سبب با نماندن از باز داشتن زمان است خداوند
 توبه را و بندگرفتن بدان حکم شایسته است مگر کس که از آن درخواست توبه را در آن
 عمل بر ابتداست و از آن حکم با آنچه معترف بر و خبر مبتدا یا می طلبانند اینست و خبر
 بعد از یل یا علیل است مرفوع را دلیل است اینست آن یعنی نمی شود از باز
 از باز داشتن زمان از خواستن توبه را بکه و درست و با کسرت از سبب سبب نوبه را
 که بدان عده رجعت بود و نماز را با نماند **وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا**
تَعْلَمُونَ اینجمله حال است اینست و حال اینست که خداوند با نماند
 مضاف به کافران که نمی بینند و شما ماموری که از حق غافل هستید و **وَاللَّهُ**

يُضَعْنَ **أَوْ لَا دَهْنَ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ**
لِيَأْزَادَ أَنْ يَتِمَّ الرِّضَاعُ **أَنْجَلَهُ عِلْفُ**
 مجامعین و در وضع خبر است معنی امر بهیچ نوبه که بالا رفت و کاملین صفت مگر که
 مجامعین یا الطاق حولین با نقصان اندک محتمل نباشد عار و مجرور یعنی لشکر او متعلق
 بر وضع بود و چنانچه گویند ارضع فلانة بفلان و تواند بود که عار مجرور خبر مبتدا محذوف
 یعنی ای نه الکم لشرا و اتمام الرضاع و در منقش انقضای او زیاد و علی منقش حال
 الرضاع اینجمله است نه است چنانست که گفت دو سال کامل در حق کیت فقیل لشرا و آن
 نیم ارضاعه اینست مطلقا که فرزند دارند و فرزند آن خویش را دو سال کامل است لغو
 و فضاله رعایین و بعضی گویند تمام مدت رضاع در حق کسی که مدت حمل او شش ماه باشد و
 سال کامل بود و در حق کسی که مدت هفت ماه زاده شود مدت رضاع هفت ماه باشد و در حق
 که مدت ماه زده شود تمام مدت رضاع هفت ماه باشد و در حق کسی که نیمه ماه زاید
 تمام مدت هفت ماه باید و کسی که به ماه مودود شده باشد مدت رضاع او هفت ماه و چون آن
 لغو نشود و فضاله لشون شهر او بعضی در جملة و فضاله شهر او حمل برکتها برای شیر
 و او گفته اند و بر بودن مدت رضاع سه ماه رفتند قول ابو حنیفه اینست و بر قول او و اول
 همچنین است سوال این آیه را برین تفسیر بر بایر وضع اولاد و من حولین کاملین لشرا و او ان تیر
 ارضاعه و آیات و فضاله رعایین معارضه می آید و تخالف و تفاضل هر سنیاید **وَأَنْ**
يَأْزَادَ **أَنْ** **يَتِمَّ** **الرِّضَاعُ** **أَنْجَلَهُ** **عِلْفُ**
 این آیه محمول بر رضاع جایز بود و تعیین دو ساله در رضاعی که واجب است باشد معارضه بناید و
 مطلق نمی یابیم مطلقا که فرزند آن دارند فرزند آن خویش را نیمه از جهت تریب که
 رضاع آن خواهند و **وَعَلَى الْوَلَدِ** **كَهَرْدٍ** **قَلْبُ**
كَسَوْتَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ **رَزَقْنَهُنَّ** **مِمَّا رَزَقْنَاهُنَّ** **وَكُنَّ** **عِلْفُ** **بِرْ**
 و الولد خبر مبتداست و مفعول ثانیا ایسم فی عامه خبر است مفعول و در و حیرت نیست که

نهی بودی از جهت است و صحتی که جای بر غیر منزه است و این را از غیر واجب است و جمله عطف
 بر جمله والوالدات بر صفت اولاد این را تقییم خبر برای قصر است اینست بر چه که است
 از جهت اوراق شده است برای نفقه منتهی تا از ماکولات و مایوسات بر وجه نیکوی لازم بخیر
 بر صفت و بدل از این بر وجهی که محبوب شرع دارند و محمود طمع ندارند بود و آیه قرنیه است
 که از والدات مذکوره مطلقا مراد باشد اموات اطفال که منکوحات اند مراد نشوند که نزد
 انا هم اعظم فی الله اعتبار است و مادران اطفال که منکوحات اند بر اجتماع روا بود و اگر بطلاق
 شوند استیجاب ایشان برای ایضا روا بود و اگر بطلاق اجنبه شوند روا باشد و نیز باید در
 مطلقا چه اول ذکر مطلقا برای وجوب عدت کرد و بعد مطلقا به جمیع برای بیان
 عدت آورد و بعد ذکر مختلفا مطلقا به بیان اند و بعد حکم مطلقا نشاء و از فرموده
 مطلقا در حکام قریب انقضای عدت مذکور گشت بعد از آن حکم ایشان بعد انقضای
 بیان هر است اگر این آیه ذکر مطلقا که فرزندان شیر خواره بود اند و مناسب است
 باشد و بعضی از والدات مذکوره منکوحات را و دارند بدین تقدیر امر از صانع برای استیجاب
 چه بر منکوحات شیر خوار و فرزندان خویش واجب بود زیرا که شیر دادن فرزندان و آن
 پدر و واجب باشد یا محمول بر خوف هلاک میبایفتن مرضعه دیگر بود یا بنا بر قریب
 مرضعه دیگر و قبول کردن پستان و واجب گویند و از وی صیانت بچه از هلاک بشیر دادن او
 گویند مراده از مولود به بر دست گرفتن است و اگر علی باب گفتی عطف شدی بر تعبیر آن
 و علی مولود چه فایده بود و در این باب کلام چه گفته باشد جواب در افتاد مولود که
 یک بیان عدت از مطلقا تعلقی خاص و موایات است به الیه الاختصاص و در مطلقا
 بهیچ وجه جایز نیست و در او بلام ملک اشارت میکنند بکن تلک و ظرف بر آن در
 بر حال شیر خوار و آیه و مالک و یک گفته اند و در مایه عدت بیان رفتن مالک
نَفْسِ الْأَوْسَعِ مَا لَا تُخْصَرُ وَالِدَةٌ بِوَلَدٍ

تفسیر

لَا تُولَدُ لَهُ يَوْلَدٌ وَهِيَ حَالَةُ التَّكْلِيفِ نَفْسِ الْأَوْسَعِ مَا لَا تُخْصَرُ
 و علی مولود از جهت و کسوتین بالمعروف و لا انقضای بر صفت نفی و نهی خوانند و بر هر دو
 مقرر جمله التکلیف نفس الاوسعما دانند و لا مولود له دانند عطف است بر والد و اینست
 از جهت کسوت مریضات بر طریق خوب که منکر شرع و این بنا شده آن بود که هیچ کس
 چیزی قدر طاقت او باشد مرضعه را تکلیف نکند در کم کردن آن قدر که زیاده بر آن نتواند نهاد
 و بر این تکلیف ایستاده قدر زیادت نفقه و کسوت آنچه نتواند داد بهیچ نفی تکلیف کرده نشود مگر آنچه
 قدر طاقت او بود زنان رسانیده نشود و در باب اجرائی صانع مرضع بکم کردن و بر این
 از وزن و علی الوارث مثل ذلالت عطف است بر علی المولود
 از جهت ای و علی وارث المولود مثل ذلالتی مثل ما علی المولود له من نفقه المریضات
 صغیر و کسوتین بالمعروف من غیر مرضانه و لازم بر وارث پدر مثل آنچه بر و واجب بود و بر
 منف که ای از ای نشود و بعضی از وارث مذکور وارث صبی مراد دارند یعنی نفقه صغیر
 و از آن او واجب بنده است که بعد مردن شود صبی وارث بود نفقه او بر صبی واجب
 مثل آنچه بر پدر واجب بودی و ادای آن از وی روی نمود و اگر در شمار بسیار باشد نفقه را
 بر اندازه میراث قسمت کنند اگر صغیر یا بر بر بزرگوار و بعد باشد نفقه و کسوت
 بنده میراث ایشان دو حصه بر حصه یک حصه بر یاد بود فان اراد اقصا
عَنْ تَوَاضُعٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا
 علیهما این شرطیه عطف است بر شرطیه والدات بر صفت اولاد اینست
 کاتبین و جمله استنفاده غیره است چنانچه بالا که گفته و ذکر آن بیشتر رفته است اینست
 پس اگر نخواهد پدر و مادر جدا کردن صغیر از شیر که مانده باشد از رضیع بغیر خشودی یکدگر پس
 پس میان جدا کردن از شیر بیش از گذشتن دو سال نوبه کاری نیست بر مادر و پدر زیرا که
 و هر که بخواهد موافق شود از محال شفقت بفرستادن رضیع باشد **فَإِنْ**

اینست

فی غیره و دانستن این نیز از تعلیم آمده و اعتراض بجز نبش از نقیب شد و **الَّذِينَ**
يَتَّقُونَ مِنْكُمْ وَيُذَرُّونَ أَمْوَالَهُمْ
صَبْرًا لِّأَنْوَاجِهِمْ مَّتَاعًا إِلَى الْغَوْلِ عِيَرٍ
اِخْرَاجٍ و صیغه منصوب است بفعل محذوف ای بوصول و صیغه و بعضی و صیغه و بعضی
 خبر مبتدا محمول بر خبر مضاف از مبتدا اند اند تقدیر و نشان الذین یوقون و یذرون از و
 و صیغه لازم و اجهم دارند بحد مضاف از خبر بر تقدیر امر هم و صیغه باشند و الذین یوقون هم
 و یذرون از و اجاب اصل و صیغه باشند یا مبتدا و محذوف بمجرور کونیه معنی علیهم و صیغه جویند
 انجمه اسمیه عطف است بر جمله اسمیه سابقه یعنی لا ینحی علیکم ان تطلقتم الایه و جمله سابقه
 حافظه علی الصلوات تا آخر مقرر شد و در میان معطوف و معطوف علیه برای بیان حکمی از احکام
 دین و نشان و بیان احکامی که بعباش دنیا تعلق دارد و چه کجاست اعتراض او بیان نمود متاعا
 منصوب است بوقیته یا متمتعان محذوف از باب علی الف و هم عرفی الی الحما متعلق است متاعا
 غیر از این صفت مصدر محذوف است بتقدیر یفعلون فلا غیر اخرج از باب هذا القول غیر متعلق
 بحال است از لازم و اجهم ای و صیغه حال کونین غیر محذوفات یا حال است از مضاف الیه از اجهم ای
 کونینم غیر ذوی اخراج **یَنْتَهِ** و حال انسانی که استون می شود و بیان بحق می سپارند و زو جات
 میکنند و وصیت اند برای زمان خویش یا وصیت کردن است برای بقیه انسان که استون میشوند
 کونیه یکسکستونی میشوند و زمان را میکنند از خود و خداوندان و وصیت است برای زمان خویش و
 کردن است وصیت کنند و یا باین دم اتفاق و احسان بریتیه از زمان از انفسه و عطایان
 بر خود دارند که برترند و اجل و این ان افتاء و اتفاق پذیرند و حال که این زمان بهرین کره
 یا درین زمان که شوهران بهرین کنند زمان نباشند ما کونیه بکنند شوهران غیر برین کردن این
فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْتُمْ فِي الظُّلُمَاتِ
مِنْ مَعْرُوفٍ خبری که جز او جمله اسمیه است محکم امور است احکام اسمیه از عطف

بر اسمیه است اینست پس اگر آن زمان را ساکن خویش کمال بهرین آید که بخند و زمان رسالت
 برین آمده چاره نباشد خروج نمایند بکار می نیست بر شما و آنچه باشد از او بیک معنی بود
 که حکم نفع بود و ناسند به نفع نباشد بکنند و خود را استغن و عطر مالیدن و عیب شوهران
 برین آید و **وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ** انجمه تزییل است معنی اینست و خدا
 غالب است علیما ترا عذاب نماید که و حکیم است استوار است هم کار بر و فتن حکمت تواند آورد
 و بدانکه حکم مانع از اسلام این بود که زنی که شوهر او بمرد مدت عدت او یکسال باشد و شوهر او
 بود بدان نفقه یکساله وصیت کند بعده بایه و الذین یوقون منکم و یذرون از و اجاب خبر
 بانفسه از بعد از شهر و عشره منوع کنند عدت او بچهار ماه و ده شب پوست و بر جنبه که
 بیکصد مقدم شده و نیز و امت خواسته تقدم او در کند بمانفی منوع بودن نباشد
وَالْمَلَائِكَةُ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقَائِكُمْ
الْمُتَّقِينَ و اما مصدر است مرفعل محذوف ای حق فلک حقا اگر از متاع انجی بر خودار
 نفقه بحد و متاعا الی الخوال مراد بود و مراد شود این آیه در بیان وجوب نفقه عدت مطلقا
 باشد بجهت معطوف بر جمله و الذین یوقون منکم آخر کونیه و از هر دو آیه اثبات حکم نفقه نمود
 از آن آیه نفقه عدت و آن تیرین آیه نفقه عدت مطلقا و اگر از متاع انجمه متوداد و جن
 در شوهران غایب شود و علی المقتر قدرت متاعا بالمعروف مفهوم بود مراد شود این آیه و
 بیان شوهران نموده که در حق جمله مطلقا ثابت است و از نفقه حق علیه المتقین محمول بر شوهر
 انفسه و بماند و کونیه در استوجب لزوم بود حق علیه المتقین یا بیان استیسی است و در کتب نفقه
 و در حق مطلقه که هر دو سبب نکند و بیشتر از وظلی بطلاق بوسیله جنایه بالا رفته و دایه و تموم
 شد و حق نفقه که گفته شده واجب بود و حق هم مطلقا غیر مطلقه مذکوره متوداد و انجی باشد
 و آیه و شوهران بیان وجوب متوداد حق مطلقه مذکوره بود درین آیه بیان استیسی است و در حق
 مطلقا است و از نفقه حق علیه المتقین را مستقل هم و امر و نواهی سابق دارند تعلق میان کتب

و در آن غمناک می بود بر این که شد و دل او بت بدو حال ایشان شفق گشت و دل بر دعا آورد
 و از حضرت خدای عزوجل خواست کرد اللهم ارحم رحمتک کما اوتیتهم قدر که گفت و زنده گشتن
 ایشان حجت و اوستی گشت و خواست او بجا است **اِنَّ اللَّهَ كَذُوًّا**
فَضْلٌ عَلَى النَّاسِ این جمله نیز است مقرر است مفضل که در باب ایشان نرزد
 کرد و بعد از آنکه دل ایشان با ظهور پست چون آنچه کنایت است از حق
 فضل با حیا بعد از محبت و بندگی کانی بعد از فوت معنی کتی غنای منکر اند و بر آنکارا
 باغبان معنی غنای حله آن که کرد و مو که بنوا کید آورد **اِنَّ** اینست بر سر کتی که نرسد
 بر مردمان خداوند فضل است صفت است جمله فضل صفت خدای عزوجل می رسد از زنده گشتن
 و خواند که مردمان را بر مکان برساند **وَاللّٰی اَكْثَرُ النَّاسِ لَا**
يَشْكُرُوْنَ این جمله عطف است بر جمله سابقه است که برای دفع و هم انکه فضل
 خدا را که ظلم است هر چه کرد و در ترک شکر خبر سکا بر نرسد برای دفع این و هم انکه در کتی
 جمله بر وجه کمال آورد **اِنَّ** اینست و لیکن از مردمان شکر نکرانند و پس از فضل بیایند
وَقَالُوا اِنَّا بِسَبِيلِ اللّٰهِ وَاَعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ سَمِیْعٌ
عَلِیْمٌ حجت و قیاس با معقول و مقرر است برای امر بقول الله بعد از آنکه خدا
 از هر که نفع متهم میان دو قصه بنی اسرائیل که هر دو قصه شکایت الله تبارک و تعالی
 شده و علم و عطف بر قاتل است **اِنَّ** باسم خبر معقول و اعلم است **اِنَّ** اینست و در راه نفع
 خداوند کینه و خدای را شکر احوال و دانسته افعال بیایند چه هر چه میگوید و می شنود و هر
 سبک است می شنود و فعل شایسته بود و بروی هیچ گفته و در دانش مخفی نماند
 یعنی بیایند از همکاران تا شایسته بازماند و کار نماند کینه و دمی و قد می در بدی نرسد
 مملوک با عالم کمال خویش نه پندارند و بدی کردن دارند با علم بر نیکی مالک مقبض بطاعت
 بنده و در دل نیز که در کتب بصیرت حکایت آورد **مَنْ ذِي الَّذِي**

لَقَدْ خَرَّ لِلّٰهِ قَرَضًا حَسَنًا فِضًا عَفْوَ لَهُ
اَصْحَافًا كَثِيرًا و گفته است که استغفار می باشد استغفار از آنکه میوه حاصل باصله
 خدایش صفت و ابدل از دانست و استغفار مذکور معنی امر است ای اقرضوا الله و قرضها من غر
 نه استغفار و نه ایضا عید یا بجملة مقرر است برای ترفیع بر اصدق و انفاق مال و نه صفت
 بزرگ انقوش جهاد یا کافران و صفت مال حلال در اعلا دین همان فیض عفو جواب استغفار
 بن معصوم است و اصناف معصوم است از باب صبر تا اسواط ای بیضا عفو عفا عفا عفا
 کثیر و کثیر صفت است مرا صغان و بر فراقه رفع بیضا عفو عطف است بر یقین است
 کت الله خدایا اقرض منته و پس که خدای او را بخیر آید و در وجه آن کرد آنرا نه یکبار و دو بار
 کرد نه بسیار کرد و اندک بسیار مراد از اقرض درین محل و اذن مال است برای یافتن بدل
 جان فاق مال برای یافتن ثواب با قراض منباید و اقرض بروجه مثل میخواند **وَاللّٰهُ**
يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ و بسط و بسط و بسط معنی سرد و کمی دانسته این جمله نیز است
 اینست و غنای تنگ کرد و اندک و فراخی و فراخی از دست و زرق را تنگ کننده و
 فراخی و بند است از انفاق کردن فقر را بد و از صدقه دادن تنگ کننده و روشنید و بد را فقر
 از آن تنگ است بر تنگ صدق و اذن حال در صفت خیر ضعیف کردن مستوجب فقر بود و در تنگ
 فقر شود و چون مال و بر فقر آورد و بخیل از فقر باز ندارد **اِذَا جَاءَتْ الدِّیْنُ عَلَیْكَ**
فَاجْنِبْ سَطْرَ فِیْكَ اِنَّ یَقْبِضُ فلا الجود یقینا اذ هی اقبت **وَاللّٰهُ یَقْبِضُ**
وَاللّٰهُ یَقْبِضُ گفته اند چون می آید بد که کم بیند و چون میرود مدار که بناید **وَالِیْسَ**
تَرْجِعُوْنَ و در مجرور و متعلق بر معون جمله عطف است بر جمله سابقه **اِنَّ** اینست
 و چون سبک خدای باز گردانیده خواهید گشت و بخیر و بر او خواهید پست پس باید
 که سبکی فرماید که با سالی حساب تواند داد و در جهاد و ج و طلب علم و بر امور خیر صرف
 تا نرسد آن دل بر ثواب تواند نهاد **اَلَمْ تَرَ اِلَى الْمَلَاِیْمِیْنَ**

اینست که در قوت و ذات و شرف الاینها و امهات از واکثریم و بقدرند و هر که را
 تیرید چه از سبط بود این یعقوبیم و ما حضايل خوبه نمایم مرغوبیم خانه آن یهودان
 بدان ملک و سلطنت است و در و دمان حشمت و مکتبت است و طالوت از سبط بن یاسین
 در سبط او ملک بود و در قیادت او کاهن بود شاهی روی نمود و **لَمْ يَكُنْ**
سَعَةً مِنَ الْمَالِ عطف است بر و سخن حق بالملك عنده عطف علی بری
 بکن اول را بقصد استمرار جمله اسمیه آورد و ثانی را بقصد حدوث و صورت فعلیه ذکر
 کرد یعنی شرواری یا ملک است عطف آمده و در روی فراخی مال که در آن است و
 ملک در دست خود داشته باشد و داده است است طالوت فراخی از مال و عاقل باشد
 روی را به است ثروت و فراخی مال **إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكَ**
وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ
يُؤْتِي مَلَكَهُ مَن تَشَاءُ و قال جمله است لفظه ان الله اصطفيه
 فزادته بسطة و انکار مقال است جمله فراده بسطة عطف است بر اصطفيه جمله و الله
 يؤتي ملكه من يشاء و تامل است بیجا میراث آن گفت بدست که خدا تعالی برگزید
 شد طالوت را بر شما و فرود آورده است او را از روی فراخی و در علم و فراخی صامت در چشم
 و در خلق و یک طایفه و شهر را می دارد بیشتر از دیگران میدانت و در چشم نبیه قوی و
 عزیز بود داشت که خبرا کرفتن و بدست خود کله شیر در بدن توانست و خدای عزوجل بدید
 فرست که را خواهر دینری که خواست خدای عزوجل بود بدید که را در اجیر جبرجل لم و لا وجه خیر
 و در بر است و الله و است علم **وَأَسْعَ عَلَيْهِ** با جمله تامل بعد تامل است
 انما فی سبط است یعنی در اعطای است علم است و انما است است و در هر که را
 و در هر که را است برین و قال **لَهُمْ نَبِيٌّ** ان آیه مالک
إِن يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ

اینست که تیری از ترک قتال بسته و مالان نقل فی سبیل الله تا آخر گفته یعنی جسته را که بر او
 رضای خداست قتال کنیم و در اعطاء کلمه علیا نمیشیریم و حال است که ما از سر اسباب خویش
 بودن این خویش سروان آورد و شده ایم و بعد از آنکه در جنگ و خون ریزی او نمیشیریم
فَلَمَّا كَتَبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا
مِّنْهُمْ فظرف است متوولوا ای فتولوا این کتب علیهم القتال و جماع عطف است بر فتولوا
 الا قلیلا منهم رفع بر بدل است از فعل فتولوا و نصیه است شش است اینست پس هر که در
 قتال فریفته گشت و بقتال مامور گشتند از قتال روی گردانیدند و بتولی دادند و گشتند
 از آن ایشان که سینه و سینه در تن بودند که باطل لوت موافقت نمودند **وَاللَّهُ عَلِيمٌ**
بِالظَّالِمِينَ با جمله تامل است چه الحق و هدیه محقق است متوولی ایشان و که است بر
 مریضان است اینست خدا عالم است بظلال احوال ظالمان و اندر بر سر او دان ایشان تواند
وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ
طَالُوتَ مَلِكًا عطف است بر قالوا که در اذ قال انبی که شسته ایراد جمله
 مستانند که در میان بود برای بیان جمله شکایت از جماعت مذکور که مستغور و مشغول است
 انما فی روی نمود ملک احوال است از طالوت یا تیرست تا کیده جمله از جمله است که ملک بنی بود
 سنائی است و الله مال و نعم نبات خویش حکم مستعد است مظنه شکایت و در دست ساع نیز از
 منور و کرد جمله از کله آورد و چنانچه در حدیثی که کتب کا و مشک که است عند بنی النبی و
 امه و تامل ساع منزه که سایل جمله بود که شده است اینست گفت مرثی را ساع بر این
 در هر که خدای طالوت را بر شما باو شاهی برانگیخته است و صلاح کار شما بر دلایه او و نمیشیر
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ يَكُونُونَ لَكَ الْمَلِكُ عَلَيْكُمْ وَنَحْنُ لَقِيَ
بِالْمَلِكِ مَنَّهُ فظرف است متوولوا جمله مستانند که جمله بنی حق بالملك حق است
 گفته مرطالوت را بر ملک سلطنت انکا باشد و اولایق فرماندهی ملک کدام وجه خود

و در بعضی از تفسیر در دفع این سوال و محل این اشکال استوارا یعنی از اولی الا یلین و کفر و
بر بعضی مواضع الکفر دارند باخراج از کفر سوی ایمان بعد تحقق ایمان و اخراج از ایمان سوی
کفر و تحقق کفر و بعضی اخراج را با دامن خروج از ظلمات سوی آرزوئیات بران نگاه
دارند و از آستان و ظلمات تاویل کنند برین طریق از لزوم اشکال و ورود این سوال در بعضی
بند و بعضی استوارا یعنی استوارا و کفر وافی علم استوارا دارند و میگویند که بعضی حال که درین
بند منقول است بنده اند یعنی مراد از الین استوارا موثقان بالفعل و از الین کفر و اکافران
بفعل گویند و میگویند که صیغه مضارع است بر طریق المده الذی ارسل الیراح بشرایا
یعنی امری برینند و این کلام را از قبیله آن حضرت فلانة نهالت به دارند و اخراج موثر از کفر
سوی ایمان نیز از تحقق ایمان و اخراج کافران از ایمان سوی کفر نیز از تحقق کفر بنده دارند
فَلَمَّا أَصْبَحَ النَّارِ هُمْ فِيمَا خَالَدُونَ
و در این کافران کلام را بر سوال ماست نهتم الاخرة آورده اند و اینجاست جواب سوال قبول
و در بعضی استوارا و جمیع فیما خالداون تکمیل است از منتهی نش و هم عدد خلود
یعنی این کافران اصحاب دوزخ اند اینان در دوزخ جاوید باشند **الْمُتَرَاتِي**
الَّذِي حَاجَّ ابْنَ اِهِيَمَ فِي رَبِّهِ خطا به مرثیای علیه السلام است
و در بعضی بنود و دیدن سوی کسی سبب است برای علم حال او پس رویت مذکور می باشد از علم حال
و در بعضی کلام بر جمله بنده اند الم یعلم حال مر حاج ابراهیم و هم درین محل برای اشکال
است و این است بنده و باجمعه مقرر مضمون استوارا و الین استوارا میگویند که بعضی من الظلمت الى النور
را تفسیر بنده بود الم تر ان الله یحاج ابراهیم کیف یفرض الله ابراهیم فاخرج من ظلمات التشیبه
فغلبها النور البقیس الذی احمه به استوارا اینست یا نداء التشیبه یعنی آستانه حال که است
و در بعضی بنده نشان برورد کار او می نمود و این می نمود و حاج نمر و علیه السلام بود
ان آتیه الله الملك سقوت است بجای یفعل سیت ای حاج ابراهیم لیسلان آتیه

و در بعضی از تفسیر در دفع این سوال و محل این اشکال استوارا یعنی از اولی الا یلین و کفر و
بر بعضی مواضع الکفر دارند باخراج از کفر سوی ایمان بعد تحقق ایمان و اخراج از ایمان سوی
کفر و تحقق کفر و بعضی اخراج را با دامن خروج از ظلمات سوی آرزوئیات بران نگاه
دارند و از آستان و ظلمات تاویل کنند برین طریق از لزوم اشکال و ورود این سوال در بعضی
بند و بعضی استوارا یعنی استوارا و کفر وافی علم استوارا دارند و میگویند که بعضی حال که درین
بند منقول است بنده اند یعنی مراد از الین استوارا موثقان بالفعل و از الین کفر و اکافران
بفعل گویند و میگویند که صیغه مضارع است بر طریق المده الذی ارسل الیراح بشرایا
یعنی امری برینند و این کلام را از قبیله آن حضرت فلانة نهالت به دارند و اخراج موثر از کفر
سوی ایمان نیز از تحقق ایمان و اخراج کافران از ایمان سوی کفر نیز از تحقق کفر بنده دارند
فَلَمَّا أَصْبَحَ النَّارِ هُمْ فِيمَا خَالَدُونَ
و در این کافران کلام را بر سوال ماست نهتم الاخرة آورده اند و اینجاست جواب سوال قبول
و در بعضی استوارا و جمیع فیما خالداون تکمیل است از منتهی نش و هم عدد خلود
یعنی این کافران اصحاب دوزخ اند اینان در دوزخ جاوید باشند **الْمُتَرَاتِي**
الَّذِي حَاجَّ ابْنَ اِهِيَمَ فِي رَبِّهِ خطا به مرثیای علیه السلام است
و در بعضی بنود و دیدن سوی کسی سبب است برای علم حال او پس رویت مذکور می باشد از علم حال
و در بعضی کلام بر جمله بنده اند الم یعلم حال مر حاج ابراهیم و هم درین محل برای اشکال
است و این است بنده و باجمعه مقرر مضمون استوارا و الین استوارا میگویند که بعضی من الظلمت الى النور
را تفسیر بنده بود الم تر ان الله یحاج ابراهیم کیف یفرض الله ابراهیم فاخرج من ظلمات التشیبه
فغلبها النور البقیس الذی احمه به استوارا اینست یا نداء التشیبه یعنی آستانه حال که است
و در بعضی بنده نشان برورد کار او می نمود و این می نمود و حاج نمر و علیه السلام بود
ان آتیه الله الملك سقوت است بجای یفعل سیت ای حاج ابراهیم لیسلان آتیه

امده گفت ایست بخت و یا ابراهیم سبب آن بود که خدای او را بدرجه ملک رسانید
تقدیر و مکتب و عزت و شرف کرد ایند و در کبر و خرد و بینی او زد و در قول و فعل بزرگ کرد
ملوک قانده بود که از اعجاب ایند و دنیا می نمود که یو را در آن از شتهما ز ساخته و سفت آن فرود
پرداخته و در وی تختی بود چهل کرد و ستاد و کربانها و از جوهر نفیس و خلایق آن سر بر ظاهر و بطول
ابریشمین و تواند بود که آن اینه سالک با طایع ابراهیم تعلقی ظریفه باشد یعنی مباحثه او را
رفت بود که خدای او را با و شاهی داد و قیام ملک و سلطنت بر سر او نهاد و در قصه آورده اند که
که زیادت ثانی بر سر داشته و خود را اله عالم پنداشته و مرد و لعین بود که ابراهیم خلیل علیه السلام
و السلام می دله و مجاریات نمود **چهارم** کرده اند که ملک نام دنیا چهار کس و مسلم و دو که نزد
مسلم سلمان بن داود علیه السلام و سکندر ذو القرنین و دو که فرزند و لعین و شهاب و دو
گویند بخت و خدای این را از سوت میکش و نهایت خشت بخت می سهیمین می کشند
از قال انبا ایهیم ربی الذی یخیر و یمیت یعنی بگویند
خوانند معنی هر دو یکی دانند از قال بر تقدیر تقدیر است آن اینه سالک طرف حق است و
تقدیر ظریفین او بدل است از جمله بی الذی یکی مقول قول است **ایست** یعنی
مباحثه ابراهیم کرد و با او بی دله و می صلوات و در آن محکم که ابراهیم گفت و در صفت
موقف برورد که در آنست که مرد که نماند میگرداند و زنده گرامی میراند **قال انبا**
ایحیی قامیث **قال** ایست که استانده است در جواب از قول این که ابراهیم
فکست **ایست** گفت نمرد و منم که مرده زنده میگرداند و زنده میگرداند و زنده میگرداند
اختلاف وایت است و بعضی گویند چون ابراهیم بنان داشت نزد او را باند کرد و بعد چندی از
بنده پرورد او چون ابراهیم در مجلس در آنجا با او می نشست و بعضی گویند در زمانه فرزند و لعین
این زمان بخت است که نماند برای خردین غلبه بخش میرفتند هر کس که است او را سبب مرگ
نماند می لعین مذکور او را خدای نوبت ابراهیم سبب کرد و در بخش او را بخت است

اختیار نکرد و سر زمین بنیاد و در لعین او را گفت سجده بیا و طعام بر دار ابراهیم گفت نه هرگز
خود را سجده سببم بخش و بیکر سر زمین بنیاد گفت من یکبار بر زانو نیستم و صفت او
میت ابراهیم گفت ربه الذی یکی و نیست نزد گفت انا اجمه اولیت بعد و دوندی از نزد
فرز او یکی را گفت دوم بار را کرد گفت به من این را زبانه م و او را میزدیم ابراهیم
که بر داوید و یحیی باطل او شسته محبتی که او را با او دم زد و بود مجروح شدن آن مسرت نمود
تقدیر کرد و دل بر تقدیر آن **از قال انبا ایهیم فانت الله یائی**
بالتسین من المشرق فانت یهنا من المغرب قال
استانده است در جواب **قال** ابراهیم من قال المعین **دک** **سوال** قان الله و وجه صفت و
فانت یهنا من المشرق **جواب** فانت سبب بر طریق لک آنکه کرم فاعطین چه او در حق خدا
آنکه بر از جانب مشرق سبب است برای آنکه کربا او مخالفت دارد از و بخوبی که عکس آن پاد
و در آن اسد یائی بالتسین من المشرق محمول است بر تقدیر قول که معلوم است با بر حلقه محمد و خدای
قال ابراهیم نزد وقت جواب با طلافی قول ان اسد یائی بالتسین فانت یهنا من المشرق
نزد او بخت است اعلا امت الحاکم مضمون جمله بود تیزل او منزل کشان نمود **ایست** گفت ابراهیم
نزد او باطل گفته و از دایره حق بیرون رفته اکنون سخن میگویم که بدان اسکان تو جویم بر
ظلمی می آید و آنرا بر از مشرق یعنی خاور او تو بیا رفتی از مغرب یعنی باختر این را هرگز نتوانی
آورد و معارضه باطل نیز توانی کرد و مرد و لعین در احیای و ماتت معارضه باطل نیز عاجز نمود
بیمت الذی کفر عطف است بر قال **ایست** پس کافر یعنی مرد و لعین است
است و بکشت و اتمام هر است از محبت فروماند چنانچه در آن جای دم زد و فانی در تقدیر
او را می کشد که در جهان پیدا شده و همه عالم را در تحت ضبط آورد و در پیوسته بر سر
نور عالم پنداشته و در آن کنعان بود و در مملکت او کشته با جاعل عجب و اعجابها و
نمود چنانکه گویند در شهری از شهرها که ما بودی از هوام و حیص مودیات چند است و در آن

پیران بنفشه **وَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ** و در حرف عطف است بر کاف
نذیره الذی مر عطف بر الذی حاج ابراهیم تقدیر نیست الم ترالی الذی حاج ابراهیم و الذی مر
قریه اینست ای نذیره حال کسی که حاج و مناجاته کرد با ابراهیم یا حال کسی که گشته بود بر وی باز
ویدی بود بر کرانه دجله آید و به قول گویند و بعضی گویند از دیدن همان دیده است و ران دیده و ران
و چند نفر آدمی از آن از ترس مرکب بران آمدند همه مردند و بعد چندی که بدیدند پناه بر خشت زدند
گشتند و بعضی گویند آن دیده است المقدس بود که بجز او را خراب کرد و هفت و نهار آدمی گشتند
و بعضی مادر ابراهیم و قیده او را **وَهُيْ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا** بنحله
است از قریه و تقدیر بر ذوالبالی است منکر و اجبت شد از جهت آنکه مصدر بود است از جهت
ندارد و دیده یعنی فایده و معنی مع ای و بی حالتی و عروشه یعنی لم تبین فیها غنیه
چنین بود حال آنست که آن دیده با تکتها خویش خالی بود و در وی از سران و متابعان آن
مینمود و تواند بود از خویش شگفتی و نه با کسبت ثبوت مراد شود و دیده یعنی با قطعه
معنی کلامی و خطری گویند و حال آنست که آن دیده یعنی دیوار آن دیده با سقفها و آن فضا بود
اصل دفع خراجه و بران بنمود و تواند بود که معنی بر حقیقت خویش باشد معنی چنین بود
اهل آن اول سقفها از آید روی بخواب نهاد و بعد دیوار را بر سقفها آن دیده افتاد و تواند بود که
برای تشبیه بود و توضیح از مصاف الیه خویش شود بچون مثل زید الایچه ای لایحه سینه چنین بود
نزد آنست حال کسی که حاج با ابراهیم کرد یا از حال اینچنین که که رو بر و انچه چنین فریاد و این چنین
سخنی در دل خویش میگوید بپوست خدای او یا یاری کرد و از ظلمت کشته سوی نور لعل بران آورد
و درین کرانه مذکور و گویند سخن مسطور اختلاف آمده نزدیک بعضی ثابت شده که که گفته اند
کافری بود که این عمل را آوردی نمود و عین بر لیل است و او را دیدی کسی دیده اند بعد موت و دیده
ذکر و در سلک نموده و لعین و بدلیل قوله تعالی و لم تبین له قال العالم آمده است که کل شیء قدیر
میکنند بر مرد و شیاطین و بعضی گویند که زنده مذکور و گویند مسطور خود و بعضی گویند و بعضی

آنست که این معامله از غیر روی نمود برین تقدیر برانی میسر پس چهل نوبت از کمال
بشدت بر وجه او را می نمود و ذکر کرد زنده مذکور در دین ابراهیم دارند و در سلک ذکر نمود
نمودند و جمله اعلم ایا را از نوعی از علم که مقرون با الطینان قلب است نبوت حدوث
طینان تحقق ایا نماند فی بنا شد چنانچه در و لکن لیطین قلبی در تشبیه با ابراهیم یا ایهام
بر و معنی او در تفسیر قوله **قَالَ اِنِّي بِمِیْ هَذِهِ وَاللَّهِ بَعْدَ**
من تمام آنچه حال است قدر و مقدار نیست مانند جمله کم حضرت صد و هشتاد و هشت
است که گشته بر قریه و حال آنست که آن قریه چنین بود در خیال که میگفت ائی می بین
بعد موت و چگونه زنده خواهد کرد خدا این قریه را یعنی اهل او را فایده یعنی
زنده و مفعول است فاعل ما جراتا خبر کرد حصول با چه وجه مقدم آورد و نشاء و انکار
ایضا از قریه است و از مومنه حال قریه بود بر وجه تقدیم مفعول و تا حرف نعل سینه نور
کرده مذکور در آن قریه که گشت و این سخن یعنی ائی می بیند آمده بعد موت و نه بن آنست
و در زمانه قبل سال داشت و در آن روز با او از مملو مات خبر و مرید زینتی و زنده شد
نیز و خبری در شنیده بود و زینبیل و شنیده داشت خرابی است که داشت خویش بر بعضی
گویند بر صد سال بیان که گشته بود بعد پدیدار شد از زنده گشت **فَاَمَّا تِلْكَ الْاَلَّةُ**
بِمَا يَدْعَا بِهَا عُلَافَةً بر مراد می قایل اند که فایده آمده و بعضی اوقات معنی نام دارند اما
بعضی نه از مایه عام متعلق است با ت قبضین دام مومنه او نموده بانه عام **مِیْنِ** اینست پس
افوا باینده او را ضای و مرده و یا فخته ماند صد سال و این موت و نوم ابتلائی بود نه نوم طبیعی و
موت یعنی بود انقضا و اجل و اگر قبضین دوام امانت نکنند متهم بنود و در دانه
ثُمَّ لَعَنَهُ عطف بر امانت **ثُمَّ لَعَنَهُ** اینست پس بر انکسار او را یعنی زنده کرد و
خوابید و او را **قَالَ كَذَبْتَ** ای قال الله تعالی بعد بخت و احب به کذا و
موت با قریه او را زنده میکانند از کذا **لَعَنَهُ** که لعت تمیز و فست و که در تبت

قال جوابه متلفه بجهت ذاق لعل گفته اینست گفت خدای جنبه مدت در وقت را کرد
 یا جنبه وقت در خواب بر آوردی **قَالَ لَيْسَتْ يَوْمًا أَوْ بَعْضُ يَوْمٍ**
 قال جنبه متلفه بجهت ذاق لعل گفته اینست بگو روز یا بعض روز در وقت را کرد
 کرد صیغه یک روز یا بعض روز در خواب کرد ایندم کرده اند میرانیدن او در وقت را
 استلک آفتاب بود و زنده شدن نزدیک غروب وی نمود بشت بفرگشته بود نظر بر آن بگذرد
 بعضی یوم بر زبان آورد چون در غم افتاد و پیش از دیدن آفتاب بشت نه روز بود بعد از آن
 بقیه بشت بعضی روزی نمود مقام شک استعمال او بود محل اضراب استعمال مل باشد بجا او
 بقیه بل آید جنبه در وارسند و الی مایه الف او بر میون معنی بل بر میون تحقیق شده است
 کلام بر یقین نه داشته معنی بطلان پیدا شده و این شکل است زیرا که اگر قیل نکو یا این روز را این
 روز که در وقت صبحی آن خفته می روزه دارند یقینا بعضی روز یا بشته و اگر روزی دیگر گفت
 آن یقین نه زیاده بر روز بود هیچ وجه نزدیک لعل میان یک روز نمی آید و کلام مذکور بود
 مسطور یقین نه بید قال **بَلْ لَيْسَتْ يَوْمًا عَامِرًا** یا جنبه متلفه
 در جواب ذاق لعل معنی قال ذلک بل عطف است بر بشت یوما برای اضرب است
 اینست خدای گفت جنبه است که همان دایه بجهت نیست کمی نیاید که در یک روز بشت
 حال مدت در سال **فَانْظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرِبَاتِكَ**
يَكُنْ سَنَةً فاعطف است بر تقدیر قال ای فقال انظر طعامک لم یکنه آداب لغف بشت
 از سته و سته بقیه گویند صحیح است اصلا و شیه بود بر لیل بلکه معامله حالیه و اما نه میگویند فعل
 از زمانست فلان معنی معامله شیه و دید بابت فعل از و سته بته بود و لا جرم با اصلا بود
 بقیه گویند سته فاعطف است بر اصل سته بود و بابت فعل از و سته بته بشته یا ستم الفیه فاعطف
 لم یکنه نه بشته و از سته بابت فاعطف معنی یا ستم بته بشته و بقیه بشت بقیه
 السنون **سَلَامٌ** بر تقدیر یا اصل یا سته سقوط پیدا اند فرات لم یکنه بجهت وجه بود

بن فرات با سکت میدارد حاصل نمی بیند ارند و وقتی نیکنه لا جرم با سکت که مخصوص است
 می آید و بقیه متلفه بجهت ذاق لعل گفته اینست بگو روز یا بعض روز در وقت را کرد
 فعل متلفه بجهت ذاق لعل گفته اینست بگو روز یا بعض روز در وقت را کرد
 است از جنبه بجهت ذاق لعل گفته اینست بگو روز یا بعض روز در وقت را کرد
 و از جنبه بجهت ذاق لعل گفته اینست بگو روز یا بعض روز در وقت را کرد
 و از جنبه بجهت ذاق لعل گفته اینست بگو روز یا بعض روز در وقت را کرد
فَانْظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِتُنَظَّرَ أَيْدِي
الْإِنْسَانِ فَإِنَّظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ تَنْشُرُهَا شَرُّ
تَكْسُوهَا الْحَمَاءُ و انظر الی حمارک عطف است بر فاعطف الی طعماک و شرباکی
 لفعلاک متعلق است بفعل محذوف ای فعلنا ذلک لفعلاک لایه لایه س و جمله موصوفه است
 برای بیان فاعله فعل مذکور و انظر الی العظام عطف است بر و انظر الی حمارک کیف حال
 است از مفعول تشبیه و تشبیه با غیر منقوط و ناری منقوط خوانند این از معنی حیوانات
 یعنی حرکت دانه است فاعطف است بر ای عطف لم لم او معنی بر لباس تشبیه کرد
 فقر بر کوه بر پهل کلیل آورد و بیا که بر تقدیری که ارامت و لغت مذکور خوانند یا ستم
 بهر کردن مراد دارند و انظر الی حیات حمارک با عطف یا ستم و انظر الی العظام
 و از جنبه بجهت ذاق لعل گفته اینست بگو روز یا بعض روز در وقت را کرد
 و از جنبه بجهت ذاق لعل گفته اینست بگو روز یا بعض روز در وقت را کرد
 و از جنبه بجهت ذاق لعل گفته اینست بگو روز یا بعض روز در وقت را کرد
 و از جنبه بجهت ذاق لعل گفته اینست بگو روز یا بعض روز در وقت را کرد
 و از جنبه بجهت ذاق لعل گفته اینست بگو روز یا بعض روز در وقت را کرد

میراند حکیم است استوار کار است میانه بین و زیان بین او هر دو بخت است و بر هر دو اطمینان
است مثل الذین ینفقون أموالهم فی
سبیل الله کمثل حبة أنثت سبع سنابل
فی کل سنبله مائة حبة والله یضاعف
لیمن یشاء والله واسع عليم
مضاف است الذین ینفقون ای مثل انفاق الذین ینفقون فی سبیل الله کمثل حبة یا بزرگوار
مضاف از بخت ای مثل الذین ینفقون فی سبیل الله ای مثل المسفقین کس در جهه بل نیست
سبع سنابل صفت است مرتبه فی کل سنبله مائة حبة صفت است مرتبه سنابل یا بل نیست
ضمیمه ای فی کل سنبله مائة حبة یا بزرگوار ای مثل است و جمله و الله واسع عليم
بعبارت دیگر ای مثل الذین ینفقون تا آخر بیان فضیلت انفاق و وعده ثواب منفق
متصل است بآیه یا ایها الذین آمنوا انفقوا مما رزقناکم تعقیل است بر طبق انفاق و دلیل است
مستأنف است در جواب ما شان المسفقین معترض است یک در میان بود میان دو کلام متصل
اینست حال انفاق که نیکه اموال خود را در راه رضای خدای چون جبار و طیب علم و دفع جواج
محتاجان انفاق میکنند و در مقامات خیر و محال بر بندگان خدای تعالی تقدیر امیدوار
والله است در نهایت کونین متقیان مذکور می بر بریده دانسته است که بر رویانهاست خوشه را
استن و نسبت بر رویانیدن سوی جمله است و جاری است از باب سبب و نتیجه است که برای
هفت خوشه که در هر خوشه صد دان است سبب شود و تحقق می دهند و نتیجه به برای صحت
تشبیه لازم ندارد تحقق این بر وجه فرض کافی پیدا نمایند عبارت است از ثقیف علف ثواب
نکات مفصّل است و خدای تبارک و تعالی دو چند کرد است ثواب از یکی برای کسی که دو چند آن
کرد ایندن ثواب او خواهد و یکبار تا هفتصد تصنیف هزار چهار صد شود با کرات بسیار
که خواهد تصنیف کند نام شعبی از حق که رضای الله عنه کرده اند تا آخر در این نامه

خبر سالار

نسیب الله انفق و من شاق فی الدنیا کل در هم حلق عاجل و انت الف بهم الوقیمه یعنی هر که در
دنیا خوش برون آرد و برای رضای خدای تعالی بصره بسیار و خدای در دنیا خلق این در هم
بهرت نکور مال او کم نشود چنانچه در روایت دیگر آمده مال من من بعد نه هزار در هم
در آخرت باید و اضافی در مضاعفه دریا بد و خدای فراخ عمل است هزاران قدرت عمل بنظر آید
عمه از کتب بدان در هر که در شمار بنده درینا ید داشت مقال و عمل و خلوص اخلاص در عمل متقیان
در دنیا و ادا آن بر قدر آن و زیاده کردن بر آن قدر که خواهد و تواند در تفسیر آورد و در غرض
برای که شکر است و غیرت پیش آمد و هر روز غرض است و می افروزد با خرمی و به خلق مرتبه
رساند که هر که خرد و نافر خیزد و بفرقه وقت یک فرما جماعتی می کشند و وقت مرکب کج
نزدیک است به نذر نوبت سوار می شدند و تنگی آب کجی رسید بود که شرا می کردند
و برای او ای شنبه ندانی که از و یکجمله می خوردند و اکر کم بود و نشکست بصورت بملاک می نمود
بیا نشنید بیا بر علیه الصلوة والسلام بیرون آمد همچو عیون ازاده بیرون آرد و هر خورده
بر بند و مرکب او دادند و خبر کردند و دنیا میرا المومنین عثمان رضی الله عنه گفت هر که را
در دنیا را ساخته کرد نام هر که خرج ندارد و او را خرج برسانم بیا بر صلی الله علیه و سلم فرمود
من فی العزفة الجنة هر که نکر عمرت ساخته کردند خدای تعالی او را بهشت رساند
بر رویان عثمان رضی الله عنه صد شق یا لایان و جوهرا آن او کرد و بفرست بنی میر علی الله علیه و سلم
و در این بر رویان صد شق عیبه و سلم گفت من خبر حبش العزفة الجنة امیر المومنین عثمان را
فرمود و این و جوهرا آن ساخته کردند و بدین راه با ج و بقیه امیر عثمان رضی الله علیه و سلم
فرمود و این بر رویان صد شق عیبه و سلم و همانند کرد و در کن خوشی کجی بنده و بهر است و بر ایمان
فرمود و این بر رویان صد شق عیبه و سلم عثمان عیبه و سلم فرمود تا آخر عثمان عیبه و سلم فرمود
فرمود و این بر رویان صد شق عیبه و سلم عثمان رضی الله عنه فرمود و هزار دنیا پیش بیا بر صلی الله علیه و سلم
فرمود و این بر رویان صد شق عیبه و سلم عثمان رضی الله عنه فرمود و این آیت در کتاب

حسنه باشد و به اهل سنت و جماعت است که سید مذکور شده نشود و حسنه را تکرار
کفر و ولیکن حسنه شدن صدقه مشروط به عدم حقوق و اذی است چنانچه موقوف بر عدم
ویرست پس سید مذکور مذکور نمیشود بلکه نوع حسنه شدن باشد و تقیید نواب و انفاق
لحوق منه و اذی درایت الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله ثم لا یتبعون ما انفقوا منها و لا اولاد
هم اجرهم عند الله و شبهه بانفاق خرائی و کافر درایت کماله فی نفق مال ریال الذین لا یؤتی
نابسه و الیوم الاخر و تمیل فمثله کمثل صفوان علیه تراب فاصابه و ایل فقره صله امور
بین وجه بود که صاحب منه و اذی از صدقه می توانی نباشد از جهت نور شرط شدن قبل
سید بعد از حسنه کشتن **و دیگر آنست که بخر و اذی اصل نواب صدقه نمیرود و حسنه**
باجل میگرد و لیکن افزونی نواب و انفاق اجر در وفق وجه بانی او میرود و وجه این قول
که انفاق مال شک نیست که از جهت دفع حاجت محتاج و دریافت دل عباد خداست چنان
عمل البته موجب نواب و جرات لیکن افزودن نواب و انفاق اجر موقوف بر انفاق
و اذی است اگر چه و اذی لاحق شود و وفق عمل و انفاق اجر را میرود و ریایه الذین ینفقون
اموالهم فی سبیل الله ثم لا یتبعون ما انفقوا منها و لا اذی لهم اجرهم عند الله
اجرهم برای عهده است معهود اجر مضاعف و تمیز اید و انفاق خوف و خزن بودن برای
اجر نباشد و نیز آیه قول موقوف و منفقه غیر صدقه متبعها اذی نیست آنست که صدقه
با ذی صدقه کشته و محسن و استحقاق نواب بپوشد که خدا تم فضل است مقصود آنست که در
عیال اصل صفت ثابت باشد اگر صدقه از اهل نبی نباشد بهتر قول موقوف از ذی نواب
و اما تشبیه صدقه مقرون با نواب و اذی بصدقه مایه کافر و کمال او بخر که بر و اذی بود
و او را باریان بزرگ فطرت رسیدن تشبیه بطلان فضل با بطلان اصل بود یعنی لا یبطل
نواب صدق که مال من و الا ذی کمال الذی ینفق مال ریال و الذین لا یؤتیون من الله
الا ذی یار و الکفر اصل النواب انجمن قول بقول ما است و جماعت موقوف بود

قول اعتدال که اصحاب عمل است و برتر باشد **فمثله کمثل صفوان علیه**
تراب فاصابه و ایل فقره که صلدا اجماع معنی
است برای مثل و ایل با قبل است اینست پس مثل کسی که انفاق کند بجمع انفاق غیر انفاق
بغیر انفاق و انفاق بجمع مثل سنان است که نشاء بایان است و انفاق بود و انفاق
در بیان بزرگ فطرت و تمیز بار و او را صاف با کدورت فک بکار دلا
لقد فرق علی شیء مما کسبوا ای لا یجدون نواب شی
لا تقوا انجه نیست ترشیل مذکور بایا حال است و الذی ینفق معنی الذین است و اذی ینفق
و الا ذی ینفق فخط است و جمع کردن لا یقدر و ان از جهت معنی او چنانچه در تفسیر کمال الذی است و او
بیرا انفاق است و حوله سید مذکور به هم و ترک کم در کل است لا یتبعون تحقیق شده
بیت نواب هیچ جز از آنچه کس کرده اند نباشد و بسوی ادراک جز او هیچ جز از انفاق
و انفاق نیست **بنت الله لا یهدی القوم الکافرین**
انچه نایل است اینست و خدای کافر را یعنی کسان را که مرکب ایشان بر کفر و عداوت
نور است و برای اینست که مرا ایشان مرکب و عداوت خواسته ایشان را جای درد و فرخ شده
و انچه کشته و در راه بری و انفاق و نفقته مثل الذین ینفقون
أموالهم ابتغاء مرضات الله و تشبیه
الفسهم کمثل حبه بونوعه اصحابها و ایل فاست
الکما صغیفین فان لم یصیها و ایل فطل
بجمله عطف است بر جمله مثل کمثل صفوان متضمنه ترشیل حال منفق فی که انفاق نور
بخر و اذی باطل کنند یا سمعه و یا و ناکر و یدین بخدا مقرر گردانند انفاق و انفاق
منقول است و نفقون و نفق من الفهم عطف است بر ابتغاء و مرضات ای تشبیه لانفسهم
بسان و نفق من الله و الا ذی و الا سمعه و الیاء و الکفرایه و الیوم الاخر مثل حبه غیر

اگرین عزم کند بودی سزاگوروی نمودی نه چنی که این خود را طای غی خوانند ناطق بگویند
 و بدلیل آنکه در آخرین کلام لعذاب و العذاب الاخره آورده اند و بدین عزم و شوق بگویند
اَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا اَنْزَلَ اِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ در جواب آنکه
 اعمال و محاسن و موافق و بدان بود و در آیه لا یكلف الله الف الا و عملی که بکسی عیب نیست
 هم باب اکتی و اعمال و کردی خواهد نمود و جمله در آتن و کلام برای اهل اسلام است و بدین
 علیه السلام ستر شده آورد و ایمان و ایتان این ترا ذکر کرد - اینست که دیده است بول نبوی
 که بر روز بروز و کار فرستاده شده است و بدین بروی از وحی خدای آمده است **وَالْمُؤْمِنُونَ**
كُلٌّ اَمَّنَ بِاللّٰهِ وَرُسُلِهِ و کتبیه و رُسُلِهِ
 کلام منم از باب و المؤمنون مبتداست کل مبتدا دوم آمنه بابیه خبر مبتدا دوم مبتدا دوم
 خبر خبر و المؤمنون خبر خبر و مبتدا ای کل آمنه بابیه و تواند بود که المؤمنون مطلق بر آید
 دارند کل آمنه بابیه مبتدا خبر جمله معلله و یا مبنیه جمله سابقه بنیانند برین وجه بر المؤمنون و
 صیغ بود بر و جلال در دست نباشد و ملا یکتا معطوف و خبر خبر عطف است بر بابیه و کل ای نبی
 است بدلیل الفرق و قوله سمعنا و اطعنا و افراد خبر امرای اعتبار افراد اقطاع است
 و جلال است و کرد و ندکان هر یک از این که و دیده است بجه او ایمان آورده است بقول جلال
 بر وجه دوم - اینست ایمان آورد و رسول را بجه بر فرستاده شده است و ایمان آورده و
 به آنچه برین بر آید هر یک از این که آورده است و تصدیق کرده است از این صفت است
 و سطر حق جل و علا و ایمان برین بران جاست بر جمیع خبری ماکه این بدین وجه بود
 جمیع خبری ماکه باین ایتان ثابت خود **لَا تَفَرَّقْ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ**
رُسُلِهِ لا تفرق محمول است بر تقدیر قول ای کل آمنه بابیه و ملا یکتا و کتبیه و رُسُلِهِ
 تفرق بین احد من رسله صفتی جمع است بر طریق و ما شکم امر صفت خبر خبر سویی منفرد و منفرد
 مخصوص است بافت سویی پس و جمع بود و خبری که گویند اند فرق بین ایمان برین برین و

بین و تصدیق نبوت ایشان اما در فضل بفع بر بعضی تفاوت و در بیان ایشان نیز بیت بنای
 است ارسطو فیلسوفی که بعضی تصدیق بین است و تفاوت و فرق میان ایشان در اصل نبوت
 است و باین بیان و آنکه بنابر حدیثی که علیه السلام فرموده لا تفضلوا علی رسول من فی الدنیا
 و الاخره و تفضلوا به و یا منی از تفضیل در اصل نبوت **يَسْتَقَالُوا سِمَةً**
وَأَطَعْنَا عطف است بر کل منم ما بعد ای و المؤمنون آمنوا و قالوا سمعنا و اطعنا
 است مؤمنان ایمان آورده اند و گفته اند ای که فرمان شما را می شنیدیم و طاعت می کردیم و با عطف
 برین و سطر با عطف است و دیدیم **غَفَرْنَا** غفران است برینا بقدری که باینجا می رسد
 معذرت برای توصیف خدا بر بویست و تشریف خویش اضافت این نیز محمول است بر تقدیر
 قرنی فی بین هذا القول و هذا قایلین بعد قایلین سابق حال دارند و الیک المصير
 بقول سابق بنیانند بر معنی قایلین و هذا القول و هذا القول از باب عطف معذرت بود و از
 بر عطف خبر نباشد - اینست به امر و برای ماکه ایمان ما از نوع امر ندان که صفت
 دیده است و طاعت تو باشد ای پروردگار و رای آفرید کار ما بسوی مساجد تو بازگشتن است
 و توبه تقابل تو بپوشتن است و بدانکه از تفصیل صفت ایمان درین آیت بیان شده و درین
 و توبه و بجه بران آید و در روز قیامت ماکه و الیوم الاخر عبارت از آنست در آخر ذکر کرد و
 ای که در روز قیامت و اعتراف ایمان است و آن کنی از صفت ایمان است **لَا يَكْفُرُ**
لَفْسًا إِلَّا وُسْعًا این جمله است تقدیر بر این که عموم محله ایمان تبتدوا
 شکم و خوف و کما سبک به اندین اول خطر منیاید و در موافقه خطره مایه ای و وسع
 توبه و تبتدوا بود خطره بل موافقه مایه ای و وسع کا خطره متا شود جمله ای که
 بر این سوال دارند است تقدیر بنیانند - اینست فدا و بجه بران
 و تکلیف نموده و بر قدر وسع در کن و مکن است و ای که خطره مایه ای و وسع
 بنیانند و بجه بران آید و در حکم خطره مایه ای و وسع و ای که خطره مایه ای و وسع

تکلیف

قاهر است و تنویر بود وجه شرف در رخ روی نمود و عارف آنکه باید و خواستش رفع آن شد و یونان
 و عاریت و لا تخلفن مالاطافه لنا به تنبیه کرد و مردمان را بر سالت و خواستش آن آورده نکشید
 تحمل مالاطافه نشسته ای و دانش مشق است کاری تحمل آن چگونه با قرآن آورد و چنانچه
 بنده که کردن نهند فرمان **الله** چکنند کوی که تن در نهند چو کان **الله** همچنین کار چگونه انان کردند
 و بنده و لا تخلفن مالاطافه لنا به چنانچه نوع نکویند این دعا و مذکور و خواستهای سطور در دفع
 نجات مشق و تحمل مالاطافه بود و بعد از آن کلمات بعد توحید تکلیف و مخالف و مجرم کنت از صورت
 و نغز نمود و اعف عنا و اعف لنا ذکر کرد و خواستش عفو و غفران در میان آورد و بعد از آن دعا
 جاس مریمه الزاح خیر و مانع از هم کسب است و نیز بلیب سعادتی لغت و دفع و انواع لغت یعنی
 بر همه جهت که اساس لغت است و ذکر آورده همه دعاها منافع خویش بگفت کرد و دعا و لغت
 یقین بر نهند و لغت رسیدن ایشان ماند و بود و در لغت دعا و لغت را علی القوم **الله**
 فرموده بود دعا و مذکور و خواستش سطور نظم کرد و کلام بی تم که دلالت بر حسن مقطع کند با نهند
 و الله اعلم و کنت به عظم شأن یعنی بویانه البیدیه بالبیان و یستولی دقایقه الجلیله و ناطقه الاله
 البیان کشف و انه محرو و امواج و لا یکن و یشتا البحر المواجه شمس ذات اصغر امتیوار الاله
 البصر یروا لا یستوی للبصر یکلاما بل یغنیه السلافة و اقفا یا میا بدیعا اصلا شمس
 البرزخه منتمیه کت یا جامع للذات من المکات و التث بهت لا تخلف المذلات اجوده
 الاحتمال لا یتم الا تم نعمه کل فی علم کامل تمام و لا یستتم تمام مراده احدی الاحمال و الا انتم لا
 الاله و الی توکل علیه و هو سوره ال عمران یعنی سوره که در ذکر ال عمران است در سوره
 این سوره سوره چهار صد و شصت و کلمه جابر بهار یا الله سبست و پنج حروف است و رابط این سوره
 سوره بقره است که هر یک صد و شصت یا الله و در آغاز هر یکی ذکر کتاب هدی و ذکر مومنان و که
 است و در سوره که ذکر مومنان و دعای مومنان است و ذکر کتاب هدی و ذکر مومنان
 و ذکران است و در سوره که ذکر مومنان و دعا و مومنان است و ذکر عزیر و جهیا و مومنان است

در سوره بقره ذکر صفت آدم نبی که بغیر ما در و پدر بود و درین سوره ذکر غیث غایبه السلام که
 پدر بود و آورد بدینکه افتتاح سوره ذکر توحید خدا و لغت نکرست نکر کرد و مبدایه با هلم جمله
 سینه سینه معنی در و مقالات لغت و قابل شدن با لغت عیس و آورد بعد از آن بروی ذکر
 عام بعرف من ذکر اهل کتاب حاصل کنت و فی طایفه ایشان از باب محمول بر است بعد از عرض
 خدا که شتم بر بعضی معطل است که ی چون جمله ان الدین تولوا منکم الایه و جمله اصحابکم
 یوم النفره المعین الایه بود و چنانچه ما ذکر اهل کتاب و حکایت و تمکات ایشان چون
 جمله و الا یخرج منکم الدین منکم الایه و جمله اصحابکم بر بعضی معطل است که بی الایه و جمله اهل
 صلاه و حمل دیگر که در وقت آخر سوره ذکر اهل کتاب با آورد و بعد جمله یا ایها الذین امنوا
 عبروا صابروا و اصابوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون بروی نه سبب مذکور گفت بر اینچنین
 لغت هم مذکور متصل یکدیگر است باعتبار اصل مقصود بعضی مرعیه را اما البس و مقورش
 و شک نیست جهل که از یک یاست اگر مقاصد آن متغیر بود از جمله اتی و یا به بیان ایشان
 ربطه و انفعال باشد و اگر مقصود از هم یکی است هر یکی در مقصود کما مقرر دیگری است معترض
 در بنده میان متصل کلامها و افغ شده و حمل دیگران تذیل است و تکمیل است و مستند
 و تعلیلات در جمله ای که آیه نبویه الله و عونه بیان آن روی نماید و الله اعلم بالصواب
بسم الله الرحمن الرحیم
 بسم الله الرحمن الرحیم که بعد از سوره بقره که شسته و بیان آن انجی شرح گفته اگر الم اسم سوره باشد
 هر دو کس بالم بود و اگر الم با حروف مقطعات دارند شسته به پندارند بعد حذف هم و صلا
 الصغیر از جمله معشده من ساکن یا و میم و لام احد میم یا حرکت دادند از جمله نون از توالی کرات که
 میم یا که در حکم است و که میم اولی کسر و احتیاج نکردند از جمله حطت و غلیظ است و حرکت
 لغت که به شود نتواند بود که لغت میم بر طریق قد افلح بنقل حرکت نمره به نمره که مقام
 لغت است و در اصل بود و هنوز وصل و وصل با حرکت ساقط شود حرکت باقی نبود و منقول آورد

سبویه و جریقی از خواب است و این باب نیز بر این است و در مختصر برینویس فرموده که
خلاف این گفته که بنزد در محل و محل نیست که ماقبل او اگر چه وقت نیست در حکم وقت است و بر آنکه
انف ساکنین در و همچو انف ساکنین در وقت منفرده نیز در گفته است و تا بنشیند و تا
در وقت نه بنشیند تا نشود بدین وجه بنزد و ابتدا باشد ساقط نشود و بر طریق فعل حرکت او باقی است
او را در وقت گفته و در اول این آیه سوره از آغاز آیتان مثل عیسی عند الله مکمل اوست و گفته که
نعم قل لکن فی کون در شان و فعل می بخوان است کرد مانند مفت و سوار و بفتح کوه نیست
سوار از ترسیان که چهارده کس از اشراف ایشان بودند و باقی از سران ایشان می نمودی و
یکی از میان اشراف سکه صاحب ای بودند که اشراف مذکور را برای کار وای ایشان معرفی
بنمود و یکی برای سبب قتل از برای ایشان می نمودند و بعضی از این عیسی که می گفتند
و بعضی از این امید می نمودند و بعضی از این امید داشتند که ثبات می دادند و بعضی از این
است و شکوه آمدند در مسجد بنام علیه السلام در آمدند وقت نماز که ایشان دارند و دارند
مکاهی که ایشان نماز می کردند و نماز می فرستادند سوی مشرق توجه کردند نمازی که معبود داشتند
که از اندیشه می رسیدند و به یاد آنرا فرمودند و بعضی از این فرمودند تا از نوشته بنده
بعد از فراغ نماز و نفری از ایشان بخدمت ایشان آمدند و زبان می دادند که دند پنجاه برابر
کرد و دل برخواست ایمان آورد این گفتند ایمان پیش از تو داریم این زبان چه بیان می
بندی بر فرمود در او دروغ مروید و سخن نا بوده می گوید سه چیز شما را از این منع کرده و
کفر و طغیان آوردی که خدا را اگر از زن و فرزند منزه است اول نسبت زن و فرزند کرده
دوم بر او عبادت می نمودید سیوم آنکه فوکت می خورد و بر عملی بر خلاف شرع و بی سبب
ای محمد در باب عیسی و سبب کوفی و در شان او چه می گوئی بنام علیه السلام فرمود بنده
رسول خداست هرگز نبوده و بر کشیده کسی نه تعالی است گفته این سخن می گوید و روی نیست
موجود و این معنی است که دارد و خود را در دل بنده نمی آید و بین مهر فرمود همچنین نیست

بر کوه که استیجاب نموده و محافق کاه لاف فرزند می نمیزند و این وقت آیه است
المسیح ان یكون عبدا لله الملائكة المقربون نازل گشت و کذب ایشان بطور است
یعنی در وقت که آن مقرب که ایشان و ایشان امید می نمودند بفرزند می نا بوده را فرشتند
پس ایشان گفتند اگر عیسی فرزند خدا می شود و بغیر پدر چگونه وجود او صورت نمود و می
صلوات علیه وسلم ساکت ماند و بر بل در آن عرض این سوره تا این آیتان مثل
عیسی عند الله مکمل اوست الایه بر خواند و موازنه هفت و آیه یکی یک آورد و بر او چه
نموده ایشان بنام علیه السلام بنام علیه وسلم بنام علیه وسلم سوره ال عمران و
می مدینه نایتان آیه انزل الله لا اله الا هو
مرفوع می خوانند است جمله لا اله الا هو خبر مستند است اینست خدای عز و جل است
و معبودی حق و بی غیا و شنیده شده نرا و بر شش مطلق ذکر توفیق الهی می نمودند
نمی و می گوید در مقابل نصاری که عیسی را می خوانند و معبود می دانستند الحی
القیوم هر نوع است از مرتبه آنکه خبر می آید و وقت است یا خبر بعد خبر مراد است یا
بر این است اینست از زنده است یا بنده و توصیف معبود می رود است بر عینه تمام
که با الایه و دانند و القیوم در دست مرکبانی را که اوستی نا پاینده را به عیسی اله خوانند بر
خبر می گوید که القیوم خبر می آید از وفای باشد هو الحق القیوم متعلق کید لا اله الا هو بود
و آیه الکریه که گفته و بیان بیست و هفت کرده اند که اصطفی بن بر ضیا و زیر سلیمان
صلوات علیه السلام در شان تحت بلقیس اما اینک به قبل ان بر تبه الیک طرف گفت
و از آن تحت بلقیس بر سلیمان در دست بلک زدن میست نباید می قیوم بر او کرد و
نیکو زدن فرار و عیسی صلوات الله علیه و سلیمه واجب موت می یابی قیوم گفتی و
از آن وقت است و بعضی دعوت اسم اعظم می کنند و از مرتبه بنده را که است یا حقیقت است
و اینست که در است شک نیست که بر تبه ق طع است لیکن نه مردیست ترا و

شہادت خستہ

نظرو در علم

از اندک و بسیار از عبادت که کند بر سرش را آمرزیدم و گستاخان شما محو کردیم امیر المومنین
 عزیر گفتن او باز ماند طاعت کور و غرضش مکتوب بسوی کافران بر زبان را نگفتی یا رسول الله
 منیر گشته ام و بگفته بودم و عداوت پیغمبر علیه السلام نکردم و امیری بهمان نزد من
 مکتوب از حجتی گفت اهل اسلام نه گشته ام و در دجله ای گرفته ام لیکن من اهل و فرزندان و
 دارم که آمد و گشته ایشان نمی بینم با ایشان پیشین مکتوب صورت محبتی اظهار کرده ام
 ایشان اهل و عیال مرا متوجه نشوند و اینده منی گشته و در مکتوب چیزی نه گشته ام که من را
 زبان کذب یا کافران را نه گشته از حجتی ترس اینها کافران محبتی نبوده اظهار کرد و خود را در
 دوستی آورده ام در دل من بعضی ایشان متعلق به عداوت ایشان می بینم پیغمبر صلی الله علیه و آله
 صادق بنده است درین قضیه معذور است چون او را محبت کافران بود بلکه بعضی ایشان
 در دل داشت می نمود و در لایحه المومنون الکافرون اولیا و در حق او بود و نزول آن در حق
 او بنامه **جواب** و در دهنی از محبت ایشان در حق تمام مومنان است باعتبار آنکه منافقان کافران
 دوست گرفته بودند و ایشان آمد و گشته می نمودند و در دشتنا قوله الا ان تنفوا عنهم فقیه حق
 خطیبی این بقیه است که از حجتی خوف گفت محبت اظهار کرد و بود دل بر بغض متمسک داشت و محبت
 می نمود پس در و این باعث نمی شود که در حق تمام باشد و اعتنا در حق آن نیست زیرا بقیه
 و در این است میگرد مومنان کافران و گستاخان از غیر مومنان یعنی مسلمانان که گشته کافران
 دوست نمیکند از حجتی اسلام هیچ دوستی ایشان بنده و تکافری پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله
 آمد و گفت امده ام تا ترا در جنگ یاری دهم پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودان استیجاب فرمود
 ان شیعین کان من کفار یزید بر آمده نوشته فقیه که او دشمنی حاصل نموده و من
یَفْعَلْ ذَلِكَ فليكن مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَقُولَ
مِمَّا تَقْبَلُهُ این شرطی با خبر افواش بعد نمی کند و زیادت است **إِلَّا أَنْ تَقُولَ**
 استثنای مومنان است از لایحه المومنون الکافرون یا از فلیس من الله نه گشته بر سبیل افتاد

سوی خطاب ای لایحه المومنون الکافرون اولیا فی جمیع الاولی فی انفسکم مفتاة و توانید
 در حق مومنان بماند یعنی باقی منتهی در نفس و المال توانه بود و مصدر بود و بر طبق
 یا یا الیه انما انقلاص حق تقا **نه گشته** نیست و هر که این کار کند یعنی دل برداشته گفتار
 به نیست او از خدای و هیچ بهره یعنی از ثواب خدای بهره ندارد و اگر از ایشان برین نه گشته
 و بر سر نه گشته یا گویند مگر آنکه بر سر نه گشته کافران و بر سر نه گشته که در حق ترس است از
 ایشان از حجتی آن اظهار دوستی کرد و دل بر بغض بگشاید این رخصت باشد و این معنی تقا
 بود تقا اظهار دوستی و اخفا و دشمنی با ایشان است اما با بدان این عمل حکمت ادیبی نیست
 است که استوا اظهار باطن با ایشان در دین مضر است و پس باید نه گشته که متلاذبان عملی
 بود در حدیث صحیح است در پیش پیغمبر علیه السلام استینه ان کرد پیغمبر اند نواله پس اخل
 عینه و در آن پیغمبر صلی الله علیه و آله با او بر سر نه گشته خوشی و گشت و در وی پیش آمد چون
 و در گشت ام المومنین عایشه رضی الله عنها پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت یا رسول الله چو
 که بان واقع بود حال او معلوم نشود و این مسلمان نموده و دشمنانم نگویید پیغمبر صلی الله علیه و آله
 بنده بنده فرمودان من فرقه قاتل من الفحشاء و النجس نیست صحیح است و در بعضی نسخ
وَيُحَذِّرُ كُفْرًا لِنَفْسِهِ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ جمله و یحذره که
 نه گشته است متفرع و عید نه گشته است و الی الله المصیر تدبیر است و یحذره است و یحذره
 طاعتی نه گشته از ذات خویش و متفرع است شمار است و او را بر عقوبت هر که خواهد افتاد است
 نه گشته از دشمنان او و در حق کفر و با ایشان از غیر ترس نه گشته نه گشته نه گشته کفر و دشمنی او
 طاعت نیاید بر نه گشته متلاذبان عقاب او کرد و بسوی مساکد خدا که جای فرادست
 و نه گشته که در گشت نه گشته است این آیه نیز متفرع است مروت کافران نه گشته است
 نه گشته است بن الله و ان الله التلثه گفتن و بمقال سخن ابنا و الله و اجاب و قابل شدن
 نه گشته است با ان الاینها کردن که اصل کتاب میکند و خود را در گشت نه گشته نه گشته

علی و حسن و حسین و علی بن ابی طالب که در آن طعام خوردند و بر سر شدند و طعمی در دهان ماند
 باقی نماند و بعد از آن طعام را در سقفت او و در میان آنها یک کاشک بخش کردند
هَذَاكَ دَعَاكَ كَرِيماً وَبِهِ معترضة است میان معطوف و معطوف علیه
 یعنی و اذ قالت الملائكة عطف است بر اذ قالت امراه عمران باستانه و جواب است از این که
 عرف منزله مریم است اینست در آن هنگام که زکریا یا مریمه مریم که نزدیکی خدای و در میان
 و عطف درجه با اینست که در دل او در و کرد که از خواهر مریم که زوجه زکریا فرزندش را
 و ولی و بخواه و وی نماید از خدای خواست کرد و غلغلها دعا را آورد و بعضی گویند چون زکریا بود
 در غیبت و غفلت از غلظت قدرت می بیند که در آن روزی که در کثرت سر از زن نامیده و در آن روز
تَالرَّحْمٰنِ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً
 قال سبحانه و تعالى از او می شنید اینست گفت زکریا که در خواست کرد از خداوندی
 پروردگار فرزند پاک پاکیزه بخش مرا **اِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ** و این
 تدریج است و تاکید از حقیقت بر این معراج بر سبیل و کاد است اینست بر سر است و تدریج
 دعای اینست که می شنید **فَنَادَتْهُ الْمَلٰٓئِكَةُ وَهُوَ**
قَائِمٌ بِصَلٰٓةٍ فِی الْحَرَابِ اجماعه عطف است بر قال یعنی و جمله
 قایم حال است از مفعول آمده و جمله بصلی حال است از قایم قایم فنادت تدریج است و تدریج
 معنی می دانند اینست پس را کردند زکریا را فرستاد که در آن وقت در حال نماز بود
 نماز میکرد و در حضرت خدای بر سرش می نمود و بعضی از ملک جبرائیل را می فرستادند که از او
 جمعی برای تعظیم بنمایند **اِنَّ اللّٰهَ یُبَشِّرُکَ بِحَسَنٍ مُّصَدِّقًا**
بِكَلِمَةٍ مِّنَ اللّٰهِ می بیند که بصدقه مضاعف از باب تفعیل و معنی با تفعیل
 می بیند مضاعف دانسته صدق حال است از یکی و تاکید از حقیقت تعابیه و معنی به اول
 و تدریج است و بعد از آن زکریا را طبع است بر آوردن نسل است و تدریج است بر سر است و تدریج

باعتبار تعلیم ملوح زکریا را تدریج منزه سایل کرد و موکد آورد و اجماعه پسین نداند که بود یا
 در آن وقت که نسل است یا نه ای نادیده الملائکه و قالوا ان الله یبشیرک و بعضی ان الله یفصح
 در آنند بر اضرار یا بقیه بر فنا و نه الملائکه بان الله یبشیرک و الله معنی اینست پس او را
 در آن زمان ندا کردند و بر آنست آوردند و گفتند بدرستی خدای نشارت میدهد ترا پسین
 و غفلت کردن یکی در حال که قضیه بتو کنند و بعضی که کلام است از خدای گفته اند اول کسی
 نیست تصدیق کرد و نبوت او اعتراف آورد با او موافقت نمود یکی علیه صاوة و سلام
 بود یکی منتفی از جا باشد یا با خود از حیث بود **وَدَّعٰهُ** کرده اند که یکی صاوات علیه
 که حضرت بدین مرتبه رسانید که هرگز گفته نکرد در اینست و دل بر آن صرزد که گاهی
 غفلت بر حال او روی نمود و نیز **وَدَّعٰهُ** کرده اند از خوف خدا چندان که نیست که بویست
 گوشت ز شام را و او را زل و موع سوده گشت دندان و باطن در نان بطور سبوت یاد او را
 زبانه تر بر سرش نهاد و زبیل اشک می اندک و تر از نمیکرفت می افتاد و **وَدَّعٰهُ**
وَحْشَوْرًا وَنَبِیًّا مِّنَ الصّٰلِحِیْنَ سید با الصالحین مطون
 در آن عطف است بر مصداق است اینست و در حال که صاحب سیادت و معتری باشد و در
 نوم خود خداوندی و سروری بود باز دانیده است نفس خود را از زمان قدرت بر اینست
 دانه از آنرا استحال بپیر کرد کار متعال و در بحال که پیغمبری باشد نامی از خاندان صلاح
 در دوران فلک یعنی پیغمبری باشد از اولاد پیغمبر یا پیغمبری کاین از زمره ایشان
 نامش نمی آید علیه بدین آیت منک کرد و خلوت گرفتن برای عبادت است و سوال
 نموده غلظت گفته می شود سبحانه و تعالی یکی اندک محصور توان کرد و این صفت است
 را از توان منافی استغفار و بکمال بود و مخالفت استعانت بنان باشد از حقیقت نبوت
 بر سر است و تدریج است منافی انصاف غیر نشود و چنانچه کسی است ابعای نامش
 در آن طرز نباید و چنانچه کسی اندک گفته بغنا مستلزم نبود بر فضل او بر فقر **قَالَ**

رَبِّ اَنْ يَكُوْنُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِي الْكِبَرُ
وَاُمِّي اَتِي عَائِشَةَ آن است نفع است ربانی یونان غلام مقول
 است و استفهام برای تعجب است و قد بلغنی الکبر حال است عاقر مالی دیگر است اینست که
 گفت زکریا چگونه باشد یا زکی و حاصل آید فرزندی و حال اینست که مرا بپری رسید و این
 ناز اینست روی فرزندی نازید **وَلَا يَرْجُوا يَتَدَارَىٰ عَلَيْهِ** سلام ظهور حسرو و دشمن میرود بد کرد
 در وقت پیری خویش ناز اینست که است زن دل برزاده شده فرزندی آورد و بر سر بی خبری فرق
 عادت در آن دعا رب میباید که فریه طبعه نشانی است از آن امید بزرگ است یعنی اینست
 نبوت جدایی نزد بود که استی بانی یونان غلام از روی نمود و استی بانی یونان
 عادت متفکر است عظم قدر است و شک و کسب بر عجب و غریب است یعنی توفیق و کرم
 کردی و این نبوت ظاهر آوردی و اگر باین نعمت و خور و مر و دیگران ناز اینست که این
 دولت چگونه روی نمودی گفته اند زکریا در آن وقت صد بیت ساله و بعضی گویند نود و نه
 ساله و بعضی گویند نود و سه ساله و زان او منقذ و ساله و بعضی گویند نود و نه ساله و بعضی
 گویند نود و یک عمر بنمود **وَقَالَ كَذَّابٌ اَللّٰهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ**
 مجاب است نفع است در جواب ادا قال الله و ادا قال زکریا ذلک کذاب خبر است از آن
 تقدیر کلام لام که از آنست بنابر تقدیر کلام الامر که از آنست بنابر تقدیر کلام الامر
 که از آنست آنکه بخت الکبر و امر آنکه عاقر بود و تواند بود که مفعول به مفعول محذوف
 بقرینه سابق کلام تقدیر فعل الله مثل ذلک الفعل العجیب شبه و در کتب کلام
 مبتدا و خبر داشته و معنی علی بنو هذه الصفه ای صفه خلق الامور الغریبه الله شبه است
 الله نیست اما بیان او گفته و ذلک که بر طریق منک لا یحک معنی توفیق است
 گفت کرد که جلیل یا گویند گفت جبریل که رت که رت و دود که بیابان است که رت
 کرد که آن توانا این است و توبه پیری رسید و باین همه که این صفت باشد از آن فرقه

است و بنود یا گویند یا فرزند خدای مثل این خلق عجب و امر غریب زیرا که خدای کینه از
 انقال عجیب و غریب آنچه خواهد کرد فی مثل این کردن و ما فرزند مثل این آفریدن از سنگ نازید
 کردند عصا از دماغ زنده و اجر پیدا کنند **قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً**
 قال است نفع است در جواب ادا قال حين قبل له ذلک اینست گفت زکریا ای پروردگار من
 بگردان برای من علامتی که پیش از حاصل شدن دلالت بر حصول کند و مصداق صدق این عود
 شود و در وعده خدای که در صدق آن هیچ شبه نیست طلب علامت که صدق شود و چه
 معنی است این را در وحی برای تحقیر اینکه این وحی از خداست مل افته و استدلالات
 و اینست که بدان تحقیق وحی و تحقیق ملک بود و نظر آنست که چون ابراهیم علیه السلام حج
 و در خواب دید بعضی تحقیق حال است اندک حکم از اسلام من الشیطان گفت و پس مبر صلی الله
 علیه و آله و سلم دیدن جبریل علیه السلام گفت زما توئی زما توئی و تروقی محتاج سوی تا مل گشت که
 اینست یا از آنست تا آنکه خدای عزوجل علم ضروری آفرید که این سیر است و آنچه می
 زد و می کرد که جلیل است **قَالَ اَنْتَ اَنْ لَا تُكَلِّمَ النَّاسَ**
ثَلَاثَةَ اَنْامٍ اِلَّا سَمِعَ مِنْ اَنْ آن است نفع است جمله که بعد از است مقول است
 در نشناختن است ای لا تکلم الناس کلاما الا امرضا اضافت این سوی کاف خطی با دلی است
 اینست خدای گفت علامتی که بمحسوس آن بود که صد و زیاده و مان سخن نمونی مگر سخن گفتن
 بر زبان است بر رت روی و چشم و ابروی و سلب قدرت منکم فاروق عاقلی که علامت
 عاقلی دیگر تواند بود و **اِذْ كُنْتَ سَرَّكَ كَثِيرًا وَاَنْتَ بِالْعِلِّيِّ**
فَاَلْبَسَا این جمله عطف است بر جمله که مفهوم کلام سابق است و کسب با معنی است
 عطف است بر وجهی است که گفت فاستبشر بما نزلت او اذ کر ربک کثیرا و سبب الی انزل
 اینست بنظر نمودن دمان کردن رت دادن کرد کار و یاد کن پروردگار خود را بدو کرد
 از شما بنظر نمودن دمان یاد او را بپای یاد او گفته اند که قدرت تکلم بر غیر ذکر نیست رت او را کرد

در مقام اومی اند جنبش که در شکم او دیدار همت تبر سید بزن خود گفت مریم بار و زنده این بلا را
افتاد و گفت اکنون همان مریم هست که غیبی بغیر بر خواهد زد این کلمات بجا آمد و او را
نزدیک دربار زکریا و اهل بی نه او بدین حبه متعلق گشتند و از خوف همت متردند و نزد
درف نه زکریا علیه السلام در آمد زن زکریا علیه السلام بحی علی السلام حامله بود با مریم در خانه زکریا
در آمد گفت فرزندی که در شکم منست فرزندی را که در شکم منست سجده کرده و توانست نمود و تو بهتر
زنانی و حمل تو بهترین صله است بر بچو توئی چنین اتهام خطاست زن زکریا از معاصی خود
که با حمل او کرده زکریا را خبر کرد و بدین خبر مریم را برت برات ساخت او را زکریا گفت
من از همت خویش متبرسم نه از همت مریم که خبر مندیگری ای نمی رود این حمل بر همت خود
در آورده گرفت مریم از خلق دور رفت و از غایت شرم متقاعد گشت چون او را در دوزخ
و بخشید بی خبر کرد این گفت کاش که پیش ازین مردی و شت و قور و منست بودی و منبر
کرده اند و در اجزا و قصص آورده اند یوسف بن یعقوب بن نمان ابن عمر مریم برادر زاده عمر
نود بر یوسف مذکور که خبر حمل مریم باز نمود گفت بادشاه او را خواهد گشت و امن را بر تو خواهد
یوسف مذکور مریم را پروراند او را در آن مقام در قومی دیگر مریم را بگشت و ازین شدت
فرشته بر صورت او می آمد و در نیکی می آید او را آمده گفت مریم به تو بهر از غیب حمل شده و در شکم
روحی پاک در آمده این را نگه دار و در گشتن ما رگشت انکه با شکم من
زاد جبرئیل گفت اند و همکس مباش همان درخت خنزا را بچینان اگر چه
و او از وی در گشتن تو خنزا تر خواهد افتاد و بعد یوسف مذکور مریم و عیسی را بگشت و ساخت و
البت ان بزناخت چون حمل روز گشت و عیسی قدرت خدای متعالیه کرد او را با سپر قوم آورد
از دیدن که عیسی گشت مریم گفتند پدر تو مردی بدی بود و مادر تو نیز بهر بهر نبود این
زاد و از تو یافت مریم زبان کرد او را اشارت سوی عیسی کرد بر سخن گفتن عیسی اجابت او را
گفتند که در کوه است چگونه کنی و از و گفت چه نوع جویم عیسی سخن آنکه گفت انکه

گفتند و جعلی بنا و جعلی مبارک اینا گشت و اوصافی باصلوة و از کوه بامت حیالی فواله و بوم
الفت حیایان خود را از سخن کردن باز گشتند انکه در مبلغی از عمر که بر کوکان سخن میگویند
رسیدند بر سر سالکی عیسی او می تبلیغ تبلیغ بنده معنی و یکایم الناس فی المهد و کید عبارت ازین
و یُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْحِيدَ وَالْإِيمَانَ
و علیه عطف است بر و یکایم الناس یا بشیرک یا و صبیای این بر قرأت و تعلیم بر صیغه ماضی است
نزد و بر قرأت و تعلیم بر صیغه شکم است و سوی خدا دارند مشکل شود زیرا که کلام سابق
مقول فرشتگان باشد و صیغه شکم چون سند سوی خدا شود مقول خدا باشد مقول فرشتگان
بنزد اهل این اشکال بر وجه است یکی انکه این را بدین تقدیر مقول مقول می ذوق دارند که او عطف
و بر بشیرک ان الله بشیرک بول که او بقول تعالی دوم انکه بشیرک مقول فرشتگان است
بدرت و ببقول است پس حیایان گشتند که گفتند ان الله بقول منبک ولد انکه ابر و تعالی
عطف بشیرک منبک لدا و انکه از مفهوم ان الله بشیرک فهم میشود و اگر منبک
فرشتگان باشد ارتباط کلام ظاهر بود عطف بر ان الله بشیرک در معنی قالت الملائكة ان
الله بشیرک بول که او سخن تعالی بامره پیدا رند یا عطف بشیرک الناس و صبیای و یکایم
روا و صیغ احوال مقدمه باشد زیرا که امور متبیه چون حال واقع شود حال مقدمه بود
ان الله و همان آن رفت عیسی اینست و پیامور اند خدای او را یا پیامور انکم کتاب یعنی علم خدا
بر تبه و انجیل مثل بسیار امور دینییه کرده اند که در زمان عیسی علیه السلام بجا خط
فرشته انداشت و که کسی را درین کار بهتر از و نمی بیند انست بران تقدیری که
مرا خود ذکر توبه و انجیل بعد ذکر کتاب از حبه اظهار شرف ذکر می نمودند
کرده اند چون عیسی را پیش معلم آوردند معلم گفت عیسی گفت الله مع من
گفت از معلم بر چه تعلیم عیسی لفظی که بشیرک است بر زبان می آورد و چون معلم گفت ای
عیسی گفت منی ای صیت معلم گفت منیا نم گفت الف لا احدث یا بهی اوست چه چیز

ثم قال عطف است بر خلقه من تراب كنه مقول قال است فيكون بمعنى كاف عطف است بر قول اليراد
ما في بصيرة منافع من جهة استحضار صورت بدعيه وجود است وجملة ان مثل عيسى عند الله غير
روكفت رضاري ولبطان منقالتان است در قایل شدن بالو هیئت عیب و چون است با
در شان این مقصود انکار بود از جهت رد انکار تا کیده جمله سیاه نمود اینست بر سر است و این
نزدیک ضای غرض جل هو مثل آدم است که او را از فک مصور کرد و بر گفت مرا و را مود و نور بود
و انست مرت و لوازم و توابع انست کمال خدا هم وجود و هیئت **الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ**
عمد انجمله تقریر است اینست حق نکر یعنی خبر عیسی آنچه بالا گفته که عیسی بن خدا
و بر کرد حق جل و علا است اله نبود و این اله بن شد و قول رضاری که ان اله بن شد میگوید
و المسبح ابن اله بنیواند بل است و قبل قول اندک و ضل و سطل است خبری است که بن از برادر
تو خبر حق است و کلامی است صادر از او و کلام او صدق است **فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُنْكَرِ**
فاسیه است اینست چون این معنی است پس سائر از شک از شک ان و از فرق تر و در کتب کان
بن بر سر است کفر و شک است و نسبت ندارد و سبب از شک و نشان او چگونه مراد است و عیسی بن
ابتدا و تخفیف نبود و از توجه امر و منی منع شود این امر و منی نظر بقدر است نه نظر بعقبت و در نظر
بر عیسی بن که بر منی مذکور بر طریق تعریف انامت بنده اند چنانچه غیر مودی را ان توفد کوبیده و حق
سوی که صاف است و عیسی بن **فَمَنْ حَاخَكَ مِنْهُ مِنْ بَعْدِ مَا**
جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدِّ ابْنَاءَنَا
وَ ابْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا
وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَلِمْ فَنَجْعَلُ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى
الْكَاذِبِينَ فاسیه است هر دو جمله است که متضمن است به توحید و نفی شرک است
علم عیسی بن است حاصل گشته حق حقیقه و صدق واقعی الظهور است و شک نیست که عیسی بن
خویش و یقین بطایان با عیسی بن می آید و در وقت ابتداء بر دیر می شود چون می خواهد

چنانچه در شان عیسی بن ظاهر و آشکارا چنانچه قصه در صدر سوره که شسته تا این ان مثل عیسی بن
مثل آدم رسید و میری از میان این است که ان بجا میسر شد این با جوابی نه شسته دل بر شک است و این
شسته ما فهم یکیم که چه میگوید و میبایدیم که بدین سخن چه میگوید این است که ان کشته و این نظر بود
هیئت و من لفظ مفرد است و معنی او جمع است بر لیل تقا لوا و ابنا کم و انکم و انفسکم
نمیشد عطف است بر منع و منع متنازل است مراد قوم از مومنان و کافران و در ابنا و ابنا کم
و انکم و انفسکم کم و منع انفسکم و دعوا انفسکم ثم نبتمل فنجعل عطف است بر نبتمل است
پس ان لکه رضاری با توحی به گفته و بجای ده چشم آید و این که ان اله بن شد این مریم گویند
در ان شک گفتن ان اله بن شد ثلثه بنید و بیج قاطع و بر امین ساطع تو قبول گشته و خود
در ان کتمان و سکار و حق انکند از پس انجمله است ترا از عالم یقینی بران و محبت بران است
گویند بیاید با کلام این عید و در مقام مبلط پاینده و کار ابتداء است م نایند خوانم و شما
همه بنی بران و انان و انفسکم و انفسکم خویش سلمان ان مراد که هر یک یک
مردون گفت و ان در مقام اتحاد و پس یکدیگر دعا کنیم و خود را در میان ما افکنیم پس کلام
لغت بر دفع گویند کان واقرا و ان بوده گوی گویند کان گفته اند چون بنی بر صدر اله علیه و
یکدیگر گفت انان گفته باز کردیم در کار خود فکر کنیم بعد پیاپی ترا غلبه دهیم پس با کشته
خویش خلوات کردند و مشورت شدند و بان خویش یکدیگر گفتند که انیز و بنی بر سر است
فرموده ضای غرض جل است که شما با او میان ما کنیم خود را این بنی بر افکنید و بر وجه هر قومی که با شما
میان ما کرد و خود را در ملاک و فنا آوردند اگر نخواهید که بر دین خویش با او مصالحی است
پس میان ما و شما کنیم و در او طعن خویش باز کردید و روزی که بنی بر صدر اله علیه و
اندر میان ما اقدام نمود و استا و جبا او امیر المومنین حسین و فاطمه پس فاطمه بنی بر صدر
انهم المومنین ان یوم الدین و ان عا بنه ضای عیسی بن مرید است که عا بنه که بنی بر صدر اله علیه و
انهم المومنین میان ما و شما کرد و در و کلام عیسی بن مرید بود امیر المومنین حسین و فاطمه بنی بر صدر

از پی پادشاه بنشیند روان کردند قریش جمع شدند و یکدیگر گفتند شما بر چه باقی که بر بنی بنشیند
گفتند در پهل مردوانان کار پیدا بجای جمع کنند و کتوال به سید یا بر بنی بنشیند و مردوانان
اعمال را می بیند و عمل را اختیار کردند و پادشاه بر بنی بنشیند ایشان پسر دانا را
پروند میان ایشان پسر دانا را سوسو ایشان اختلاف نکند بلکه ایشان را گرفته اند
بفرستند عمر بن عاص و صاحب او در راه بگردان شدند و جعفر و یاران او را فرستادند
کردند فرستادگان کفار شتابی کردند فرستادگان کفار پیش از جعفر طیار در جنگ شدند
جوان بر بنی بنشیند و جنگ کردند و در مجلس او درآمدند و رسم کفار پیش او سجده کردند و
بر زمین آوردند و گفتند که گروهی تا نیک خوانند و عطای ترانند که بر سر ایشان
افلاص خود را تا پادشاه اند و ما را بر تو فرستاده اند تا خبر واقع که این چنین حادث بر سر
و ترا بدین قضیه بطریق بگویند و ان مطلع گردانیم در میان مردمی بر روان آمده و بگویند که
من رسول خدایم و دعوی میکنند که من نمی ماراه راست بنمایم و روانانی جلیل متعجب بودند
و انیان در معرض قبول نیامد و ما بر متبعان او رقطا آوردیم و حال پر و نمک گردید و گفتند
و کی نه که گرفته اند این مردمان و ما بدو نه از این ایشان توانند که بهر روان آیند چون از
نیک آیند توجه در پی ایشان کردند جعفر او را در راه خویش را بر تو فرستاده و در آن کربان
این میکنند و ما تو بدین میگویند که بر ما حاکم در جهان از دست او غرضی نداشته و فرستاده
او بر تو می آیند تا پیش تو تعلق نمایند و تو ما را از دور آوردن بر تو بیایند و ما را
خایل کردی مطلوب است چون ایشان بر تو بر سر نظر لطف ایشان را می بیند و ایشان را
بالسبب و صدق سخن ما در کوشش آیند کان و علالت است ما و فرستاد ایشان است
ایشان خواهند پیش پادشاه و تکیه سجد خواهند کرد و بر رسم مجلس و شبان روی
نخواهد آورد و جعفر با یاران خویش آمد پیش در بنی بنشیند و بانک بایست که این سبب
گفتند نفرات بدین اواز کنند و ما را بیک اواز کنند و آنچه گفته است بهر گویند و بیک اواز

کرد و همان سخن بر زبان آورد بنی گفت ایشان را دستور می دادم و در آمدن بر ایشان گفتند
بگویند کان ما بان خدای در آید و مطلوب خویش باز نمایند عمر بن عاص چون این سخن را
نمی شنید بنشیند و سوسو یا بر خویش دید گفت می بینی چگونه تکلم میکنند و چه نوع دم آید
بفرستند چون در آمدند متواضع بنشیند و می اندر سجده نکردند و رو بر زمین نهادند و بر سر
اسلام رفتند بروحی که سلام باید گفت گفتند عمر بن عاص بر بنی بنشیند گفت صدق سخن
ما ظهور یافت این آینه کان از تکبر متواضع نشاند بنی بنشیند گفت شما را چه مانع است که
بنشیند سجده نکردید و رو بر زمین نهادید و بختی که آیند کان میگویند نگفتند و بر سر
راست آینه کان پیش پادشاه مان فرستند جعفر گفت ما خدا را سجده میکنیم که ترا افریده
و عظیم تکیه کرده و تعظیم سر بر زمین آوردن را با بود که ما عیده اصنام بودیم
شما این نوع ندانید و بدین پیغام را از زمان که در کتب موعود و علم نبوت افراخت ما از
سجده کردن بر غیر خدای باز داشته بحیث سلام که بحیث اهل منبت است امر کرده و بر رسم نیک
فرمای و دعا و ثنا یکدیگر آورده چون بنی بنشیند گفت او را شنید فوت است و درستی او دید
او را و عمر بن عاص گفت شما پیش من یکدیگر گفت و شنید بکشید و آنچه دارید در بیان افکنید
جعفر گفت تو پادشاه ای از پادشاهان روی زمین از اهل کبابی و از ارباب تکیستی با تو سخن بسیار
و بگو تو می سخن بر قدر ضرورت شنیدی از ایشان را بفرمای که سخن کوید تا دل فدایان را
نقد بگوید بعد جعفر التماس کرد تا پادشاه از ایشان سه چیز بپرسد بعد جواب آن سه چیز
را بداد وقت گفت و شنید بر سر اول آنکه ما پند کاینم یا آزاد کاینم اگر از پند کاینم که از خود
فرستادیم ما را تسلیم بایست کنند و در پند ایشان افکنند بنی بنشیند از ایشان پرسید که ایشان پند
جواب گفتند که اگر کرام از اکان عظام اند بنی بنشیند گفت از حبه زیت که بر ایشان دست ندارد
بنی بنشیند از ارباب دوم آنکه اگر خویش را حق کردیم اول و مقول را آورده ایم که سبب
نوشن بود و پند آن با اولیا ما بنشیند بنشیند بحیث گفته اند و گفته اند و خوانند

سیوم آنکه مال کسی بفرستد یا ضایعت کسی بپذیرد یا کسی را بکشد یا کسی را بکشد
یا بپذیرد پس نجاست گفت اگر ایشان قطاری یعنی بویست کاوند و اجنبی باشد بر زبان او
آن لازم بود و عمر و گفت این تیرا از مال کسی نسته اند و وجه و شعری از حق کسی گرفته اند
گفت برایشان چه خبر دارید و دل بر طلب گرفتن ایشان چه میکارید عمر و گفت ما برایشان
یک دین بودیم و در آن متاعی باخوشت میفرویدیم ایشان از آن دین برگشته و متاعی نیز برشته
پس فرستادند ما را قوه ما بسوی تو تا ایشان را بسپاری و ایشان را از حق گفت دین که از آن برگشته
آبادی نجاست گفت پس باید که شما آورده اید هدیه نیست رشوت است باز استاید ایشان را به
آمدند و در آن منهدمانده اند و در آن توانید بعد از آن نجاست قوه بجعفر و صاحب آورد
سوی ایشان آورد گفت با شماست گوید جمله و تزیین بخونید که دین قید ما با جزای ترک و اید و بچه
سبب و بدین دیگر نهادید جعفر گفت این که شما که استه ایم دین شیطان بود ایشان را
بکفر و زندقه بخدای و عبادت کردن بشک میفرمود دینی که اکنون دل بر زبان داشته ایم این بود
و دینی است که رسیده محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم بعنوان کتاب آورد و جبرئیل مصدق مصلحت
و قبل نجاست گفت سخن خوب گفتی بر بوی خود باش بخوف مباحث و ترک دل خود را بخرامش بود
که تا قوس زنده ندا اجتماع قوم در دهر چون تسبیحان یعنی استادن ترسیان مع شمشیر بر
یعنی حالان مع بدین کرد آمدند نجاست را و برایشان آورد و بدین توبه سواست کرد و گفت
سوکند میراثم شما را بخدای که فرستاده است بر عیسی قبل که میان عیسی و میان قیامت بجا آمد
میدانید و ذکر بیعت شدن او در کتب نوشته میخواهید گفتند ای نجاست چه است که عیسی بیعت
ما را داشته و بر سرش من به فقه است بی و نه گفتند فقه کفری بر داشت و نجاست گفت
جعفر این دوستان چندی یغیر و تبدیل و یغیر بر جوان جعفر و اذ اسمعوا انزل الی رسول الله
اینها هم نفیض من الله مع عرفان الحق بر خواند هر یک از ایشان از چشمه آب شرب نشدند
گفتند و بنین این کتب خوب و از دوستان مغرب جعفر سودی مناسبت و سود نداشتند

نجاست اجل مجلس از بلاغت و لطافت از کلام حیران ماند و من عاصم گفت نظر اگر تواند سوزناکه
و آن ذکر مریم چه میگوید و در نشان او چه میگوید جعفر گفت همان میگوید آنچه در نشان او خدای عز
وجل بیان کرده و بنیامبر صلی الله علیه و سلم آنرا از خدای آورده نجاست گفت آن چیست بگو تا بنم
عصمت گفت عیسی کلمه خداست و وحی از حق تبارک و تعالی است که فرستاده است بر محمد کریم آن کلام
میرود و آمده و از دزد کردی و اگر او را بپای آوردی و ابرص بد عای او بهی بپذیرفتی و ریختی
بندل صمغ کشته و صوتی از کل همچو صورت برنده برداختی و در آن دم نزدی باذن خدای عز
وجل ساختی و در روایت آورده نجاست جعفر را گفت مرا بگو صاحب شما در عیسی چه میگوید و چه میفرماید
و آنچه پیرما داشت منیاید جعفر گفت کتابی دارد که احکام از آن می آید و مردی است ای یزید
زنده بخواند و امر به و نهی از منکر میکند برسم احسان چه فرماید و امر میکند و خدای را
پرستد و دیگر العبادت نکند و بنده بعد از سور قرآن سوره دوم و غنیکوت و سوره که گفت
فرمانه چون آیت کرد نشان ذکر مریم است بر زبان را ند و من عاصم خواست ایشان را از غنیمت
گفت این مرد دل بر آن است عیسی میکار و نجاست گفت بخدا که نفس من بیدار است که آنچه در باب
فرش عیسی گفته بود اینم و چندی بیان زیادت کرده همان گفته که او در زبان آورد و زاهدان
بیان که حاضر بودند شایسته آن گفت صورت غضب و تافرنش نموده نجاست گفت ای جعفر
داشته اند ما اند میخوانند که با نسی حجتی گویند و تخفیف کار شما جویند گفت شنیدیم و ما را
عادت یکدیگر نشنوا و از من ترسید هر چه دارید بگویند عالمان و بهمانان ایشان که من
ازین جعفر را آورده گفتند عیسی کارهای خدا میکرد و مرد را بزند که و چهار تنه است
آوردند و اینچنین میخوانند و برین اعمال مشغول میشوند چوین سخن میان ایشان تملول
شد و سطرانین جبرئیل صلوات الله علیه بر شما بر صلوات السلام رسانیده آیت قرآنی
بر شما میفرمود است یا محمد علیه السلام بر جعفر فرستاد و جعفر در مناظره تلاوت این آیت
نماز نجاست گفت ای گروه عالمان و مودان بر چندی آیت ترا زیاده مری تیر و با ایشان

امری غریب بود و کاری عجیب باشد اینست بمیدانید و در نمی یابید بر اینست از تورات
و پیش از ملت یهودیه و نصاریه بعد از وی نمود **هَآنَت هَؤَلَاءِ حَاجَةً**
فِيَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلَمْ تُجَاجُوا فِي مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ
عِلْمٌ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ما حرفی تنبیه است
مولا و خبر مبتداست و حاجت هم حال است بمعنی آنست که بتقییر جارج و برین فیما لکم به علم
است بی حجت و در فلم تا چون بسبب است فیما لیس لکم به علم متعلق تا چون و تواند بود و
بمعنی الذین حاجت صایه او بود و جمله ما انتم مولا تقصیر صایه سابقه باشد و الله بعد از
تذیل است اینست نهان طایفه ای که محابه ناپسندید و کردید و خبری شما را نپذیرفتید
نمودیدین ذکر آن در کتاب شد بود چون سفت میامیر و جز آن پ و در خبری که پیش از آن
و هم ندارند و گفت و شنید میگوید یعنی خبری که پیش از شما هزار سال و دو هزار سال باشد
اگر نایید و جوید که نیست شما را و این عیال علمی چرا می جوید و خبری که نمایند و این
علم مقفله حقاقت بود موجب تقصیر عقل باشد و خدای میدان که یهودی و نصاریه نمودند
و شما نمی بیند ایند بخت و صالت هم بر اینست **أَنْتُمْ تَكْفُرُونَ**
وَلَا تَنْصُرُنِيَا وَلَكِنْ كَانَ خِيفًا مُّسِيلًا وَمَا كَانَ
مِنَ الْمُشْرِكِينَ اینجمله معلله است و مقفله جمله سابقه است و کون کان خیف است
است بای دفع و هم چه لغی یهودیت و نصاریت هم آن بود که غیر یهودیت سرایت پیش باشد
برایم بر آن بود و جمله و کون کان خیف دفع آن و همه کرد و بر وجه تکمیل آورد **وَلَا تَنْصُرُنِيَا**
برایم یهودی و نصاریه و لیکن کون کان بود و بنوده است از مشرکان یعنی بروی هیچ وجهی
جلالتش صوری و معنوی و منور و دان **أَوَلَى النَّاسِ بَابْنِ إِهِيْمَ**
لَكَذِبِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا یهود
بابریم هزار و از سر گرفته و خدا را خود را اولی بابریم میدانستند بن تورات

شد و از جمله انبیا اینست اینجمله را ناکید کرد و چون اینجمله را واقع می دانست و تنبیه
ساخته است که خود را اولی بابریم دانند و اقرب بر و خوانند و انوقت است مرحله سابقه که
در میان اعتقادات فاسده ایشان بود و فعلی کرد و خبر حرف عطف است و **وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ** اینست
مولا و از تیر مردمان بابریم و قریب ایشان بدو هر آینه کسی اند که او را پس روی کرده اند
چهارم است یعنی محمد صلی الله علیه و سلم و امکانی که بدین بیان آورده اند ذکر پیغام وامت او بعد
از کتابان بابریم از جمله اطهار شرف و عظمت تخصیص است بعد تقیم **وَاللَّهُ وَلِي**
الْمُؤْمِنِينَ اینجمله تخصیص است برای مومنان اینست و خدای دوست مومنان
و بعد از ایشان است **وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ**
يَضِلُّوكُمْ وَمَا يُضِلُّوكَ إِلَّا أَنفُسُهُمْ وَمَا
يَسْعَوْنَ اینجمله نیز متضمن حکایتی شرکای از کافران است مقرر است از شیعیان
سابقین است اینست دوستی استند طایفه از اهل کتاب با زویر و زندگانشی که شمار کرده اند
از راه دین با زویرند چه عین از زویر هم است و این نوع منی نشاء و تباهی است و نمیدانند که
خود را که میکنند و راه خویش را خود نمیشناسند **يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ**
بِآيَاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَشْمَدُونَ اینجمله از جمله اندامیه برای تائید است و ما
اوجیه است که خدا برای اوست است و استقامت برای انکارت و محابه و انتم تشمدون حال
اینست ای کتابایات خدای چرا کافر می شوید و از جمله چه خبر کفر می روید و حال نیست
بگفت توبه کو ای میبید و آیات قرآن را موافقت توبه می یابید یا کونید چرا انکار می کنید
و انکار کرده است از خداست و حال است که شمار در مقام طهور که حاضرید یعنی نشاء و تباهی
و انکار می کنید **يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِالْحَقِّ بِالْبَاطِلِ**
وَلَكُمْ مِنَ الْحَقِّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ اینجمله از تائید است
و اینست ای اهل کتاب چرا حق را با باطل می جوید و انکار می کنید

حق میگویند حق که در توحید تحقیق است اظهار میکند بجهت نبوده مبادی از مردم و از انبیا
صفت آنچه محمدی آمد مبدی و بطلان آنچه نمیگوید علم را بر علم مکاره میکند و در این
نا بوده می افتند **قَالَ شَطَايِفُهُ مَنْ أَهْلَ الْكِتَابِ امْنُوا بِالَّذِي**
أَنْزَلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ وَ أَكْفَرُوا
آخِرَ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ امنا مقول است قالت طایفه وجه النهار
معنی اول النهار ظرف است امنا و اکفروا عطف است بر امنا و اوقات طایفه تا اول
است و در طایفه من است و گفتند طایفه کس نیکی داده شده اند کتاب نشان مروت
عالی در دنیا باین آیه کتابی آمده است بر مومنان یعنی توبین سوی وجه النهار
در اول روز و ای زان قرآن که منزل بر مومنان رسانیدن بر ایشان همچو منزل بر ایشان
بر جهت قرآن منزل بر ایشان مبدی اند و کفر و زندقه از قبله بگردید و سوی وجه النهار
روایت شد باین آیه باز کردند سوی دین یا سوی قبله یا بجان این اهل کتاب و ایمان و ایمان
از وی که در آمده بود دنیا از قبله که بیان توحید نمودند به تحقیق ضعیف بود که در دنیا
قیم و قبله قیوم و توحید و در اندیشه یکسان دین و بیان قبله بیان آورده اند
فکر کردند و یافتند و از دین خویش متابعت نشمار جویند که نهی طایفه و نهی توحید را
که اهلین و هم اتباع به دینان نکنند و بعد از آن اظهاری بر مکر و خدای ایشان نمودند
نشوند **وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ قُلُوبُ اللَّهِ**
هَدَىٰ لِلَّهِ أَنْ يَتَوَفَّىٰ أَحَدُكُمْ فَيُؤْتِنَا أَهْلَ
يَحَاجُّكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ و آنچه نیز مقول آن طایفه است گفتند
مبله قل ان الهی همی اند و خدایت برای بیان حیثیت امارت حیل و تعجیب که مومنان را
اند متعقبت با تو مونا بجز دین و معارف ای لا تو مونا فی اظهار اعتقاد و ان اهل
توحید بودی جو که معنی دین است و بجهت آن توحید و خدایت و توحید را معنی اهل

و انما است اینست و فکر که کس پس روی کرده است دین شمار استوارید و در اظهار اعتقاد و انما
نشود که مثل آنچه داده شده اید بشمار از علم و حکمت و کتابت شریعت این مبدی است این باشد
نزدیک پروردگار توحید کنند و با اعتقاد شما متعقبت شود اظهار یعنی جنبش خدای دین توحید
زبان بود و در مقصود شما را حضرت شود چه سلمان به تصدیق اقرار شما و دین خویش استوار شود
و در آیه در و چون زود و کافران سوی مسلمانان رغبت کنند مسلمان شوند **قُلْ إِنْ الْفَضْلُ**
بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ آنچه نشانده است زیرا چه چون مسلمانان اهل
کتاب و عتبات ایشان در ضلال ذکر کردند بعد از آن گفت قل ان الهی همی اند و خدایت که سوال
کردا اظهار اولی اهل الهی فقل قل ان الفضل مبدی است بونیته منزه و تاکید جمله در تقدیم
موت نیز غیر سبیل منزله سبیل است معنی اینست بگوی محمد به دست فضل مبدی قدرت خدا
موجب کرده بر جل جلاله و عظمت هر که خواهد بدو این کج هر که خواهد خدا را
نمودند و بیکدیگر و توحید را هم و من تواند کما نشد **وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ**
و الله بزرگ است واسع خیرت عظیم خبری دیگر است و آنچه نیز میل است معنی اینست و خدای فراخ علم
از دین و دنیا را ندانند که کمال و احسان تواند است با دین است که خزانة غیب است
و هر که بخواهد دانست استوار اظهار و باطن بر حسب آن بدانی نیز او را برساند **يُخْتَصِرُ**
بِخَمِيهِ مَنْ يَشَاءُ جمله خبری است مبدی است اینست و خدای
و اهل هر که خواهد بر دست خویش مخصوص کرد و با دین رسالت و نبوت است و خدا
و خدای بزرگوار **وَاللَّهُ ذَا الْفَضْلِ الْعَظِيمِ** عطف است بر الله واسع عظیم
است بزرگوار و خدای عزوجل افضل عظیم است و موصوف کرم عظیم و لطف قیوم صد ساله گناه نبند
بدر فضل و کرم که همه میوند و میگویند را و کما بکار بر فضل و کرم و دین و دین اهل
الکتاب من ان تامله بقنطار یوقد و الکتاب و
فهم من ان تامله بدینار لا یوقد و الکتاب و

هم عطف است بر الیک و جمله ان الذین یلقون تا آخر مقرر است برای تاخیر طایفه مشرک و غیره
مذکور و چون این ان منقول و عید و لوق مذای الیم مسکراته و این است الذرا الایام و غیره
میگویند و در حاصرتبیبنا و ادیه احبابه یشفع لنا ابونا الایما و یجوزید از جمله و این
این ان جمله اتاکید کرد و ادواتاکید آورد و در **و این** کرده اند شحیف با شحیف دعوی میباشند
پیش پیغامبر حاضر آوردند پیغامبر صلی الله علیه و سلم برای اثبات مدعا کوا و طلبه و غیره
نداشت مدعا علیه دل بر سوگند گماشت این آیه در شان او نازل گشت و این نظم در حق او بود
پسوت مدعا علیه اعتراف بحق کرد و خود را بر تسلیم کردن زمین آورد و بعضی گویند شریف
میش بر شحیف دعوی حاجی کرد و برای اثبات کواهی حاضر آورد چون عرض نمید
کردند و او را بر زمین آوردند مدعی گفت یا رسول الله این سوگند ظاهر خود و متاع که در شان
خواهد در این آیه نازل گشت و این حکم میان پیوست و بعضی گویند نزول آیه در شان اهل
کتاب است که پیغامبر خویش عهد داشتند که چون پیغامبر آخر الزمان بعوث شود و دیگر و دیگر
منزعت او بر وند و حلیه و صفت او در کتاب خود دیده بودند موافق یافته بکسب رایت
متاع قبل دنیاوی و فایان عهد داشتند پیغامبر آخرت گرفت کردند بر مخالفت رسول و کتبه
او در دنیا این آیه در حق ایشان نازل گشت و این نظم در باب ایشان بود و پیوست این
آیه موافق است و با مقام مذکور اهل کتاب مطابق است **معنی** اینست که بیک عهد مدعی بود
خویش را بشن اند که فروشنند در تنگ عهد خدای و سوگند خویش میباشند و این یک عهد
آن مایه و علی بیه تمیز اند که بهیاء فروید یعنی عهد خدای و سوگند خویش را میگذارند و دل
شان اندک میکارند این شرای محمد نبی و آخرت نبود و باین ان خدای در ذوق میباشند
آیه و کلامه بیت اخیر حکم نشود بر ایشان نظر رحمت میکند و از نوشتن عصیان بابت عفو و عذر
نگرداند و گویند این را اگر بیکلی ننگند یا ثواب اعمال انبیا پیغامبر و این را اثر انکار عمل
ایشان نماید و این است حق خدای و ذکا که اندک از او بریم و این است حق ان

لَفَقَائِلُ لَوْ كُنْتُمْ بِالْكِتَابِ لَتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ
وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ
وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَمَّا لِلَّهِ الْكَذِبُ
وَهُمْ يَعْلَمُونَ منهم ظرف مستقر است از خبر است لفظا اسم آن واقع شده
تجسیم خبر لام بر اسم و آمدن جمله بکون الستم بکلت به صفت است و فرقی و جمله و ما هو من
مال است بقولون عطف است بر بقولون علی الله متعلق است بقولون تبیین رسی بقولون
الله بکتاب معلوم حال است و جمله و ان منهم عطف است بر جمله و منهم ضمیر ان تامة برینا رایت
ایک و تا کید جمله از جمله نیست که اهل کتاب جمله مسکراته و بحقری بودن هیچ فرقی از خویش
نمیشد و **و این** کرده اند که این آیه وارد در شان کوب بنی اشرف و صی بنی اخطب و انال ایشان
که از پیرو و بار بر دارند توریه آوردند و شتم ان از ان کتبه و آنرا بر طبق خواند
و اینست و بعضی گویند در حق کسی است که انشان تحریف کردند و خواندن بر صفت خواندن
توریه آوردند **معنی** اینست بر بسته بظن از این ان هر آینه که وی اند که زبانهای خویش را در
کلامی که افرا میکنند می سپرد و میگردانند و میگویند که این توریه است کتاب خداست از نزد
خویش نه و تورات یعنی بر طبق خواندن توریه میخوانند و ادوات آن زبان می بکند و سبک
ناگهان بریند که ان از توریه است و حال اینست ان از توریه است بلکه بود دانسته
خویش و انراست و میگویند ان کلام خداست و فرستاده موسی نه و تورات است و حال اینست که کلام
خداست بلکه صرف موضوع و موسی فرستاده در ذوق ما بود میگویند افترای بخدای میکنند و
ایشان که این ان اهل دانش اند و بر موجب دانش نمیروند یا گویند و حال اینست که این سبک
که در ذوق میخوانند و افرا کنند کان و حال اینست که ان ان رشته کذب است و در ذوق گفتن
خویش از ان یاد انشق براد و جاه می افتند و ما بعلم ترکیب کار جا بلان میشوند و درین آیه **و این**
که قرآن را بر طبق قرآن خوانند و در لجه و در ادوات مشایه او نکردند و جانی سماع بیادند

که قرآن بخواند و همچنین کسی که در آن می‌گذرد که بعد خواندن قرآن بگوید یا ایزد
میزگر معنی قرآن بر زبان رانده چنانچه عامی آنرا معنی قرآن داند و چون بخواند که بعد از آن
قرآن چیزی را از غیر تفسیر قرآن بگوید و رسانیدن فایده غیر معنی قرآن خواندن یا دیگر
و فیض در میان آنکه چنانکه گوید تفسیر قرآن خواهم گفت فایده دیگر را و اینست
با حکایتی که در حدیث آمده است چیزی از آنکه کلمات کوی غیر معنی قرآن از قرآن جود مالک
لَشَرِّ أَنْ يَتُوبَ إِلَهُهُ اللَّهُ الْكِتَابُ وَالْحُكْمُ وَالشُّبُهَاتُ
يَقُولُ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ
انداخته اند که این خبر است که کتاب معطوف است معقول دوم است بر توبه است و توبه است
عطف است بر آن توبه است و کونوا عبادا لى من دون الله معقول است و کونوا عبادا لى من دون الله
است برای بیان تراست این از افعال که زید و اقوال پسندیده ابو رافع و غیره است
چون پیش می‌بردند و می‌گفتند و می‌گفتند و می‌گفتند و می‌گفتند و می‌گفتند و می‌گفتند
کنیم و می‌گفتیم و می‌گفتیم و می‌گفتیم و می‌گفتیم و می‌گفتیم و می‌گفتیم
غیر از آنکه این آیه فرود آمد بر او و او شکر گفت و او شکر گفت و او شکر گفت
واقع شده و چنانچه در حدیث آمده است که در تفسیر قرآن آمده است که در تفسیر قرآن
چگونه آید و صحت او چه نوع روی نیاید این سوال را جوابی ذکر کرده و در آن سوال
جواب آنست این کلام را بر حدیث موصوفه حمل کنند بقصد معادله آن و در حدیث آمده است
گویند معنی هر دو اینست که باشد اسمی از برود و بعضی گفته اند نزول آیه در آن می‌شود و بعضی
که میان خویش اختلاف کردند که در آن میان خویش آوردند و می‌گفتند و می‌گفتند
نست که در آن سوی ابراهیم زیرا که متابع ابراهیم می‌باشیم و رضای گفته است متابع ابراهیم نیست
سوی ابراهیم زیرا که متابع ابراهیم می‌باشیم و رضای گفته است متابع ابراهیم نیست
بخام فرمود معادله است بخام فرمود معادله است بخام فرمود معادله است بخام فرمود معادله است

میگویند و تشبیه به مناسبت می‌گوید بر ملت دین ملامت است که در موافقت من غیر خدا را برتر
یا که انحراف می‌کند که غیر خدا را برتر استند و از عبادت غیر خدا می‌کنند این امر عبادت غیر خدا
چگونه افتد و حال حکام این است که نازل گشت و این بیان بطور موصوفه و بعضی گفته اند مردی
پیش بخام می‌بردند و می‌گفتند و می‌گفتند و می‌گفتند و می‌گفتند و می‌گفتند و می‌گفتند
پیشش است و توبه می‌کنیم بخام فرمود در غیر خدا را سجد کردن روا نبود که پیشش مخصوص
باشد و دیگر را است و لیکن بخام فرمودش را اگر ام کنید و اذیت از حقوق ایشان سید و از حدیث
می‌دور موصوفه پیشش و عبادت را بر در آن حکام این است که نازل گشت و حکم بیان است
اینست که از او امر بشدی را که بدو را خداوند کند با طاعت است بر اینکه سموت را و او
پیشش مطلق و بدو را خداوند حکم یعنی حکم بودن میان مردمان بحق تا حکم را بمعنی حکمت و دانند و
عدالت از دانستن چیزی را چه باید و کردن کلماتش بدینسانند و بدو را را سجد می‌ری که
عبادت از دانستن حق بود و حق را باطل را بشد پس بگوید مردمان را که شما بندگان من باشید و از
غیر خدا پرستید که صاحب کتابی است که ناطق است بحق و کسی که حاکم است بحکمت و کسی که پیش
از حق محقق است چنانکه ناطق از ویناید و این نوع نامق از ویناید **وَالْكِتَابُ كُونُوا**
مُتَّبِعِينَ و لکن بقول کونوا را باینین اینست بشری که ورا کتاب است و حکم
مربوطه داده اند مردمان را بگوید شما را باینست متبوعی سویی و توبه را بانی متبوعی سویی
و در زیادت لفظ و نون بر طریق روح و نورانی باشد و بر پایه معنی است یکی بر صفت است
این بود مردمان خدا یعنی بندگان خاص خدا باشد که علم را در طاعت خدا صرف کنند و علی
که کونوا را معقول توبه دوم مصدر معروف یعنی بر آوردن یعنی باینست عبادتی که تعلیم در آن
شمار شوند و طالبان را معلوم صغار و کبار تربیت کنند یا بر آوردن علم با تمام عمل یعنی باینست
مال که علم خود را بعمل خود بر آورند چنانچه عالمان بعمل خویش در فغان بی برند از محبت حقیقه معقول
شماران بن عباس رضی الله عنهما و فاش یافت و روح پاک او سوی عالم علوی شتافت گفته

عفو رحیم و جمله اولیک استانقه است بر جواب با جزا هم اینست اینان ای محمد بر این ای که
 برستی بر این لعنت خدای و فرستیدن او بیکان هم باشد درین حال که در لعنت و برکتی در
 عذاب این ترا سبک نکردند و نه این لعنت عذاب است داد و نمود تا جند که از عذاب برتر
 کس نیکو بود کفر توبه کردند و از ابد باز آمدند و نمود و بر دین و مصلحت آوردند و خدای بر این
 خواسته بود این ترا راه دین و توبه نمود توبه این خدای قبول کرد این ترا در سرش فرو
 آورد زیرا که خدای آمرزگار است توبه کنایه کاران بپذیرد و گفته بد کردار ان بخشه و توبه
 عاریت بود از میان جاعلی که ترسیده بکام میکرده بود و توبه باشد باز گشته توبه بسیار
 بیست ان الذین کفروا بعد ان ایمانهم ثم ان ذاروا
 کفرا لن نقبل توبتهم و ان الذین کفروا
 ثم از داد و عطف است بر کفر و موصول جمله اسم ان است لن نقبل خبر ان است و اولیک است
 انصاوان عطف است بر ان نقبل توبتهم و جمله طایفه مذکور محقق قبول توبه نمیشود و بر
 نفی قبول توبه امر نمودند تا کینه گردان و ان آورد و چون انچه مقرر مضمون کلام باشد
 فصل کرد و بجز عطف آورد اینست برستی که اینک بعد از ان آوردن کفر نمیشود
 و کفری در بند پس ان از روی کفر افزوده و اصرار بر کفر کردند و اوست که در
 هرگز توبه این قبول کرده نشود و بزه آنم از این نرود و این است که انانند و کم کرد
 یعنی مقصود از بدعتات و محروم اندازند است و ارشاد در جواب است ان الذین کفروا
 بنود و مرتد یا بر ارتداد که در دوچون توبه کنند توبه با و قبول شود و نفی قبول توبه از توبه
 وصحت مضمون ان نقبل توبتهم به نوع روی نمی آید ان الذین کفروا بعد ان ایمانهم
 از اول کفر انانیت مبرودان است که اینان بعد از ایمان آوردن بموسسه توبه و بعینه قبول
 کافرند پس بکار فرستادن محمد قران کفر افزوده یا گویند مبرودان پس اینست چنانچه
 چون صفت پیغمبر علیه السلام در توبه خوانده بودند انان را خالص مینمودند و عطف

چنانچه بر یک ریاست عدم کیست عمنه شستند و کفر ورزیدند بعد با انواع بدخواهی امنست
 و نبای بر کفر و کافری افزودند این ترا خدای عزوجل مطر و ساخت و در ورطه دوام گرفتار
 بر اینان توبه نخواهند کرد و ایمان نخواهند آورد نفی قبول توبه اینان از جهت عدم توبه بود
 انما نقبل توبه بعبثوت توبه نباشد ان الذین کفروا و ما نقبل
 کفرا فلن نقبل من احد هیم مالا الا من فر دهم
 و لکن اوتدی بید و هیم توبه است و لکن توبه است بر عطف است بر جمله مذکور و لو
 شسته است ای موافق و لکن توبه است به مقصود از توبه است ای ستویا التوبه الاله
 جنبه الا اگر کفر ای اگر یک علوانستی و اگر متین در صوابه سابقه نفی قبول توبه کرد
 در جمله نفی قبول توبه بر سبیل است و آورد و تا کینه جمله از جهت است که کفر مضمون جمله باشد
 بر اینان عطف است اینست برستی که کافر شدند و بر کفر و کافری مردند پس بر
 بکار اینان قبول کرده نشود اگر چه بر روی زمین سر بصدق نمیند و بر این است در غیر ان
 در این سابقه فائز کرد و فرق حدیث این ایمان و ترک مرتبه وجه نبی است چه در این
 بپوشه بر کفر و کور است و سبب آن عدم قبول بود چنانچه کافران با از یاد اینان در کفر توبه
 کنند و توبه اینان قبول شود و با تقاضا سبب محلی باشد سبب ای عدم قبول توبه نخواهد
 و ایمان نخواهند آورد جنبه کوبیدن الذین کفروا ان الذین کفروا ان الذین کفروا
 ان اولیک لهم عذاب الیم و ما لکم من ناصی
 و در این خبرین ناید است در اسم مانا فیه لهم عذاب جبر است مقدم شده و انچه عطف است
 سابقه و جمله سابقه یعنی اولیک لهم کینه است بر عدم قبول فدا هم از پنجه مفسول است و صریح
 جبر است و از جمیع قتل برین است که اینان از ان صریح عذ قلیل از توبه نمیشود
 و لکن انهم با صریح تکمیل یافته اینست اینطایفه ای محمد بر این است عذاب و نال
 و لکن انهم با صریح تکمیل یافته اینست اینطایفه ای محمد بر این است عذاب و نال

موجودند بود بر روی آب کفی فوق بر شکل فند و هنر سال منبر از خفاقت زمین روی نمود
 فرود گشت از نید بعد آن فی نه دوزین بیت نخستین کرد اندیدند **فیه آیات بینه**
مقادیر ابراهیم آیات بینه است فیه منبر است جمله متانفست جنبه است که بیان
 بیان اول است و است فانه مذکور توجه بر دمان نسوی او در نماز سوال کرد صفت این منبر
 زبان آورند فیه آیات بینه است به سبیل استیفاء او در و در گشت سوال و جواب که بیان
 به است یا گویند فیه ظرف مستقر است عالی دیگر است آیات فاعل ظرف واقع شده بر
 بیان آیات است از حقه آنکه مشتمل است بر آیات چه در مقام ابراهیم است که در این مقام
 ابراهیم بر آمده و آن مشتمل جنبه منبر شده نرم شدن سنگ و در آمدن قدم تا کعبه و بر آید
 پادمان و باقی آن در عصر او و در عدم تغییر نقش مذکور و عدم تحول آن بر و اموام و مشهور
 تواند بود مقام ابراهیم بر بعضی آیات بود یا مستند بود مخدوف الخیر تبعیه بر منبر مقام ابراهیم
 بر بر و تقدیر از باب الکفا دانند و از قبل حبیب ال منبر دنیا کم ثلث الطیب و لکنت او و قد فی
 الصلوة بندارند چه در بیان الکفا بر و جز کرد و سیوم باین و در این است
 مینا است مقام ابراهیم از جمله آن آیات است **و من دخله کان امینا**
 انجمه عطف است بر فیه آیات بینه است بران اول است و ضیاع لانا ش اینست و هر که در آید
 از امانت دنیا و آخرت ایمان باشد مسلمه ملحق متعلق بران آیه است و آن است قائل عمد بطریق
 که مستحق گشتن باشد که در کعبه را بد نزدیک ابو یوسف و را این گشتن آنکه در آید و این
 دارند و این گشتن بر و بر و در این رند لیکن طعام و آب نهند تا بمقتضی صفت خود بر
 رو و امان مرتفع شود و امان شایع می آید که در حرم در آید قیاس میکند بر جای که در حرم جای
 او را با اتفاق این بر نیارند و بیوات لغرض عقوبات و در حرام اخرا بکم عقوبت بر و باین می
 و امان شایع می آید که در آید مذکور است محمول بر امان از عقوبت اخرون سید و او و
 اند و ملحق بر و در آن نمر بران اشخاص عقوبات تخفیف میجوید **و لله علی الناس**

خج البیت من استطاع الیه سبیلا حج البیت فقی و اگر خوانند
 مصدر و کبر اسم و بعضی هر دو را حج حج دانند حج البیت یعنی بر آید است و منبر است
 ان من متعلق ظرف مستقر است یعنی مندر و من استطاع الیه سبیلا بدل است از ان من بدل بعض از کل
 معنی با عباد و مولایان یا بهر حال هر که سبب و اداست سبب معقول استطاع است الیه متعلق
 سبب ای و مولایان الیه و انجمه عطف است بر جمله سابقه اینست و برای فدی راستی
 که فیه یار شا و بر دمان بر گشت که تواند و نفقه عیال و اطفال و اشغال آن **و من کفر**
فان الله غنی عن العالمین انجمه عطف است بر جمله سابقه فانه
 غنی عن العالمین تعلیل است بر فراخ دوف یا ای من کفر لم یفقر الله لانا الله غنی عن العالمین
 و کفر فانه غنی عن العالمین مقام فانه غنی غنی بود و بجا ضمیمه ذکر عالمین بصیو عام
 بر و بکنیت از ذکر خاص البیت معنود لانا الکنایه منصرغ و البیت اولی من الصریح و توان
 بود که از و من کفر لانا نعمت قدرت و استطاعت بنا کردن حج و در آوردن من سک آن مر
 و نه نعمت با حفظ کفر که در وی با بهام معنی کفر که خدا یان است تغلیط و نشاید بداند
 است که هر که بخیر بود و وضاری کافر شود و شرف است را سکر کرد و بفرست حج اخفا و کند
 فانه در وی ناید خدا را از این نکند و در شان او منقطع میگردد زیرا که بستانست خدای قس است
 عالمین بنابر این بیان **قل یا اهل الکتاب لا تکفرون**
بآیت الله و الله شهید علی ما تعملون استفهام
 بخبر و چه تو میگوئی و جمل جمع است بر تقاریق توپنج است که گذشته و تقاسیم تبعات بالا رفته
 مخوفی است باقریب و دنیا و احوال عام بهم را ناکند بر گزیر است اینست بگوئی خدا را است
 براه و بنویس آیات کنی یعنی که وارد شد در یکا نکی خدا و بنده کیست و بر ذلت تویم طیب است
 بنویسند و در نماز بخانه کعبه توجه کردن و او را از فضل نبوت عبادت و استن و توان
 اینست بگوئی که در حال شبهه بخیر برادر شود یعنی منبذ خود ای اهل کتاب سبب است بر

منی کرد همه آلات که در محاسن یافت بر وجهی است در شکست آن یافت با و نه گفت ترا همه
 حجت که داده است گفت که کجای سلطنت بر سر تو نهاد است گفت من تاج و تخت از خلیفه عهد
 و زمان یافته ام و این مرتبه بتفویض او دریافت ام زاهد جواب گفت مرا این عهد و عهد و عهد
 داده است که ابواب علم و عمل بر من گشوده باشد و گفت در تو استوار حجت دیدم ترا حجتی که
 کرد اینم زاهد گفت من خود را از شغل تو مغرول کردم و عهد دند کورتو کسبم که عهد تو در من
 غزل است و عهد مرا که خدای داده محض فضل است خدای فضل خویش باز نخواهد گرفت و عهد
 غزل نخواهد پذیرفت بپاک گفت از من بخواه تا حاجت تو بر آید و حق کجاست تو بپاک زاهد
 گفت حاجت من آنست که مرا مالک در دروغ نیندازد و در عنوان حجت بهجت مراد بریه حجت
 اسوده سازد یا دست گفت این از من بود و طاعت فریاد زاهد گفت خدای حجت مریدان
 و بر آوردن آن افضل خویش می تواند باشد چون کمال او را می برد که با او می باشد
 پیش او در چون عمل او برای خدای میر به جلال و عظام باز گردانند زاهد و دست از گرد
 نشانم لم یوتها مسلم الا فی الاخره الامر بالمعروف و نهی عن المنکر حجت یوق من المنکر
 چون امر معروف و نهی عن المنکر باشد فرق میان محبت و غیر محبت چه بود حجت که باشد
 است بر و کرد و او را از حجت خویش برای عمل معین گردانند او را این حجت که چون نازد
 فرض عین شده و غیر او را بر وجه فرض کفایت آمده و نیز غیر محبت را از یک بعضی ولایت
 معروف بیان بود و الایه امر معروف و نهی عن المنکر یعنی امر در بیان تواند کرد که در نور و نور
 حجت تواند آورد یک نور کردن او منکر بود محبت با ولایت باشد که او را از حجت بدین جور کند
 و بعضی گفته اند که غیر محبت را اتفاقا و از یک منکر و وقت به فعل کردی و نهی عن المنکر
 تعزیر بود عمل او بعموم قول پیغمبر علیه السلام من رای منك منکر فلیامره به یا نهی عن المنکر
 او را ولایت تعزیر نیست و محبت با ولایت مطلق است و بدین در کتب فساد و در کتب است
 منکر است اگر بماند که منکر را و او را قبول خواهد کرد بقدری و نهی عن المنکر و تعزیر نیست

لیکن امر را طاعت نخواهد کرد و واجب بود و ترک امر غیر نبود لیکن افضل آنست که امر
 کند و اگر بماند که نخواهد نشسته و کار و بقدرت و دشمنم خواهد کشید افضل آنست که امر کند
 و خود را در معرض قدم و دشمنم بنفش کند و اگر اکبر رای او اینست که اگر امر معروف و نهی عن المنکر
 او را در معرض فعل او رود و یا خواهد گشت از حجت خوشت گشتن مرخص باشد لیکن امر کردن و نهی
 آنست که افضل بود زیرا که مرکب شهادت حیات جاودانی میبرد و در وقت قتل را منقبت حیات
 معارض شود حال اگر مردی در صف قتال ایستد و بر کافران حمل منبری را که بماند که این را این
 رسانیدن تواند و یا نشد که در آید و در سعادت شهادت بر خود کشاید و اگر بماند کافران
 بر آمدن او هیچ مضرت نخواهد رسید و کار او بقدرت و هلاک خواهد گشت حمل کردن او بر خود و یا
 بود و بدین جان دادن او را ثواب شهادت حاصل شود و اگر در امر معروف و نهی عن المنکر
 هیچ نخواهد کرد و او گشته خواهد شد افضل آنست که امر کند اگر گشته شود شهادت باشد و صورت
 فرق محبت و محبت به چه نیست قیاس این بود که حکم مرد و مسلک یکسان باشد و حکم در هر
 صورت برابر بود لیکن ما روایتی می دارد از حجت است که این کار مسلمان را از دین زیان است محبت
 مسلمان و تقویت کافران است و در صورت امر معروف و نهی عن المنکر نهی عن المنکر زیان دین خواهد بود
 بلکه دین را فرو خواهد برد و در بافتن جان کم برای دین بود و موجب میل در حجت شهادت شود
 میان دعوت سوی خیر و میان امر معروف و نهی عن المنکر است و افتراق بر وجهی نیست
 مؤثر بر این خیر بود اصی بسعادت و بعضی دعوت مساعدت کند و دل بر حجت نهی عن المنکر
 نوزاد اگر بعد دعوت در تحصیل خیر تا خیر شود محتاج سوی امر و نهی کرد و چون پیروی کند دعوت
 زید و بنده اول دعوت اسلام کند بعد از آن سوی دمه بعد از آن قتال که امر معروف و نهی عن المنکر
 تعزیر بود اگر کسی را دین و تنوید دعوت سوی دین است اگر بعد دعوت منقاد شود و در وقت
 لا تگوئوا کالذی تفرقوا و اختلجوا
 بعد ما جاءکم البیانات انجله عطف است برایت سابقه است

تمام

و می باشد در اختلاف دین همچو کس نیکی متفرقه کنند و فرقه دهند و در دین با اختلاف کفر و ایمان
و نصاری شده اند بعد از آنکه این آیات ظاهر و مجزات متطابق هر که موجب است سرانجام
دین و موافقت در یقین چه بود و مخالف شده در نصاری با و شکر شده در رسالت عیسی و نصاری
با یهود و مخالف است در زید و رسالت موسی انکار کنند و هر دو فرقی با امت محمد مخالف شده اند
رسالت محمد علیه الصلوٰه والسلام کردند بین اختلاف در دین غیر اختلاف در اعمال بود پس نیز
مجتهدان است واقع بنمود که در بیان آن پیغام بر صلی الله علیه و سلم اختلاف امتی رحمت شدند و
در حدیث آن گفته که ایشان هم در اصل دین اختلاف ندارند بر دین اسلام متفق اند و این در حدیث
اعمال است در اصل دین نبوت و اولیای الهی عذاب عظیم یوم
تَبْيِضُ وَجْهَهُ وَ تَسْوَدُّ وَجْهَهُ یَوْمَ ظُفُرُهُمْ مَشْوِیَةٌ بِهَرَمٍ
ظرف مستقر خبر اولیک واقع شده و عذاب عظیم فاعلا و امره با متعلق عذاب که خبر ثانی
است چون سلام معنی تسلیم بود با متعلق با متعلق با ذکر محذوف باشد خبر ثانی غیره و این
روز قیامت خواهد بود مخصوصی ذکر قیامت روی نمودند که یوم تبیض و وجوه و تسود وجوه
کلمه دیگر ذکر قیامت کرد و جزا و نرا در بیان آورد تواند بود و عذاب عظیم تبیض و تسود
بود جمله سیمیه خبر اولیک باشد و جمله اولیک لهم عذاب عظیم مطلق است بر تفاوت مؤمنان
برای تمیز و الی و غیره اینست و ایشان کنایت است برای آنکه عذاب عظیم است
در آن روز که بعضی روی با بعضی رویها مؤمنان سپید شود و بعضی رویها سیاه و بعضی
گفته اند این حال در آن وقت باشد که طوائف با سوی توحید خوانند مسلمانان سجد کنند کافران نشین
این چون تخت کردن سجد کردن توانند بعد از اذیت سر از سجد روی مسلمانان تابان شود
نویان شود کافران چون روی ایشان تابان به نیست از تابانند و روی ایشان سیاه گردد
و بعضی گفته اند این حال در هنگام که خوانند اما واقع شود کافران نامه و ایشان کوفتند و بر خود
توبه عذاب پیدا کنند آتش عذاب در تابش روی سیاه گردد مسلمانان در تابش رویان تابان باشد

بنیمند و باید مستطعم و مستشر شود از خوشه و بهجت روی او روشن گردد و بعضی گفته اند فرمودند
و کافران هم برین صفت شود و افراق الوان میان فریقین فارق بود در حدیث آمده که کافران
چند انوار از القماره البدر کثیر الصاف و وجهه سود مظلم و بعضی گویند این حال افراق و تفریق
فریق فی القبر و فرقی فی السیر روی نماید چه این وقت تکامل یقین نبوت بلکه ایست و استقامت
توجه ملاک بر روی است وقت آنست که همه از بهشت آن بگذرانند عجب نباشد که از تابانند و آن کما
آن بگذرانند و سیاه سازند عذابا و اندک و ابیض و جویها بنالک و حکمت در افراق
الوان امتیاز مجربان است از محضات صیقلی گفت یوسف الجویون سیاه هم با چون خطاب است از
الیوم ایها الجویون صادر شود و فرشتگان و ساییدار در جوار آن در آن روز که این عالم
بود از آن مجربان است و اما الذین اسودت وجوههم
الفرقتم بعد ایمانکم و این معنی آنست که بعضی مستقبل یقین الوقوع بالفساد
کنند و خبر دوم در آن صورت در هر صورت تحقیق شده است و هم در کفر و ایمان
برای آنکه به وجه توجیه است ای لم یکن یقینی لکم ان تاتوا بایات کافران و نشانی
کفر و ایمان و جمله استقامت میه مقول یقال محذوف است ای فیقال لهم الفرقتم حمایه خبر متبذرات
است بعد از آنکه خبر است مرا الفرقتم تفسیر ظرف مذکور مقصود آنست که کفر مطلق موجب توجیه
کافران بسبب سیاهی وجود است تقسیم ندان بود و استحقاق توجیه و سودا و وجود در صفاق کافران
باشد و بعضی نیست بلکه سیاهی روی در جمله کافران است هم در کافران است و هم در ایمان
ان قال المتولی و یوم القیمه ترک الذی کذبوا علی الله و جوههم سوده چون سیه شدن روی
کافران بر حلق بود تقییدی ان بقیة بعد ای کما یبمعنی نمایند و بعضی نیز این است
و از رویان بنی قرظ و بنی انشیر که با پیغامبر بعد از آن آوردان عهد شکسته و کشته
و اندوه آن کفر بعد از ایمان متضمن تقیید و سبب است و ایمه اصول فقه تفسیر و اصل در سبب
از غرض از هر عید و ادوا و اعز کل حرو و عید من الماسین است فی چند اند و بعضی و از رویان

شد و ضربت علیهم الذل و باو الغضب من الله و ضربت علیهم الممکنه که سوال کرد که بای بر ذل
که ام سبب خوار شدن و کت خدای و استحقاق عذاب و عقوبت و از دم فقر و سکن
فقیل ذلک ما نهم الایه و ذکر غیر حق تعظیم است اینست آن یعنی امور مذکور سبب این
بایات خدای کافر گشتند و پیغمبر را بغير حق گشتند قتل پیغمبر که گشته شده اند
است پیغمبری که در آن وقت موجود بوده یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و آقا را در آن وقت
و مینه یعنی سداون الاخیار که وجه بود و وجه نفع مطابق شود این طایفه را کشتن
و بعضی را کشته اند قصد کشتن محمد علیه السلام دارند که در برگرد او برای کشتن میکردند این
هنوز در کشتن انداز کشتن پیغمبر آن رخ شده اند این تقدیر مقتدر است و بگوید
از این اگر پیشوای جمیع است واحد و ساد است که آن محمد رسول الله است و ساد است که از این
از لیل در اوقات المایله با بریم آن الله پیشتر که جبرئیل مرآت وجه آن است و از این
القدر با بریم رب الله لعل الفی حاجت دارند و از و تو جمع اند و این قدر
پیغمبر بودند و رالات و اسباب آن است و حال سیمو دند و مقتدرات قتل مصطفی است
که این در کار قتل مشهور دارند و در حال تحصیل این کارند و قادر مطلق بر قبضه و الله
مثلاً سوار شده و میدارد و هر بار از مکان قتل سلامت بیرون می آید سوال قتل این بانه که
بغیر حق کشتن را کاری روی نماید که بدان کار این ترا استحقاق کشتن باید وجه ذکر غیر حق
حق چه بود و وقیده او چه باشد **جواب** این را قتل و اقرار دارند از این نه بدارند و تقریر بر
به غیر حق کشتن حال این بود و تشریح قیامت اعمال این باشد **ذات بما عطا**
و کانوا یعتدون اگر کشتن را بیهود و کشتن است یکی بکشته از عصبانیت
شدن بر کشتن و اختیار کفر را نمود و از اعتدای و از حد طایفه و حق پیغمبر را کشتن
این و غیر حق کشته شود این است اول برای تاکید باشد و کذا کذا کشتن و کذا کشتن
اینی دارند و این را باید پیوسته باین سبب باشد که این بای کافر و مشرک است

علیم حق قتل این بای غیر حق است و منافقه پیدا کنند چنانچه که کسی سوال کرد بای سبب قتل کافر و قتلوا
این بای قتل با عصبانیت و کافر با عصبانیت و من معنی چنین است یعنی کافر شدن بایا و کفر با کفر گشتن
و از زبان پیغمبر و از زبان کشتن اینان بنویسند که اینان عاصی شدند و از حد تجاوز
کردند و بنویسند اصرار بر معاصی در کفر افتادند و درین است بود که کتا بکار بنویسند اصرار بر کفر
و بنویسند کفر افتادند **لَیْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ أُمَّةٌ**
قَائِمَةٌ یَتْلُونَ آیَاتِ اللَّهِ أَنْاءَ اللَّیْلِ وَهُمْ یَسْجُدُونَ
چند کت در مضمون جمله منهم المؤمنون و اکثرهم الفاسقون با چه هر چه بعضی از اینان مؤمن
باشند و بعضی کافر را بر پیوند منهل الکتاب بنفسم ذکر قسم مومنان و بیان بدیع این است
مؤمنان این است صفتی دیگر است مرا و او هم سجدون ای عیالون ذکر سجده و رادت صلوة از
این ذکر خیر و رادت کمال است و جمله و هم سجدون حال است از غیر تلو اینست اهل کتا
برینند و بعضی از اینان کرمی حق قایم اند یعنی بر حق مستقیم اند ایات خدا را در ساعات خبی
خوانند و کتاب را می خوانند و اینان سجد کنند کانه یعنی نماز میکردند و در آن قرآن میخوانند
و در آن بر میخوانند آیات الله را با حق و رادت توبه و انجیل و انجیل و معنی بر تلو آیات است
انجیل و انجیل نه پخته و این شکل است زیرا چه مسلمانان را خواندن توبه و انجیل ممنوع است
و این در توبه و انجیل است پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و رقی از توبه و ردت است امیر
مومنان علیه السلام این عمل از عمر رضی الله عنه نبسته بداند و کون کما نهو کت الیهود و النصرانی فاستند
در سوره الباقع الاسماعی مکرر که و در این است پس از منع بود و نزول آن پیش از و می نکر
بشمار پیغمبر سلام پیغمبر علیه الصلوة والسلام در خواست کرد و بود که در نماز نشاء توبه بخوانم
و فرمود که این را هم بر زبان رانم امام عطا گفته است رحمة الله علیه که و ر و آیت منهل الکتاب
نمودند و این عمل کس از بنی مکران نیست و در حدیث آمده که بر دین عیس بودند و از صفات عیسی
گفتند و بنویسند و بنویسند پیغمبر نمودند پیغمبر را پیش از نبوت پیغمبر تصدیق کردند و

من فغان است اینست که برسد نهایی مسلمانان یکی یعنی خصمی دینی و فراموشی و غفلت
این است که از آن خوش کند و اگر بشاید از غذا نرغ غایه و فقری و خوشی و تعلقی باطنی و برتری
و مفرقه ملحق نبود این را کرد اند و این صفت از احوالات و عداوت و مغلطات عداوت
تفاوت است اگر در هنگام عداوت این صبر کنند به آنچه از برکت دوستی و امیرش باشد و اگر
شده آید و از آنچه نمی کرده آید از دوستی و امیرش باشد باز مانند زین نکرند نه از این
کرات این هیچ چیزی از زبان و تواند بود از تقیر و اصرار طاعت و عبادات خدای و از تقوا
افتد این از کتاب معاصی مراد بود لایق که بکرم خدا و سکون از خدا و یقین با حق و یقین
صیغه صفت از باب یضیر و این لفظ میبرد و قرات بروت مجرم است لیکن یضیر و صیغه
از جهت انفاق و سکنین حرکت آورده اند از جهت اتباع عین حرکت صفت اختیار کرده اند
بر جمله اگر صبر کنند بر عبادات و طاعات و سپهر نیز میاز معاصی و سیات زبان نکرند نه
کید و مکر و دشمنان هیچ چیزی از زبان ایشان بیان آن بود که نه از دشمنی حال و صلاح کار خویش
کوشید و عداوت و مفرقه دشمنان مانند یثیم چون کسی خود را در کار خدای دارد خدا تعالی او را
در کف حمایت خود آورد **تومارا** انوار که جمله عالم در است **بجده** اگر سر مونی قدمت
کرد حکم گفته اند اگر خواهی غالب آید بر اعدا و فضل و فضیلت بفرای لای الهی و در غایت
آیات الله بما یعلمون محیط این جمله تدبیر است و قرات غفلت است
تا کید است مراد تقیر و تقوا لایق که بکرم خدا اینست چون بگوید و در کف
تقوی و غیر غایت شما را باری خواهد کرد و از کید ایشان و مفرقه خواهد آورد و هر قدر
بیمینه غیبت کند و کفر کافران که از واد القوم قیوا امن الیه فهم شده است و غفلت
ایش را از آن که در آن تواند برین تقدیر و ان تقیر و تقوا احیایه و غیبت نهایی
غیبت مومن از کید منافقان و این بود این از مفرقه ایشان **من اهلک تبوء المؤمنین مفاعدا لالتحالی**

کرد

کرده اند چون مسلمانان را در روز جنگ بر طفره کافران بود و قتی عظیم و مفرقه غیبت روی نمود
سازمبارزان کفر کشته شدند و هفتاد تن از سران قریش اسیر شده بودند و دست آمدند و بعضی
کشته شدند و مکر غیبت در مکر رفتند که نیکه بدان یا پس از این کشته شده بودند چون عکرمه بن
و اسل او کردند و در بی انتقام شد بر ابوسفیان که رئیس مک بود رفتند برای این کار او
یاری بستند ابوسفیان این را بعد از شتر و آنچه از سلاح و توشه حاجت بود یاری کرد و این را
بر مقامه می رید و در سه هزار مرد از مک و قریش گرد آمدند ابوسفیان سران این شده و سران
و دیگر چون خالد و لید و عمر بن عاص و عکرمه بن ابوجهل برابر آوردان شده و همه زبان
هند زن ابوسفیان و ام حکیم زن عکرمه و فاضله زن عمارت و برده زن صفوان و همچنین دیگر
زنان و فرزندان برابر خویش آوردند و قصد یدینه و کشیدن کینه یا پیغام علیه السلام نهاد
نام و استعدا و نام کردند و جیسیر بن خیرام و حنیس را که غلام او بود برکت تن حمزه بر راه کردند و
ترغیب و عدا و ابرار برکت تن حمزه آوردند و گفت اگر حمزه بن عبد المطلب را بکش از مال فراوان
بش و صفوان شاعری را بر آورده بود که مردمان را ترغیب برقتل کند و بیج می کشید
سازده در دلهای عیال یافته و قتال اگر سلامت باز کردی سوگو میخوریم که ترا یاری کنیم و اگر کشته
شوی دختران ترا بهی و دختران خویش را نیم کن که کافران روز چهارشنبه در کوه احد سید
عبد السلام رسید این نشینند عبد المصعب بن ابی بکر و سول را که وقتی با او شورت بیکر طلب کرد
بیشتر شورت برای شورت آورد و فصل آمدن کفر گفت و درین کار از و رای سواست
و اکثر انصاری را می ماند در مدینه زنده و از بیرون آمدن برای جنگ منع کردند گفتند اگر ایشان
به نجاشیه چون مقام آب و گیاه داشت بر حال شوند و اگر در مدینه بمانند مردان مدینه قوت
فرستد نایند هم نفیر عام کنند بچکان و زنان سنگ زنند و اگر باز کردند سران این گفت
مردم و فرستاد این را منع کرد و آنچه رای عبد المصعب بن ابی بکر و سول و اکثر انصاری بود
سید المصعب و السلام را باج نمود تا بید آن این فرمود که من کشته شدن کاوان کرد بر کوه

در خواب دیده ام تعبیه کشیده شدن بعضی یاران خویش کرده ام و دیده ام که در تیزی تن من در تمام
پیدا آمد این خواب را در خاطر من مایل به نیت شده و نیز دیده ام که دست در زدن او را در تمام
اثرات و بل کساری شدن در مدینه کرده ام این را می خواست موافق تعبیر این خواب است بهتر نیت
در مدینه توقف نمایم بر قتل پیرون نیام یاران دیگر را برای بر پیرون آمدن افتاد و هر یکی از
ایشان بر می رید و متقاتل اند و گفتند یا رسول الله مقدار یک فرسنگی فر فرود آمده اند و
عازم بر می رید شده اند اگر برای می رید پیرون نرویم منم بخود می شویم را بسوی این میان بر می
آورد از نیت در جاست نیت محروم مدار پیغمبر صلی الله علیه و سلم در وقت در آمد و زرد پوشیده
پیرون آمدن یاران که برای بر پیرون آمدن پیغمبر صلی الله علیه و سلم برای می رید کن رند و
زرد پوشیده درین کار با تمام تمام حیدر می نمودند پنهان گشتند و همه با تفریق یکدیگر گشتند
ما حفظ افتاد و کلام کل است برای خویش گفتیم و اختیار خود را با اختیار پیغمبر علیه السلام
صاحب دست است باز نیستیم چون پیغمبر علیه السلام زرد پوشیده می نمودند پیرون آمدن آنجا درین
ایشان که گشته بود و عرضه کردند و خود را با غارت بر خط آوردند یاران عباس رضی الله عنه
پیغمبر علیه السلام فرستادند و از اتفاق و اعتراض بخط خویش خبر دادند و درخواست کردند
که هر چه در ای جهان از ای بنوی صواب است می عمل کردن بدان فرماید پیغمبر صلی الله علیه و سلم
فرمود هیچ پیغمبر بر آنشید چون زرد پوشیده پیرون آید که پیش از جنگ بزرگ در دو باب
پیوند پیغمبر علیه السلام از خانه نیت رفتی است شما پیرون آمدن او را و زرد پوشیده نام
شوال بود که پیغمبر علیه السلام نیت می رید کافران توجه نمود در شعبه که او را در کسب تمام
می رید نزدیک دیدار شده افواج قتل مرا است هر کس اجای سن جوان ندیده و ساقه و قتل
و قلب که با نظر قتل می آید است و هر کس اجای سن چون مقدمه با تفریق قتل معین است
عبد الله بن جبر را با اهل مردان نیت داشت و خود با صبی به غم پیشتر می نیت ان ترا گفت شما را
قال که بود و هر کس که نشود نشی اینی مکتب پدید و دین در دهنگار پدید یک فرسنگ بین دو ایستاد

از پس و پیش جبر و دست نمایند چون پیغمبر علیه السلام با صبی به پیشتر نیت گفته اند مسلمانان را
و بعضی گویند مقصد نفر بود که با صبی به نیت کافران جبر و دست نمودند عبد الله بن جبر
سوال منافق از ادب و اتفاق و می گفت بودند در یاری و اتفاق نیت داد و بانگ نیت کرد
نیت نیت بناد عمر بن خیرام انصاری دنبال او کرد و او را بسو کند میداد و بر باز گشت سو می که
می آورد که پیغمبر عرض نمود از انکه مسلمانان رقتانته مردار جواب گفت لو تعلم قتل لا
لا تبعنا کم برای تو تری قتل لا لا تبعنا کم اگر برای ما بر قتل بودی پس روی نما می کردیم و در
بر قتل می آوردیم نمی میدادند که در آنجا نیت رت را می ما بر قتل نبود و فکر قتل در دل با
جواب می نمود و بعضی گویند معنی لو تعلم قتل لا لا تبعنا کم اینست اگر قتل شما را قتل می دانستیم
پس روی نما می کردیم لیکن ما شما را قتل نمیدانیم بلکه نفور و اهل ک نفس می خوانیم چون منافق
و گفت عمر بن خیرام باز گشت در طایفه مذکور از مومنان مخلص که جن حین نیت بودند و در مدینه
در پیرو نیت و جلاوت می نمودند یعنی نمی سلم و جنی حارث روی بر غزلی آوردند و قصد بارت
کردند چون ایشان مومنان مخلص بودند و هدای ولی ایشان بود اگر چه بر خلاف حال خویش
نیت می نمودند این را یاری کرد و دل ایشان را این مقصد با نیت آورد در جنگ نیت قدم در
در ادب ک سعادت بل ایشان کت در نیت کردند اند که ایشان می گفتند ما نمی کنیم و دم نمی
نیمیزیم ما مقصد داریم آنچه مقصد می کردیم و خود را بر فرازین و دیدیم نیت می ایم و بعد از این الی
پس بگویم که انهم یعنی نیت هدای بود و همچنین حق بل و غلاروی نمود لیکن نیت می و مخزن بدین است
که نیت می در کلام خویش می کرد و بگوید ای ما را در مرد اهل ولایت آورد و خون می
عبد الله بن جبر می رید نیت آورد و غم و ایتی ما را نیت بود پیشتر کرد چون و نیت می
مومنان کت در مقصد نیت می اورید نیت می اورا از نیت می پیغمبر صلی الله علیه و سلم می نیت
نیت می در آنجا نیت می نیت می نیت می نیت می نیت می نیت می نیت می نیت می نیت می
نیت می نیت می نیت می نیت می نیت می نیت می نیت می نیت می نیت می نیت می نیت می

امیر المومنین علی رضی الله عنه غنیمت خویش که از دین کافران نترسید و بر وجه خود را بپای میزد
دایه رسول الله صلی الله علیه و آله کافران را چند روز در دام که از غایت کشتن سختی نداشت و بعد فاحله رضی الله عنه
شکست و آب آورد و روی پیغمبر است غنیمت خود کرد و پیغمبر صلوات الله علیه و آله و سلم میفرمود که ای کافران
تو مفلوکی و بدوید و بدوید و هم ای الله و فی رویه کیف یفلح قوم خضروا وجه پیغمبر بالدم
و بدوید و هم ای پیغمبر عجب پیغمبر غنیمت که برای ایشان دعا بداند و هلاک ایشان بخواهد
بسیار است لا اله الا انت و یارب العالمین و او نشسته پیغمبر از دعا دید باز آمد و بفرمود که ای پیغمبر
صاحب دعا که در دعا هلاک ایشان کند اللهم اهد قومی فالهم لا یعلمون بعد پیغمبر
صلوات الله علیه و سلم امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت در سوگه برو و بر حال ایشان شنید
اگر بر ایشان سوار گشته اسبان را جنبت ساخته باشد بر آن که از پیغمبر گشته بابت که میزد
و اگر بر عکس این دریایی که سوی مدینه توجیه شده اند امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت
حال خویش ایشان نگاه کرد آنچه از سوار شدن ایشان بر شتران بر جنبت ساختن ایشان
کرده بود و پیش پیغمبر علیه السلام باز نمود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در نفس کشتن
معه که کرده و دل بر نفس ایشان آورد و گشت که از هر که افتد و میزد و زحل سوره
می پرسید که از زنگار است و از مردمان سالم است باز مجروح نشد که است مردی گفت نه نظر
بجایم و خبر او پیام احمد و برای تفحص حال او شتافت او را بارمقی زند و یافت گفت ای پیغمبر
خدای ترا یاد کرده است و درین وقت بر شترش حال تو در دل آورده است که نشانی تواند داد
بدان جهت برای تفحص فرستاده سوره سبع گفت پیغمبر علیه السلام با سلام بر سنان و حال
اگر که در نزد و بگوید خراک اند خیر خبر نبیا علیه السلام و یا را را نیز سلام بگوید و میکان نشانی
با گفت و دیدی دادن پیغمبر ایشان نبوی و جنبه کنی لا عندکم ان نظری الیه منکم و فیکم بین
مطرق الیه منکم و فیکم بین مطرق یعنی شما نزدیک خدای خدای من را بدید که راه یافته نبوی
پیغمبر شما و در شما جنبه است که چنانکه بر یک میزنند و این کنایت از جنبه است یعنی کنایه

یکشنبه و در راه یاری و مدد پیغمبر سپید این کلمات گفت و در خوابگاه رات می گفت آن
باز گشت پیغمبر را این گفت بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در طلب حمزه و عبد المطلب گشت
و میان وادی گشته شده مثل که در شکم در پیه چکر کشیده یافت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
تا او را بر روی نهی گشته و آن رو خود بود اگر سر می پوشیده باشد بر نه میماند و اگر پای می گشته
مهر بر نه می نمود بگفت و درت عمل کردند و بر و نماز جنازه گزار دند هر شهیدی که می آوردند
بهوی آورد گشته و دیگر برای آوردند تا آنکه بر رفت و شهید نماز گزار دند بر حمزه نماز واقع
گشت و حمزه بن فضالت نبوت بعد هم در پناه کوهی گشته و در صفت خویش میگرداند
و آنکه که واقع شده از مقتول شدن مایان و از مجروح شدن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر دل
و زنده آمدین بودند که کافران را خبر رسید که پیغمبر علیه السلام زنده است باز گشته و نماز
ایشان باز سوی سوگه گشته بر باندی که پیغمبر و یاران در نه آن گشته بودند
زاد ابو سفیان رسید جماعتی با از لشکر اسلام گشته دید گفت ما شما را جزا و بدادیم و
شما کرده بودید سگافان بشما کردیم ابو سفیان شورش و سوی امیر المومنین عمر و او را هم
بر جنبی فکر گشتی که جنگ بر کرد پیغمبر علیه السلام امیر المومنین عمر گفت ای پیغمبر
گفت در رفت و در رفت و او گفت لا سوا قتلنا فی الجنة و قتلکم فی النار یعنی برای منیت که
گشتن ما بر کام او را که سعادت منبت و در نعمت رسیدند و گشته شدگان شما بر تقصیر
نه او نه بحداب محمد پیوسته ابو سفیان گفت ای عمر سوی نزدیک تر بیا تا سخن از تو پرسد
فرمود بر و برگشت این مطلع خواهر امیر المومنین عمر نزدیک تر رفت و قریب بود گشت ابو سفیان
گفت ترا سوگند بخدا می میدهم که می گشته شد یا هنوز زنده است عمر الله لا والله الا ان
کلاک ابو سفیان گفت و الله ترا صادق تر یافته ام از عبد الله قهر که او گشته بود محمد را گشته
بعد ابو سفیان در کلمات نرم و دانه و بعد خوابی جنبه است که جنبه ای گشته ان نشانی
گشته شد و کسانیکه این کار کرده اند با و گشته نکرده اند همین بودند که خاله و سیه یا صبا

کثیر آمده خوفی در دل یاران پیغامبر و آنکه فطر و ضعف خویش گردانده و یکین گشته پیغامبر
در دنیا مقتوی ایشان مخفول گشت و در خواست برتر مومنان پیوست گشت آن بزرگوار
هم البین پیغمبر و آنکه در بده البده و انهم ان نقلوا التعبد والهم اصرهم عن بعد آید و
لا تنوا ولا تحزنوا و انتم الاعوان انکم مومنین و تقویت ایشان فرود آمد بهجت و
در دل ایشان در آمد بدین تقویت یاران پیغامبر گرد آمدند و حمله کردند و کفر را از بنده
فرود آوردند و بنای ایشان گشتا فتنه غنایم بسیار یافتند ایشان رفتند مقدور گشتند
مسلمانان بر مضمون و انتم الاعوان منظر و تصور باز گشتند هر جنبه مصیبت گشته شدن یاران
و هر جنبه عظیم موجب حرب بود و سرست حیات پیغامبر صدمه علیه و سلم بعد از او در غیبت
جنبه بر سر همه چیزها غالب نمود و فتح و نصرت یافتن و آخر کار و بعد مغایرت ایشان فایده آن بر
کفار یعنی عظیم نبه گشته موجب شکر خیم ان گشته قصه مذکور متضمن جزا است و از غنایم
منه اهلک سبیل این قصه است و صاحب گشتن درین قصه بیرون آمدن پیغامبر علیه السلام و بعد
مجموعی از آن از روی ظاهر با غنایم منزه اهلک که دال بر عدول است موافقت ندارد و اگر
نویسد پیش از جنگ ثابت شده باشد بیرون آمدن پیغامبر از نه بعد از نه جمعه بود
بیرون آمدن از امداد اکاد لشکر برای قتال در بامداد گشته وی نمود و از غنایم ظفر
مزد و دست اگر غذا از افعال ناقصه بود بود مومنین خبر غنایم بانه و اگر نام معنی ماند
کردن دارند بتوی مال از فاعل او پندارند و جمله و ذکر و از غنایم عطف است بر جمله و از
افزوده پیش از البین که تقدیر و از اگر از افزوده بالا که گشته و معنی آن که در
آمده میان دو کلام متصل واقع شده چنانچه بیان آن رفت و وجه اعتراض هر یکی تحریر
مستحق نیست و یاد کن ای محمد چون با سوادان با اهل غریب بیرون آمدی و در مکان جنگ
آمدی مومنان را بجای نشستن برای انتظار قتال و کاه داشت در آنکه کفار در شایع جمل تعیین
میکنی و نمود با لشکر کاف حمله می آوردی و فوجها را برای کشتن و در تا کافران را پیش

در بنایم تعیین میکردی **وَاللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ** انجمله تدریج است اینست
خدای شنواست گفتار تو با ایشان که از عجبی میچینید و هیچ حالی نماند بر شما رسم بیشتر و پسر
شویت شنوید و دانست کسان را که مخالف امر بودند و در بر طبع مال آوردند و سوی مدینه رفتند
گشتند و بنشینند ترا نهما گشتند میدانند **اِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ**
اَنْ تَفْشَلَا اذ همت بل اشتغال است لذا و غنایم منزه اهلک چه همه مذکور بعد از غنایم
بود و از راه او داشت و تواند بود که متعلق مضمون سمیع علیم باشد **اِنَّتَ خَدَّیْ تُشْنِیْ**
میدانست کار شما در آن وقت که قصد کردند و طایفه از مومنان یعنی بنی مسله از قریه و
بنی نضله از دویسان که بدو می گشتند و دوم غنایم زنند **وَاللّٰهُ وَلِیُّ الْمُنَافِقِیْنَ**
اینست و خدای ولی ایشان بود یاری کرد و ایشان را بر نیابت و قریه آورد و علی
اللّٰهُ فَلِیُّکُلِ الْمُنَافِقِیْنَ انجمله متضمن است برای تحریض مومنان بر
توکل اینست و گو مومنان بر خدای توکل کنند و سمانان کار بد و بسیارند و فایده کل
المومنون زاید است یا در جواب ایامی و دست ای اما علی الله فلیتوکل المومنون و تواند بود
که از در اذ همت طایفتان معمول از کرمی و فتنه است انجمله تقریر است مضمون آیت سابق
بود میان مومنون ترک صبر گشتن یعنی واقع شده و با طهارت منفعت صبر و نیابت قدم
یعنی خدای تو فتنه غنایم چنانچه قصه آن که گشته و ذکر آن بالا رفته سوال قرار از حق
معنی است تمام آن نیز معصیت باشد و غم معصیت معصیت بود موجب انم و نبرد کاری شود که
که خدای مع بولایت خویش میکند و خود را با ایشان میگوید بهم مذکور الباقی ایشان نبود
از او و از بنایم که از ایشان واقع نباشد **جواب** تواند بود که بهم مذکور بر وجه غم نبود تا
تزو و مقرر نباشد از باب صریح نفس سپارند از باب غم سپارند پس موجب آن نبود
و مستوجب افتخارند قال علیه السلام ان الله یؤثر علی من یشاء من عباده و یشاء من عباده
از جمله **وَلَقَدْ كَسَرَكُمُ اللّٰهُ بِبَدْرٍ وَاَنْتُمْ اَذِلَّةٌ** این جمله

نمودند استوار است به کار استوار است هر چه بکند بکند **ب** هر چه فیض فضل است فیض
میدهی است بهانه دروغیات خطا و ریح خطا به مدد تو که رسد دست بهد تو طفره که نظر را
نمود و در دست بهد تو که رسد دست بهد تو طفره که نظر را
يَكْتُمُ مِمَّنْ قَبِلُوا خَائِبِينَ علام متعلق است میدو کم و تواند بود
و لکن کفر کم است باشد و تواند بود که متعلق بمضمون و ما النصر الا لله عهده بود و تواند بود
که خبر متباد می و فایده ای ذاک لقطع او یکتیم عطف است بر لقطع فاد و فیض کبر
به ایستادن لشرا اید او حاصل است تا ببرد فایده ای غرض بل طایفه از کافران می باشد
و اسیر ساختن هلاک گرداند و منوی و من و هلاک و فتن رسد بر افاکنه و رسوا سازد
و در دلت نریست و فراموش سازد پس بگردند نو میدکند از آنچه مطلوب است و زنده
کاری که سودمند می باشد **لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ** این چه
میان معطوف و معطوف علیه برای تید به دفع عیب و عار دین که کار به حسب است
ظفر بکفر به حسب تقصود نه با مید چه کاری که فاد رت کس بهرون باشد از آن
از عیب و بنود است اینست نیست و ملک و تصرف تو بهی چیزی از کار دین که کار به حسب است
حاصل نکند و فاعل و مفعول که مقصود تو بود بحصول نه بهوت و راند و آن دانند و می
اندین لکن بر خاطر خود مگر آنچه در تحت قدرت کس نبود او را درنا بودن آن عیب نه
هر چه بکند خدا کند هر چه دهد خدا دهد **يَكْفُرْهُ** و در نظر کار عباد
و نه نه کان او یثوب علیهم او یعدی بهم فانهم
ظَالِمُونَ ای قییل الله تو بهم آن تا بوا و اسلوا و یعدی بهم آن امر داعی کنیزان
فعل معطوف و عطف است بر او یکتیم فایده تعلیل است چون و عید تعذیب بود
اینان بود به تقیم و فایده جمله بیان نمود **يَكْفُرْهُ** اینست فخر برای است که طایفه از ایشان
هلاک شود یا خوار گردند یا فتنه در جنگ بر افتاد و آن از سران قریش کشته شده و مقتاد

بیر کشنده و باقی ماندگان که نختند بهر میت پوستند و با توبه کشته و بهی خالید بن ولید عمر
بن مقاص بهر جریسان شد و خدای توبه این قبول کند بدین که ایمان آرند و دل
بر اسلام بکارند یا بر کفر مضامین خود را بر طوطه عذاب آخرت رسانند خدای این را بکفر
این عذاب کند و در ورطه عقوبت افکند زیرا که اینان کافرانند و تجاوز کننده اند
مستحق عذاب شوند و الا لیس عقوبت شوند ضایحه عاصه کی فران که بر کفر و دنده و خود را بفر
و حیانت و فرخ ببرد **و** لکن به کفر مرتبه بقتل بر ظلم و کفر ایشان باشد مرتبه بر
منصور شدن و طفره فتن مسلمانان بنود عطف او بر یکتیم لقطع که بعد لام دال بر ترتیب است
و انقضیه چگونه است تقیم می آید و صحبت آن چه نوع روی منیا میدو **و** لام مذکور لام ع
ست حالات و تعقیب از دنده بر ترتیب چنانچه در فاعل ال فرعون لیکون لیه عذرا و
فرمانده و در لند و الموت و ابوالجواب تحقیق شده و هر یکی ازین چهار چیز هلاک کنند
بهر میت با قبول توبه اگر تائب یا تعذیب برانند میری که کافرانند تعقیب معصومین است
بود اگر چه مرتبه نباشد وجه دیگر آنست که گفته اند بعضی وقت بغا بر خدای صلی الله علیه
و آله کنان اگر چه نهانی کردند بهایت بخوست اللهم به قومی فایده لایعلمون بخواند و بعضی
وقت از بندگان شک می آید اللهم العن فلان بر زبان می آرند و این کرده اند جوان خست
و فذلک بنام علیه السلام مجروح شده خواست ایشان رجعت نداد که بن آیه فرستاد که از دعا
کردن مانع افند و بدین وجه پس نه الامر نیست معنی است میان فایده کل المؤمنون و میان
آنرا و الا آخرت را چنانچه بالا گفته و ذکر آن رفت تا ابو معنی لایان بالآان باشد چنان
بود بهرت مرتبه از کار چتری مگر آنکه ایشان توبه کنند یا خدای شود پس از آن آید در حکم توبه یا
تغیر ضای این ترا بغا بر اصحابه علیه السلام امری با چتری از آن وقت در کار ایشان نیست
کرد و هم اند که اگر کسی بهی امری و نظر در امر و تصرف ضای ثابت بود جواب پس
نکند تا بهی اصل ما بغت و لا یستمرانیت من بهی و از بهی الی ان و الا ان توبه

عفو از کس بکار کرده و نکرده کرد این و یا او بحسن معامله پیش آمدن چنانچه خوف از او بود
 و ترس از او را بر او ایل نمود کار دیگر دان و نیک نفس است غفلت نفس شیطانی است با چنین
 عمل از نفس منکر آید و این نوع کار از ذات مصفا روی نماید و احسان سوی کسی که بر او
 و مکانی است بری بنیک از اعظم امور و اجل اجور است اسانی است عاری از داعی مقرون با
 است که حق باید میگرداند کردست بهر بختی که نیست **وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا**
فَاحْشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا
لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَقِفْ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَكِنْ
يَصِرْ عَلَيْهِمْ فِعْلُ الْإِثْمِ كَالْفِتَنِ **وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا**
فَاحْشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا
لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَقِفْ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَكِنْ
يَصِرْ عَلَيْهِمْ فِعْلُ الْإِثْمِ كَالْفِتَنِ
 جمله شرطیه صله موصول است موصول با صله عطف است از آن
 بنفوق او ظلموا انفسهم عطف است بر شرط ذکر و صله جزا شرط است فاستغفروا لذنوبهم
 بر ذکر و صله و صله بنفوق الذنوب معترضة است و لم يصروا و صله عطف است بر
 و هم يعلمون حال است از معنی نفی ای ترکوا اصراهم علی ما فعلوا حال است خبر از اصراهم و حال
 کو نم نمایند بفتح العیاض برین و صله صراحتی است و علم ثابت است چنانچه ما را بر نیاید
 حرب متقی بود چنانچه ثابت است باینکه بعضی ترک الحرب صانه اولیک مرفوع بر است خبر از هم
 مغفوره خبر مبتدا است به هم صفت است مغفوره و انچه است نفع است برای بیان باینکه
 و تواند بود که فالین اذ انفلوا فی فیه مبتدا بود جمله اولیک خبر از هم به هم خبر و باینکه
 عطف است بر مغفوره خبری مبتدا است الا انها صفت است بر جنات فی الدین فیها حال است
 اجر العالمین بقرینه نعم اجر العالمین اجر هم مبتدا است و صله و الذین تا آخر معترضة دارند
 اغراض بیان خبر از ان بیان بعد از است اینست و انک نیکو جان اینست و انسابه بکس

خویش باز بجا بکند ظالم شوند بر بعضی او بعضی وار بود یا تر و دید در عبارت باشد بعضی از
 کن که بر او از ظلم کن و صیغه مراد دارند و بعضی عکس من انصواب پندارند و بعضی فاحش
 این نوع فاحش و مادون آنرا از نظر و س و قبله مظالم خوانند یا در کشته خدایا بر نیکی او
 و بر عذاب و عقوبت قادر است عظمت و جلال او را یاد دارند و اناتیان فاحشه و ظلم کردن به
 نفس خویش شرم دارند عصیان او امر و نواهی او جایز نه پندارند دل بر پیشانی نه بندند و
 عصیان او را بر خود نه پسندند پس امرزش خواهند از کنان و پشیمان گردند از عصیان
 بکت خبر خدای که آمرزد کنان را یعنی استغفار کنند و دم اصرار بدانچه کرده اند نه زنند
 و نیکو که میمانند و اصرار اصرار و زمان رفته کردار و اصرار عبارت است از ارادت مقیم بود
 بر سنت ستقیم بودن در آن و بعضی گویند اصرار عبارت از عدم و استغفار و ناپسندیدن
 از کینه و عصیان و این معنی اعم است از معنی اول انشیا یعنی تا بیان و استغفران خبر از ان
 مغفرت است از پروردگار ایشان و جناتی که رواست بزرگداشت آن با خاها انان خوب نهاد
 حال که در آن حالی که در آن جا و دان باشند و وایم باینکه و نیک است و اجر عالان و توبه عمل
 انکه در و روایت در شان خرافه و نسی است که عورت خوروی برای خریدن خرابه و اید
 زنا و زشت گفت خرافه تر ازین است آن عورت با و در دوکان در آمد و ادا گرفت بود
 آن زن گفت مرا بکنار و از خدای شرم دار آن مرد پشیمان شد و باز گشت بکریمه و زاری بود
 و بعضی گویند و یاری از یاران پیغمبر بود اندکی انصاری دوم نفقی بنیامر خدای صلی الله
 و السلام بیان این عقد موافقه کرد این از امرعات رسوم برادر و هر یکی قایم میبود
 زیدی بودی و امرعات حق برادر می نمودی هر که میان این در سفر رفتی دوم نفقی و عقیقه
 اصل عقیقه او بر خود لازم گرفتی قرعه سفر بنام نفقی افتاد انصاری دل بر ماندن شهر و
 فدا نمودن انصاری مذکور برای نفقه خانه و پیش و آمدگی بغیر دستور و فدا نمودن
 زنی پیش و آمده بود از احوال خانه نفقش تحسین نمودن نفقی شرف از سوی می افتند

الصابرين باضماران بعد و اوج بر طلق و ننی و از ورک و نفع الزیارتان تقدیر و ول
 نه ان العلان و بجزم از جبهه عطف بر مجرم و لا و تحریک از جبهه التقاسکین و اختیار قوا
 ابتداء ما قبل من اینست شما عزون بهر میت نشوید و الحق مشقت را کرده میدارید بیکه
 می برید که در خود را و خواهید آمد در بهشت در خیال که هنوز جهاد کرده اید و تعلق مبادی عالم
 فدای ظهور نیافته و هنوز صبر نکرده اید بر مشاق جهاد و تعلق صبر شما بعام فدای ظاهر نشسته یعنی
 می بیند که بغیر جهاد در بهشت در اینست و جنت که نعمت ابدی است بهشت و فی جنت
 کجای بجز بر دست نیاید **بست** تا برده رنج کج میسر نشود و مراد و گرفت جان برادر که کار کرد
 چون جهاد شما حصول موت و مشقت جهاد و جهاد و میدا گشت این راست و دخول در بهشت
 و مکر و شکارید **و لقد كنتم تمنيون الموت من قبل**
ان تلقوه فقد رايتموه و انتم تنظرون
 لام در جواب قسم مخدوف است ای قسم لقد كنتم تمنون الموت من قبل ان تلقوه و خطبه
 صحیح پیغام بر علیه السلام است که این در جنگ بر فرشته بودند و بشینه توبه شد
 بر فرزند وی جنگ و حصول سعادت نهادت میکردند و هم بهو ام که شمشیر پیغام
 باعث خروج شد و بر خلاف ای پیغام بر علیه السلام بر پیرون آمدن در جنگ اصرار می کردند و
 جنگ می رزمید و در جنگ نبرد و مشقت حرب خنجره بودند تا بیاوردند پای پس آوردند
 نزدیک پیغام بر علیه السلام می نماندند که بر هر میت آوردند گشته اند و بشینه توبه شد
 و رنج و هنر میت گشته نماند و بیکس می بودند و خرج و فزاع و زاری می نمودند و جنت
 برای تپش ایشان که چندی که نزد میگردند و نماز و قیام آن جزا اند و میکنند و تسلط و
 بر بخت خود گشته چون حصول موت موجب اند و نبود و بیکس حزن نشود **منه** اینست و ول
 می گشته اند و میگردید و شما این نوع مرگ یعنی مرگ شهیدی که یا ان شما یافتن پیش از آنکه
 به پیش بر گشته که آنجا از و میگردید و جمله و انتم تنظرون و ایست

بعد از تقدیر رایت و نه مرگ است چه نظر معنی رویت است و ذکر و ریت و باریست **بست** و ول
 که از نظر و انتظرون مراد شود در کلام تکرار بنود و تواند بود نظر دل عبارت از فکر
 است بهر دو ان گشته و اگر هر دو نظر چشم مراد دارند متعلق مشقت تقدیر کنند ای قدر انتم
 الحرب و انتم تنظرون الی غلبه اعداء یکم و قتل اخوانکم ای وقوع سیوف و از دعام الصنف
 تکرار یافته و ذکر یک خبر و باری بنود و تواند بود که رایت و مشتق از رای باشد و این اشارت
 بود بر آن رای که ایشان را بر محاربه واقع شده و پیغام بر و مایان رای بر محاربه آورده نظر و
 بعضی متفکران مانند معنی بر نوع ایست هر آینه ایست که شما ای و رای او را بر محاربه
 آوردید و اینی که شما متفکر بودید و تا مل می نمودید یعنی رای شما بیدیده بود و بعد از این روی
 نمود و چندی که آنرا از روی کردید و پیش پیغام بر صلعم ای برای زدید و وقوع آن تا قتل
 بر این بود و اند و بیکس چرا میگردید **بست** تا یکدیگر کلام ابتدای خبر و **بست** ای را که
 درین کلام چه وجه است **بست** چون مخاطبان بعد وقوع جنگ که متهمان این بودند و خوش
 و با صفت آنچه این را اند و بیکس گشته چنانست که شما خوش را اند و از روی خود
 شکر شد این را از نیز مل منزله منکر کرد و جمله را ناکیه آورد و **ما محمد الا**
و رسول چون در هر میت واقع جنگ احد عبد الله بن قیس پیغام بر علیه السلام را آورد
 سنان داشتند فراره و دندان پیغام بر را مخرج ساخت صعب بن عمیر که در جنگ بدر و چه
 نام پیغام بر صلی الله علیه و سلم بود با عبد الله بن قیس پیغام بر علیه السلام
 حاضر شد و او در محاربه شهید گشت عبد الله بن قیس که فریاد بر آید و میان مردمان میگفت که
 من محمد را گشته ام ندا کرد این او از میان مایان او آرد بر آمد و در نوشته مردمان خبر این
 سخن امشود ساخت مایان موت پیغام بر صلی الله علیه و سلم است و انتم تنظرون
 بر آوردند مالک بن نضیب را و در آنس نیز مالک بر جمعی از منی که گفت ای قوم خود را داده اید
 و با بر گشته نموده اید اگر رسول علیه السلام گشته شد برورد کار او زند است که بهر دو نفر

کفای ای برورد کار با پامر برای ما بار کار و نصرت ده ما را بر کرده کفر فایتم الله
تَوَابَ الدُّنْيَا وَحَسُنَ ثَوَابُ الْآخِرَةِ عَظِيمٌ

الا ان قالوا انه برقلوا و اگر نه قولهم برابنا و الله محمول شود و معنی آیه اینست که در
این ترا خداوند توبای دنیا یعنی فتح و غنیمت و ناموری و صفت و تجلی و دلالت و زیور
توبای ایمان یعنی نبوت و نعیم آن در توبای آخرت ذکر حسن کرد لفظ و ال بر فضل و بر
توبای آخرت آمده است استعمال یافته در و جعل موجود منزله موجود می زیانده و توبای دنیا
لفظ آیتهم بر نسبت توبای دنیا حقیقت در یک لفظ حقیقت و می چگونه می نمود
معنی آیه اینست توبای دنیا و حسن توبای آخرت محمول بود و تعلق ارادت دین و توبای
منکثر شود و الله یحب المحسنین این جمله تفسیر است اینست خداوند
که این یادوست و در فضل و کرم بر این که دارد با اثباتا الذين امنوا
اَنْ تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا اِنَّ دُكَّكُمْ عَلَىٰ عِزِّ قَوْمِكُمْ
تَثْقِيلٌ ۚ وَخَاسِرِينَ کرده اند که بعد و قوه بر عتبت و توبای

مومن را گفته سوی برادران خویش ذکر و در دین این در آیه این آیه در این
نازل است و این نظم برای تنبیه مومن بر و در پیوست مرصعون جمله ایها الذين آمنوا
فرق موالین او تو الکتاب یروکم بعد یا اثم کافرن را اگر نیست و حملی که بین این دو
میان دو کلام متصل آمده و این روایت هر یک یکدیگر نمی کنند که از این روایت
شوند تطیعوا و یروکم شرط و جزا میروم شده اند فقیهوا فامرین عطف است بر این
ای مومن اگر کافر اطاعت کنید و توبه را در ذلت طاعت اینان افکنید ایشان شما را بر این
پایانی نمی باز کرده اند یعنی میباید که شما را با اهل از بارانند پس این آیه در این
خبر توبی بل الله موالیکم و هو خیر الناصرین
بل برای انتقال سوی اسم بر طریق الامین زیبا با کرده و موحیه الی الله عز وجل

مویکم اینست بلکه خدای یاری دهند شماست ای مومن و او بهترین یاری دهند
محتاج سوی دال الله و یاری ابو سنیان نه ای در مثل این خطره باطل بر ذوقه پس در بار

اینست که در این اندیشه در دل ما رسید **سَلِّقْنِي فِي قُلُوبِ الْكَافِرِينَ**
وَالسَّاعَتِ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَهُمْ شَرٌّ

له سلطانا کرده اند چون کفر رسوی که باز گشتن یا یعنی به او بگفتند
از این کت خویش میبایستی بپوشند و گفتند ما هیچ نکردیم نهایت کار رسانیدیم به روی
پاکتیم خود را برین آوردند که سوی بدینه باز گردانما آنگاه این آیه را گرفته اند که این
آیه را باید و این ترا بقدر و غلبه حاصل گزاشته حق تعالی عیب در دل اینان انداخت این
آیه را و آنکه منزه است از ساحت جمله سلقه بیان نصرت است که از اهل الله مویکم و موحیه الی الله عز وجل
نموده است یا من نفعت کائنات قالوا ما ذل بقدر بعد ما فقیل سلقه الایه عیب و عیب بر طوق
و عیب خوانند و معنی کبر و دانسته اینست خود را باند که بپندایند در دلهای کفر خوف است
ترک کرد اینان اینان بخدای میبری که نفرستاده است بدان خبر حق میبایستی سلسله است
و از اعاید و ساجده باشند و در عبادت ترک خدای گردانند و نه او را پرستش دانند و هر
کدام که در دلهای این کار محقق ندانند و نفی سلقه محبت مستحق وجود محبت باشد و چون
که با حق نیست و مقام نفی وجود نفی سلقه باشد پس تواند بود که نفی صفت از عتبه تفسیر

مومن بود و چنانچه لازمی الضیبه بها فوج معنی لا ضیبه از محمد من و الا ان گفته اند انما انما

منزل سلطان و لا یترک من رفته اند و ما و یهم النار و بیس

مشوی الظالمین مخصوص بضم محمد و است ای ستمگر و الظالمین الظالمین

است و پس موی الظالمین تفسیر است اینست و عباد اینان ستمگر و این است

و لقد صدقکم الله وعدة اذ یستولونکم

بازنده حتی اذ امشلتکم و تناسر عثم فی الامر

الْخَيْرَ أَمَنَةً نَّعَاسًا عطف است بر آن که گفته است معنی آنست بخوابید
 انزال ای انزل علیکم امنه لغاس بدل از دست چه جواب است از آنست که در کور بدل است و انزال
 تواند بود که لغاس مفعول به باشد امنه حال از بود از حبه آنکه حال از کرده است مقدم شده است
 تواند بود که امنه جمع امر باشد هم جزو جمع قازت معنی این باشد بغیر خدمت مضارع حال از خبر
 علیکم **بَشَرَةً** اینست پس ترا از آن یعنی پس ترا از اضاقت عمر و مفعول اندود و نه از سر
 و نه امنی را یعنی خواب که از مینی است بجا فرستاد خواب را درین حال که نه خداوند بیدار
 درین حال که نه ایمنید **يَغْشَى كَاطِفَةً مِنْكُمْ** انچه صفت است از خواب که
 اینست خوابی که پوشیده میشود و طایفه از شما کرده اند بعد از کشتن کافران از دانه که
 اینست خواب آمد بچسب نبود که او را در پس سر خود نمودن روی نمود چنان میستند که درین
 دست می افتد و باز بر میگردند **وَكَاطِفَةً قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ**
يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلَةِ يَتَرَدَّدُونَ
هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ و طایفه بقیه یرون ایستند
 برآمدند و جمله قدامت هم غیر شبیه است یظنون حال است از مفعول اهتتم تواند بود
 یظنون خبر باشد قدامت هم از فاعل یظنون بود یا مقترضه میان مبتداست و خبر باشد تواند بود
 قدامت هم صفت طایفه باشد یظنون حال کلام لغت هم است و جمله یقولون بیان است و خبر یظنون
 است مفعول است یقولون و جمله و طایفه از فاعل است **يَفْتَنُ** اینست و طایفه دیگر است یعنی طایفه
 منافقان که لغتشان این است در درین دین است همیشه بر عیب جوئی و بدی و بدی میگردند
 بخدای غرض و کمانی تا قوا را بچو کمان جاهلیت یعنی کمانی مختص بملت جاهلیت یا کمان جاهلیت
 بر منافقان است از لام خبر است ای منافقان از نظر و انظر قیاس قطب بگویند و بگویند و بگویند
 دفع میکند **قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ** کل بر رفع و نصب است و نصب است بگویند
 با مکران است و بمنع بدین که مبتدا بود و خبر جمله آن باشد و انچه جمله است است

سوال کرد ما اقول لهم من یقولون ذلك فقل قل ان الامر كله ما كیده صلب از حبه است از حبه
 خدای بر وجه و کائنات است **أَمِنَتْ بِكَوَايِ مُحَمَّدٍ** است که امر هم خدای بود هیچ کاری بر
 دیگری نباشد **يُخَفِّقُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يَمِيدُونَ** و
 ای نه ظن غیر الحق و انچه حال است از فاعل یقولون یا مقترضه مریضون باشد غیر الحق
 اینست و در نفسها خویش پوشیده میدارند آنچه از ایشان تو بدانی آرند و بدین که اگر این
 بیرون نمی آمدند کشته میشدند و عقاب میکنند **يَقُولُونَ لَوْ كُنَّا كُنَّا**
مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قَتَلْنَا هَٰؤُلَاءِ ای یقولون فی انفسهم
 او یقول بعضهم بعض من لو كان لنا من الغلبة و نصر قتل اصحابنا نهنا گفته قتل اصحابنا
 فليس لنا من النصر والغلبة على المشركين نحن اجملة بیان است مریضون فی انفسهم ما لا میدون
 که است اینست همه در نفسها و خویش با بعضی مریض را بر طریق سر بگویند اگر ما را خبری از
 از سر غلبه است و ظفر یافتن بودی بر آینه انچه کشته شدی یعنی بیان ما را قتل و خبری
 روی نمودی **قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ**
كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ ای قدر علیهم القتل
 جمله است لغت چنانست که بگویند ما اقول لهم من یقولون ذلك فقل قل ان الامر كله ما كیده
 نه بگویم بگویند کتب علیهم القتل ای مضاجعهم و خطب او کتب شد و است مرزنده که
 نوشته شدگان بر وجه تعلیل است **أَمِنَتْ بِكَوَايِ مُحَمَّدٍ** اگر شما را خلف و خویش می بودید و بگو
 کوه صبر و ان می آمدید و برای بعضی که اختیار ماندن در مدینه بود عمل میکردید و خود را بنگ
 حیات می یافت می سپردید هر آینه بیرون می آمدید که نیکه نبشته شده بود بر ایشان
 بود در نشان ایشان ملاک کشتن ایشان البته بیرون می آمدند و محلی که خوابگاه اینان یعنی
 جای ملاک ایشان مقدر بود و میرفتند تقدیر را از آنست و حکم خدای باشد بر کس
 آن کشتن فتن حکم خدای نفاذ یافتی موضع موت من سبب جویند **وَلِيَسْتَبْلِي اللَّهُ**

فی قلوبهم غنم موتهم حیث لم یستشهدوا فی الاخرة صین یرون درجات الشهدا و صین
 برین گفتار و برین اعتقاد خدای این ترا از پیر و پادشاهان برای جنگ کافران باز داشت
 و مرکب شهیدی محروم ساخت تا بگرداند خدای ترک حربی تا یافتن مرکب شهیدان در ستره
 و در لهای ایشان در وقت مرکب گویند بقیقین بود کاشک که مرکب شهیدی روی نمود و
 قیامت چون درجات شهیدان بنشد و فوات مرکب شهیدی حشر کنند **وَاللّٰهُ یَعْلَمُ**
وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ نیز معترض است برای بیان اینکه گرفتن در جنگ مرکب شهیدان و بر این
 موت را باز دارد **وَصَلَّى** اینست و خدای هر که را خواهد زد دارد و هر که را خواهد زد موت و
 اگر چه او امانت صفت است تواند بود و مرکب در صفت دشمنان در اردو زنده و بیست
 عاقبت بیرون اردو تواند و در هر جزیر و حصین بنشاند و بچین و تیر میراند و بچین
 بالسیف و بچینه و تنوعت الاسباب الموت واحد **وَصَلَّى** او را در این دنیا و در
 مرکب کفایت و بر حال خویش می آشت که در اندام هر یک بریتی نیست که در غم تنی یزد شهید
 و هیچ فردی ندارد که در و جرات کشیده اکنون سوی آنجا نشت نیستم و دولت مرکب شهیدان
وَاللّٰهُ یَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ بصیر یعلمون و یعلمون بصیر یعلمون و یعلمون
 معنی بر حسب خداوند دانند و آنچه تدبیر است **وَصَلَّى** اینست و خدای بر اینست
 و دیگر در اینک و بدی و ناست یعنی باز ماندن سوار جنگ و بیرون آمدن و در این
 مرکب خواهد بود سعادتی که بگویند **وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ**
أَوْ مَشَتْ لَغَفْرَةٍ مِنَ اللّٰهِ وَرَحْمَةً خَيْرٌ مِّمَّا
یَجْمَعُونَ بضمیم بر طریق قتلیم بکسریم و طریق غفتم خوانند و معنی بر و غفتم
 دانند و بمعلمون بصیر فطرت نیست خوانند و معنی بر حسب آن دانند و بمعلمون بصیر
 است این قتلیم بکسریم و بمعلمون بصیر فطرت نیست خوانند و معنی بر حسب آن دانند و بمعلمون بصیر
 مفید قیده خراش طبعی و ذکر نهاده و الفقه عند ذلک و الحاکم بنده الحاکم بنده

مذکور معترض است برای بیان فضل شهید شدن مایه کار خدای در اینست و اگر شما
 در راه رضای خدا چون جهاد یا امر معروف و نهی منکر کشته شوید یا در راه حج و طلب علم و مانند
 آن بپیرید بر آئینه آمرزش گناهان از خدای و رحمتی از و بهتر است از آنچه اینست که در دنیا آید و یا
 من دون آنکه میباید اگر چه هر چند بر روی زمین باشد یا تودمان یا آسمان رسد **وَلٰكِنْ**
مَّتَّ أَوْ قِتَلْتُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَحْشُرُونَ این لام نیز موصوفه است
 ای الله این نعمه لا انتم الی الله تحشرون در آیت اولی که با موقوف و رحمت او است تقدیم قتل
 و قتل است و الی تنوایست ملایم بود و آیت ثانیه که بیان خیر است تقدیم موت حنف است
 زنده است مناسبت نمود و تقدیم الی الله بر تحشرون از جهة تعظیم اسم الله است باز جمله حشر
 و ذکر اسم الله که تحشرون حشر است تحشرون غیب است در آیت اولی سبق برای تنوای
 بود تقدیم نفی سبیل الله کرد و در آیت دوم که بیان خیر است فی سبیل الله نیاید و در حشر الموت
 حقی بر هر طریق که میرود و بر هر گونه که کشته شود حشر خواهد بود و صاحبگاه خدای جل جلاله
 غمناک روی خواهد نمود آیه اولی متضمن ترغیب است و آیت ثانی مشتمل بر ترغیب و ترهیب جنبه ترغیب
 شده و ترغیب در بیان آمده قصه است چون حشر خواهد بود و مول و فرغ حشر روی خواهد نمود و مرگ
 کشته شدن در راه خدای باید با حشر یا بهوت و روانی روی نماید **وَصَلَّى** اینست و سوا که
 بر آینه اگر بپیرید یا کشته گردید بر آینه بسوی صاحبگاه خدای حشر کرده شوید **فَمَا رَحِمَهُ**
مِنَ اللّٰهِ لَئِنْ لَّمْ يَكُنْ لَّكُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَمَا عَلَيَّ الْقَلْبُ
لَا أَفْقَرُ مِنْكُمْ حَوْلَكَ فَاَعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ
لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ
عَلَى اللّٰهِ إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ فی عطف است و در و
 مغفرت بفعل مت و غفرت بر رحمت برای تعظیم است بفرحه عظیمه من الله ما اید و القلب
 بر حق تاکید برای تعظیم نظم و جمله ترغیب اغنی و لو كنت فاما علف القلب الفضا و انهم حوكم

عطف است بر جمله انت لم فاذا عطف کسبه جمله فاذا عطف فتوکل علی الله عطف است بر انت
سابقه ان الله يحب المتوکلین تذیل است تاکید از جمله اظهار مقصود بر وجه و کات است و باید
در جمله معطوف است بر جمله محذوفه تقریر عصیان و مخالفت ایشان که بمضمون کلام است
تاکید زیادت کردن ما و انت و انت تاکید در سایر حروف زیاد که برای تاکید گفته اند
چه اگر استعمال او برای افاضت تاکید معنی بود زیاد باشد و اگر استعمال او بغير معنی تاکید
بی آید جواب است که زیاد آوردن حرف که خلاف ظاهر سعه موجب تکران نظر در معنی می باشد
و تحقیق اصل معنی کلام از نظر مودعین و همچو انبیا است نشیمنه می باشد چنانچه در معنی می باشد
مکنی عن زیادت و کات گفته اند و از جمله آنکه مجرور عوی نشیمنه است آنچه از حقیقت و تقریر
اندیم همچنین در التماس که تفسیر اسلوب است مقید ایضا طامع است بنی که در تفسیر است
ان دست تحسین نظم امری و جدا و دوفی است حکم در دوفی سلیم طبع مستقیم است
درین حرف زیاد از کلام قبل است **جواب** تاکید و تحسین مذکور عرض آوردن این حرف است و تکرار
است معنی این حرف نیست طالب آوردن آن در حقیقت و مجازی معنی است **مست** است باین
فرائد کردند و عصیان و زیدند پس سبب محتمل که از هدای در تن تو بود و اما ران لایع و طاهر بود
باین بری کردی و در نکوانش و سرزنش بر آوردی بلکه تعزیت کردی و کلمات تسلیه گفتی و اگر
بودی تو در خشت و سوت دل بر آینه از کرد و کرد تو بر آینه و می شنید و مستغرق میگشتن سبب بود
دل بر خدمت نهادن و از تو دور رفتن و نه چنان بایشان نرمی کرد و دل ایشان را چون صید در
آوردی غفوکن جرایم این ترا که غافل حق تو دارد و آمرزش خواهی باین بر در خدمت است
موافقت است و استصواب است از اسباب افت است باید باده کس مشورت کند و کرده کس باین
نیاید مشورت داده کرت تکرار گفته تا بخرم و مختار قوت نشود و عدد معدود که مختار بزرگان است
و سر تعین عدد و کس است که انت کس است قدیم و ساقی و قبیله می باشد و هر یکی با سبب
سوی زیادی باشد سران لشکر که از ده باشند چون برای مشورت و کس مختار انواع ایشان باشد

بر آنکه حاصل شود و اگر باین ده کس مشورت کنند و بعضی این مشورا علم بصیلت می باشد این
خود را محمول دارند دل بر موافقت و کات از راه مخالفت یا بی پس آید کار از دست و مقصود
اصل نشود اصل امور و معظم شیون در آن که اتفاق است و میان مجاهدان در بدل جبهه و قی
به آن کار فرار گیر و مقصود حصول بندیدانشان عشر الفالین یغلبوا اذا کانت کلمتهم واحدة یعنی
دوازده هزار مرد در مرکز مغلوب نشوند اگر همه یکدل یک سخن شده بر دند اتفاق لشکر و وفای شود
بمشورت بود و این مقصود به استصواب از یکدیگر میسر نشود چون کاری که اخفا کان سبب صلت
افتد خواهد که مضمون حدیث مذکور حاصل کند و حمالی کان خفا علینا نصر المؤمنین پسند و بر
و نشان بیک غلب آید و بر دوزخه منیع تیغ فتح بر آید و دوازده هزار مرد با یقین موافق
گردند و تا بلوغ عدد دستور فراداد این اتفاق موافق است با ندیا سران که با ایشان مشورت روی
و در هر یکی مشورت با معتبران افواج که دارد و از هر یکی عدد موافقات برسد تا آنکه برین عدد
برسد گفتند در مشورت کشنده رای خود را پوشیده دارد و اگر نه غافلانه خبر موافقت در دل
و از هر یکی تنها کرده پرسد و علاحه کرده استفسار کند و اگر نه احتمال دارد که یکی را خود است
یا محبت دیگری بوشند و در موافقت و اتباع او کوشند و می باید کاری که مطلوب است مشران کار
باشد و اگر نه بر سخن او عمل اعتقاد بنود و مشورت فایده کند مشورت غرا و جهاد با تا جر
گفته مشورت خرید و فروخت با غازی موافق بناید و مشورت اهل اسلام با کافران زبان کند
و مشورت احکام با شرع با جاهلان فایده ندارد و مشورت عطا با کمیل نموده بدومی باید که
خداوند شیر محکم تجربه تحقیق شده باشد و اگر نه سخن او بناید **مست** و در مشورت خاص به در راه و
مشورت باید که بدانش و بیشتر که از مشورت که رای جوید بیشتر بر سخن محبت و بیان کوید چون
در محبت بنده سخن در آن نشیند و بعد اتفاق مشران اگر رای بیشتر مخالفت همه باشد احصا کنند
ایشان محبت موافق نشدند یا جزئی عرضه دارند که برای ایشان پسندیده کرد و اگر جهات یا
دوازده آید و امور مذکور و محمود معارض بناید در مشورت می ترجیح بنید و در هر خبر

و جمله بابر وجه تکمیل از و هم که یطلمون انجمله است اینست که خداوند
 مظلوم نشوند نه بتقیس ثواب و نه زیادت عقاب محبت ائمه **افمن ابتغى رضا**
الله كمن يات بسخط من الله همه برای انکار است و نه عطف
 و معطوف غایبه محذوف است استوی الفاعل و غیره فیکر و منافع رضوان ائمه من باب سخط
 مشابه برینو جایدن تعین است بر تکرار و نه عاقل و عقوبت غل لنویه میان غل و غیره و جاذبه
 همچو غیره باشد برابری میان نیکوکار و بدکار لازم آید **اینست** انکه بر روی سخط و
 خدای میکند یعنی نیکو کننده همچو بدی کننده یعنی از کار ناپسندیده روی میزیر و **وما**
و به جهنم انجمله است انچه بر بسخط من الله یا معطوف است بر **اینست**
 نیکو کننده همچو بدی کننده و جای بدی کننده و دفع باشد و تواند بود که حال باشد از غیرت
 غل یوم القيمة یا عطف بر بر طبع بود معنی چنین آید هر که دین نیکو داشته و خیرت در روز
 قیامت باید وی از دوزخ بود **و بلیس الحییر** انجمله است از دوزخ و
 محذوف است پس المصیر میهم **اینست** و بد باز آید است باز گشت که بنشیند بدی بدکار
 یا باز گشت که چنانست که **هم در جنت عند الله** بنشیند
 عاید است بر منافع رضوان ائمه و بر تخریب برای صحت حمل یا منفی سوی مبتدئ کننده
 ای خبر لیم در جنت یا منفی سوی خرابیم و در جنت عند الله انجمله تقریر است مرا که از توبه
 حیانت و غیره و تواند بود که صیر عاید بر هر دو فریق شود چنانکه **اینست**
 این کلام از باب تشبیه موه که بجز این ادا چند آید ای هم که در جنت است و منفی و
 یعنی ایشان همچو در جنت اند و منفی و تعلق و انطیاط یعنی غیره میان علی اند و یا
 و شک نیست تشبیه بین دو بطایفه بدی تشبیهی ریاضت بعد و غایت است و منفی و سخط
 از جهت تشبیه چه نزدیک حضور تشبیه **اینست** ایشان خداوندان در جنت غایبند و
 معضوم و سوا باشند و بر تائید میان و غلو و خط و طغ و است **والله بصیر**

بما تعملون انجمله است **اینست** خدای بینست علمای ایشان را
 و اینست علمای ایشان دانند و تواند که هر یکی را بجزای آن رساند **لقد مر الله**
على المؤمنين اذ بعث فيهم رسولا من انفسهم
 در جواب قسم محذوف است ای قسم الله خدا را یا نه از بعثت معطوف است بر وجه ظرفیت و جمله
 معترضه است برای بیان فضل اهل اسلام و منت نهادن بر پیغمبر علیه الصلو و السلام **اینست**
 سوگند بخودم بر آنکه بدین منتهی شد نهاد خدای تعالی یعنی فضل کرد بر مومنان فضا که اینست
 نهادن بود و نه از ذکر کردن و در شمار آوردن و اینست مومنان منت ساختن بیان باشد
 در آن هنگام که فرستاد رسولی را که بعضی ایشان است یعنی متارک ایشان در نسبت از جهت بود
 در آن زمان که فرستاد رسولی را که بعضی ایشان است یعنی متارک ایشان در نسبت از جهت بود
 یا نفعی است از اذن رک در نوع و از من رک در سکن خود بر داند و الفت و صحبت با او
 تواند بود و بیهو بهتر کرد و پندار از دوزخ برید و اجتناب از دوزخ را بدید که با لوف شود و پیش از
 الفت و صحبت استعدادت بود و نیز بر کشیدن یکی از جمله قوم مشرک ایشان باشد و بر کفر
 از بعضی فخر ایشان بود از جهت بودن او امینی از میان که منسوب سوی ام القری که غیر شیع
 مشرکند و انشق وین و شرع است ناحیه سکن عالمی نبود لاجرم سکن و لا تعلم علم روی نمودن
 از دوزخ که در تلقین تعلیم او پذیرند و وجه منت نهادن بر ایشان بر چوبه است که امی از امیا
 لیسان علم پیشینان و پسینان کند و صنادید اهل کتاب را ملزم و محجوم گرداند تا ایشان حقیت
 را فو بر در مانند و بقبول و انقیاد و اطاعت او مستانند و عالم او را مخصوص فیض خدای دانند
 درین استعداد و قوت و حمل کردن بتوانند ذات او معجزه او بود نفس او بریان او شود و فیض
 برسان فیض و منت نهادن با آنکه او رحمت عالمیان و نفع جهانیان از جهت است که این
 باشد او سودمند گشته و مهدی و مهتدی شدند و بمنابعت او شتافتند و با قند او شرف یافتند
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْتَاهُ يَوْمَ تَكُونُ الْأَنْفُسُ فِي الْكُتُبِ

وَالْحِكْمَةُ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ

معطوفات خویش صفت دیگرست مرسلایا حال مقدرهست از آن مخففه و منقذ است و اما در
ضلال سپین فارقه است میان آن نافیقه و آن مخففه از منقذ و انجمله بدلیل است زیرا که از
فهم رسول الله انفسهم ضلال بودن ایشان پیش از بعثت رسول عنوم بود بر بجملة تاکید این
ممود یعنی اینست رسولی که آیات کتاب او بر ایشان بخواند و ایشان را از لوث مساوی بپزد
او از آن و بیان کردن او و رشتن یا مالهای ایشان را بایست کوه پاک گرداند و ایشان را از
کنه و علم حلال و حرام بپزد و از آن حکمتی دیگر بالا که شسته در سوره بقره ذکر آن رفته
گفته یعنی اسد غنم حکمت در قرآن هر چند که کور شده بمعنی علم حلال و حرام شده و بدین
از وقت دن او و کراهی ظاهر بود و در ضلال سپین میشود و در سنگ می تازیند و آنرا می پزد
حال سپین و بخدای میگرد و برند که ام کراهی را این بالا تر بود و که ام ضلال از این
لَمَّا أَصَابَكُمْ مِصْبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَهَا قُلْتُمْ إِنَّ هَذَا أَنْفَرُ زَمَانٍ هَذَا

متر قلم با وقتیم با استغفار خویش عطف است بر محمد و وفای لعنتم رسول الله
الذی عنده لکم اول است بیکه مصیبه وقتیم حین اصابت مصیبه انی بنا و استغفار برین
تثبیت ای قد عصمت وقتیم که آیا برای تو نبی معنی ناکان یعنی لکم و کلام و حجاب و غیره
درست بنیت کار را پسندیده یا برای تو نبی بگردار و گفتن را نکریده و قولها اصابت
بمیتبه ام قد عصمت مثلیه نه انصرف فی بر و انصرف فی احد قبل المزمیه و سیه نه انصرف
بر مینت قتل منکم فی بدو المزمیه سبعون وقتیم یوم القیمه بر سبعین و استوهم سبعین و انصرف
فی بر و انصرف فی احد قبل المزمیه او نضرین فی احد انصرف قبل المزمیه کی نیست نه انصرف
رسول ای که گشته و بهوا غنیمت می که برای شما تعیین کرده بود که گشته و در آن محاکم
نمی انشوی آن مصیبه و نه مینوی روی نمود که نشاد و جنبه ان انصرف و نه است سیه و نه

اصافتا و بر گشته گشته و در جنبه است و افقتا و تن کافران گشته شدند و افقتا و تن باز
یا که یک نفر گشته و یک نفر بود و حضرت دیگر در جنگ احد پیش از نه ریت روی نمود و با هر دو حضرت
هم در جنگ احد از رند یکی پیش از نه ریت یکی بعد از نه ریت بنام رند و شما گفتند این مصیبت چیست
و این فرمود نه ریت از یکی است تحقق این معامله کردید و این گفت نه ریت آوردند این کار شما
و این است که قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ جمله متناقضه است چنانچه که میگوید

بر سیدنا و اقول لهم حین قالوا ذلک نقیل قل هو من عند انفسکم معنی اینست که این فرمود
از رند های شماست نه مینوی است که شما امر بیا میرا می گفت کردید قلمی که بنی میرا می گفت
و سلم شما را با بهام داشتند بود و خالی گردید و در وقت او و دید با نه ریت مبتلا گشته و بفرار
پوشیده و بنی که مینمایند شومی آن بود که رای بر خلاف پیغام میر رسید و آن آمدن از مدینه زدید
تا نزول و می دین بابت تا خیر نکردید و بعضی گویند شومی آنکه در جنگ بدر صحابه مهاجرت کردند
و پیغام میر رسیدن مال فدا و را کردن اسیران جنگ بدر عمل برای ابو بکر رضی الله عنه کرد و دل
بر انتقام روی درین باب میا و در بعد آیت لولا انک بت مشا الله سبق لکم فیما اخذتم منه غدا
عظیم فرود آمد بفر صلی الله علیه و سلم لوانزل بنا عذابنا یا ایها الاعمهر منیت احد شومی آن بود

نه مینوی مراد برین نه ریت جراحتی و الفتی روی نمود ان الله علی کل شیء
قَدِیرٌ انجمله بدلیل است و تکمیل او از جنبه اظهار مقصود که قتای بای است بر وجه و کاد
و استواری است اینست بر سته که قتای بر هر چیزی قادر است همه چیز مقتدا و ست تواند
که غالب گرداند و تواند که حضرت و در بعد منظم گرداند و تواند که منظم شده را قوت دهد

و انصرف فی احد قبل المزمیه او نضرین فی احد انصرف قبل المزمیه کی نیست نه انصرف
رسول ای که گشته و بهوا غنیمت می که برای شما تعیین کرده بود که گشته و در آن محاکم
نمی انشوی آن مصیبه و نه مینوی روی نمود که نشاد و جنبه ان انصرف و نه است سیه و نه
و لکن

انهم قد وعدوا غلبا ^{اینست آنکه مرده برادران دینی و حال اینست که نزد ایشان را بجا}
 نشاند اگر برادران ما را اطاعت میکردند و گفت نامی نشینند تا از دین بیرون نمی آید تا نشاند فی سبیل
قُلْ نَادِرًا وَاعَنُ الْفَسِيكُمُ الْمَوْتَ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
 اینجمله است آنکه چنانچه که سماع گفت با ذوالقول لم حين قالوا فقتل قل فادوا وادوا وادوا
 است و فاسبیه است آنکه صادقین شرط است سبقتی از غیره و الکفا با معنی است اینست که ای محمد
 از نفس خویش موت را دفع کنی که در کفایت خویش راست گویند چون بدین روش از غیری نقل
 دفع شود بر شما و دفع موت خویش اولی باشد ^{دوره کرده اند بعد نزول آیت هفتاد و سه نفر که}
 جنگ بیرون نیامده بودند و در حق شما می گفتند اگر ایشان نزدیک می ماندند نشاند بر
 فرشته خویش میزدند و جان ملک الموت میزدند و باز ماندن از حرارت آتش تا در آن
 اختیار داشتند بیاورد وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ
اللَّهِ أَمْوَاتًا تحسبن بفتح سین و کسر سین خوانده معنی بروی که دانسته قطب است یا میرزا
 علیه الصلوة والسلام بود یا معنی طلب خیر معین یا باشد الذین قتلوا مغفول او است تا مغفول
 دومت جمله مغفول است برای بیان فضل شهدا کشته شده کان در اعلام این ضامن است اینست
 ای محمد که اگر در اعلام و دین خدا کشته شده اند و روحان در کافیه ای بدل کرده اند و نشاند
بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُنْفِقُونَ ای بل ایها و فدای جان
 قریب المكان لا قریب المكان یزید قون حال است از غیر اعیان یا از غیر عینیه
 است اینست بلکه این زندگانند و برورد کار خویش روزی داده شوند فَرِحِينَ بِمَا
أَيَّاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ حال است از غیر برزقون یا از غیر عینیه بهر که شهادت است
 یا از غیر اعیان است اینست در حال که شادان اند بر آنچه خداوند این را از فضل خویش داده و
 کرم و لطف بر اینان کند و وَلَيَسْتَبِشِرُوا بِالَّذِينَ لَمْ يَلْقَوْا
مِنْ خَلْفِهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

یستبشرون و غلبه است بر برزقون بالذین متعلق بستیرون است لا خوف علیهم بل استمال
 الذین لم یلقوا بهم من خلفهم ^{اینست تا دین شود و نشاند می کنند بسبب اینکه باینان}
 برشته و خواهند پوست و بواسطه نهادن باینان لا خوف علیهم است و سوی این در جات
 است و این مراتب خواهند یافت در تفسیر کلی آورده چون بنده در رضای خدای تعالی
 درمی پیوندد و نیست اعلام این خدا و مر که میرود در آسمان برای او میات بند در وجه
 از او اینست بروی می آید و بر دینی خویش ذکر کرده اند و تعین عدد و بنا و زده چون بر کفایت
 میکنند دعا میکنند ای بار خدایا او را ثابت دار بر استواری و ثبات قدم آن چون از جنگ
 باز میگردند و بر فرار روشی تند روی از وی بپوشند و طلب عفو و مغفرت بر می آورند و نشاند
 چنانکه بر او و بر او بر می آید و در ایستادن او بر مقابل خدای عزوجل با فرشتگان بیان بآید
 او را که خدای و سراننداری او را اعلام کلمات علی مباحث نماید و او را بپوشان این بر تفسیر
 الجود بالنفس اقیه غایه الجود استاید فرشتگان گویند ای بار خدای یا بروی می آوریم تا او را ماری
 شود و بران شود بنده مراد کار بکنند از این درجه باز سارید و دوست که این آرزو دارد
 در خواست آن شبها بروی می آید و دوست میدارد لقا و مراد او است میدارد لقا و او را
 چون بعد از آن نهاده است برسد و بجا می آید پیوند و در روحیه او از خویش که آمده بودند فرو
 آید و فرشتگان بر او گردانند و بهشت و درجات بهشت است و بهشت و تاج عزت و کرامت بر او
 نهاده و فرشتگان فرمان آید شما باز گردید بنده مرا با زنان او بکنید ریت با این راجت کید و
 سوانت و مواصالت پذیرد زمان او را گویند اشتیاق خود را نشنیدیم او گوید یا نیز و نشاند
 شوکت بر اینان او را بر آسمان روند و با بدن او در بهشت شوند و نشاند که رواج
 در کمال برندگان بر روی اینهاست مراد از فرشتگان بهشت میکند تا هر سو که فامند بر بند هر جا که خواهند
 بر نروند و بر بدن و چهره و مقدار غر از دنیا از شمار نیست بر دارند و باز کردند بقصد اینها ازین
 از غیر غرض خلق است چنانکه در تفسیر ما وای بازند و مقدر بر بند خدای عزوجل از این سوال

چه از و درید و دل بر تنها چایید این گویند ما چه از و بایستد که در مغز از بهشت چه از و در
بهشت است بخوریم و در قندیل غرض نیست میکند ازیم و از فضل و کرم تو هم روح و راحت ازیم و چون
مذکور است که از شود و بین او و دنیا چایید بگویند از و ازیم که ما باز در دینا بفرستی تا باز در دنیا
کنیم و در رضای تو گشته تویم و نیز در حدیث آمده چون نهند که طیب و مسرور و با وفای و وفای و وفای
آن رحمت ربانی در خوشی است بهر کنند احوال و احباب و اوصی خویش را که در دنیا گشته اند و در
دل بر بگویند این و طیب و سید است این و در مرتبه که این یافته اند یکی را بگویند و یکی را
ماید و ستان و برادران ما که رساند و قصه راحت و استراحت با بر اینان که بر خواند فرمان شود و بگوید
کمال شما آگاه گردانم و بواسطه پیغمبر این را این خبر بر سالم حق سبحانه و تعالی بر مضمون این است
و خوان و خوان این را از حال این خبر و در **درست** کرده اند و ز قیامت فرمان شود که یک کس از
مرا بخواند و این را بدیجات این رسانند و نیستگان گویند یا اینان کیانند و این را بگوید
نشان می داند فرمان شود اینان زمره نهند اند که جان در کار دنیا بقتند و سر از جهل اند و این
انداخته اند این را بپارند و خوشتر این را روان بمانند و تیغ اینان بر کتفها و اینان در
او یک خون می دوزان بوی من آید این صفت در ساکن بهشت دارند و در بستان بهشت
و در حدیث آمده است الجنة تحت ظلال السیوف بهشت در سایه تیغها بود یعنی نزدیک مقصود بهشت این
تیش است یعنی قرب اینان بهشت بدان می رسد چنانستی که خود در بهشت از سایه تیغها می رسد
حدیث دیگر آمده "سیوف سفیحة الجنة تیغها کلید بهشت است چنانست که تیغها کلید بهشت است
و این است بر این بهشت را بکشند و در روان بهشت و بایستد و در حدیث آمده است که در بهشت
هر شمشیر یک کس را بقبضه گویند بهشت و کس را تیغ شود و طوبی لیه و طوبی لیه و طوبی لیه و طوبی لیه
و بیکه نمی از جان موت بقوله سبحانه لا تحسب الذين قتلوا انهم متواكلين انهم كانوا
گفت لیس الذين قتلوا فی سبیل الله امواتا بل هم احياء و حال شک نیست که در اینان موت است و
شفقت و نفی صفت تا به که موت اینان است و انما است صفت مستحق که در بهشت است و اینان

آیت بی طریق آمد وجه نوع صیحت نماید **و اما بر طریق میل** بر وجه استعارت یعنی مال ایشان
 جهان میباشد که از ایشان نفی موت کنند و حیات ثابت دارند بر طریق ما هذا بقدر ان هذا المالک
 که به معنی حال یوسف که شترت بدان میباشد که از وقتی شترت کنند و ملکیت او ثابت دارند
لَسْتُمْ بِرَبِّكُمْ بِغَيْرَةٍ مِنْ اللَّهِ وَفَضْلُ اللَّهِ كَبِيرٌ اینست نشاء میشود
 شما را نیستی بی غرضی از خدا و فضل برای تعظیم و تعظیم است اینست نشاء میشود
 نشاء میکند بی غرضی از خدا و فضل برای تعظیم و تعظیم است اینست نشاء میشود
لَا يَضِيعُ أَجْرُ الْمُؤْمِنِينَ اگر بگویند باشد عطف بر فضل بود اینست
 نشاء میکند بی غرضی از خدا و فضل برای تعظیم و تعظیم است اینست نشاء میشود
 ضایع می شود اینست ضایع می شود اینست ضایع می شود اینست ضایع می شود
 باشد بر طریق قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوق و تاکید از محبت تاکید و
 و به معنی ضیعت باشد بدست ضایع می شود اینست ضایع می شود اینست ضایع می شود
سَاءَ لِلَّذِينَ اسْتَبَاؤُا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ
مَا آتَاهُمْ الْقُرْآنُ الَّذِينَ أَحْسَنُوا صِفَتَهُمُ وَ اتَّقُوا
أَجْرًا عَظِيمًا ای الیوم استوائی است بایستی است بایستی است بایستی است
 و توانی و اتقوا اعظم خطیة الحق الله في الطاعة و قوام العنان مؤمنان با بایستی است بایستی است
 و در الیوم استوائی است بایستی است بایستی است بایستی است بایستی است
 و اتقوا اعظم خطیة الحق الله في الطاعة و قوام العنان مؤمنان با بایستی است بایستی است
 نماید **و اما** کرده اند چون ابوسفیان مالش گرفت از جنگ احد بازگشت در و چهار سبیده بود
 که از بازگشت بهشتی میوست خواست در مدینه پاید و پیغامبر را قوت و شکست فویش نماید پیغام
 سلام الله علیه که این خبر شنیده روز یکشنبه دوم روز از جنگ احد بیرون آمدن برای مقاتله ابوسفیان
 نام وید اگر چه انکار است و حراست بود و بیرون آمدن و مقاومت با ابوسفیان و شوار می نمود

ابوسفیان است بقدیم بلوغ سماعا تراست بر منزل سایل آن کرد جمله را موکد او در دین شریک
 فرادهم عطف است بر قال لعل من دقاوا عطف است بر فرادهم ای همان کسی که خداوند
 نعم الوکیل تاویل مقول نشانه عطف است بر حسنا امید باشد ثلث است فالقلوب الملتبیه بنوعیه
 مرغبه ای بنوعیه که بنده نماید و فضل عطف است بر نعمه لم یسهم سوختن او دیگر است و درین تفسیر
 دفع و هم آنکه نعمتی مقرون با شکت و ریختن بود و اتعوا رضوان الله عطف بر فالقلوب و درین تفسیر
 عظیم تدبیر است **معنی** اینست که نیکو گفته مریت نزد مردمان یعنی سواران عظیمه نمیشد
 لغیم بن مسعود بر رستی مردان یعنی ابوسفیان و لشکر او بر رستی جمع کرده اند چیزی را که بر آنند
 باز گفته بودند پس از آن بر رسید و از ترانین بر نیز بدین افزود و گفت اینان ایمان را با
 بحایت خدای و کلمات او و عنوان حق و شهادت او حسنا و نعم الوکیل گفته اند باینکه ابوسفیان
 قتل یافته یعنی پسند است ما را خدای در دفع کید دشمنان و مقهور کردن ایشان و بنده و کسان
 و بر آوردن کی و نافرمانی و صل کردن مطلوب بهای پس گشتند و در عقب گفتن کی مستو بلند یعنی غم
 و فضا فیمه نشان از برای نرسیدن و کانی یکی ای میر جبر بر آن نشاندی خدای بود و درین تفسیر
 که مطلوب بود یافتند **انما ذلکم الشیطان یخون و لیل**
فلا تخافوه و خافوا انکم من سفین
 حضرت اسمان است یعنی از ابتداست و آن است که است سوزی باز دارند و درین تفسیر
 الشیطان خبر مبتدایست جمله خود صفت است من الشیطان از باب است و لیل
 از معنی است بر طریق نباید نشینی یا استانده است در جواب سوال که اینست تفسیر
 است نموده و اذ آنکه بود و ذلک مبتدایست الشیطان صفت او بود بخوف جبر و انچه برین قدر
 شیطان است که در تفسیر با موکد که شیطان است مراد بود و ضمیر اولی و درین تفسیر
 است و خواهر است که ضمیر اولی ای میر خدای گویند و تواند بود که اولی و معنوی و درین تفسیر
 اول نموده و بودای غیو که اولی و الکفر و فدا فانی فو به است انکه درین تفسیر

از جزا و الکفر **معنی** اینست نیست ترساننده و باز دارند و نمی از قتل مکر شیطان که میر
 یا گویند نیست که از و جزا و اولی و او ترسند و جزا و ستان او است بعت نکند یا گویند اولی خدا
 ابرای ترسانند و بعد از آن ترس خایف میکردند شما ان اولیا و خویش یعنی از کافران و جو
 می اندازد و از ایشان خایف میسازد پس شما از ترسانند کان مذکور یا از اولی و ترسانند کان
 مردان است سوی جنگ ترسید و در باز آمدن از جنگ که از عذاب ترسید و از غیبت میخایر
 بر نیز اگر ترس موندید و در ایمان موقتا بنده و این شرط نیز برای شک و ایمان نبود بلکه
 تحقیق خوف از خدا و عدم خوف از دیگران باشد چنانکه گویند لا تقفلوا ان کنت منبر او تفعل
 که ان کنت منبر او **لا یخزنک الذین یسار عوت فی الکفر**
 و لایخزنک یعنی غایب از دکانی محرومان یا بیاض غافل خوانند و معنی سردی و دنیای ننی
 معطوف است و لا تخسین الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا و تواند بود که میان معطوف و معطوف
 علیه معترضه باشد برای تنبیه بفراموشی و لغزیه و زیاده و لا تخسین الذین کفروا به الذین
 الذین قتلوا الا الله چنانچه پیشتر فرموده است **معنی** اینست و محزون نگردانند ترا کسی که در راه کفر
 نیستند و مشر و مهاک را باندیند و قابل در نمی بایند تا مل و فکرمی در زند و در ورطه ها
 و نشتند و بعضی از این کفر خویش را می بختند و با ظهار ایمان و معنی لطفا با سلامان بر و درین
 در معنی سلام میگویند **الهم لن یختر و الله شیا این جمله**
 یا بگویند **معنی** اینست و اند و بگویند نگردانند ترا آن که از ایشان هرگز زیان نرسد
 خدایا چه چیزی از زیان اگر همان همه کفر و زرد و در غیبت گویند در ملک او چه نفس شود
 و از ملک او چه بیرون رود که که تواند آسمان و زمین و آنچه در آن است و درین تفسیر
 و همه کائنات را در دمی بعد هم رساند او را عداوت عدوی چه کمان زیان است و درین تفسیر
 شفعه بطلنه نصرت بود و تواند بود ان غیر و الله بقیه بر لن یختر و اولی و الله بقیه که کفر
 کافران عداوت دشمنان اولی و خدایا چه زیان آنکه اگر غالب آید غیبت که بر ندانم و بیست دنیا

چنانچه فی غل باشد معقول بقدر نیاز و منفعت از دای و لایحین البین بجاون بهر قدر
بندم موثر است و منیر فضل است چون حرفه باشد یا اسم تفصیل میان مبتدا و خبر و نیز و منقول
باصل مبتدا و خبرند و در آمدن منیر فضل حکم مبتدا و خبر دارند بل موثر است و در مبتدا
وینست و هر آنکه مبتدا ای می محمد یا ای می طیب یا هر آینه مبتدا اند رسول خدا یا هر آینه مبتدا
بخل کسی که بر آنچه داده است حق تعالی آن را از فضل خویش پس میدهد و هر آنکه مبتدا
بخل شهری عظیم است در نشان بخیلان که مال را گرد آورند نگاه دارند و بای که خرج بیاورند و
کسانی را بایندند و در مواضع خیر از حج و زکوة و جهاد و طلب علم و خزان معروف و غریب
بمضافه از محتاجان و در ماندگان نرسانند و بی تفصیل مال و کمبانی آن ببرند و از آن
و بخورند تا بیکرند و دیگر نه هیچ شهری بر تر این بود و هیچ بدی بالاتر این نشود و از آن
بجاست او و از آن است **خواجه کریم** جمع کرد و خورد و از آن همه مال بهر کی دارد و یا بجای او
و هر یک از اینها را بکند و در عقل نیست و در مال از منفعت بدارد و برای غیری بدارد
فانرت که بخارا عیش فقر بود و حسالت این مسایب غنیا باشد بشی فقر و اظفار فقر
نکند و بجز آن بود که غیری نیارند و بانشاء این لوق کرده شوند چیزی را بهر کسی
و در **مسئله** آمده است مال بی نیوتاری نه کلوی بخیلان انداخته بر طریق طوق است و در
از سوزایی و سوز و سیکوید **مسئله** مال توام که با رشت و با خطه کویند و در قیامت
آتشین سازند و در کلوی او اندازند و در می دیگر آمده که یک زردی است و در
واجب چون زکوة و حقوق دیگر باشد دارند و زکوة و نفقه در آتش و در کرم کرده شود و برین
و بر پهلوی این در غناده آید چنانکه آن کرد مال نکند و پیش فقیر رسانی که میداند
و از مستحق پهلوی و آید و بعضی میگردد و بدایعیه و یا سوسی سایل نیست می او دند و گفته شود
مرآت نما این کج نیست که کرده و آورده بود بدیاری آنکه فانیست و بدیاری
بمقابل بخیل مال در مال ملوک بود اما که مال غیری را بقض شود و حقوق دیگران و حقوق

چون دمی و دلی و قاضی و قاضی و در سوال و با دشت و در جمع و در حق است الی حقوق و در سنج
نگاه دارد و سوال از منصفان است و باز دارد و توان دانست و درین حال چه مال بود و ازین
چه مال نیست و آید باز این و مال و این نکال در حق کسی بود که ولایت تصرف دارند و حق نیست
بجای **مسئله** و ای صد و ای دو صد و ای هزاران و ایست که مال دیگران گیرند و آنرا ببرند
ببرند به مالکان سپارند و بر گردن خویش بار کرده از حقیقت دیگران بردارند یا اموال غیر خرج
کنند و بای خود ببرند خصوصاً زمین که مالکی عظیم و مالی غنی است از ثمری تا ثمری مالک شود و در
و محتاج سوزی کمبانی نبود هر که یک بیت زمین از آن کسی باقی است بستاند ضایع و جمل از آن
بنت زمین طوق کردن او کرد و داند باز زمین را بار کران داند و نه پسندد که یک بیت زمین
باقی است و بداند که مجموع بخیلون با ایتهم اند منیر فضل چنانچه مذکور است مال می آید و در
زمین نام که از عالمیان باز دارد و از محتاجان نگاهدارد و در ج می نماید چنین که که بدل
جاده و بدل ثروت که داده خداست نکند یا وجود قدرت و م قدم در کار و مانده و در مانده و در
بزرگوارند و این پیدا شد و بحق خراج انکارند **وَاللّٰهُ مِیْنٰنُ السَّمٰوٰتِ**
وَالْاَرْضِ آنچه در میل است چه در آسمان و زمین و در آسمان و زمین و در آسمان و زمین که بر گوا
آن فرست فرستند و این معنی مفهوم کلام سابق بود بر چنین تا کیه مفهوم مذکور روی نمود
بنت و در قیامت بپوشان آسمان و زمین یعنی آنچه باقی ماند بعد از همه مال کان ملک عالمی و
عیشان برود و چنانچه بعضی خلای مقلد و بگری همین نمود چون چنین باشد عاقل را نشاید
مال و منصرف باز دارد و برای که ببردن او ضایع از ملک و میران او باز در این کار و تفصیل
نمود و این محقق است و **وَاللّٰهُ مَا تَعْمَلُونَ** چه میکنید و معلوم نیست
و در بعضی از متون بر حسب اختلاف ضیوع اند و در ج اول التفات بود و در عید این است و آنچه
تذکره عینیه است و معلوم نماید سابق را تو که است زیرا که هر دو تفسیر و عید است **عینیه** است
و در بعضی از متون یا گویند آنچه میکنند آن انگاه است آنچه شما میدانید و آنچه از منصرف باز دارد و میدانید

ثواب دادن بدان حال و عقاب کردن و بازداشتن و اجابت آن میتوانست **لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ**
قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنَاءُ
سَنُكَلِّبُ مَا قَالُوا وَتَقْتُلُهُمُ الْآيَاتُ بِغَيْرِ حِسَابٍ
نَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ شکایت بر صیغه محاوره و منفرد
 و شکایت بصیغه غایب مجهول و رفع و مقام را بجهنم بقول و نقول بر صیغه غایب و محاوره و منفرد
 بر هر دو طریق عطف بر باق لواء مع بر حسب اختلاف قرات و صیغه دانسته و **وَسَيُجَنَّبُكَ**
 صیغه امر و سلم ابو بکر صدیق رضی الله عنه سبوی کردی از یهود فرست و تا راه سید را نبرد و او را
 ناز و زکوة فرست و یار امیر المومنین ابو بکر روی سوی ایشان آورد طلبت اعبادت آن نفرمودند
 مشایخ غیر کرد یهودی از سر به پاکی آن الله فقیر و نحن اغنیاء و گفت امیر المومنین ابو بکر صدیق
 ازین سخن برانگشت طبخه بروی آورد و چنانچه خون بسرون آمد گفت اگر منظر نظر بر منده باشد
 برین به پاکی ترا کردن میزد و منور و کور قیضه نبش سبوی میر آورد از ابو بکر شکایت را بنمود
 الله علیه و سلم ابو بکر رضی الله عنه گفت این عمل از تو چگونه زاد و طبایخی زدن یهودی را با
 افتاد ابو بکر گفت سخنی گفت تحمل کردن نتوانستم و این عمل را محض متدانت میفرمود و من
 بودم ترا این عمل جسته نمود ابو بکر گفت آن سخن را بر زبان نتوانم آورد و فقط از آن خود
 بفرموده مثل آن در دعوی و خدمت و محاسن و مت پر وجه حکایت من پر و ابی و سبوی
 شاید امیر المومنین ابو بکر سخنی که شنیده بود ذکر کرد و بر وجه حکایت من و سبوی
 گفت و بانکار بیعت خویش و تلقای برای تصدیق صدق صدیق این آیه در وقت و حال
 بر کتب تبیین داد و بعضی گویند چون آیه آن تقرنوا الله و فرستاد و الله صانع کثیره ناله
 شد و چون آن شنیده چون نبش معنی راسته اگر بیدند گفتند خدای از این قرین خواهد بود و نه
 فقیر بود و فرض فرموده و نبش این آیه در شان ایشان نازل گشت و این نظم در حق ایشان
 بود و بیعت است اما در این آیه در حق است ای الله لقد سمع الله منی و فرستاد بر ایشان

گفت که قرآن و قیامت کردار ایشان و جمله شکایت است از حق است و جواب آن و ایضا الله من یقول
 ذلک و در جمله انفات کافران و قیامت کردار از غیب سبوی تکلم است و معین برای تحقیق است
 نقول لهم عطف است و شکایت و قوا عذاب الحریق مقول بقول است **سَيُنْزِلُ اللَّهُ سَيُفْضِلُ**
 بر است تیره است خدای گفتار که نیکه گفتند بدست خدای فقیر است و ما اغنیاء هم تحقیق است
 بنویسم یا گویند بنشسته خود آنچه گفتند و بنشستن آن فرایم و بنویسم کشتن ایشان بنیامان یا
 بغیر آن گفتار و این کردار هر دو ناشی است از مطلق و بهیچ وجه این را بدینجه گفته
 کردند بگویند ضایع عذاب حریق خشیه و رنج و عقاب بکشد حریق را تشبیه بطبع تلخ میکنند
 بنشیند که طایم طعم است بر وجه تمیل ثابت میکردند و ذوق منی از قات است از ممتنه تشبیه بر عالم
 معیت عذاب حریق بر بنشست فطاعت معیت ایشان اندک بود و در وقت منزله بنشیند مانند
 سخن بر وجه عطف و گفتند یا بر وجه استهزا بآیه قرآن قایل شدند و وجه از باب غلو و غرور
 ناپاکی و جنبه است رسیدن و بی باکی است جودان ازین منب به او پیوسته دارند و دل بر اینجه
 بیکارند گاهی میامد مغلوله گویند گاهی سخن اینها الله واجب و در دعوی میکنند **ذَالَتْ**
بِمَا قَدَّمْتُمْ آيِدِيكُمْ وَ أَنْتَ اللَّهُ لَيْسَ لَكَ ظِلٌّ لِلْعَبِيدِ
 ذلک مرفوع بر ابتداء با فاعل متاخر یکم خبر متبداست ذالک شارح بر عذاب مذکور و عطف
 مسطوران الله لیس نظام للعبد عطف است بر باقی استاید یکم **وَأَنْتَ اللَّهُ لَيْسَ لَكَ ظِلٌّ**
 نسبت به عتاب بود و تا بودن خدای نظام و عطف است به عتاب مذکور چگونه آید
 عطف او به نوع روی نمیدارد **وَأَنْتَ اللَّهُ لَيْسَ لَكَ ظِلٌّ** است از بیعت عدل و سبب لغوی مجموع این
 در بیعت جرم مجرم آن و عدل کرد کار زین است اینست آن عذر به مذکور و عطف به مسطور
 خبری است که در شانها بر تراشش فرست و است و الکتب به و چون اکثر ایشان متعلق است
 نسبت میکنند بر وجه تعالی سبوی است میان نمود و بر کشته خدای عدل است و در یکسان نسبت
 سبب لغوی باین دو معنی است جرم نمیکان و عدل کردی در بیان سوال خدام صیغه سالت

و انما هو

جمله پندار مکرر شده و در هر جمع منکرست و جمع منکر ال بر جمعی غیر معین است موجب استخفاف
 ایراد لفظ رسل که جمع منکرست درین جمله بکدام معنی است **باید** تواند بود مضموم و با تاء
 بعفت از قبیل صفت عام است مانند جمله رسل را که منبش از پیغمبر بود و وقت اول شود با این جمع
 که معین و معلوم است اگر از جهت تعظیم صورت تنبکرا آمدن فی ارادت جمع پندارند چنانچه در
 درویش متعارفان اکثر اولیاء آمده و در لغت رسل و انبیاء صلوات الله علیهم آمده
 چون از رسل کل رسل مراد شود نسبت آوردن افراد کتاب سوی کل دارند رسل جمع بود
 سوال نسبت مذکور نسبت صفت بعضی سوی کل دارند بطریق فکند بوه لعفو و پندارند سوال
 نسبت آوردن بیان نسبت کل نسبت بعضی ساقط می باشد در کلام واحد می بود حقیقت
 نسبت مذکور را که نسبت سوی جمع است مجاز نسبت سوی جمع که صادق بر این نسبت گویند
 تقطیع از لزوم جمع میان حقیقت و مجازات مضموم می جویند **كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ**
الْمَوْتِ ای جمله مقرر شده است برای بیان موت و یاد و نامیدن فوت گفته اند چون است
 من علیهم فان و ارد شده زمین بقا اند کورقایل شده و فرشتگان کما ان بقا بردند و خود را
 دوام حیات آوردند این آیه نازل شده است میان وزمینیان در عموم کل نفس فی بقا نیست
 موقوف بر شنیدن لغی موت شده است اینست هر نفس نزدیک مرگ را چشیده و بهتر می بینی موت
 است هر که آمد بهر خواهد رفت نیک و بد یادگار خواهد ماند آدم مغفول است از عیله الهیه
 بود و در دنیا باقی نماندند و نوری را که آدم ثانی بود و از حقیقه درازی عمر حیات
 نماندند و برایم خلیل الله با فالت با نراست ملت بمکر پوست مکرر که در معرفت الهیه
 و تکریم از موت نرسد سلیمان باقی تمام سلیمان فی ملک عظیم و کامرانی حیات جاودانی یافت
 دعوی از حقیقت عظیم و نیل درجات ان هذا الاملاک کیم در راه انجمنان شتافت عیبه صلوات الله
 اگر چه بر آسمان بر داشتند بر آسمان بی قرین آفتابان یافتند از کار خواهد بود و در
 بیکر الموت خواهد بود محمد مصطفی متوجه بتاج سلطان مشرف متبرک لولا که به تکریم انجمنان

که دعوی از انجمن العرب و یامند و معجزات سلیم الله وقت الایسع نیمه ملک مقرب و لایبی مرسل
 او را پندارند که الموت چاره نپذیرد آخر الامر ترست موت چشیده **كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ**
 لکن لکن رسول الله محمد است اندیشه زمر که مصطفی باید کرد نشاء و طرب جمله با
 کرد او را شرف و کمال زنده ماند ما را طبع خام چرا باید کرد و تواند بود که این جمله مقرر شده برای
 تشبیه میبرد و می دیگر بود معنی چنین باشد اندر و مکیمن مشو و وزن را در دل خود جاده هر
 بر سر خواهد پیوست و این مکرر کشته کان ناچیز خواهند گشت نه اینان خواهند ماند نه مکرر
 اینان سر نشسته خواهد بود گفتار و کردار خویش با خود خواهد برد و سر چیده که مکرر ان خواهند بود
 و نه موت ان اینان در میان خواهند نمود **اِنَّمَا تَوَفُّونَ اجْوَرَكُم**
بِئِنَّ الْقِيَمَةَ توفون و مفعول میباید و بقا و فیضه جزه و وفیت الغرمه یعنی
 مفعول اول قیام مقام فی عمل شده و اجور کم مفعول دوم منصوبند **اِنَّمَا تَوَفُّونَ** اینست ثواب تبلیغ
 در روز قیامت خواهند دید و با جبران در روز جزا خواهند رسید باخی اگر مکرر کشته جز این
 و اگر قدر ندانند به که شود **فَمَنْ ذُخِّرَ عَنِ النَّارِ وَ ادْخُلَ**
الْجَنَّةَ فَقَدْ فَانَ فانی یعنی بعد از سپید و ادخل عطف است بر ذخر فانی جزا
 شرط است اینست پس بعد از ان مردن هر که در آتش در کرده است و در بهشت در آورده شد
 برشته که بر سکاری پوست و شکم می آید و را باز گشت و **مَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا**
الْاَمْتَاعُ الْغُرُورِ ای جمله بدیل است اینست اینست حباتی که نزد بیکرست
 متعارفین و سبب مغرور گشتن و این تشبیه مکرر است بجهت اداة یعنی الا الممتع الغرور و متاع
 غرور کاذبی گویند که بد و خیر را با بفریبند تا بخرد چون بخرد و بر عیبی مطلع شود پشیمان گردد سوال
 مغرور گردانیده گردانند و فریبند بر و گردانند **وَابْصُرْ** مغرور گردانیده شیطانی است دنیا را
 از چشم طبعان اوی آید و تبلیغ او را از آتش میناید بعضی را فریفته میگردانند و بعضی که مطلع
 تبلیغ شود و فریقین اینان نمیتواند شاق است که تبلیغ او را در یابد و در راه شیطانی

ماصل و نواز کن تا بنویسند چون گذرند بهت نیز در بخت لَتُبْلَوْنَ فِيْ اَمْوَالِكُمْ
وَالْاَنْفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعْنَ مِنَ الْاَیْمَانِ اَوَّلُوا الْکِتَابِ مِنْ
قَبْلِكُمْ وَمِنْ اَیْمَانِ اَشْرَکُوْا اِذْیَ کَثِیْرًا لَّامٌ در جواب است
مرد و است ای و احد لیسون فی اموالکم و انفسکم و تسمعن من الایمان اولوا الکتاب من قبلکم
منعوت است بمعن من الایمان انتر کوا عطف است من الایمان اولوا الکتاب اذی منعوت است بر معن
معرضه و کثرت برای تحمل و صبر که دنیا و اربلا و مقام ابتداست و اوسیان آفریده شده اند و در
منقبت و بلا و تعب و محنت و غم چون که گفت الله خلقنا الانسان فی کسبه ب نه ایمان مدد از این نوشت
بلی از این رخ و محنت کشته و لغت از این آخرت محنت فایده و نیا منوط است و مرسته بقیه ایمان و عباد
ایچنان مربوط است چنانکه گفت ام حسبت ان تدفعوا الحیة و لی یا تکم مثل الیمن ضوا من بینه است
والفرا و چنانکه گفت ام حسبت ان تدفعوا الحیة و لی یا تکم مثل الیمن ضوا من بینه است
چنانچه خبر کرد از امانا که در کاف گفت ما اصالحکم یوم النقی الجحان فبذلک الله و نزل
این در شان خدا می چنانکه که شد الله مع الله قول الیمن قالوا الی الله فیکفر و نحن اغنیاء و قد
بغوا علیهم السلام چنانچه بیان کرد الیمن قالوا ان الله عهد الینا ان لا نؤمن لم رسول مق یا نبیا
تاکله النار و درین آیه خبر کرد از بلا نا ایسته از رفتن مال و جان و پیش آمدن در و خروج شدن و رنج
کشتن در میدان و رفتن مال یافت و رنج نفس با بران و اوجاع و مردن بغیر قتل بر فراش و رنج
و ساء گفتن کافران از اهل کتاب و شر کلان و دشمنیها از انواع و سیمیه و اصناف شیعه و من کتب
بن انشرف و جفا بن قرینه و تقصیر و ادا و یکران تا خود را برنج کشته دهند و دل بر شغف و محنت
و بداند که در دنیا که دار محنت است از تحمل رنج و محنت چاره نیست و جز صبر و پریز از رنج و دفع تیغ
معنی اینست هر آنکه بر رفتن مالها و نفسها بتلا خواهد نشیند از کسی که داده شده اند کتاب و یوم
و تقصیر و از کسی که شکر کرد و ایستد و اندک از کلمات اذی آیه بسیار و سخنان فیه انک
بیشمار میگویند و کما ما و او و مخلف و اثنال و ایضا ب هم باند که در او کفایت در کمال

و مکن کین در دنیا پس می بایک نشیند وَ اِنْ تَصْبِرْ فَاَوْشَقُ الْاَمَانِ لَا
مِنْ غَرَمِ اَلْاَمُوْر فان ذلک من غرم امور جز شرط است تا یک جمله از جمله است
که ترک صبر از صبر از مردمان علامت انکار فضیلت صبر است از این بطور امارت انکار این را
نیز از جمله منکر است و جمله مو که آورد این شرط است محذوف بر جمله فان ذلک من غرم الامور
فرا و ذوق است ای ان تضر و او یفعلکم فان ذلک من غرم الامور ای من غیر و مالها النقی بحسب ان
مجدد شرط است بر شرطیه محذوف و شرطیه محذوفه بعد از ان و تسمعن و جواب است و انقض
محنت است انچه بود ای لن یخرجوا لانیفعلکم و ان تضر و او تفتوا ینفعکم فان ذلک من غرم الامور
منعوت است هر آنکه شمارا ابتلا ببلاروی خواهد نمود و نشیند کلمات اذی خواهد بود اگر خرج و
نمود و بود و اگر صبر کند و از جرح بر پشیمان کار پسندیده و عمل کزیده بود و در دنیا تحمل نماید
نمایاند و در آخرت بر جمل موجب اجر خیزل کرد این کار از نشا خوب آید و در نظر عقل منوط
ناید زیرا که کار ثانی است که بران غرم باید و بجا آنکه آن شایدا از غرام امور است یعنی اعمال
است که خدای بر آنها واجب گردانیده و از نسخ یا پستی رسیده لزوم صبر و تقوی بر آنها
بود و نسخ بر و نیست مثل این کار را نیز دیکت شای غر و جل شات وَ اِذَا خَذَ اللّٰهُ
مِیْثَاقَ الَّذِیْنَ اَوْثَقُوا الْکِتَابَ لَشَبَّهَ لِلنَّاسِ
لَا تَقْمُوْنَهٗ فَنَبَذُوْهُ وَ سَرَّاعَ ظُهُوْرٍ یَّمُ وَاَشْتَرُوْا
بِهٖ مِمَّا قَلِیْلًا لَّشَبَّهَ بَعِیْنِهٖ غِیْبَتِ و خطب خوانند در وقت خطب ان میناق و
در وقت حکایت انان طرف متعلق ذکر محذوف است بر جمله عطف است بر جمله او که از فیه مشا
که هر روز حکایت از حال کافران است حکایت از سوی معاملة اینان با پیغمبر علیه السلام بود که با
بنک کردند و بر عداوت افتاد و آنچه در میان سوی معاملة اینان با خداست که عداوت و دشمنی
و میناق او را پس نشیند انداختند و نیز سوی معاملة پیغمبر است صفت او را پوشیدند و در کمال
عبد و ذکر نبوت او که در کتاب بود کوشیدند و عملی که در میان معترضه واقع شد و از فیه که میان

علمه ایشان در جهان آورد چنانست که سابع نشیندن غلظت نرم ایشان اهل کیونون بفراغ از
 سوال کرد و بجهت استیفاء آمد و جمله و لیم عذاب الیم تبدیل است اینست بنما و اگر
 عدد که نت و بنمود بجزان است که کرده اند و عمل پسندیده که آورده اند از حق بپوشیدن و
 صفت بیا میر کوشیدن و دوست میدارند که ایشان تراستایند بر است کوی و دست بر
 سینا بدین بر آید این تراستایند بخت از عذاب پندارید و در معوض خدا را از عذاب بپای
 این تراست عذاب در دکان جاویدی بهم و یک **وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ**
وَالْأَرْضِ انچه تبدیل دیگر است عذاب الیم را مقرر است اینست و مقرر است بپای
 آسمانها و زمین و آنچه در دست و در تحت تصرف است ملک است مخصوص بر دست است ملک
 ملک متقدیر ملک متکبر و شرف **وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** انچه تبدیل دیگر است
 نقاب فیم را مقرر است اینست و خدای بر همه چیز تواناست هم ممکن است در تحت قدرت و
 هر چه بخواهد بپندارد و هر چیزی را بر نشود و آن **فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ**
وَلِخَلْقِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ
الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقَعُودًا وَعَلَى بَنِينِهِمْ
وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و در تحت قدرت
 برای تعظیم و تکریم آیات عظیم و علامت عظیمه ای صمد تفرست مرمان کی قدرت و علامت
 گفته قیوم و همیشه تعظیم است و بر کمال قدرت و دلیل است و تکمیل است و بر کمال
 است یا گویند که و بدن و کفر و بدین کافران علامت انکار معصوم است و بنمود است
 منزل منزل مکران کرد و جمله یا مکران آورد **وَيَسْتَعِذُّونَ بِالْأَشْيَاءِ الَّتِي كَانُوا يُشْرِكُونَ**
 و در آفریدن زمین که مقرر است بپای قدرت و مختلف نشدن لیل و نهار بر بودن لیل زمان قرار بود
 نهار هنگام کار و بودن لیل زمانی و بودن روز نورانی و اختلاف میان شبها و روزها بر آید
 و کوه ای بودین بخت تمام صلاح و بعضی زمان تباهی بر آید و تمام بدلی و در این خیر است

ملک خدای بر کمال و تصرف حق جل و علا است مولف است و حق ملک و ملک تو هر سر روی با کوه است
 در خط بند که ماهر خط دست دست خط علی المصنوع بچنین یکل علوی معاق با کوه است و بچشم
 و ابرام بسط خط بطریق با کوه است انهار جاریه و نجوم و انحراف نایمه و جبال شامه و اطوار اسفند
 و من صوابه کون کون و سایر عجایب و غرایب مع سکون چگونه علامت قدرت بود و در وقت
 که ملک تصرف نشود و خداوندان عقول و ارباب در آن محسوس و معقول که باید کنند خدا را
 و نشسته و بر پهلوان غلطیده و بعضی مراد از ذکر نماز گویند چه نماز ذکر نبود و هر سه حالت قیام
 و نشسته و کوع و سجود در حاله عجز از قیام و غلطیده یا یاد در حاله عجز از قعود و گفته اند که اگر
 کسی که از این است که در هر سه حالت ذکر کند یا نشسته و در آفرینش است و زمین تفکر کند
 و آنچه در ایشان است بنظر عبرت به بنده مر **بَنَّا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا**
 مقول است بر یقوان که محذوف است و انچه جمله حال است فی غل از تفکر و ان ای تفکر و ان قیام
 بنما خلقت بنما باطلای بیده بل فیه فایده معرفت با تفکر فیه و هو حال التفکر فیه
 نیست تفکر کنند و بنیال که گویند ای پروردگار ما دنیا فریده و افریدی باطل بیده این فایده
 غلبه یا فریده تا در تفکر کنند و بدان تفکر معرفت حق صل کردانه حال ترا در بنده و نشسته
 ملامت است و توانست **بَنَّا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا** و در تحت قدرت
مَنْ تَدْخُلُ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَجْتَهُ مِنَ الظَّالِمِينَ
 انصاف است که مقرر است برای تنبیه از آفریدن چیزی بی حکمت پسندیده و کفران که
 بنما قیامت فیه در قضا عجز است انچه سبب قدرت حق است بنی بر توانایی و در مطلق است
 و در این است که کاشی قدر ذکر خدای بر وجه غنیت بود و در انچه التفات است که از غنیت سوغی است
 از آفریده تنبیه برینکه کسی که در بر همه چیز باشد توجه سوی او و خواستن است و از او بود
 نشسته و عادت بوقی است از عذاب نار بر سبیل اطلاق متن و است بر اندک بسیار باشد
 ملامت است بوقی است از خود در عذاب نار بود کنایت از قیامت از کفر و در آن بران باشد بنده

درین آیه اگر برای عطف بر مضمون باشد الین القوا ربهم عطف بر فعل لا یزید فی کلام
 تجری را معلول دارند معنی برین جمله بنیادند براینه معر و کند ترا نقیب کا فزان و نعم این
 فریخته کنند و نیافته کرد اند تر اموسان متقیان نیز ایه مرایت تراست چنانکه جبریل است
 آنکه در حقان یا خاتمها آن جوهرها در خیال که جاوید باشند اندک آن را در آن و او را در آن
 باشد جمله لم جنات خبر بود و قول لکن بر جمله دارند معنی واضرب بنیادند **فَرَزَقْنَا**
عِنْدَ اللَّهِ و عرب همانرا نیز می گویند و اول طعامی که پیش مهمان آید آنرا نیز از آن فرزند
 و نیز از حال است از جنات که فاعل ظرف مستقر یعنی اتم واقع شده معنی لم جنات حال کوته از
 من عند الله است ایست در حال که آن جناتی نزل است از نزد خدا یعنی ایضا از دست و بر
 و لغت آن جنات نزل گفت و نزل اول طعام همان گویند بعد جنات دیگر است که مقصود
 مهان حصول او جویند **جاء** بعید نیست اگر نعیم جنات را با ایه نهفته که لا یمن رات و الاوت
 سمعت نزل خوانند و مقصود بصیافت رویت رحمان و در وجه قرب مکان است و کرامت می شود
 یعنی من الملک الی الذی لا یموت الی الملک الی الذی لا یموت دانند و نزل عنوان بر آن
 ضمیمه که بر نزل جنات دارند و مقام رضا و تقیید اهل عیلم رضوانی فلا یمن رات و الاوت
 مقصود اصلا بنیادند و تواند بود مفعول مطلق یا نه مفعول محذوف از باب است و در
 عرفا و لا اله الا الله یا باسد و این را مصدر سو که گویند تقدیر کلام چنین باشد بر ذوق
 نزل او عطا نزل یعنی مرایت تراست جنات و ذی داده شوند و زنی
 بتقدیر یعنی همان نزل ایضا فون صیافت نزل یعنی مهان دانسته شوند مهان
 و تواند بود که بود نزل از فاعل لم ای لم نزل جنات و ما عند الله خیر
لِلْآبَرِآنِ ما عند الله مفعول المحل یا ابتداست خبر لا یا ابتداست و جمله است
 این است و آنچه نزل است از رویت و صحیفه کرام و نزل رضوان بر این بنیاد
 از نعیم جنات و بعضی از ما عند الله نعیم جنات مراد دارند معنی کلام برین طریق بنیادند

و طاعت از نعیم است برابر است از نعیم دین مکرر و ان من اهل الکتاب
لَمَنْ یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ مَا اُنْزِلَ لَیْکُمْ وَ مَا اُنْزِلَ لَیْکُمْ
خَاسِعِینَ لِلَّهِ لَا یُشْرُونَ بِآیَاتِ اللَّهِ تَمَنَّا قَلِیْلًا
 عطف بر مضمون فینده و را و ظهور بهم و انتر و ابه تمن قلیلا زیرا که ذکر از خداست و یقین
 البین تا آخر دلالت برین میکند که هم تا بدون للعهد و اینرون به تمن قلیلا و ان من اهل
 الکتاب لم یؤمنوا بالی آخره و تواند بود که حال کسی باشد از فاعل فینده و و انتر و ابه تمن
 که بعد از این چنین و ایراد این عطف یا حال برای تکمیل است چه جمله فینده و را و ظهور بهم و
 به تمن قلیلا موهم آن بود که هم اهل کتاب برین صفت بودند یا بنجمله دفع آن و هم بر طریق
 نفی را که غیر مضمون یا صوب الریض و دقه تمی و خاسعین مع مال است از فاعل یؤمن که معنی می
 نالینرون بایات الله تمن قلیلا حالی و یکرست فاکید از جمله است که اعفقا و سامعان بر نعم
 اهل کتاب بنیاد و امارت افکار مضمون انجمله بود و مضمون امارت افکار چه محل تاکید باشد
 اینست و بدست اهل کتاب که نه نشنیده کان اند و بدل عمد تمن قلیلا یا ستانند کانند و بعضی
 از این سر سبک کسی اند که بخدای و بخدای که فرستاده شد است بسوی تم یعنی توبه و انجیل یا
 دارند مضمون بر فروتنی کنندگان اند و عبادت و طاعت آید اند و یخی که بایات فدی که در
 تنقیر نبوت پی بر وحیله و بود بر نیکی استرا بنوشینند و در اطلال آن کو نشینند و انرا بکار
 بر ذوق بل آن به اند که نشنیده **اُولَیْکَ لَهُمْ اُخْرُءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ**
 بهم انجمله مستفادست در جواب ایشان **هولاء** اینست اینان محمد مرایت تراست که جواب
 ایشان نزل و در و در **اِنَّ اللَّهَ سَرِیْعُ الْحِسَابِ** انجمله نزل است و
 از جمله اظهار بر سبیل و کاد است **عِینَ** اینست بر سرست فدی است یا حساب و وفای
 غلبه صایر پیشینان و پسینان اند و در و نشیند و سر سبیل که بکشد بکشد بکشد و در
 که در **اِنَّ اللَّهَ سَرِیْعُ الْحِسَابِ** و در و نشیند از و در و نشیند بر صلی الله علیه و سلم آید
 نوز جیش

عَلَيْهِ وَهُوَ سُورَةُ النِّسَاءِ سُورَةُ النِّسَاءِ سُورَةُ النِّسَاءِ سُورَةُ النِّسَاءِ سُورَةُ النِّسَاءِ
كلمه نژاد نزاری حرف است این سوره با سوره آل عمران است که ختم و بیان سوره نجات
اتفاق است و مبتدای این سورت نیز با مرقی است بدانکه سوره آل عمران با مرقی است و مبتدای
سوره نیز با مرقی است و بدانکه سوره را بنده کرا اتفاق بنده کرا فریدن خدای جل و علامه از آن و زبان
و از نفس آدم علیه السلام و حوا افتاح کرد و بعد چون خلقت جلال و آن از نفس آدم علیه السلام
مقاربت ارقام است ارقام را در ذکر آورد و چون عرب را در جاکت عادت بود که و این ایام
الارحام حقوق است ترا مقرر می شد و اموال این ترا می خورد بعد از امانت از قبایع و
و از بهر حقوق این بر وجه ذکر خاص بعد اتمام اموال می گفت و باز داشتند این
جریمه عظیم است بعد از آن و آن خفتم آن تقسطوا فی الیتامی فانکم ما علیکم من شئ منه انکم
یتامی سوی ذکر است و تخلص جابل است از بی و جمله الرجال قوامون علی النسا و احکم منهن
بروشتن آنکه جمله و یستقونک فی النسا و چنانچه در تفسیر آمده و جمله الرجال قوامون علی النسا
کرد و بعد از این کلام که متضمن توریه است و اخوات آمده و وجه تسمیه مذکور شده سوره بدان نام است
و کلام با بهر است و شک نیست جمله ای که از یک باب است اگر مقاصد آن متغیر بود از جمله ای
باب میل این از ابتلا و اتصال باشد و اگر مقصود از هر یکی است هر یکی در مقصود کلی مقرر کلی
است متضمناتی که میان جمل مذکور آمده میان کلامها متصل واقع شده و بهر دیگر که نیست
و کمالات و تکیلات و استنفا و تعلیلات و محلهای که مذکور است بهر یک
پسوندند **این سوره مدنی است و ضابطه آن در سوره بقره است** و این سوره
الذی خلقکم ذکر کرد و قضیه کلی آورده هر جا که در قران یا ایها الذین آمنوا یا ایها الذین آمنوا
الذین آمنوا مذکور شده مدنی بود و قاعده مذکور منقبض شود **و این سوره مدنی است** و این سوره
و اکثر است و آن قلیل و نادر است یا ایها الذین آمنوا یا ایها الذین آمنوا یا ایها الذین آمنوا
و یا ایها الذین آمنوا یا ایها الذین آمنوا یا ایها الذین آمنوا یا ایها الذین آمنوا یا ایها الذین آمنوا

اصل است و این آیه و آنچه ازین قبل است بر سبیل قنات است متلف بر لیل است این سوره و
در سوره بقره که شسته و تشریح و توضح است **بسم الله الرحمن الرحیم**
يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ
نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَكُمْ وَبَثَّ مِنْهُمَا
رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً موصول با بیل یعنی الذی خلقکم من نفس واحد و
از صفت است در یکم **و** ترتیب حکم برشتن دلالت بر علت با خداست تا او کند بر لازم
که خلقت آدمیان از نفس واحد و خالقان بود و وجه علت خلقت مذکور بر بی امر بقوی است و
این تقوی بران وجه منی است **جواب** اتفاقا شکر نعمتها خدای است و شک نیست که ایجاد این
معنیهاست قبض لغت موجب است که شود و سبب پاس کرد و یا گویند خلقت کوره که بر این فطر
است دلیل ظاهر بر کمال قدرت است و کمال قدرت موجب مخالفت بود سبب اتفاقا کرد و حجت
یا ایها الذین آمنوا یا ایها الذین آمنوا یا ایها الذین آمنوا یا ایها الذین آمنوا یا ایها الذین آمنوا
صورت آمده سلام علیه است اینست ای مردمان یا ایها الذین آمنوا یا ایها الذین آمنوا یا ایها الذین آمنوا
خوش بر سرید و این لغت او امر و نواهی او بر سرید برورد کاری آنکه شمار از یکتن آدم سپا
کرد و وجه او را استخوان سپیدی او سپردن آورد و اینست که در اندوهان متضمن علیه است
و نه شده تنها بود از نوع او که وی نمود همه ندانست این لغت که دو است او پذیرد
آدم در غنودن بود از استخوان سپیدی او را می نمود و تفسیر استخوان و سپیدی آن آدم را
مرد و در پنج نیار و که اگر بر و از زده کشی و اما ای الذین آمنوا یا ایها الذین آمنوا یا ایها الذین آمنوا
یعنی آدم دارند خلقت او را بر سپیدی او نه پندارند و این روایت است که در سوره نساء
یا ایها الذین آمنوا یا ایها الذین آمنوا یا ایها الذین آمنوا یا ایها الذین آمنوا یا ایها الذین آمنوا
توما او لغت نبیها کفافی بعض الکثیر و حوت سرخ یا گویند که بسیار می زند و از رنگ در
از انوار محمود و از صفت است و صفت گویند و اشتیاق از می است جوانم کرده خلقتا می

دیگر که کلمه یا جنبه در غیر عقل آید در صفات عقلانی استعمال کنند چنانچه در این
 کلام هم معنی آن فیه فان خفتم ان لا تعدلوا فواحده
 او ما ملکت ایمانکم این شرطیه عطف است بر شرطیه بی و فیه
 عطف بر کم و بیان است فواحده مفعول فعل فیه و فیه ای از موا واحده او ما ملکت ایمانکم
 بر واحده اگر عامل واحده احتیاطی باشد بر موا بود صحت عطف ظاهر باشد که در این
 دارند او ما ملکت ایمانکم مفعول افکار و یا ای التزموا این است اینست پس اگر بترسد که در
 بر یک این عدد نخواهد کرد و حقوق آن شوی بجای نخواهد آورد پس یکین که گفته وین
 لازم گیرید زیادت کردن بر یکین سیاه صادرید خود را بر جو تا دید یا کمتر از یک بگوید
 بسته کننده **سوال** بر تقدیر خوف جور امر شکاح واحده و امر بالترام واحده در مقابل این
 مذکوره دلالت کنند برین تقدیری که در شکاح زیادت بر یکی خوف جور باشد
 شود زیادت بر آن روان نباشد و در شرع فاین جور و اگر عددی از اعداد مذکوره شکاح
 منعقد شود و احکام شکاح از حد طی و لزوم مهر و جزان مرتب میگردد و چون
 جور شکاح کردن زیادت یکین سیاه بود اقسام بر و حرام لغیره باشد از جهت آنکه این فعل
 سوی جویت موجب مدکاری افتد لیکن از جهت حل محل ثانی العقد و منافی است با شکاح
 چنانچه طلاق در حال حیض و جمیع طلاقات نشسته در طهر و اجماع نیست بر وقوع طلاق
 وقوع احکام مرتب میگردد **ذات** آن **لا تذل** این جمله
 شکاح واحده و التزام واحده او ما ملکت ایمانکم ای عدم الزیاده علی الواحده او ما ملکت ایمانکم
 اقربان لا تقولوا ای لا تمیلوا الی الجود من عادات القدره او ما ملکت ایمانکم غیر الزیاده
 علی القدره المحرم و من العول فی سایل الفرائض او من عادات معنی تحمل مرسته قال علیه السلام
 من قال ما بین منی و بینک و تقیر قولہ انی اقرب ان لا تقولوا الموتی و انک غیر
 انتقام و تشرع العباد ای انی بان لا کمتر علیکم متحمل او متهمه اینست که انی

یک عدم زیادت بر آن نیز و کمتر است بر نیکه شما سوی جو میل کنید یا بر نیکه بر زبان جور نرود
 و خود را و شما خود را بستم در جور یا نیکه شما اعمال بسپار نشود و تحمل باز نشی بقیه
 در آن و کمتر کان در بار گرفتن و محل زادن مجور را بر انداخت عیال دانیان بچه و جوار
 بچه مقصود از بری قضا مشهور است حصول اوله مقصود نیست غزال غیر از آن او را است
 مشقه ذات اولاد دانیان مستوجب تعامیل عیال شود بچکلاف منکوحات که در آن غزال غیر از آن
 بنود لازم موجب تعامیل باشد **قَاتُوا السَّاءَ صَدَقْتُمْ بَخِلَکُمْ**
 عطف است و شرط سابق جمله مقصود است بر عدم ریاضی و التواالت ر صدقاتهن آیتا تواند بود
 مال باشد صدقاتهن حال کونما عطیه باشد و بهیست بنی الساء او حال کونما متحمل شود
 عطف است کم با مال باشد فاعل و التوا که فی طمانه یعنی ناحیل او روی خله و تواند بود که
 یعنی دین باشد نصیب از قبیل شرطیه سوطا بود و التواالت صدقاتهن آیتا که نیست
 زنا مهرهای ایشان بواسطه دین و بدایعه دانیان بر میدادند مهر اظهار طهارت آدم
 یا گویند بر میدادند و از آن در حال که عطیه است از خدا و بخشش است و حق ایشان با گویند به
 مهر و از آن در حال که طبیعت نفیس غایت دهنده آید و بنویسند فاطمه بنده آید تواند بود خط
 مراد باشد بود که عادت ایشان بود مهر و خرقا پس منینه و دختر انرا میدادند اینست از افرا
 نه مهر و خرقا بخش که ز شوهران ایشان می ستانیدند و اینست از ابریه فان
طینکم عن شئ منہ نفسا فکلوه هینا مریئا
 بنده طین است بر و التواالت یعنی این بیان بعد از بیان است خطاب فان طینکم بر و حق
 شما و طین است نفس غیر شئ از غای طین ای فان طین تفویض لکم متعلق است بطین تفویض
 این و شئ تفویض متغیفات فکلوه جواب شرط است چنانکه غایت است بر صدقات بتاول
 متعلق پس با هر دو صفت نامرصد و مخوف ای اکلاینا یا ماصدرا ندانند یعنی بنیامرا طین
 شئ یا یا حال است مفعول لکم ای لکن حال کونه مریئا اینست پس اگر خوش شود نفسها

فَأَنزَلْنَا قُرْآنَهُمْ مِنْهُ قَوْلًا وَآلِهَهُمْ قَوْلًا لِّمَعْرُوفٍ
 و اگر انشا می فرموده معترضه گشت برای بیان سرعت در حق حاضران هنگام تمتع ایضا می فرموده
 اینست و چون حاضر شوند در هنگام تقسیم میراث میان وارثان خداوندان قزاق که در این
 و بتیان و سبکیان اجنبی پس از مال متصرفه نصیب کند و آنچه خدای توفیق دهد بر هر یک
 استیجاب بکنند و بگویند واجب بود هنوز واجب است مردمان را و تحمل این که گشت و برین واجب
 و بگویند میراث ترا کنی نیک نرم که آنچه میدهم لایق شایسته شما را بیشتر ازین درون بجز
 حوائج بسیار است القیل عند الله کثیر معذور و حاریر مثل این سخنان نرم بگویند و دشمنی
 ایشان بگویند بدست پیش نیاید و در نظر ایشان صورت کردن گشتن نیاید و بگویند
 حقیقین ندارید برین وجه که ازین تمتع تمتع میراث مراد دارند مطالب بدانند و بگویند
 میراث خویشان نشد و دیگری را ولایت نیست که از حق ایشان بدین و چیزی برین
 که گاه و انقباض تعیین نشده باشد و بگویند از تمتع نیکو نیست موارث کردن و برین
 منت کنند باید قربان فقیر و بتیان و سبکیان را که در وقت تمتع حاضر شوند ازین تمتع
 محروم گردانند و چیزی برین و **وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَوَكَّلُوا عَلَىٰ**
خَلْقِهِمْ ذُرِّيَّتَهُ خِيفًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ
وَلْيَقُولُوا تَوْكَالًا صَدِيدًا و لیخش المؤمنین ما علیهم صلا الذین موسول بجهت فاعلم
 بفرشتگان و یقولوا توالا صیدا عطف است بر فلتتقوا الله قولا صیدا معقول طبع است
 معترضه است برای تنبیه نیکو موروث را بر اصدق کل مال ایند و از گشتن برین
 اینست و اگر بگویند از کار خویش و یا و اسند مال و زکی خودک نیکه اگر بگویند از کار
 خویش فرزندان ضعیف برایشان بر سرند و ازین بگویند بگویند اینان نیکو نیستند
 بگویند و موروث او را مال تحمید بر برکنند و کردن مال و بتیان کردن و نیکو نیستند

خویش چنانکه ورنه تو ترا کار نخواهد آمد و نمره آن در دنیا و آخرت روی نماید و اگر بگویند
 در تمتع استوار سازیش چنانچه بخواهد میراث صلی الله علیه و سلم لان نعم و رکت اعینا نیز همان
 نعم عادت نیکفون الناس زیادت بر ملت اعتراف کردن ندهند و بر دادن احسان
إِنَّ الَّذِينَ يَكْلُونُ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا
يَكْلُونُ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا اظلم منصوب است از بیتا که مفعول مطلق است
 از قبل ضربه سوط ای بظلمون ظلمای او یا بکلون بظلم یا مفعول فیه است ای وقت ظلمهم یا مفعول
 مفعول محذوف رای یا بکلون اموال الیتامی طایفین او و ذوی ظلم وجه تاکید است که بیکدیگر
 پنهان میخورند و بر خوردن آن ز لیری میکنند حال اینان امارت است که این تراست
 بنده اند مضمون جمله را شکر اند از محبت ظهور علامت انکار است تراست بر منزله شکران
 کرد جمله را موهبا و در نام مفعول یا بکلون است مراد از آن حرام است از باب مجاز و بر سر
 سبب فاسد و ارادت است بر طریق نه ازانی اعراض و اگر اقرش بر حقیقت دارند و
 اقرش بر وجه تخیل بنده اند چنانکه گویند خاک در دهان و اوقات دو خاز در چشم و خلیه سینه
 در شکم او و ترشید یا گویند فلان گوشت فوک میخورد یا خون آدمی میاشد و درانی یا بکلون
 فی بطونهم را مضر قلب است بر تقدیر تخیل مودن او را بر حقیقت معنی یا بکلون فی بطونهم
 اظلم بود بر تقدیر مجاز و ارادت حرام معنی یا بکلون فی بطونهم در احوال تنزل
 از ایشان بر خوردن حرام منزله اعتقاد استحلال و جمله معترضه است برای وعید و تنبیه
 مال ایشان بخورند و بخورند مال ایشان برایشان ظلم میکنند اینست بدست و تنبیه
 بخورند مال یتیمان ما خوردنی بظلم یا و حال که ظلم میخورند مگر حرام را که سبب اقرش است
 گویند مگر آنکه غنیمت اقرش را بخورند در حد نیست و روز قیامت اکل مال یتیمان را از کور بگویند
 و مال این بگویند که از کور او و از دهان او و از گوش او و بینی و از چشمهای او و در دهان
 او و برش مردمان این حال علامت ظاهر بر خوردن مال یتیمان ناید و در حد نیست و بگویند

باشد چنانکه در کتب جمیع غیر این عین اتفاق دارند بر قول کسی خلاف واحد و منفرد
 خلافت باشد علی قول عامه صحابه گرفته و بر قول ابن عباس که مخالفت عامه صحابه است گرفته
 تواند بود که میراث دو دختر ثلث منتر که اختین که در آیه استفتو عنکم فی لیس منهن میراث
 گفته باشند که چون دو خواهر ثلث منتر که میراث دو دختر که اقرب از دو خواهر مذکور از این
 بنایه میراث دو دختر اگر چه در آیه مذکور نیست بدلیل مذکور ثلث منتر گفته و **لَا یُؤْتَلِی**
لِکُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَکَ الْکَانَ لَهُ وَلَکُمُ
 السُّدُسُ مِمَّا تَرَکَ ابُو یَهِیْمَ خَیْرٌ مِّنْهُمَا لَکُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَکَ ابُو یَهِیْمَ خَیْرٌ مِّنْهُمَا
 از بعضی رواست و تواند بود ابوی خیر باشد لکلو احد منهما بدل است از ابوی بدل یعنی یکی چه بر
 از بعضی رواست و تواند بود ابوی خیر باشد مریدانی را که مخدوف است بر است بر ابوی
 السدس احتمال تقسیم روجه لکلو لکثیرین و داشت آنچه بنیاد است و روجه بنیاد تقسیم
 سدس میان ثلث بر روجه تفتیق است بر روجه ثلث لکان له و او شرط است که ثلثی بر
 سدس است و استغنی است از خبر الکفا بانه و جمله بر هر دو روجه عطف است بر ثلثی و بنیاد
 یا عطف است بر یو یکم است از اولاد کم از ابی عطف اسمیه بر فعلیه که لکان در بیان است و روجه
 شده و آنچه برای بیان میراث ابوی آمده چون میراث ابوی از جهت روجه است و بنیاد
 در بیان آن تغییر اسمیه کرد و میراث اولاد از جهت و سبب است و ثلثی در بیان است و روجه
مَعْنَى اینست چیست میکند شما را خدایان میکند حکم میراث را در اولاد شما مثل مذکور و بنیاد
 ابوی لکلو احد منهما السدس میگوید میان اولاد منسوب تقسیم لکلو لکثیرین
 و بر بر تقدیر وجود اولاد منسوب تقسیم میگوید و بر تقدیری که ابوی خیر باشد از جهت
 بقدر ابوی السدس ان پیدا شده معنی همین بود که خیر معنوی همین است که لکلو لکثیرین
 بر روجه جمله لکلو احد منهما السدس تمیل بود زیرا که جمله ابوی السدس که معنوی از تقسیم
 است تقسیم لکلو لکثیرین بود آنچه برای دفع است و هم بر روجه تمیل روی نمود و تواند بود که
 ابوی عطف بر ابوی است و تقدیر یو یکم است از ابوی المیت بود و بنیاد لکلو لکثیرین

نشین

در حق ابوی دارند یا همچو لکلو لکثیرین معمول بقول مخدوفه بنابرند و نه روجه بیع
 معنی بر بنویسند چنین است خدای حکم میراث بیان میکند و در ثلث اولاد شما لکلو لکثیرین
 و در ثلث مادر و پدر شما لکلو احد منهما السدس میگوید و در ابوی خیر باشد و در ابوی خیر باشد
 بیعنه عطف بثلث است و خطاب سوی عینت و در افراد منتهی بعد از ابوی خیر باشد که فی اولاد کم
 مع ثلثی ثلثات است و در آیه است ابوی بیعنه ثلثه سوی و این آیه برای ثلث جمع ذکر است
 و معانی باید که لکلو لکثیرین معنی است معنی جمع بود و معنی جمع موافق با بنیاد **وَإِنْ**
لَمْ تَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ ابْنَتُهُ فَلَهَا مِثْلُ ثَلَاثِ
 فَلَهَا مِثْلُ ثَلَاثِ خوانند معنی که دانند عطف است و ثلثیه سابقه است اینست پس اگر میراث
 ولی نباشد و وراثت از مادر و پدر را و باشد بیان ضرورت معلوم شود که پدر را ثلثان بود اما
 اگر پدر را ثلثی و مادر را ثلثی با ابوی زوج یا زوجه بود مادر را بعد از ابوی زوج و زوجه
 باقی آید که مذکور است این عباس رضی الله عنه که مادر را در بقصورت نیز محبت کل باشد و درین جمعه
 مادر بیعنه بیان شده و حصه یکی تعیین شود باقی میان صورتی دیگر باشد **وَإِنْ كَانَ**
لَهُ إِخْوَةٌ فَلِلْأُمِّهِ السُّدُسُ این شرطیه عطف است با بنیاد اخوة برای آن
 و خواهران را ثلث و ان شده بر طریق ابوی از باب تغایب مذکور و ان ثلث اخوة را ثلث و ان
 ثلثه جمع پیدا شد و در و برادر و سه زیاده بر ان یک حکم دارند و بیعنه که در نوع برای جمع
 ثلثه بر طریق متن و ل شود **وَإِنْ** بارادت فیه اجتماع بود زیرا که در ثلثه اجتماع دو فرزند
 و بیعنه جمع اداست و بیعنه از باب عموم مجاز باشد **مَعْنَى** اینست پس اگر باشد میراث
 و بر برادران یا خواهران و و یا سه زیاده بر ان از مادر و پدر یا از پدر یا از مادر را ثلث
 بیعنه بر برادران یا خواهران مذکور مادر را از ثلث پس اگر برادران یا خواهران
 بیعنه بر برادران یا خواهران کونند **مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ یُؤْتَوْنَ**
أَوْ ذِیْنِ خَیْرِ مِنْهَا مِنْ دُونِ سَلْبٍ و مادر من الموارثه من بعد وصیه یوصی بها و دین یوصی

هرای است که خدای تعین کرده است و از ان در خیر منع آورده و هر که اهل دست خدای
رسول او را در او امر و نواهی در آن خدای او را یا در آنیم او را علی اختلاف فقرتین و هر که
که روانست جوهرها از نیر و خشان یا بنام آن در بحال که جاوید باشد و در آن و در آن
وجه نمودن و عظیم است و هر که بفرمانی که خدای او را در آن و در آن
آنیم او را در آن و در آن که جاوید باشد و در آن و در آن
ست و جماعت عبارت از طول مکت بود بر حقیقت نباشد و اگر بر حقیقت در آن
بنیاد نباشد و عموم حد و امد ایمان نیز در اید از تعسی میسر حد و امدی زنده
بنیاد نباشد و حال را فیه و حال را فیه صفت را نتواند بود زیرا که اگر صفت نباشد
صفت را را باشد صفتی جاری بر غیرش می باشد از ضمیر در و اید و این از ضمیر در
جایزه نبود که فعل از ضمیر صفت باشد **وَلَهُ عَذَابٌ مُّهِينٌ**
اینست و مراد است خدای خوار کننده و مهوان و خوار می افکنده و این خوار کننده
بود و این را از وقوع نباشد چه وقوع عذاب در حق عاصی متیقن ندارند و متیقن نباشد
**وَاللّٰتِ يٰۤاَتَيْنِ الْفٰحِشٰتِ مِنْ نِّسَآئِكُمْ فَاسْتَشِیْ
عَلَيْهِنَّ اَنْ يَّبْعَهُ مِنْكُمْ** و درایت از رجال نصیب می ترک بود و در آن
و لکن نصیب می ترک الوالدان و الاقرابون و توریت زمان ذکر کرد و در آن
درین است عقوبتی از عقوبات زمان مذکور شده و ذکر صفت است
یعنی نفی است و این بخود و درایت و لا تحسبن الذین یفرعون بآئو بی با فدا شده اند
فاحشه گویند چه بیع او از بنشتر کنان برتر است و وزیر از آن تر است
وزنانی آنکه نه کنند و فاحشه زن را از آن تر است و زنانی که نه کنند
کسر از مرده مسلمانان و بر زنان این **فَاِنْ شَهِدْکُمْ فَاِنْ شَهِدْکُمْ
فِي الْبُیُوتِ حَتّٰی یَتَوَفَّیْہُمْ مِنَ الْمَوْتِ اَنْ یَّجْعَلَ لَکُم**

سَبِيلًا آنچه در شرطیه عطف است بر فاش شده و اینست پس اگر چهار کس گواهی دهند
در وقوع زن متفق شوند پس زنان را نیمه دادن تمام محسب کنید و زنانشان را بزرگوارید و اینست
که از این خبر بر فعل گذشته بود و صیانت از فعل آینه نباشد تا آنکه موت یعنی ملک الموت
این زن باشد و این را متوفی کرده اند و تواند بود موت تر از رست با آنکه است و این زن باشد
و صفت تنوع بر تنوع صفت او سازند یا بکنند راند خدای برای این تر از این یعنی شخاصی روی کنند یا نه
شعبه کردند یا بیان حکمی دیگر غیر محسب کردن آید و نزول و محسب بر بیان آن روی نماید و این
در اینست که روی پیغام بر صلی الله علیه و سلم بعد نزول این آیت بیرون آمد و دم از بیان حکم کرد
خدا اعنی قد جعل الله لکم سبیلا البکر بالبکر حلال و غیرت عام و الشیب حلال و بجمعی از
کلمت و ظهور کرد و اینست **وَالَّذَانِ یَاْتِیَانِہَا مِنْکُمْ فَاَذْوٰہَا**
و الذان تنهید بیرون مکسوره و تخفیف او خوانند و معنی او یکی دانند و سوال یا جمله است و در این
تبرید است جمله عطف است بر جمله و الذان یا یأتین الفاحشه منکم و کم معنی اینست و مردی و زن
که این زن را کنند و خود را در ورطه فاحشه بکنند پس این را بر بی نید و در این زن را بگویند
تغییر و تنوع این را بگویند مرد را گویند از خدای می رسد که این چنین جریمه عظیمه بر خود بکنند پس این را
گویند به نثری که در کار نیست او تودی و خود در بدی عار و ننگ اقرار و عت بر خویش کردی
شمارند این تنبیهات و مثال این تو بیتی که کشیدیم و در این و تو بیتی که کشیدیم و در این
و این بر روی تغلیب بر تنوع تذکر کرد و الذان یا یأتینا بر طریق زیر و میهنند و در **فَاِنْ تَابَا**
وَاصْلٰہَا فَاَعْرِضْ عَنْہُمَا اِنَّ اللّٰہَ کَانَ تَوَّابًا
مَرْحَمًا جمله فان تابا و اصلحی فی عرضوا عنهما عطف است بر جمله فی ذوبین و جمله ان
کان توبا و این تذکر است تا کینه جمله از عتبار باز و عذر و وجه و کد است و منکر این را
نماید اینست پس اگر توبه کنند و در صواب و سبیل و صوابی آن را بپذیرند
غرض کنین و از تنبیه و تو بیتی باز نمایند و این تر از این و منکر این را بپذیرند

و اگر اولی و سلم پذیرفته و بر اختیار آن دو وجه گفته می آنکه اگر قبول توبه نمی باشد
 سبب غم و زوم باشد و متعلق مثبت بود حالت اختیار و حالت اضطرار بر بر خود و بر
 باس در حالت اضطرار برابر باشد و میان برابری هر دو وجه عاصی را احتمال غدا و غدا
 نباشد زیرا که هیچ عاصی نیست که در وقت باس تائب نشود و از کنه لبتان بیکدیگر در وقت باس
 نیست که در حالت باس تائب نشود ایمان نمی آرند بقوله تعالی وان من اهل الکتاب الا یؤمنون
 قبل موتهم قوله تعالی را و باسنا فاولا امنابند و حده و کفر یا ما کن به منکرین فان
 بنفهم ایمانهم لا را و باسنا پیش از در شکل است و جدا و مفصل است زیرا که تعلیق فقر نیست
 حکم العاصی از امانات بغیر توبه و نمونه فرشته الله تعالی ان شاء عفا عنه و اوجه نبه و نشاء
 عفو به تقدیر غنیه بغیر توبه تائب بود اگر تعلیق مذکور بعد از توبه ثلث شود عفو توبه و عفو
 برابر باشد توبه را هیچ اثر ظاهر نشود که مثبت عفو و عذاب بر هر دو تقدیر ثابت بود زیرا که
 در وقت باس توبه که لبتانی از معینت از انرو که معینت است معلوم است که توبه مثبت
 آن حاصل گشته یا معلوم است که مایست توبه با شرایط صحت آن چگونه بود که توبه
 قیامی بجا است شوند و هر دو شرط نزد دل را مجهول گویند آن معلوم است که حاصل نشود و توبه
 بود قبول او متعلق مثبت نباشد و آن معلوم است که صحت شرایط حاصل شده و توبه
 صحت آید قبول واجب دارند عدم قبول سابق نه پندارند چه بجا نبوت است مثبت
 قبول یعنی ضایع کردن عمل شبهه و ان بقوله تعالی ان الله لا یستعبد عبدا و الله
 مجهول است لایدری کنت واجب باشد و اگر بقوله تعالی یعنی افزون توبه و توبه
 که بران معنی قبول لایدری گفته اند مثبت در قبول بعدین معنی در همه اعمال در همه اوقات
 توبه باس و غیر آن در معنی فرق بود و اگر گویند بپایه این توبه برای ترتیب متعلق
 مثبت باید داشت و ترتیب عفو بر متعلق باید پنداشت هم توبه نباشد و است
 زیرا که توبه مذکور اگر شرایط صحت بپوشد و برای عفو کند و توبه مثبت باشد

این دو حالت

نه ابط صحت موجود بود احتمال قبول بر وجهی متم نباشد چنانچه که شد و ذکر آن باقی است
 پس دعوی تعلیق توبه مومن عاصی از معاصی در وقت باس مثبت صحت نمی پذیرد و هیچ وجهی
 نمیکرد و چنانچه که برای اثبات دعوی مذکور گفته شد و در شکل اند محل نظر و تا مل از وجه اول یعنی
 زوم توبه میان حال اضطرار و حال اختیار برین است که توبه مذکور اضطراری است توبه که
 عذر است از عدم و غم بر عدم است اختیار است و فعل اختیار است به اختیار رسانند عدم و غم
 که اختیار است حاصل شود و چون توبه حاصل نشود محل مثبت نباشد وجه دوم یعنی زوم
 صلاحیت عذاب در حق هر مومنی که عاصی است باعتبار آنکه هیچ مومنی عاصی نیست که در وقت باس
 توبه نمیکند و لبتان نمیشود هیچ کافر نیست که در وقت باس ایمان نمی آرند و دل بر تصدیق نمیکند
 در غیر نیست که مومن است که برای ایمان آورند هر کافر در وقت باس قرآن ذکر کرد و بلی
 آورده برای توبه هر مومنی عاصی از معاصی دلیل ذکر کرده و آیتی و حدیثی درین بابین و در هیچ
 حکم بود دلیل ثابت نشود دعوی مذکور درین محل درست نبود تا اینکه مومن در وقت که ممکن است
 که بهوش باشد وقت بهوشه محل توبه بود پس تحقیق توبه مذکور با احتمال مسلم ندارند و
 غیر منع نه پندارند ایمان آورند کافران در وقت باس بدلیل وان من اهل الکتاب الا یؤمنون
 به قبل موتهم وایت فلما را و باسنا الایمه ثابت گشته و با اختیار مجبور صافی بپوشد که بهوش ندارند
 فلما را و باسنا آورند چون ایمان بغیب بود بقول نه بودند و بر پیش بره عذاب ستم
 توبه بود چرا که یقین ایمان که بمحو صحت حال است و غیره باس موجب توبه نمیشود و چنانچه
 اختیار علی الله میگرد و بعد یقین عیانی توبه اضطراری چگونه بود و بغیر اختیار چگونه
 شود اگر انچه سوال گشته ایمان نیز فعل اختیار است چه تصدیق و اقرار یا غیره نیست
 ایمان نیز اضطراری بود با اختیار متعلق باشد ایمان کافر در وقت باس اختیار است
 نکرد و جواب است شک نیست که ایمان فعل اختیار است یا تصدیق حاصل میشود یا شک نیست
 و چون ایمان با غیب است می باشد زیرا که ایمان بران از فرشتگان و امور است

و هیچ نیست بلکه مایست

غیب فرض بود و نبش ده بویست ایان نصیب نیست بخت ده بر خایان آن معنی است چنانچه
و تاتیه یوم باقی بعض آیات ربک لا یفقد نفسا ایما نهالم کن امت من قبل او که است و این
نیز آورده بر صحت توبه عاصی بعد ظهور آیت نصیر کرده بعد مشاهده و توبه
از وی و عا مانت قیامت توبه مومنان از گناه کبیره مقبول آن بروی ق مومنان و عا مانت
که معتبر منقول است **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَجِلُّ لَكُمْ أَنْ**
تَقُولُوا لِلنِّسَاءِ كُفْرًا در آیت واللاتی یاتین الفاتحه بیان حکایت
زنان بود درین آیت حکمی از احکام نکاح ایشان روی نمودن ترنوالن فی نزلت
که با بضم کاف و فتح او خوانند بضم معنی اگر اه و فتح معنی گرامیت دانند و نیز در وجه
است معنی نکاحات او که زنان یا بر مصدر است از باب مضرتبه سوط ای لایجل کم ن ترنوالن
زنا با کراهت کرده اند در جاهلیت و در آغاز اسلام نیز عادت بود چون مرد
و زن کلماتی بر سر یکدیگر می گفتند و دیگر بودی القرب الفارب و عا به خویش بران زن یا بر زن
انداختن زن است یا هم مهر قدیم منکوحه خویش ساختن این آیت در میان ایشان و در آنست
نظم در بار داشتند ایشان نوز و بویست **نیز** اینست ای مومنان زمان اموات یا مومنان
اموات و زارت مشوید یعنی چنانچه بعد مردن ایشان اموال ایشان میراث میگردد و زنان
یکدیگر میگردد و بعضی گویند که ایشان زمان اموات را منکوحه میباشند و مجبور میگرددند
آنکه مهرند و بر حکم شوهری مردن از ایشان بگیرند میراث گرفتن ایشان که به بشرط و این
نوع میراث منع فرمود و نیکه کرده و اقیست اما لا بود بر طریق نشیء مدق و در آنست
اولاد که نشیء اطلاق باشد و لالت چیز نکند که در صورت انتقال و ان قیده میباشند
وَلَا تَقْضُوا مِنْ لَدُنْهُمْ بَعْضُ مَا أَتَيْتُمُوهُنَّ
الْآنَ يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ مُبِينَةٍ این معنی بر جمله لایجل کم ن ترنوالن
الآن و کرنا اگر چه بصورت خبر است معطوف شده زیرا که اعتبار آنکه من اجل آنست

و انزلوا النساء کراهه الا ان یاتین کشف معنی است ای لایجل کم ن ترنوالن
ایان نشیء ای تحریم از زنا فیهم مکلف الیه و غیره غرض از این آیه و وجه عقوبت الزنا **نیز**
که در اصل مدینه منکوحه ساختن زنا بدین و قرابتان و نهج مسطور که متمم مقصودند است
بدین عمل ایشان ترا از شوهر دیگر باز میدارند تا اینترا محبوس دارند و بر ترک دخول و ترک انفا
بیارانند و امسک آید و طلب خلع نمایند و از زمان بدین جفا و بلا اموال ایشان که بدین
بقرابتان ایشان داده بودند نمایند تا آنکه کتبت ثبت معنی انصاری که زن ابو قیس نه اصل
انصاری بود بعد مردن او برادر و مضیق ابو قیس بر وی جفا انداخت و او را منکوحه خود ساخت بر
چون میگردد و او را بده می آوردند و طی میکرد و نه نفقه می آورد و نه بیرون اندان و نفقه میداد
و نه در زناش بر وی میگردد و کتبت نه کتبتش سفا میر صلی الله علیه و سلم است و حال خویش باز نمود
بنی بر صلی الله علیه و سلم او فرمود در خانه نباش تا آنکه در نشان توفد ای فرمان فرستد و
یک کتبتن و دیگر که همین حال داشتند دل بر سوای که کتبت کرده بود کما شتند پیش نکاح
صالحه علیه و سلم انداد و قصه خویش عرضه کردند این آیت نازل گشت و حکم دادند ببیان
بویست اینست و منع کتبتن زمان را از خواستن شوهر منکوحه ساختن ایشان نیز منع کرد
و از زن دل ایشان بر وجه مسطور جفا و عا برایشان نکما رید و جفا انداخته به مطی و
نه بدیدارید برای اینکه بعضی چیزی بران با اقرار شما داده اند بهرید یا ایشان را انقلا
و انقیاد بهرید و این محض جفا و عین غناست و بعضی گویند ضمیر لا تقضوا من و منکوحات مورتان
که بعد مردن شوهر ایشان برایشان جفا خویش ندارند و بگرد منکوحه خویش بازند عاید است
بکتابت و منکوحات که بر طرف منکوحات شوند و در نکاح مهر منحل ستانند و بعضی نکاح
چون شوهران این ترا خویش نکنند و صحبت ایشان ترا مکرده دانند از خوف مطالبه مهر و انتم
مهر منحل داده اند طلاق گفتن نتوانند که بطلاق دادن مهر منحل ضایع خواهد گشت و با
مهر منحل خواهد بویست ایشان ترا بر ترک دخول و ترک انفاق مضرت و نشت نمایند تا آنکه

سوال جفا لایجل کم ن ترنوالن جفا خبر است و این
انست نه عطف انست بر خبر جفا و نه جفا و نه جفا
افته جواب نوعی جفا در نشان زنا و منکوحه خویش
یکدیگر بر رسم جاهلیت و معنی زنا است جفا نیست که
این فعل جفاست از ترنوالن انست و لا تقضوا من
زوج او گرفت

عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَصَائِكُمْ
وَأَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ
 مفعول مالم لیسیم فی ملة است مرتبه و بنیایم و معطوفات دیگر و المحففات معطوفند بر بنیایم
 در آیت سابق ذکر تحریم منکوحات و موطوات بدان کردیم و با بر سوال از سبب حریمت و در
 حرمت علیکم امهاتکم لایه مستانقه بود جواب سوال مقلد باینست **اینست** که در بینه زن
 شما و در آن شما حدیثی و پدری و اگر چه بوسایط باشد در حکم امهات است و دختران
 و دختران دختران شما اگر چه بوسایط بودند اگر چه بوسایط باشند و در حدیثی که در آن
 شما یعنی خواهران پدران و خالات یعنی خواهران مادران و دختران خواهران برادران و خواهران
 همه اصناف خویش متنازل اند اعیان و اعلای و احوالی را شامل اند تحریم که منافی بود با
 بود بر قول امام شافعی مراد از حرمت علیکم امهاتکم و بنیایم تحریم منکوحات و بنیایم
 یعنی وراثت و انکاح ابایکم که در و تصریح فعل نکاح است موید و این است که بنیایم
 غنیه نقلت کرده قیل بکرمیت عین نه حرمت فعل باینی بر حرمت عین نه بنیایم
 نوع بنیایم که یکی انکه عین او چون کوسبینه و کاه و دختران خدایا باشد حرمت او بنیایم
 غیر بود و دوم آنکه او را چون بینه و خون و خمر و غیره حرام و اند حرمت عینیکه در بنیایم
 عین بود حرمت فعل بنیایم و **أُمَّهَاتُكُمْ وَاللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ**
 اینست و حرام گردانیده شده اند بر شما مادران شما و در حدیثی که در آن
مِنْ الرِّضَاعَةِ و خواهران رضاعی شما که از بینه شیر درون خود برده اند
 مادران اند و **أُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ** اینست و حرام گردانیده شده اند بر شما
 مادران زنان یعنی منکوحات و غیره و در حدیثی که در آن
رَبَائِكُمْ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ
الَّتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَاحِنًا عَلَيْكُمْ فیه نه مجوز که غدا و سحر و غیره
 در بینه زن شما و در آن شما حدیثی و پدری و اگر چه بوسایط باشد در حکم امهات است و دختران
 و دختران دختران شما اگر چه بوسایط بودند اگر چه بوسایط باشند و در حدیثی که در آن
 شما یعنی خواهران پدران و خالات یعنی خواهران مادران و دختران خواهران برادران و خواهران
 همه اصناف خویش متنازل اند اعیان و اعلای و احوالی را شامل اند تحریم که منافی بود با
 بود بر قول امام شافعی مراد از حرمت علیکم امهاتکم و بنیایم تحریم منکوحات و بنیایم
 یعنی وراثت و انکاح ابایکم که در و تصریح فعل نکاح است موید و این است که بنیایم
 غنیه نقلت کرده قیل بکرمیت عین نه حرمت فعل باینی بر حرمت عین نه بنیایم
 نوع بنیایم که یکی انکه عین او چون کوسبینه و کاه و دختران خدایا باشد حرمت او بنیایم
 غیر بود و دوم آنکه او را چون بینه و خون و خمر و غیره حرام و اند حرمت عینیکه در بنیایم
 عین بود حرمت فعل بنیایم و **أُمَّهَاتُكُمْ وَاللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ**

در بینه زن شما و در آن شما حدیثی و پدری و اگر چه بوسایط باشد در حکم امهات است و دختران
 و دختران دختران شما اگر چه بوسایط بودند اگر چه بوسایط باشند و در حدیثی که در آن
 شما یعنی خواهران پدران و خالات یعنی خواهران مادران و دختران خواهران برادران و خواهران
 همه اصناف خویش متنازل اند اعیان و اعلای و احوالی را شامل اند تحریم که منافی بود با
 بود بر قول امام شافعی مراد از حرمت علیکم امهاتکم و بنیایم تحریم منکوحات و بنیایم
 یعنی وراثت و انکاح ابایکم که در و تصریح فعل نکاح است موید و این است که بنیایم
 غنیه نقلت کرده قیل بکرمیت عین نه حرمت فعل باینی بر حرمت عین نه بنیایم
 نوع بنیایم که یکی انکه عین او چون کوسبینه و کاه و دختران خدایا باشد حرمت او بنیایم
 غیر بود و دوم آنکه او را چون بینه و خون و خمر و غیره حرام و اند حرمت عینیکه در بنیایم
 عین بود حرمت فعل بنیایم و **أُمَّهَاتُكُمْ وَاللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ**
 اینست و حرام گردانیده شده اند بر شما مادران شما و در حدیثی که در آن
مِنْ الرِّضَاعَةِ و خواهران رضاعی شما که از بینه شیر درون خود برده اند
 مادران اند و **أُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ** اینست و حرام گردانیده شده اند بر شما
 مادران زنان یعنی منکوحات و غیره و در حدیثی که در آن
رَبَائِكُمْ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ
الَّتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَاحِنًا عَلَيْكُمْ فیه نه مجوز که غدا و سحر و غیره
 در بینه زن شما و در آن شما حدیثی و پدری و اگر چه بوسایط باشد در حکم امهات است و دختران
 و دختران دختران شما اگر چه بوسایط بودند اگر چه بوسایط باشند و در حدیثی که در آن
 شما یعنی خواهران پدران و خالات یعنی خواهران مادران و دختران خواهران برادران و خواهران
 همه اصناف خویش متنازل اند اعیان و اعلای و احوالی را شامل اند تحریم که منافی بود با
 بود بر قول امام شافعی مراد از حرمت علیکم امهاتکم و بنیایم تحریم منکوحات و بنیایم
 یعنی وراثت و انکاح ابایکم که در و تصریح فعل نکاح است موید و این است که بنیایم
 غنیه نقلت کرده قیل بکرمیت عین نه حرمت فعل باینی بر حرمت عین نه بنیایم
 نوع بنیایم که یکی انکه عین او چون کوسبینه و کاه و دختران خدایا باشد حرمت او بنیایم
 غیر بود و دوم آنکه او را چون بینه و خون و خمر و غیره حرام و اند حرمت عینیکه در بنیایم
 عین بود حرمت فعل بنیایم و **أُمَّهَاتُكُمْ وَاللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ**

بان خورشید و طالع این برین پنج طبع کنند و بدانکه مهر در نکاح بغير سید لازم نبود و اگر
 امام اعظم بنفس عقل واجب بود زیراچه با دریا موالکم برای الصاق است و ثالث بر سوزن مال
 با بقاء صحیح بقصد است پس مال ملحق بقصد باشد نزدیک امام شافعی لزوم مهر در نکاح
 و حتی بود زیراچه مهر عوض بضمیمه است و لزوم بدل پیش از استیفا بدل باشد **محصنین**
مساکین حال است از فاعل ان متبوعوا ای ناکین غیر از این است اینست بجهت
 زنا زایل خویش و حاله که ناکه اند یعنی در حاله که منافی اید یعنی مال خویش مریض است
 سفاح معروف مکر و اینجه صرف کنند مال در سفاح مال را تبذیر سازد و خود را در تبذیر
 اندازد و حکوم مخدوم الاخرة شود از جمله بین و دنیا فاسد و در **فما استمتع**
به منتهن **فانتهن** **اجورهن** **فریضه** است و مراد از اجور مهر است و غیر متبذیر است و در
 فریضه حال است از اجور **منتهن** اینست پس آنچه تمام بران از جماعی با جورت صحیح بر فروداری کرد
 بران ترا مهر مال است در حاله که این مهر مال است بمقدور است بمقابل آن بر مید و در
 بالعبارت از زمان باشد افراد لفظ به از جمله ما بود و ضمیر جمع فی تو من از جمله منی است
 کلمه که مخصوص است بغير عقلا در حق زنان باعتبار صفت بود یا تشبیه زنان با عقول غیر
 عاقلان پیدا کند و تواند بود که جمله فی استمتعتم آخر فریضه ای غرضش و در زمانه که
 میان متبذیر بود معنی چنین آید پس آنچه بر فروداری گیرند و بدان که منع بر بیست
 اجور آن بدید و مهر مال است در حاله که مقدور است تسلیم کنند بر این که بیست روز
 تا پنج سال متبذیر باشد و اگر بماند کرده اند و غرضش از ذکر آنست که در آن
 تو فان مراعت و این است نازل گشت نکاح متبذیر بود است آن است که مردی زن را بدید
 معینه بکام و غیر آن نکاح کنند به تمامت معینه نکاح متبذیر بود و واجب شود که در آن
 بر و واجب بود و اوقات ظهور بر آن جم و در وقت ندرت نکاح بدید و بعد از آن متبذیر است

بوقت پنج صلی الله علیه وسلم گفت انی گشت است و استمتاع منزه النسا والا ان الله
 یوم القیامة و در حدیث دیگر آمده منبه کان منبه النسا والا انی تنفع بین یخلل سبیلها
 و این عباس رضی الله عنهما میگوید این آیه منسوخ آمده و از امام مالک نیز همین نوع مروی شده و
 بقیه روایات است که این عباس ازین سخن رجوع کرد و از آنچه منسوخ است منسوخ بود و از آن توبه کرد و
 بگوید **ولا جناح علیکم فیما تراضیتموه** و از امام مالک نیز همین نوع مروی شده و
الفریضه و لا جناح علیکم غطف است بر اصل لایم و اولکم ان متبوعوا یا موالکم
 بینه کای است مرثما و از آنچه یکد یکد یعنی توبه و مهر را عبارت از توبه یکد یکد است
 و انفسان کنند **ان الله کان علیمًا حکیمًا** بجملة تدبیر است تا یکد و از
 منبه النسا یعنی باری بر وجه و کاد و استواری است اینست بریتش فدای دناست استوار
 است مصلحت نماید و در وجه کند بکمت و استواری کند **من لم یسطع منکم**
طوله ان ینکح المحصنات المؤمنات فینما ملک
ایمانکم من قتیاتکم و المؤمنات انما غطف است بجملة فی
 برین محض است در قرآن بجهت معنی آنده یعنی زن شوهر و اینجا بجهت و این است که کوشه و بقیه
 معنی ضایق بر به از ناخانیچه درایت والدین بر معنی المحصنات هم لم یا توابعه نه سارا
 است و معنی حاریر همان موطوات نکاح صحیح چنانچه در مسله هم است ان بیان است طولانی
 به معنی اطلاق است از باب ضربیه سوط ای و من لم یسطع استطاعه بطول ان ینکح المحصنات
 است ای و من لم یسطع را بود و تواند بود طول المعنی من و غطف معنی لم یسطع باشد بر شوهر
 ان ینکح مطلق طول او دارد تعلق او بتقدیر به تعلق طرف و بتقدیر لام تعلق عصبه پیدا کند
 است معنی بود و هر که نماید بفضل مال یا از جمله فضل است که محض است و من است که بکام
 بقیه از آنچه مالک است از او است و انما مؤمنان از کثره کان مؤمنه و نکاح او با کوفه هر که از
 محصنات مؤمنه یا در نکاح حاج کردن و او مال تواند پس کثره کان مؤمنان که مؤمنه است و

در باب ۲

و بر وجه دوم معنی نہیں آید و هر یکی اگر داند ایام و ارثان متروک که او که میراث او برین است
و بر وجه اول و او باشد **وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ وَأَنْتُمْ**
نَصِيحَتُهُمْ عقدت یعنی تلافی و مضایب مفاعله خوانند و بر طریق کسوت و سوزنی
یکه دانسته **کرده اند که در جابلیت چون مردی خوش کردی و طرافت آورد دل آوردی میان**
خویش و منافقان و منافقین و یکدیگر سوگند میخورند و بدینکه خون تو باشد و این که خون
باشد و تو از من میراث بری من از تو میراث می برم و تو بسبب من بطاعتی و من بسبب تو ناسخ
و تو عاقل من باشی و من عاقل تو باشم یعنی هر یکی از جهت دیگری دینی که واجب شود بر هر یک
دیگری باشد و چون یکی از این مردی با وجود ورثه او حلیه داشت و ششم میراث بری و بدین
عقدت ایماکم مقول نه ششم تو هم نصیبهم دارند معطوف بر جمله و لکل معیت موالی و از اولاد
والا قریون بنده اند و در خبر از جهت آن بود که مثلاً متفق معنی شرط باشد چنانچه ابواب
الزانیة و الزانی فی جلد و ابران رفته فاحله و خبر متباد گفته و بر تفسیری که بقدر و اولاد
عقدت ایماکم بر شرط تفسیر گویند تفسیر عطف این بر این است **یَنْتَظِرُونَ** منت می بینند
استهتار این و استهتار شما یا عقد بسته است سوگند شما و این است و می منت عقد بسته
این منتها خویش چه در عقد دست بردست می منت و عقد را تو کیسه سوگند
این منتها نصیب این یعنی میراثی که برای این تعیین شده بود و پیغام صلی الله علیه و آله
تقریر کند و دانیدن میراث مقررات و از احداث عقد مذکور بعد از
باز داشت **وَأَنْتُمْ** کرده اند پیغام صلی الله علیه و آله و سلم در فتح مکه خطبه کرد و در آن نصیب یعنی و
هر که جابلیت سوگندی خورده و بر تناصرت و توارث عهد کرده بدان تسک کند تا آبر بر
آورد و زنده بماند شتواری آورده سعد بن سهر رخصی الله عنه گفته که من در جابلیت سوگند
چون اومدم و من نصیب میراث از برادر خود گفتم پس او گفت این حکم و جابلیت بود و من
منی منت تو چه بر پیغامبری کردیم و فقه مذکور پیش پیغامبر در عرض آورده این است

نظم بود و سوت مضمون این آیه چند کاه معمول بود خلیف امیرات میدادند بایت و اولاد
بعضی اهل بیعت و بایت بود حکم الله الایه منسوخ گشت و حکم میراث بران خلیف بنی سوت و
گویند ایت والدین عاقله ایماکم فاقولهم نصیبهم و اردت در بایت الاموال و آن است که
در عرب و غیر متکلف کس پیش مردی مسلمان شود و دیت که بر او واجب شود بدهد و اگر وانی دیگر
میراث هم بدو این آیت بر نیویج منسوخ نباشد بر قول عامه می به رخصی الله عنهم شرعیت الاموال
از نوبت و مذمب ابو خنیفه رخصی الله عنه همین است و مذمب امام شافعی و امام مالک رحمهما الله و اولاد
بر خلاف امنیت یعنی و الاموال در هنگام وجود و ارث از جهت و ارث در هنگام عدم و ارث از
بیت المال و ارث و نزدیک ابو خنیفه موالی موالی است بابت عامه می به و ارث بود و سوزنی
باشد و چون و لکل معیت موالی نصیب هر یکی از ورثه نیست است جمله والدین عقدت ایماکم فاقولهم
نصیبهم باینکه سبب میراث بسبب و کیس پیدا کنند و ارث مقتود ظل هر تر بود و در بطاعت
آن زن **إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا** از جهت برار
سوت و دیت است **إِنَّ** امنیت بر سر خدایت بر هر چیزی که او نهان و آشکارا بداند چنانچه
بدینسان فاما بر عمود و مرا تین کواهد است و بر وفای الله **إِنَّ** آگاه است **الرجال**
تَوَامُلُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ
انچه متلفه است چون در آیه سابقه ذکر تفضیل مردان بر زنان و منی زنان از ارث و بران
مردان بودند چنانچه که مانع که از جهت فضل مردان سوال کرد گفت یا بان الرجال فضلوا علی النساء
و ما جهته فضله علیهن انچه بر وجه استینان و ارد گشت سوال مقدم بر سوت سوت است
متعلق است بقوامون تغین معنی عدوی قوامون علی الت و متعلق است بقوامون معنی عدوی
توامون علی الت و عالون علیین جاد و مجور یعنی با فضل الله متعلق است یعنی عدوی و غیره
باینکه مردان و زنان بر تعلیل نصیحه جمع مذکر آمده بعضی فضل کنایت از مردان و بعضی فضل
نابت از زنان کنایت از موقوف مذکر رجال و ن، نصیحه کرد و بی فضل الله از زنان

دنیا و دوزخ را چه کنایت است از صریح و تلویح علی است از تصریح است اینست مردان قیام از دنیا
 زمان و کینه القیام اند و کارهای ایشان امر و نهی اند اینان فراموش دارند دل بر حمایت
 ایشان میکارند بسبب چیزی که خدای عزوجل بران فضل داده بعه یعنی مردان از زمان از دل
 فوت تن و اهلیت و لایب اولی و آخری و مرتب کیت و کیفیت و اهلیت قضا و شهادت و **مما**
الْفَقْرَامِنْ اَمْوَالِهِمْ عطف است بر ما فضل الله است اینست و سبب فقر کردن
 ایشان اموال خویش را در غزو جهاد و قمع اهل کفر و فساد و شک نیست که اتفاق افتاد و غلبه
 و صفت سخا و بخل سبب نیست و فضل است قال علی رضی الله عنه اعطه من شئت من امره و بخت
 همچون تو که خلیفه نام چون از تو خود ترا غلام است و نزول آیه در شان زن سبب نیست
 که بزرگی از بزرگان انصار بود نشوز و ورزید و سبب از بقعه طاعت او کشید برح مذکور و او را در
 طبایع بر روی او زود پیرا و پیش بغا میر علی علیه السلام آمد شکایت کرد و قتیله غلام و پیش
 بغا میر علی علیه السلام آورد ای بغا میر علی علیه السلام بر قصاص افتاد و صورت که میخواست
 نهادن این بابت نازل گشت و ولایت مردان بر زنان بیدار پوست بغا میر علی علیه السلام فرو
 ما چیزی خوار و خجسته بود چنانچه خدای خواسته ظهور آن روی نمود حکم قصاص مذکور کرد
 شوهر زن را بر ولایت آورد و **فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ**
لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ و جمله سابقه زن را در حکم دفن زنت و اهلیت شوهر
 و بودن شوهر آن قیام با شوهر ایشان و نای برایشان جمع کرد و درین حدیث نیز
 صالحات قانتات دیگر آورده و آنچه عطف است بر جمله سابقه تعقیب در بیان است
 پس صالحات قانتات یعنی زنان صالحه طاعت دارند اند فرما خدای امر شوهر را از نگاه
 دارند اند فوق و اما لما شوهر آن و نفوس و فروغ خود را در غیبت ایشان نگاه داشتند خدای
 و عباد و حمایت و کفایت غیبت ایشان را و **اللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ**
فَعِظُوهُنَّ وَاهْبِزُوهُنَّ فِی الْمَضَاجِعِ وَاصْبِرْنَ

جمله اللاتی تنی قون نشوز من بر طریق الذانیة و الزانی فاعلم و است یعنی اللاتی تنی قون نشوز
 مبتدا باشد فقط من تبا و یل مقول خبر بود و در جمله از متبه تضمین معنی شرط دارند مبالغه خبر مطلق
 بر فی الصلوات قانتات بنهاند **چنین** اینست و زنانی که تیر سید نمی از نشوز ایشان بظهور آید
 نشوز و منوع علامت خروج و بر و زبانشان نرا باند و هید و بیاعت شوهر غیبت کینه و بگویند زن را
 انقیاد شوهر آن باید و خروج از اطاعت ایشان است بدین معنی است که زن از کارهای بسته شده و شوهر
 خروج بر فراموشی نگریده است موجب فضوح و وفات و مستوجب سوانحی و شتم است یا او را با
 نشوز کند و اگر با او مثل آن سرافکنده سازد لازم است که بغیر اذن شوهر مردان بیاید و بی
 باید و شطاعت ایشان نمایند و خبر آمده زنانی که بی اذن شوهر آن از خانه پای خود بیرون نهند
 از شتمانند و از این جهت برایشان لغت گفته توان دانست و کاری که زن از فریشتگان است
 زن گفته چه کاری بود و گفته او را چه حال باشد و در حدیث آمده چون زن از خانه شوهر بغیر اذن
 بیرون رود آنکه باز نکرد هیچ نماز و مقبول نشود و در حدیث دیگر آمده هر زنی که او را شوهر او در
 نماز خویش طلب کند و او از طاعت شوهر با آرد و سر باز زند بیرون آید از نیکبها می که در وقت
 نماز بخندد بیرون می آید از پوست و در درک اسفل روید کار آنکه تیار به کرده و مانند این کل شنبه
 یعنی گویند و از این کار صلاح جویند بوضوح جمله معنی غلط ذکر آورده و نفرت بند و پان
 و در الغلط قیلین القلوب الفاسیه ویر غلب الطبیع الن فرة ویدکر العواقب یعنی بنده کانی
 از این جهت یادیم کرد اند و طبعها رنده را ترغیب کند و آخر امور را که عاقبت نیکی درجه است
 مانت می می در است یاد دهد و اگر به بند باز نیاید و بسوی طاعت باز گشت نمایند که هر چه
 در اینان از نگردد و هر غلط طریکی این را از هم کردند **چنین** هر ناید جل از کبریا که
 بنده بر سر کند و بر چه کند با آنها این را از خوابگاههای ایشان ترک مید و خوابگاه هر چه
 و اگر در صف حیثیت بر دیده وی سوی کشید باید همچون در خوابگاه انتباه شود و خطر نشوز از دل
 نشان برود و این خطبه جلیله علیه از سر وقت ایشان بگذرد و احتیاج بر این نیست و تیری

بِالسَّيِّئِمْ وَطَعْنًا فِي الدِّينِ ای لیا للکلام فی السیئیم ای در لغت بیدار
 کردن است و آن موجب است مراغی یعنی اظهار بعضی میگویند این کلمات ابر و جبهه بیدار
 و طل کردن زبان چون علی حایه و فاخته که موجب اظهار چیزی و اظهار چیزی است بیدار
 سخن را در زبانها و لغت است مقصود این که بگویند نشود و غیر مقصود ظاهر کرد و جنبه السلام
 دعا است بر وجهی میگویند السلام علیکم که دعا است ظاهر شود و یا فاخته که در زبان بیدار
 است با فاخته یا طعلی او امیکند که با غنا که طلب است مقصود میگرد و بر وجه طعن و بر وجه
 میگویند اگر میگویند بوی کتیم یا در یافتی و لیا و طعن مقصود این بر وجه بیدار
 از باب ضربیه سوط بقدر یقولون قولاً و لا بائی و طعن فی الدین و تواند بود که مفعول باشد بیدار
 لیا با ستم و طعن فی الدین و بیدار میبود و تواند بود مفعول باشد بیدار که یقولون فی الدین
 بر وجه حال باشد ای یقولون حال کونهم فی السیئیم و طعن فی الدین معنی است بیدار
 بر وجه بیدار زبان جنبه بیدار شود و بعضی بیدار جنبه بیدار و در این
وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاسْمَعُوا وَاسْمَعُوا
لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَأَقْوَمَ ای ولو ثبت انهم قوالا بجملة متعطفه بقرین
 بیان آنچه این تراب است گفت و ذکر آنچه ثبت است و در **وَسَمِعُوا** اینست و اگر ثابت شود که
 بجای سمعنا و طعننا و بجا و واسمع غیر سمع و بجای راعنا انظر به اینست
 بهتر بودی و است تر و درست تر نمودی و در دنیا بدافع لغت نمی بوست است و در لغت
 رفته **سَمِعُوا** خیر و اقوم هم تفخیر نفی و مفضل علیه تحقق اصل فعال باشد چنانچه از این
 و مفضل است که در عمر و اصل فاعل باشد و زیاده بیشتر از آن بود و در لغت و کفران آن بجا
 و اقوم هم تفخیر است بگونه دیگر و معنی آن چه نوع روی نماید **وَسَمِعُوا** در استعمال هم تفخیر و مفضل
 تحقق اصل فعل تحقیق است بود بقرین گفت باشد چنانچه در لغت و کفران آن بجا
 و زیاده فاعل و عمر و اصل فاعل و در لغت و کفران آن بجا

بعضی است لکن بن تفصیل در فرض است که کرده و واحد کثر فی فرض کنند آنان بیشتر از آن بود و از
 لغت موعود گردانند زیاده فاعل از آن باشد شک نیست که اینکلمات که ایشان گفته اند این
 هیچ سود ندارد و در آن بجا هیچ و طعن و هوایی بنا و در **وَسَمِعُوا** مسک بگوهر اگر کاسه ازین شک نیست
 شک نیست و از کم نشود اگر خاک ری خاک حایت آفتاب اندازند آفتاب را به زبان کنند
 و درین خود آوده سازد **وَسَمِعُوا** که خاک ری آفتاب باشد شک نیست که خاک ری آفتاب
 کریم غرض از خواری بود کریم باز سلسله خای او آید هوای شود و در حیات آن جنس عداوت اظهار
 میکردند و این نوع است بیداری او دند بیدار میسر میسر علیه و سلم که بطبع کریم بود و مرکب میسر
 نموده صنعت است تراکفات بکم کرد و بمعامله بدی معاملتیک پیش آورد چنانچه شاعر گوید
 و در بقیه بواجبی که اگر ان الوان له بحیان یزید متظاهر و از اند صلا کع و داده الا طرف طیار
 و شام کرد و بعضی بیدار بود و بجز شیدن کرک بزد تراچه کوئی تو باز توانی کرد
 بنا برین اصل بقای کلام اینها مراد عوت سوی دین میکرد و از اندال مهدایت می آورد و بر
 این تر از اندال دین و دین مسالت میکرد و آنچه در اولی و آخری موجب منفعت و عزت است
 تراش می آورد و این از لیب می خویش است ترا با سالت و اکرام با با نانت و منفعت با بفر
 حکایت میکرد کریم بجا میران اقتضا کند و یعنی این پیش آورد و در نور عزت اندک
 سببند ما جرم خاصیت سکین بود و **لَکِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ**
فَلَا يَكُونُ سَوَاءً إِلَّا قَلِيلًا منتهی است از لعنهم الله اینست و لیکن این تراف
 بفرقت کرد و در موعود ایضا از رحمت خویش آورد و از خبریت بیدار و ایمان و الفی و در
 دین محروم از جان فغان از نور اقامت محروم ساخته این دولت گما یابد و درین راه جاوید
 پس این فاعل را در کفر و کفران نکند از اند که از ایشان مجموع بدی و بدی و بدی
 بدی است از لعنهم الله و باسحق حق رحمت ابدی میگویند لا قلیل است از
 زیاده که کشتن از لایم توان باشد کشتن از لعنهم الله بود و از غل از لعنهم الله

معنی چنین بود لایومنون ایمان اقلیلا توصیف ایمان بقلیب و کثرت آید کلام بدین مضمون
موافق نماید چه نزدیک است ایمان قایل نماید و نقصان نشود و صلاح قدرت و کثرت بود اگر
از فی علی لایومنون باشد رفع بریدل مختار بود و نصیب غیر مختار باشد و هم قرائنیه خوانده اند اتفاق
قرار وجه غیر مختار آید و اتفاق این بر وجه غیر مختار آید چنانچه ایمان الا امرنا کثرت
لا امرنا کثرت است از قاسم با ملک از و لا یلتفت تکلم حدیث است تا اتفاق قرار وجه غیر مختار
نماید و قرائت این غیر مختار نماید و نیز چون لغتهم بعد بر سبیل عموم غیر کثرت باشد نبات
ایمان در بعضی من قس آن بود زیرا چه چون بعضی دولت ایمان روی نماید عموم لغت کثرت
و اگر کثرت از لغتهم بعد دارند و نیز یومنون برائی بعد الا کثرت بود هیچ اشتباه نشود و نیز
که در تفسیر لایومنون را عموم داشته و تصریح بلا یومنون الا قلیلا و لا کثیرا کرده یا **اَوْتُوا الْكِتَابَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِمْ**
اَوْتُوا الْكِتَابَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِمْ لَنَا مَصَدَقًا لِمَا تَكْفُرُونَ
قَبْلَ اَنْ تَطْلُبَ حَافَتَهُمْ دَهَا عَلَى اَذْبَانِهِمَا
الم تر االی الذین اتوا نصیبا من الکتاب فکرا بل کتاب بروجه نیست بود درین است از لغت کثرت
التفات نمود این است ای بل کتاب بر آنچه و نشاند ایمان امر یعنی قرآن در حاله که نه بدین است
و راست دارند است مخرجی را که باقی است یعنی تورات ایمان آمده و آنچه است بضمای از و نه
شده است تصدیق دارید پیش از آنکه روم قوم را از شما محو کنیم و چشم و بینی و زبانه را از ایمان
روما بر صورت قفا شما ریم با مراد از طمس و محو کردن و جبهات را از ایمان و زبانه را از ایمان
و نیز که دارند و رفتن است و نه زله و و کردن چرخ و چشم و ابرو و پندارند معنی چنین بود ای بل
کتاب ایمان آید و دل بر انقیاد و اذعان بکما رید پیش از آنکه عاشرین بگردید و نیز
و جبهات بخواهی ریم روم شما در زشتی چون روم شما کسان که نمی توانست باقی ماند
آید بودید خوار شده و جدا کرده معنی در زمین تمام که از انجی در زمین مدینه بودید و میر
نَلْعَنُكُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ و نیز منصوص است که ایمان بدین است

الذین اتوا الکتاب منادی است بروجه التفات از خطاب سوی عنایت کثرت التفات است که چون اکرم
کریم مواجهه با خبر از مانع است از مواجعه اعراض کرد و بیان لوق لعنت و مفرات بدینان بروجه التفات
برین عنایت آورد **اینست یا اینست** از لغت کثرت چنانچه اصحاب کتب لغت کردیم و نیز غیر جوده
شود بر صورتی دیگر او ریم یا گویند خوار کنیم و رونق رو بریم و از وجاهت پیرون اکرم و در
قدرت در اکرم چنانچه اصحاب کتب را خوار کردیم و دهوان و فقرت آوردیم و پیوند نمود
روان این بر قرار خود است هیچ یکی از طمس و شخ نشه و وقوع این و غیره شرط که خواهد بود و
این که روی خواهد نمود **اینست** تحقیق این و وعید جدم ایمان کل است چون بعضی ایمان آوردند و نیز
و نیز حصول نه پوست **دیکر آنکه** اگر طمس وجود مذکور و لغت بمعنی خوار و نکو ساری آمده
بیت کثرت و وقوع در بنی قریظه بعضی را کثرت و بعضی را جدا کردند و نه اینان در بیت خوش
درست مانان و بیان ساخته اند و سقوط میطرا بر زمین مانا خسته دلیل کثرت نبلا و غنا
پوسته خوار و اتفاق کثرت و نیز حصول پوست و اگر طمس بمعنی محصور و بعضی بمعنی منع و تصور
دور دارند و نوع این معنی را در باب بود منتظر و مترقب پیدا اند **روایت آمده** که بعد از کثرت
بومرغیه صلوة و السلام شمع مرفوع شده انتظار رخ نمود کور بر طواف روایت مقرر بود و
چیزی که منقول است **اینست** قیل این سخن صحت این روایت را منع کند و بر تقدیر صحت محمول است
فهم دارند با وقوع شمع این را در قیامت پندارند و **کان امر الله مفعولا**
چنانچه میل است **اینست** و است کارضای کرده شده و حصول موصول آمده کاری که خدا خوا
ست و باو است و نیست او پوست است کرده خواهد کثرت و حصول خواهد پوست **ان الله**
لا یغفر ان یشرك بیلوی یغفر ما دون ذلک
من یشاء و من یشرك بالله فقد افترى اثما
عظیما در حق کفار الحاق وعید کرد و ذکر وعید و طمس و لعن او را پس از آنکه
نفران بود که فی ثمر و کفرانیا مراد تقدیم با معنی است و نیز منزل منزله سید کرد و نیز

صلى الله عليه وسلم كروى بغير فرمود تا فانه كعبه بود و بلفظ ايمان در طوف كعبه بنى
 طيمه و اولاد او بانه چنان كليله مذكور شد و در كعبه بود بر وجه امانت منطبق بود و وقت
 امانت چگونه شود **در قصه كعبه** اينست كه عثمان مذكور سالان بود از جفته تقدير بجهت
 در تسليم كليله توقف نمود بغير خداى عز و جل فانه كعبه ايت ده شده بر عثمان مذكور كفت اگر تو امان
 بخداى و روز قيامت دارى بايد كه يك كليله خانه كعبه بپسارى عثمان مذكور كفت كليله كير تراين
 ميدارم و اين امانت بود بپسارم كليله مذكور آورد بغير رابر وجه امانت تسليم كرد و بپسار
 كليله وعده دارى از بغير مير عليه السلام بطلبيد اين ايت برائى بزرگداشت عباس بن عبد المطلب
 بود و دوست برين ايت و اينست ايت بار و ايت موافق است و قدس قرآن مطبوع است و در وقت
 عثمان مذكور شوق داشت دل بر امانت بغير مير عليه السلام بنحيت امير المؤمنين بنى كعبه
 فقهه كروى كليله مذكور بغير و غايه گرفت بپسار مير صلى الله عليه وسلم آورد برين رويت
 از جفته آن بود كه سال خود بغير از حربه بطور آنكه مال مذكور بر دست او امانت مى نمود
 اگر چه بغير دست او امانت نبود و از جفته آنكه يك حربه ميت و داخل غيبت بود و كليله
 بنده اند بر دست كليله او مقبوض بر وجه امانت دارند و بغير كعبه افاده عثمان كليله مذكور
 كه برادر او بر خود بر ابر بغير مير عليه السلام در مدینه آمد هم ايجام كليله مذكور هم بر دست
 و در قبض امانت شد بغير رضا و اولاد عثمان است و اگر بر رضا و اولاد عثمان مذكور
 صلى الله عليه وسلم بدوام تقدير عهده بر امانت معمول شود و بدانكه هر
 آن زجبه عموم لفظ عام بانه متنا و فوق و ديو و ديو دارند شتمل بر وجه امانت بنده
 مامور است كه دوليت را بغير عهده بپسار و بغير امانت بپسارند و اگر كسى امانت
 نذر ابرسان كه معمول است بر نيك مال مذكور بران كس سايند و بغير امانت گذاريد و در بپسار
 خبرى پنهان ندارد و مشهود مامورند چنانچه كمال شهادت كرده اند بوقت حاجت نهايت
 و وقت حاجت بپسارند و در شهادت كمال علم و ديدنها امانت داشته مامورند

كروى و استحقاق باز ندارند و وصى و ولي كه اموال بر حكم وصايت و ولايت در قبض امانت مامورند
 كه اموال مذكور را بر حكم طيب صاحبان بوقت ادا نمايند و متولين اوقاف مامورند كه اموال
 مضاف باز ندارند و حق محقق و امانت بپسارند و بپسار مامورند كه قضايت صاحبان
 بپسارند اين امانت بپسار بغير و تبديل بپسارند و امانت بپسارند و بپسار مال عام سالان
 در تصرف امانت اوده و امانت بپسار امانت مال كرده مامورند كه باهل آن بدهند و در كاسه عام سالان
 در جفته بپسار مامورند كه حق بپسار امانت بپسارند و بپسار امانت بپسارند و بپسار
 بپسارند و بپسار امانت بپسارند و بپسار امانت بپسارند و بپسار امانت بپسارند
ان تحكموا بالعدل عطف است بران نو و الامانات الى الهما و اذا حكمتم بين الناس
 طرف است بيان امانت مامورند فاصله شده اى و بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت
 امانت بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت
يعظكم الله بلفظ نفع نون و كسر عين و بلفظ امانت بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت
 تواند معنى هم كى دانسته نعم از افعال بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت
 بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت
 و بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت
 اى و چون مال كليله بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت
 و بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت
 كروى مامورند و امانت بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت
 بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت
ان الله كان سميعا بصيرا بلفظ امانت و بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت
 بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت
 بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت
 بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت
ان الله كان سميعا بصيرا بلفظ امانت و بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت
 بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت
 بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت
 بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت بپسار امانت

امِنُوا اطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَاولا الامر منكم
 اینجمله نیز مقرر شده است برای تنبیذ و تسخیر مومنان **روایت** کرده اند که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
 خالده بن ولید را بر لشکری مارت کرد و برای تاختن بقلعه فرستاد و عمار بن ابی رباح را نزد پیغمبر
 نزدیکی در قلعه رسید و قلعه از فرار نمود و مکر یک کس از ایشان بر عمار بن ابی رباح افتاد و در غیمه او را
 گفت اگر دین وقت من اسلام آید مرا سود کند عمار گفت اسلم تو نافع بودی و ولید را
 عمار را اعتنا نکرد مال او گشته و او را در پناه آورد و عمار بن ابی رباح که خالده ولید را کشت اما بن
 بنی نضیر و او را مال او را میگردانید و عمار بن ابی رباح را کشت و عمار بن ابی رباح را کشت و عمار بن ابی رباح را کشت
 پیغمبر را دیدند عمار بن ابی رباح گفت خالده در غنیمت شد و داد از پیغمبر را کشت
 رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود که این غلام پیش تو است حق است و غنیمت مراد از مومنان است که از پیغمبر
 تو بودی منبر روی چنین و چنین میکردم و اگر دینت و بیست تو بودی او را بر پیغمبر را کشت
 آوردیم عمار بن ابی رباح بن میخورد و از پیغمبر خالده را غلام گفتن سیاه نمود پیغمبر را کشت
 علیه وسلم امانی که عمار را داده بود نقدیر کرد و آن مرد را کشت و عمار را از امان اول پیغمبر
 امیر باز داشت خالده را گفت ای خالده از غضب بر عمار بازمان و او را از پیغمبر را کشت
 امانت کند خدای عزوجل او را در امانت افکند و هر که عمار را دشمن دارد خدای او را در و طرد
 از عمار از مجلس باز گشت خالده ولید برای استغفار دنبال او رفت و به او گفت ای خالده
 او را بر عفو و بخشودن او را عفو بخشود و گفت از کلماتی که خالده گفته است
 اینست نزل گشت و بمعنی بیان پیوسته **سینه** اینست ای مومنان طاعت کنید خدای عزوجل
 گفته رسول را و امر آنرا که خدای عزوجل این را امر و نهی کرده است و بدین فراموشی
 و اینان معذرت برای صلاح دین و دنیا و کتبیه امور اولی و آخری بودی گفت این را و این
 و پیروزان آوردن سر از بقلعه عمار بن ابی رباح را کشت و و تباہی بود و گفته اند ای خالده
 فلان را بر روی اینست شکر و اذان پیغمبر را کشت و عمار بن ابی رباح را کشت

و بر عمار و بنی نضیر و خالده را گفت امیر زبان دارد و فکر خروج از طاعت او خرابه آرد و چون اطاعت
 و اینست امر که حکام بر خلائق اند واجب است اطاعت علی که حکام بر امر اند بر طریق اولی
 بود گفته اند الامیر حکام علی الناس و العلی احکام علی الامراء و بعضی گویند که اینست اولی ان الامیر کم
 ان تو الامانات الیه اما و اذا حکمتهم بین الناس ان حکموا بالعدل و حق و الایة و امیران است و آن
 اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و حق ریاضا و ما موراست امر امانت بدین که تقوی
 رعیت را دانی بند و بناداشتن حقوق مجبور و ظلم پیش نیایند و رعایا مکلف اند که همه در طاعت
 باشند و سر از طاعت او بپروان نکنند مگر آنکه نقیض شود که امر بمعصیت میکنند و در معصیت خدا
 کنند آنرا بدینست که طاعت فرمان خدای کند و با امیر در معصیت و نیکخواهی زنند و وجود آنکه
 معصیت فرمودی و خیر است بلکه با او بیایان حکم کتاب است و دست پیش آید و بنواست متابعت سر
 و بیعت سوزنده **فان تکانر عثم فی شئ فرددوا الی الله**
و الرسول عطف است بر امر سابق فان تکانر عثم فی شئ فرددوا تعقیب حکم و بیعت است
 اینست پس اگر کسی از عثم بامر او در چیزی که بر طاعت شرعیت میفرماید و مومنان که بر خلاف حق
 دین و مخالفت تو این شرع میدانند پس تعقیب حکم خدای و رسول خدای باز گردانید و حکم
 آنست که کتاب است معصیت لازم دانید **انکم تموتون و فی الله و الیوم**
الاخیر این شرط برای تو کیست نه برای تشکیک و تردید چه تعلیق یا امری کاین مومنان
 بود چه نباشد گویند تفعل انکمتم او میا و لا تفعل کنه انکمتم انید اینست که انکمتم او میا و لا تفعل کنه انکمتم انید
 بخدای و در و قیامت بگردید و بپایان این آیه بعضی مکران محبت قیاس میکنند چه بر
 نداشت وقوع اختلاف امر بر جوع سوی کتاب است کرد و بر روی و بیعت و ان بعد بیعت آورد و کرد
 بپایان محبت بودی بچنین این دو چیز روی نمودی و اینست خط است محلی بر قضا هو است
 قیاس نیز بر جوع سوی کتاب است بود و معنی که نسبت از این است باشد بر جوع سوی کتاب است
 که بر کتاب است گویند و یکی معنی که مفهوم از این است جویند زیرا که در همه صور اختلاف کتاب

و سگاف ت کردن در مقام این صورت قهر منای و قتل و کشتن بنی سبای تا نگویند محمد سبای
و ایران آوردن نفع نیکند و بپندیده و بخت بینا و بدستاید بید بید و بخت بید بید و قتل
فِي انْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا فی انفسهم قولا بلیغاً یعنی در نفسهای خود قوالی بلیغ و رسوا
چنین باشد و بگویند ترا در تن نفسهای این و در بیان حال این در توفیق
تر می کشد و بلیغی نهایت رسیده و بقیه ترساننده متنفس الحاق و غیره قتل و استیصال و اگر در این
باز نماند و بر فرض ایران و اخراج نماند و بر افاق باقی مانده و دل را از کفر و کفری باز گردانند
میان این و میان مکران فرق نشود و از حد و قتل خارج بود و تواند بود فی انفسهم یعنی
باشد معنی چنین بود بگویند ترا کفری در نفسهای این رسیده و در دستان این بپایند و این
کلام از قبل نازل منقول به منزله طرف باشد چنانکه بحث نموده و مخرج فی عرائشها نفعی عرائشها
آید و تواند بود در فی انفسهم یعنی در دستان و قتل لهم و وقت نفوذ انفسهم و نفوذ عرائشها
منفع چنین بود بگویند ترا در حکام شما بودن نفسهای این و خالی بودن عیال از ایران و ایران
از سار بودن و پند دادن بر وجهی باشد که پند در غلوت خویش را که بر وجهی ساده پسندیده و پند
ترساننده از حد و این را از کفر باز مانده و دل را بر ایمان و اخلاص متوجه گردانند و **سَا**
أَرْسَلْنَا مِنْ رُسُلِنَا بِالْإِطَاعِ بِأَذْنِ اللَّهِ بجهت عطف است
الذین یعلمون یعنی قلوبهم مع **سَا** اینست و افرستدیم بر تو مکرری ای ای که اطاعت کردی
و بپشت فدای مطاع کردی و کس اطاعت که مرسل است برای آنکه او را اطاعت کند و در این
نماند همه دانسته که چنان پسندیده کاری و چنان شایسته کرداری است **سَا** چون مرسل است
کردن و زمان و او امر این بسبب عموم باشد و بخت این مقتضی روان بود و تلف میگردید
و صورت متقاضی بود که **سَا** الایطاع یعنی اطاعت بود معنی ابوجهل طاعت نباشد معنی
تلف نیاید سوال ما در شود و کوا انهم از ظلموا انفسهم **سَا**
فَاسْتَغْفِرُوا لِلَّهِ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ الرَّسُولُ لَعَلَّكُمْ

فَاسْتَغْفِرُوا لِلَّهِ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ الرَّسُولُ لَعَلَّكُمْ از ظلموا انفسهم **سَا**
مرغل محذوف ای و گویند انهم با و کسین ظلموا انفسهم استغفروا الله عطف است بر و استغفر
هم رسول عطف است بر ما استغفروا الله و الله جواب است بجهت عطف است بر مضمون کلام رسول
بر این کلام سابق یعنی کیفیت اذا اصابتهم مصیبه بما قدرتم انهم هم هم یحلفون باید ای قواله و لیکن
بعمل الله فی قلوبهم استغفروا معنی لهم یستغفرون تلك المحی والحق و اولوا انهم از ظلموا انفسهم با و کس
استغفروا الله و استغفروا لهم الرسول لوجه و الله تو ایا ربی و در جمله و استغفروا لهم الرسول لوجه و کس
الذین یعلمون یعنی نسبت از جهت تنبیه برین طاعت و بهر سآله المستغفر و عطف است بر و استغفر
کفری تنبیح بکر رسالت که داعی سوی اجابت است **سَا** شریطه و الا الاستغفر بود و جزا بجهت یعنی لوجه و الله
تو ایا ربی ثابت است متغی نیست جز او بودن او مرورا و برین ترکیب که معنی است **سَا** لوجه و الله تو ایا ربی
یست ثابت است ثابت است جزییم فالعنی لم یزک جزییم لا بهم لم یحسوک و علم استغفروا لهم الرسول بس استغفروا جزیما
مفهوم بود با اعتبار منطبق نباشد **سَا** اینست این بر تواند و کرد و از خویش ما منکر نشد و بر
سکون و در غایت این ترا هیچ سود نکرد و چیزی منفعت نیارد زیرا که ندی آنچه در دستان این است
میدانند و الظاهر آن تواند و اگر این بر تو می آید و معترف بکردار بد خویش استند و خدای عز و جل
همچونند اللهم اغفر لنا می گفتند و بخواهیم نیز از رشتن سبب اللهم اغفر لنا کفری این خدایا قبول
کنده توبه بپایانست و بسوی نیل رحمت اوستی شایسته بخواهیم این را ایل شد و کنان این
بزرگ است و در قبول توبه عامی محض توبه یا از معاصی کافی بود استغفروا بجهت شرط باشد و اینجا برای توبه
توبه استغفروا رسول را با توبه هم میکند و هر دو با شرط قبول توبه میکند **سَا** در علم حکم غیر معنی علم
الصلوة والسلام منهم سابقین پیغمبر بود و در حکم پیغمبر علیه السلام بعد قضا و امانت او باشد و در توبه
ایضا عباد و خشنودی عباد شرط است مجرد مذم کافی نیست فوق قبول توبه در و بر خشنودی پیغمبر علیه السلام
شکی نیست این دلیل خشنودی پیغمبر نیست قبول توبه بجهت یا سبب خشنودی است و سوال شرط است
توبه و توبه عامی در سایر انواع کفر و معاصی که درین موضع بود و درین ورطه نباشد **سَا**

حیدر است شوال باشد و زکوة مال بدید فلما کتب علیکم القتال اذا فرغ
 فتمم یحشون الناس کخشیة الله افا شد خشیة
 فریق مبتداست منهم صفت اوست مفرق یحشون خبر مبتداست الناس معلول است بر مفرق و الا و
 مفاعله است مضاف است سوی حیدر اسمیه که مفعول است مفعول است مفعول است و اول
 خیفته معنی مفاعله و از روی معنی داخل بر عامل ملا بود و صلابه عطف بر قبل لم یفوا به خشیة
 الم تر الی الذین قبلکم یفوا لکم فریق مفاعله زمان خشیة فریق منهم الناس حین کتب علیکم
 کاتبین کابل خشیة مفاعله شبیهین هم و کاتبین مثل خشیة منهم اینست پس مفعول فریق
 شد برایشان قتل ناکه که مفعول است برایشان می رسند از مردمان در کشتن کشته و مجروح شدن
 می ترسند از خشیة مفاعله با صحت تر از روی ترسید با محو کسایکه نعت تر اند از روی خشیة از ترس
 و بر اینند چه بر اینند احتمال خبر بسیارند و گفتند در حال یقین می ترسند و قالوا
 رَبَّنَا لَکَ کُتِبَ عَلَیْنَا الْقِتَالُ لَوْلَا اخْرَجْتَنَا مِنْ هَٰذَا
 قَرِیبًا اَجْمَعُ عطف است بر جمله سابقه لولا اخراجنا من هذا قریباً کتب علیکم القتال
 و ایضا مفعول است برایشان و چه مکتب بود بر وجه اعراض روی نمودند اینست و گفتند
 برورد که جبار بر ما قتل فرست کرد اندیدی و چه امام داد و چه ملک رسانیدی و انا مملکتی نزدیکه دقت
 کردیم و تواناییم بیزیم تا خبری نکریم و چه امام داد و چه ملک رسانیدی و انا مملکتی نزدیکه دقت
 و این ترس از مومنان از جهت فکر مصلحت میخیزد بر آنست که هم اعمال خیریه بر آنست و حرم از تویم شما
 اعدا بوده از جهت خواست حیات دنیا را مانست در حال درج است جاری روی نموده و تواناییم
 بکف ایبی محضان و منافقان هم با باشد چون قتال فرض باشد فرقی منافقان از قتال رسیده
 لولا اخراجنا من ههنا برست و حجت خویش را ندند قتل متاع الدنیا قلیل
 و الآخر خیر لکن اتقی و بعد الاخرة خیر من اتقی است برایشان
 قلیل مرد و مفعول قتل است و قتل است لفظ است چنانست که بجا مرفت از قتال و حیات دنیا

قتل کناست اینست بگوید محمد متاع دنیا و بر خوداری گرفتن بدان اندک بود و همه غرایب و دقایق
 نبرد باشد حاصل دنیا ز کمن تا بخواه چون کشته شد نیز دیکو و آخرت بهتر است از دنیا
 باب تقوی که نعمت بدان یابند و بسوی ملکوت جاویدتجا بند حیات دنیا با متقیف در حیات اخروی چه
 مصلحت بود و چگونه سبب برای ترک قتال باشد و لا یظلمون قتیلاً و لا یظلمون
 یعنی خطا و غیبت خوانند و معنی بر حسب آن دانند و لا یظلمون قتیلاً عطف است بر جمله و الاخرة
 خیر من اتقی است و آخرت بهتر است مرکب نیکه منفی اند اعمال نیکه و اند خیر الاعمال ان فی نقصان
 ثواب است و ان فی مقدار قتل مظلوم بخوانند کشت و قتل بسیارانی شکل بود و در حقیقت مرگ باشد
 و انرا بقدرت مثل زنند و او را در مقام بیان قتل ذکر کنند چنانچه بیان او که نشسته و ذکر او بالا رفته
 اِنَّمَا تَلَوْنَهَا لِنَفْسٍ لَّکُمْ الْمَوْتُ وَلَوْ کُنْتُمْ فِی بُرُوجٍ
 مُّشْجِدٍ و چون منافقان در نشان کشتگان جنگ احد گفتند اگر ایشان نزدیک ما بودند
 نمی دند کشته میشدند این آیت در شان ایشان وارد گشت و گفتند ایشان بر دهر است و آنچه غیر
 است برای دفع منافقان گفتند ایشان و تخریض مومنان بر حیات با قرآن اینست و بر
 که نشسته بود هر چه بود و هر که بودی نشسته بود و نشانی از کرب و دنیا با علی روید و در چرخ
 با کرده است و آیت او رده اند از آیه اجیری داشته دختری زاده شود و با برای طلب التشریف است و اجیری
 چون پیش از آمد مردی را دید که از واز و ولادت می پرسد و میگوید این زن چه بار نهاد اجیری را گفت
 دختر او گفت بدان که این دختر نمیرد و اجل او بیکه و ناصد زنا کند و خود را را بچنین رو انشیت
 بعد از نصد زنا که ترا که اجیری را و او می شکوید و خود را را بچنین رو انشیت
 کرد و نهایت بعد از نصد زنا که ترا که اجیری را و او می شکوید و خود را را بچنین رو انشیت
 چه نیش بعد از نصد زنا که ترا که اجیری را و او می شکوید و خود را را بچنین رو انشیت
 که تر کرده است رونق صدق نکرده و اجیری را را عمل کرد و رفت نشیری دیگر و صدق می دیگر موبت نام
 که تر کرده است و دختر نمیرد و در ممکن است و در و گردان نشسته است و در

و در طبقه پنجمی او ردی هر که اطاعت کرد سعادت یافت و هر که عصیان ورزید سزاوارست
هر که دل بزیل لغت نیند و در چنین خویش داغ عصیان کرد و **لَقَوْلُكَ طَاعَةٌ**
این جمله نیز قسمه نشان است عطف است بر قسمه نشان فغان یعنی بر او ان تقسیم شده است و از هر
جمله دیگری در میان است موقوفه است ربط هر یکی در ویل آن مذکور است و در محل آن مسوول است
جزئی است از وقت است ای امرنا طاعة نیست و میگویند ایشان در هر یک هم صدور است و در هر یک
است هر چه بفرماید ای آری هم و از هر چه بفرماید خود را از آن باز داریم **فَإِذَا بَرَأْنَا**
مِنْ عُنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِمَّنْ غَيْرُ الَّذِي
تَقُولُ طائفة بعضی با ظهارنا و بعضی او غلام خوانند و معنی بر هر دو وجه یکی و از هر
برای خواندن است اینست پس چون از نزد تو بر روی می آید طائفة از ایشان در شب می آید و در
آوردن غیر آنچه نویسوی گویند **وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّنُونَ** بخیر است
یا مقرر است اینست و خدای عز و جل آنچه بسیارند و می بردارند در مدافع ایشان
تا بدان است ترا می کند **فَاعْرِضْ عَنْهُمْ** نسبت است اینست و عارضین
پس عارض کنیز از عقوبت ایشان که مصلحت درین است و انتقام از وقت است و در هر یک
و صلاح کار ما است و حضرت اهدایان است کلمه اسلام گفته و پناه تو گرفته اگر گشت و اتفاق
تفاق و حال ایشان ندانند این ترا سلسل خوانند ترا گشته سلسل ایشان را می خوانند
عَلَى اللَّهِ عَظِيمٌ است بر حق است اینست توکل کن بر خدای عز و جل
او را منتظران خدای انتقام تو خواهد گشت و این ترا است مصلحت خود را بداند و مقرر است
خواهد کرد و کار بر حسب مطلوب تو خواهد آورد و **كُفِيَ بِاللَّهِ وَكِيلًا** علی علیه السلام
باز آید و است و کیایان است یا تمیز است اینست پس خدای عز و جل در حق ایشان و حال که
ستیا از آن و در کتب است برای کارهای نیکو کاران که در این و حال که در کتب
تمیز درین آیت است و غرض از خود و اینجکه در بابت اسلام بود بآیت یا ایها النبی یا اهد الکفار و

و اعطاهم من فوق کت و حکم منج و تبدیل او پست **أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقَوْلَ**
و اعطاهم من فوق علیه معذرت است ای سیمون فلا یتد برون القرآن یا یتلون یا یتقون
نند ای سیمون فلا یتد برون القرآن نیز و مستقیما متوافق و لا یکدر فیه عو ابا و اختلاف و تقاضا
و تقاضا و بهره برای انکار بر وجه تو پنج است ال لا ینعی لهم ان یسموا القرآن فلا یتد برون او
ان یسموا فلا یتد برون انجمه تو پنج است بر منکران رسالت بنمونه و اعراض کنندگان از طاعت او
نزد فکر در جبهت رسالت و معجزه باقیه قرانی **مَنْ** اینست اقرا ترا می شنوند پس آن فکر میکنند
بپوشانند بپوشانند و الفاظ و معانی او فکر نمی شوند پس او را راست و درست یابند و بدی از
اختلاف فکری در یابند و آنچه از روی ظاهر اختلاف می نماید و آنچه از روی ظاهر محمول بر دوزیان بود
تا نقص بقا نمی نیست محمول بر نسخ بودن یکی و منسوخ بودن دیگری است ماول موافقت است ماول
طاعت است چنانچه آیت فو یک لیس التهم اجمعین باین قیاس است لا یسال عن فیه ال ال و لای ال ال
خبر می آید می آید عمل بر اینست سوال در موقوفی و نفی آن در موقوفی دیگر بیان ایشان معارضه می آید
وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا
كَثِيرًا جمله تریله عطف است بر شرطی از مننون کلام سابق فهم نمیشود یعنی آن تدبر و اوله تجدد
فیه اختلاف کثیره او اذالم يجدوا بعد البتة برفیه اختلاف علم انه لیس من عنده غیره بل من عنده است
و بعد از من من فیه یصدق القرآن و تصدیق من جاب و بقی و الرسول علیه السلام اینست و اگر تدبر
بگردند و این فقره الفاظ و معانی او می آورند بهر راستوافق و متلیم می شنوند و بدی از تقاضا
و اختلاف می نیست و اگر قرآن از غیر خدای بودی هر آینه در واقعیت و اختلاف و سیر روی نمودی و در روی
و تقاضا باقیست چون بعد از اختلاف و تقاضا نیابند تا به خود رسید و فقه استیع می نیست
و چون من من است بلاغت و درستی و راستی و سلامت و استقامت است بین کلام غیر خدا نیست و در هر یک
نزد من من یصدق یصدق آن کلام و تصدیق سبیل و معنی پیغام بر علیه السلام یا ایها النبی و در
سیرت که قرآن اختلاف و تقاضا نیست کلامی سبیل و معنی پیغام بر علیه السلام یا ایها النبی و در

خداوند متعال است بلکه واقع است وقوع آن متبادر میسر است از چندین طریق و کتب و روایات
از ائمه اهل بیت علیهم السلام است و در این اختلاف کثیر و غوی ملازم است که از جمیع کتب و روایات
غیر بعید و وقوع اختلاف کثیر مفهوم میشود و شکل است و ادراک آن بغایت صعب و دشوار است
بنا بر کلام مطابقت مقام است و اعطای مطابقت مقام خبر بعلیه علام الغیوب مگر در بعضی از
احوال مستوره مخفی است و در کلام متکلم غیر بلوغ از جهت آنکه در کلام این مخفی است
کلام با مقتضات مقام نمی تواند از جهت مطابقت و عدم مطابقت اختلاف بسیار واقع شود و تفاوت
در تفصیل حاصل میشود و همچنان در کلام بلوغ که احوال باطنی نماند و مقامات مخفی نشود
که با مقامات ظاهر مطابقت کند و احوالی که آنرا میداند تکلیف تواند در کلام او باطنی را
مخفی اختلاف بود با بعضی احوال که او نداند است مطابقت شود و هم از جهت علم و معاشقه انوار
کنه الباطن و الاعمال علام الغیوب غیر کلام خدای برتر بر طریق از اختلاف و در بعضی از
مطابق باشد و با بعضی مطابق نشود ملازم است تنقیح این معانی و نه نمی رود از اجزاء
أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ وَالْخَوْفِ إِذَا عَوَّاهُ
عطف است بر بقولون طاقه که آن کثیر قصه منافقان بود اینست چون بیرون رفتند
خبر می شنید فی الخوف یا امنی و امنی را ایمنه بودن سره یافت بودن بیک - من ترکت
علیه السلام برای محاربه فرستاد و از ارجحین که از جهت مصلحت کتمان آن می بایست باز داشتند
آن وقت آن می شنیدند و حال خوف خبر می شنیدند و در حال امنه می شنیدند و در بعضی از کتب
بروند و بخود شنیدند بنام این نوع این می شنیدند و بدو است و خبر می شنیدند و بدو است
چنان ظاهر می شنیدند و در بعضی کتب عداوت می شنیدند و کتب و روایات
الرَّسُولِ وَالْأُولَى الْأَمْرُ مِنْهُمْ لَعَلَهُ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ
مِنْهُمْ وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَفُتِحَتْ
الشَّيْطَانُ الْأَقْلَبُ این مرد و جبار است و کلام مستوره است

نموده و قائلان مسطوره است که از آن عت و کتمان اخبار متدبر مصالح کارسوی پیغام علیهم السلام
بزرگوارند و در کوشش امر که ولایه امورند میسر نمایند بدین مصلحت آن بزرگوار
میکنند و این اخبار را شنیده و امید شنیده و خود برای خویش عمل نمیکردند و این را بزرگوار
و می گفتند که این امور را پیغام خدای علیه السلام و بزرگان و امر دادند و بدین مصلحت
نمایند اما گفتن این اخبار وجه نیست بود و باز ذکر این کار چه نام است **مِنْهُمْ** حدیث مصلحت
در خبر آن دانسته است هر آینه آنکه پیروان می آرند امور مخفی را بقریه صافیه و فرات و آنکه
بسیار اخبار جهان و استماع امور که همان که و طیفه ایشان است می شنیدند و بدین مصلحت
مصلحت می شنیدند و اگر نبود فی فضل خدای و رحمت او بر شما هر آینه شیطان را پس روی میکردند
مرد که در کلامی نمی افتاد و در لاقبل الرضی دو وجه است یکی آنکه مشتاق باشد از ادعای او
بعده شیطان باشد برین تقدیر از فضل امداد سال و سال از جهت او انزال کتب مراد شود
حق چنین بود و اگر میردی فضل خدای یعنی ارسال سال و رحمت یعنی انزال کتب بر شما
شیطان را پس روی میکردید و طیفه را امر می شنیدید مگر آنکه از شما که پیش از ارسال سال و سال
انزال کتب شدی بعقل شد و ایمان به پیغام میرا و در دنیا بیکه بجز راهی بود و اول حق
در حد و احوال آن که عدد ایشان است چند نفر گفته اند سوال اول امتناعی است
متنوعی بنا بر وجود اول و ادیان شیطان را از جهت وجود فضل و رحمت در جبر امتناع می کرد
چون نمی بیند و اکثر هم الفاسقون ابقی فی طایفه شیطان است بود معنی اول را بر می کرد و عدد کتب
نشدن بود و بقیه طایفه فضل امداد علیکم و رحمته و لا تعظم الشیطان الا قلیل کمال آنکه
آنرا به پیغمبر آورده اند و در این ان اتباع شیطان است و این صبر برای گفتن است و در این
فایده میان مردان و غیر شیطان است بر طریق مزه مزه و در ذکر اخبار و خوف صنوت طایفه است
فَلَا تَأْتِي سَبِيلَ اللَّهِ أَجْمَلَةٌ تَصِلُ بِكُمْ بِحِلَّةٍ وَفِي الْقَائِلِ بِسَبِيلِ اللَّهِ فَاسْتَبِقُوا و تواند بود
شیطان را بقوله فلان قلیل عطف است کرداری بر اخباری حکمی که مغرضه نیست از شیطان و کتمان

می یزدانی که اختیار کرده از آن بیرون می آیند و با شما موافقت نمی یزدانی در بند بودن آن که توبه
بعد چندی که حاکم از آن خبر داد و او را در مات بر یک سو کشید
و زنت و فرزندان از آن خبر کردند و او را گرفته پیش بنیامین آوردند و از آن خبر
بازگشت در آن ایام است نازل گشت و در حق او این حکم بیان می شود در آیه سابقه ذکر قاتل
بود و در آیه تائید نیز ذکر قاتل و جهاد با کفار این آیه در آن وقت نازل شد و در آن وقت
افتد و لاجل منسوب است از جهت آنکه مقول است ای لاله اجل الخطایا مقول فیها است یعنی در وقت
با مقول مطلق است از باب شرطه سوط ای با صفت مصدر محذوف است لا قاتلا عطایا حال آنکه او
است اینست و نیست مومنی که بکشته مومنی دیگر را مکر از جهت خطایا مکر در آن خطایا
مکر کشی خطایا مکر در حال که قاتل خطایا است و خطا در محل دوم بر خطایا آید و او را به هرین
نیز قاتل است که قتل مشروع کشته بغیر قصد قتل که ممنوع است واقع شود و در آن وقت
کشته می شود و می یابد یا قصه می کند و در آن وقت مسلم با ذی بود و من قاتل یوسف
خَطَا فَنَجَّى رَبِّكَ رَقَبَةً مَوْمِنَةً وَ دِيَةً مُسْلِمَةً إِلَى أَهْلِهَا
اینکه عطف است بر جمله و ما کان لم یسئل مومن الا خطا فنجی ربک رقبته مبتداست می یابد
تحریر رقبته و این جمله خبر است از آنکه متصرف می شرط شده هم از پنجمه و ذی فادامه و در عطف
تحریر رقبته است اینست و هر که بکشد مومنی را از جهت خطا کردن یا در یک خطا کشی بخاطر آنکه
قاتل فرستد یا بکشد خطایا بر روی آزاد کردن رقبه مومنه باشد که
بود و این جمع نیل است و همچنین رقبه بکار گشته چون رقبه کور که عظم اعراض از لغوات است
و در رقبه صغیر و اختلاف علم است نزدیک بجهت از جهت آنکه فایده الاعراض است و اینست و نزدیک
عامه است چه اگر جاعل اعراض در حال فایده است لیکن رجاء حصول آن ثابت است بخلاف اگر
بود و عود و حصول اعراض از و بر خوانند و بر روی است و بی که سوی اهل او تسلیم کرده شود و او را
مقتول است و در سبب سهام است و اینست که در آن وقت آید و آنکه در آن وقت فرستد

و توفیق و صیبا و توفیق و بیون همچو سبب کفایت مصروف گردانند و اگر وانی می شود و او را عیال
بند و در بیت مال مسلمانان گردانند اما ویت مذکور بر عاقله قاتل است و کل عقل یعنی ویت از عقل
عاقل است و اگر قاتل را عاقله بود ویت در بیت المال باشد و اگر در بیت المال مالی بود و مال قاتل آید
الآن یَحْدُ قَوَامُ است منوع است ای فدیة مسلمة الی اهله فی جمیع احوال است الا ویت
فدیة هم عیاله است اینست بر روی است یعنی بر قاتل است بر جمیع اوقات مگر در وقتی که او را
مقتول بدن بر قاتل ضیق کند و حق ویت را ساقط گردانند **فَانْكَانَ مِنْ قَوْمٍ**
عَدُوًّا لَكُمْ وَ هُوَ مَوْمِنٌ فَتَحْرِیرُ رَقَبَةٍ مَوْمِنَةٍ
این عطف است بر آیه سابقه و تعقیب در بیان است اینست پس اگر بایستد مقتول بر وجه خطا
قوی که نه از دشمنانند یعنی از فرقه که کافران می یابند و حال آنست که او مسلمان است اما اهل
از جمله مسلمانان شده بود و بر حقیقت اسلام اعتقاد کرده یا مردی که از دار حرب در اسلام بیاید
مسلمان شود یا بصفی بر اهل خویش در دار حرب برود مسلمانان او را بخت بکشد و حکم او بکشد بچند
درین صورت بر قاتل آزاد کردن برود مومنه بر وجه کفارت لازم آید اگر جدوت لازم نبود بر وجه
او را بر میان انداخته و در انداختن آن گان **فَانْكَانَ مِنْ قَوْمٍ مَبْنُوعٍ وَ هُوَ**
مِثْلُ فِدْيَةِ مُسْلِمَةٍ إِلَى أَهْلِهَا وَ تَحْرِیرُ رَقَبَةٍ مَوْمِنَةٍ
این شرط عطف است بر شرطه سابقه اینست و اگر مقتول بر وجه خطا از قومی باشد که میان قوی
میان اینان عهدی و پانی بود پس بر روی است و بی سوی اهل مقتول و او را آزاد کردن رقبه
نیاید که دیده و دین اسلام گزیده **فَسَنَ كَذِبٌ فَصِيَامٌ شَهْرٍ**
تَسَاعِيْنِ تَوْبَةٍ مِنَ اللَّهِ عطف است بر آیه شرطه سابقه توبه از خدا می
قبول توبه است بقال با تائید ما علیه توبه ای قبل توبه قبول کان می یابد و تواند بود که توبه مذکور
توبه یعنی رجوع بود بر تقدیر اول می یابد و در تقدیر ثانی می یابد و توبه
شماره آنست که بر هر توبه ای توبه صد بار باشد در فعل محذوف و فعل محذوف توکیه نفس بود

قبول توبه منزه توبه است و تحریم رفته و روزه دوماه منقضی است پس تا یاب العبد توبه و توبه
مقرر مضمون تحریر رفته و روزه دوماه باشد از قبل الفلان علی الف درهم عرفا و الله العزیز العزیز
مجلس اینست پس هر که رفته مومن این بد که اگر از ابر وجه کفرت نکند پس بر وی است روزه در این
دوماه بیاید بغیر فضل او و بغیر آنکه در میان دوماه روزی بغیر روزه نگذرد توبه گذشته او توبه کرد
که ناش از فضل خدای و توفیق او بود یا گویند قبول کند خدای توبه و یا بقول کردن که کاین ارفا
باشد **وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا** بجملة نسیل است اینست منتهی
بر سه توان دانند عهد و خط در کشتن بروی پوشیده من تلقین اخبر اعلی و فقیه برین است
هم حکمت محکم و منوط و حکام حکام او مربوط است **وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَدِّيًا**
فَنَجَسَ دَمَهُ جَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا و توبه کرده اند و توبه می نمایند
بر او قتل است پس بر صلی الله علیه و سلم ازین قصه علم داد بغیر کفر ازین فیه برین
البیاض فرستاد گفت اینست از اسلام فریاد و بگو اگر شما بقاتل این غلدارید و بار برید و بگو
بسیارید تا برنج نفع فضا ص کند و اگر توفیق یابد دم عفونند و اگر قاتل او را نمیدانند بگویند
که درین مقتول مذکور ساینه چون قمری مذکور فریاد بغیر صلی الله علیه و سلم برین
روشن کرد اینست فی البیاض اطاعت نمادند بکف استعاطا فقه زبان کشانند و بر ذوالا
دیت قتل مذکور دارند بر او و دیت سسته با قمری که فرستاده بغیر بود
میدیدند سید بود و سوسه شیطان با کشتن دیت کشتن قمری مذکور بر
کرد و دیتان چون رضادای برانق مبراد کشتن دیت زیاده بر و نه کشی و نه
شیطان در وانه کرد قمری را کشت و از دیت مرده کشت با کف است و او را و نه
شد این است در شان او فرود آمد **سوال** هر که کشته مومنی یا باغی در میان که متهم باشد یعنی قاتل
بود جز او است که او را در دوزخ دارند جاوید و آتش مبارک **جواب** جاویدی در دوزخ
بود عموما این است موافق مذمت معترفه که میشود که اینست که کشته شود و توبه نکند

می پندارند **مجلس** اینست صاحب کینه کبر و چون قاتل عهد در آیت یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص
فی القتل مومن خوانند و در آیت فمضی غنی که منتهی است قاتل عهد یا ولید و مقتول چون اسلام آید
کرد و در آیت و ان تلیت ان من المومنین اقتلوا باغی یا که صاحب کینه است مومن خوانند و در عهد
ایده در عهد بغیر صلی الله علیه و سلم مسلمانی را کشت بغیر صلی الله علیه و سلم ولی مقتول را کشت
فی القتل یعنی ترا قتل در عهد است و کشت لا باز گفت اما که فی الدیة قال لا یعنی ترا غنی در دیت است
کشت لا در دیت با اعدا دیت میکرد و او لا میگفت اخذ دیت بزل کرد بنی بر قتل را بر نروم توبه یار
نه و در این نیز دلیل است که قاتل عله کاین نیست جدا کفر قتل عهد موجب کفر بودی بغیر صلی الله علیه و سلم
تا توبه کرده یا بنی که دادن دیت فرمود توبه یار یا بنی نیز فرمودی چون ثابت شد که توبه کنان
ایان برین بناید و کافر میکرد و چاره دیت که خلود را یا بنی را و طول مدت دارند بر طریق خلود
مسببند لیکن مقصود از استعمال این عبارت نیست بدین مطلق و در طول مدت بلفظ فلو و فلیط
باشد و تواند بود که حکم خلود را معینه بصورت احتمال و استحقاق بود که تحصیل و نمی کند کبره کا و بود
و کافر مستوجب خود در نماند و امام زاهد رحمه الله قبل از تذکره زیادت میکند معنی کلام و قتل
سومناست و او را نند میگوید اگر کال خلود مومن در نماند و از نشود لیکن برین احتمال معیت و از تذکره
بر خود در نماند کافی بود جز قاتل از ان قتل است مذکور نباشد و سوت این رای بای جز قاتل است
این جواب است که اگر کال خلود در جهنم جزا ارتداد دارند و اعدا کم غنایا عظیم منقشه و عید
نشدت بیان و عید غنایا قتل پندارند و امام زاهد رحمه الله علیه چاره دیگر نیز گفته که جزا و جهنم
فلا سبب این فیها مات برای است که لایق قاتل عمل بود و سوا که قاتل مذکور است یا ان با
بولی و با بالفعل رسد و منافی صفت سلام بود و بنی بگویند کاری که تو کردی
نماند یا بسلاسل و غلال است اگر مال ازمان حضرت را بکشیم و در سلاسل
مَنْ خَسِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ لَعْنُهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا
لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ عطف است بر جزا و جهنم خالدا فیها از باب عطف فعلیه بر کینه عین بود

لَوْ تَحْفَلُونَ عَنْ اسْلِحَتِكُمْ وَامْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ
مَيْلَةً وَاحِدَةً اَنْ يَرَايَ تَمَنَّى هَلْ لَوْ يَعْلَمُونَ سَبَانَ وَالدِّينَ كَفَرْتُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ

خویش غفلت است بر بعضی و محله و الدین کفر و امتعت است مشورت صلوة خوف یعنی ترس و
اجب قهراً فی الصلوة التوف لانه ولا الدین کفر و الی آخره اینست تفریق جهات در صلوة خوف
مستوره و بر وجه مذکور بیان بپوشد زیرا که کافران دوست میدارند و از وی برده اند
از اسلحه و کلاه خویش و فلش و دست اسلحه و دل را از غمی غفلت است و از در پایشان بر
یکباره حمل آید و دل را با شوق که از دست شما خود را یاد آید و اسلحه بردارد که خوف است

وَلَوْ تَحْفَلُونَ عَنْ اسْلِحَتِكُمْ اِنْ كَانَكُمْ اَذَى مِنْكُمْ
اَوْ لَكُمْ مَرَضٌ اِنْ لَضَعُوا اسْلِحَتَكُمْ وَخَذُوا عَصَا

کمره لاری لغوی است چنانکه اسم است یعنی بر فوج شده و علیکم طرف مستتر است چنانکه در لغت
کان است به کمره است کان با اسم و خبر خویش شرطی است معترض است از کلام است
عطف است بل کان کان اذی منظر است لکن لضعوا بقرینه ان لضعوا متعلق است بعید
عطف است با امر است که از لغت خبر در وضع اسلحه مفهوم میشود چنانکه گفته میشود
ان منظر است و کمره مرضی و ضوفا که جای و الا جناح علیکم تا آخر مقرر است به بیان
یا منظر سلاح از دست بدارند و دولت جهاد بکنارند که آن علوت است

مَعْنَى اِنْ تَحْفَلُونَ عَنْ اسْلِحَتِكُمْ وَامْتِعَتِكُمْ اِنْ كَانَكُمْ اَذَى مِنْكُمْ
وَلَوْ تَحْفَلُونَ عَنْ اسْلِحَتِكُمْ اِنْ كَانَكُمْ اَذَى مِنْكُمْ اَوْ لَكُمْ مَرَضٌ اِنْ لَضَعُوا اسْلِحَتَكُمْ وَخَذُوا عَصَا

اِنْ تَحْفَلُونَ عَنْ اسْلِحَتِكُمْ اِنْ كَانَكُمْ اَذَى مِنْكُمْ اَوْ لَكُمْ مَرَضٌ اِنْ لَضَعُوا اسْلِحَتَكُمْ وَخَذُوا عَصَا
مَعْنَى اِنْ تَحْفَلُونَ عَنْ اسْلِحَتِكُمْ وَامْتِعَتِكُمْ اِنْ كَانَكُمْ اَذَى مِنْكُمْ

که صلوة برین است که این امر برای عدوت برسد برای این که عذاب می بود بقرینه صلوة
در سبیل که در محله و موکدا و روزه اینست بر ریح ضعیف ساخته کرده است برای کافران عذاب

فَاِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَادْكُرُوا
لِلّٰهِ قِيَامًا وَتَعُوذًا اَوْ عَلٰى حُبِّكُمْ

سابقه یعنی اذاکت بهم فاقتم الصلوة فلتقم الایة و تعقیب در بیان است بیان آن حکم بعد بیان
است اینست چون نماز را بر طبقه که مشروع است اذاکت پس ضایع در حاله که ایستاده اند
در حاله که نشسته اند و در حاله که بر پهلوی غلیظه ایستاده اند ذکر عبادت و ایستاده اند و ایستاده اند
معین نباشد بیان باید چون از نماز رخ شود از ذکر رخ نکرد و در بعضی احوال در حاله که ایستاده اند
در بعضی احوال در حاله که نشسته اند و قعود و ضطجاع یعنی غلیظه بر پهلوی در ذکر باشد و ایستاده اند

فَاِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَادْكُرُوا لِرَبِّكُمْ اَوْ عَلٰى حُبِّكُمْ
فَاِذَا اَطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِمُوا الصَّلَاةَ

این شرطی عطف است بر شرطی سابقه اینست پس وقتی که ایستاده اند و ایستاده اند
ایستاده اند و ایستاده اند و ایستاده اند و ایستاده اند و ایستاده اند و ایستاده اند
ایستاده اند و ایستاده اند و ایستاده اند و ایستاده اند و ایستاده اند و ایستاده اند

لَا يَأْتِيَنَّكُمْ اَنْ تَحْفَلُوا عَنْ اسْلِحَتِكُمْ وَامْتِعَتِكُمْ اِنْ كَانَكُمْ اَذَى مِنْكُمْ
اَوْ لَكُمْ مَرَضٌ اِنْ لَضَعُوا اسْلِحَتَكُمْ وَخَذُوا عَصَا

اِنْ تَحْفَلُونَ عَنْ اسْلِحَتِكُمْ اِنْ كَانَكُمْ اَذَى مِنْكُمْ اَوْ لَكُمْ مَرَضٌ اِنْ لَضَعُوا اسْلِحَتَكُمْ وَخَذُوا عَصَا
مَعْنَى اِنْ تَحْفَلُونَ عَنْ اسْلِحَتِكُمْ وَامْتِعَتِكُمْ اِنْ كَانَكُمْ اَذَى مِنْكُمْ

اِنْ تَحْفَلُونَ عَنْ اسْلِحَتِكُمْ اِنْ كَانَكُمْ اَذَى مِنْكُمْ اَوْ لَكُمْ مَرَضٌ اِنْ لَضَعُوا اسْلِحَتَكُمْ وَخَذُوا عَصَا
مَعْنَى اِنْ تَحْفَلُونَ عَنْ اسْلِحَتِكُمْ وَامْتِعَتِكُمْ اِنْ كَانَكُمْ اَذَى مِنْكُمْ

الیک کتاب بالحق نیندازند **وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا** عطف است
جمله خبریه سابقه که از روی معنی است بیه طلبه است چه لازم در تکمیل لام که است و او بر سر
پس مقصود کلام طلب حکم حق نماید چنانکه گفت احکم بن السیر با یک صده و الاکتون من غیر
اینست و مبانی از جهت فانیان یعنی کاسیکه مال مردمان چنانست کنند و کاسیکه
منکر شوند و تیری و زرد خود را متعجبانیه دینت سازند و تحت دردی بر دیگری اندازند
اعتی و دل هر سلام و عریه و عوی دینت از این ان خصم باشد و دل خصمان اینست
بخصوصت خزان **وَاسْتَغْفِرِ اللَّهُ عَنكَ** عطف است بر **وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا** اینست
بخواه از خدای از غفر کردن که از توفیق و از حبه کسی که دردی کرد و دیگری نهد **إِنَّ اللَّهَ**
كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا اینجمله تزییل است و چون جمله ان الله کان غفورا
از ان الله یغفر لک هذا الفصح و جمله را استغفر الله بر ضمون اینجمله باعتبار معنی کافی است
ماوی تاکید جمله بیان نموده اینست بر سر خدای است آمرزنده خطا نماید و بخشنده است
وَلَا يُجَادِلُ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَفُونَ أَنفُسَهُمُ اللَّهُ
لَا يُحِبُّ مَن كَانَ خَوَّانًا أَنَا أَنِيمًا اینجمله عطف است بر **وَاسْتَغْفِرِ اللَّهُ عَنكَ**
لا یحب من کان خوانا اینها تزییل است تا یکبار و از حبه تقدیم ملوح مشاهد چنانچه در این
انفسهم ملوح است بر یکبار منی سبب دارد و سامع را سایل از ان می باشد
سایل کرد جمله را موکه آورد و اینست مجادله کن و بجای صحت
حلاف میدانند و بری از حیانت میخوانند کینا بزه کاری میشوند و از ان که می
با ان غیر ممکنه بر سر خدای دوست ندارد کسی که است حیانت کند و از ان که
دینت خدای اصل حیانت او است ندارد و خوان که صیغه مبالغه است بیه و میسر است
مبالغه است تعریف است از یک طوع که این است در شان او و دوست خوان بود مبالغه و
دینت برانست خزان از روی اسوخته بسیار است که می شود تقیید است سابقه

نمیشود انتقام حکم با انتقام قید مذکور عقیده خود و نظیر این در تعریف آیت و ما یک لفظی است
لا یفرحون اذ نالت مراحمهم قوما و لیسریا زینا اذ انبوا **لَا يَسْتَعْتِفُونَ**
مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَغْفِرُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُمْ مَعَهُمْ اذ
يَلْبِثُونَ مَا يُكْذِبُ مِنَ الْقَوْلِ اینجمله حال است از منکران خوانا اینها صحران
و بنظر دینی من است و افراد کان خوانا لفظ بلفظ است و او معهم حال است از لا یستغفرون من الله
از یستغفرون غلظت نظیر مستغفر یعنی معهم اینست بر بر خود از مردمان پنهان میکند و خود را
و ندیده و ندیده و می افکند و بدین پوشیده نماید و کوشیده تها قضیه از خدای می پوشند و حال
که یو علم و قدرت یار است عالم هر سرانجام است و در ان احکام که ثبت میکند می اندیشند و
دعوی تبرکات و بر روی بردارند و تدبیر می بسیار سازند و بعد از آنکه و جزئی را از کفایت که خدای را
خشنود و بعد از آنکه و در ان نشود و **كَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا**
اینجمله تزییل است اینست است خدای بعلم و قدرت محیط بعمل این یعنی عالم است و احوال
آنها را و پنهان همه خبر میابد و سر او آن دادن تواند **هَآأَنْتُمْ هُوَ لَا جَادِلُ**
عَنْكُمْ فِي الْحَقِّ وَالذِّينَافُونَ يُجَادِلُ اللَّهُ عَنْهُمْ يَوْمَ
الْقِيَمَةِ أَمْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا اتم مبتدا است و لا و خبر مبتدا
برای تینیه است با اتم حال است معنی است بر طریق بدیع شتی یا مولات است یعنی بر
لین موصول بعد از اتم صلوات موصول با جمله خبر مبتدا است من یوال الله استقامت نکات
فما یستقام یعنی من و علیهم متعلق است بیک جمله است و استقامت به اوست سابقه و
علیه السلام را نمی بود از مجادله فانیان و این آیه است از مجادله از مبهت سایر مسلمانان است
المنش از پنهانان اینست که از جهت فانیان مجادله کردند پس خدای از پنهانان در در قیامت
مجادله خواهد کرد و چون خدای این ترا خواهد گرفت و در ان اعمال عفو است افعال خواهد آورد بلکه
نست که خواهد بود و یک از جهت فانیان عالمی و نکات برانست **وَمَنْ يَكُنْ لَّيْسَ**

اَوْ يَظْلِمَ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرَ اللّٰهَ يَجِدِ اللّٰهُ غَفُوًّا رَحِيْمًا
 در آیت سابقه بیان حضرت انکار معصیت و اخفا و ان بر می دارد در آن نوبت است در بیان
 اقرار بگناه و استغفار از آن روی نموده از جهت این مناسبت فصل کرد و با حرف عطف و در این
 هر که بکند بری پس آنان پشیمان شود و بخواند آخرش نشاید هر آنکه خدا را از این بزرگوار
 سوال بی کردن قسم بر نفس خویش بود و قسم بر نفس خویش باشد عطفی که بر دیگران است و بخواند
 صورت آن چه نوع روی نمی یابد میان اینان بقدر متعلق فحلت مغیر است از این
 برای زبان دیگری مراد دارند و از ثانی عمل بر برای زبان نفس خویش بنیاد از اول کلام
 و از ثانی کن و کبر و بهر دو متعلق استغفار دانسته و این بر دو قول معتبر بود که در این
 مجز و از کبر و منفور است استغفار محتاج باشد و مَن يَكْسِبُ اثْمًا فَأْتِهَا
 يَكْسِبُهُ عَلَى نَفْسِهِ اِنْ تَرْتِيبُهُ عَطْفٌ بِرُتْبَةٍ سَابِقَةٍ اِنْ تَرْتِيبُهُ اِنْ تَرْتِيبُهُ
 که بکند کسب از زبان نفس خود می پذیرد و کَانَ اللّٰهُ عَلِيْمًا حَكِيْمًا
 است این است و استغفار از آن همه گفتار استوار در گفتار و کردار همه چیز را
 باید و می تواند و مَن يَكْسِبُ خَطِيئَةً اَوْ اِثْمًا فَاصْحَابُهَا
 بِيْ يَأْتِ فَقَدْ اِخْتَلَفَتْ اَنَامًا اَوْ اِيْمَانًا
 سابقه این است و هر که گناه را بفروض کنایه بقصد کسب کند آن گناه گناه
 افکنده یعنی نسبت آن کسی که گناه کرده و نسبت ندارد و نسبت
 بر می نیارند چنانچه طعمه دزدی خویش را می رود و او را در همت نابود و او را پس بر دست
 کرده و بر او که بر خویش بایستد و نفیم بر گرفته و افترای غیبه به او داده و او را گناه
 بر دیگری بر بندد عمل خویش بر دیگری اندارد و او را بی حرمی متعلق است و از جهت
 صغیر و انتم یعنی کنه کبر و دارند و بی معنی هماغه بگردانند و بهت چنانچه
 چنانچه تیر و مجر و راغبان بود و این که غرض است می باشد نسبت باشد

و ان در آن زمان که می جاده و سهام است در شبهه آوردی و لَوْ كُنَّا فَضَّلَ اللّٰهُ عَلَيْكَ
 وَ رَحْمَتُهُ لَهَيَّتَ طَائِفَةً مِّنْهُمْ اَنْ يُضِلُّوكَ عَنْهُ
 پس بر علی علیه السلام است آن بضل و مفعول است بر همت بتقدیر برای آن بضل و باید و اولاً
 فضل الله علیه و رحمت تا آخر معترضه است برای بیان عصمت پیغمبر علیه السلام و تحقق فضل فدای بود
 اینست و اگر بر فضل فدای و رحمت او بودی و انما فضل و کرم روی نمودی هر آنکه قصد میکردند
 طایفه از مردمان که از به طعمه سارق می دزدید و میجو گشتند که از راه حکم حق که برات پیروی بودند
 در بعضی روایت آمده که در روایت در وقت اقیقت است که پیش پیغمبر آمدند تا شرط آله تبان را
 نشانه و غیر این است نه بیعت خواستند پیغمبر شرط قبول نکرد و دل بر اجابت ایشان نبود
 پیوستن و او را گشت و تقوی پیغمبر علیه السلام بیان بیعت است اینست چون بر تو فضل خدا
 و رحمت او بود اینان قصد حکم بچنان کردند بر برات سلمان سارق و بر همت پیروی صادق گوا
 دادند تا تو بر قدر نبوده پیروی حکم کنی و حیانت غیر واقعی او را در عقوبت افکنی لیکن قصد نکردند
 ایشان روی نمود از جهت آنکه فضل فدای و رحمت او بر تو بود و سوال لولا انفعالی برانق و ثانی از جهت
 او بود پس لولا فضل الله علیه و رحمت است طایفه منهم بضل و اولالت برانقا هم انزال از
 جهت وجود فضل فدای باشد و شک نیست که حکم نبوده از این است روی نمود اگر چه این امر انقضای است
 است ندارد و از پیغمبر صادر حکم نیست و کوانان نه کور بر پیروی سطور هم که سبزه نابود شد
 چنانچه از این خود را بر و کواهی دروغ بر سر تقدیر بر اقرار بسته گشته کواهی بر حال سارق و این
 می آید و از آن کواهی که موجب حکم شود نیست اندک اگر فضل فدای پیروی اینان باشد کواهی
 می کردند و پیغمبر را بر حکم بسته نبوده می آورده و مَّا يَضِلُّونَ اِلَّا اَنْفُسَهُمْ
 و مَّا يَضِرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ در آیت سابق از مسلمانانی که در برات سارق بودند
 پیغمبر انقیاسه اشغال پیغمبر کرد و پیغمبر انقیاسه اشغال را در نفی آورد و در این آیت بر تقدیر است
 و از آن است آن پیغمبر علیه السلام بر تقدیر کواهی دروغ وقوع حکم بران و انفسه و مضر است

و کاری کنیده است و بدانکه در تفسیر آورده مراد از معروف قرض است که قرض نیز بمعنی قرضه است
 بود و اگر او یا صدقه من سبب باشد بلکه قرض دادن را بهتر از صدقه دانند که در غرض است که این
 است بدو حاصل میبارند و شکرند که سبب شده او عیب ندهد براندازد که بود و قرض من صدقه
 صدقه رسد و مال در هنگام طلب باقی ماند بعضی از صد و واجب مراد گویند و از معروف قرض من سبب
 و در حدیث است که این اوم کلمه علیها لا اله الا ما کان من افسر معروف و انمی غرض منکر از سبب کلام
 ادبی هم زبان است نفع او نیست که کلامی که قرض امر معروف یا تنبی منکر بود یا ذکر غرض منکر بود
 و قیاس لغوی و یا باشد زیرا که خراسن سه نوع کلام معصیت یا مباح بود و در معصیت بزرگای است که
 نفوذ قیاسی است و یا باشد که در حدیث آمده که مردی پیش سفیان بن عیینه ایچینیت سبب شد
 و در آنرا از پیغمبر عیب پیدا شد سفیان بنی الله عنه موافق ایچینیت است یا غیره که نیز در حدیث
 بعد از معروف او اصلاح بن النکس و سوره و العصران الا ان لعلی خسر الا ان الله بن انوار کلام
 التسلط آخر سوره ذکر کرد و برای قیاس معقول حدیث مذکور نظم فراتراحت است و من
تَفْعَلْ ذَلِكَ اتَّبِعَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ
أَجْرًا عَظِيمًا **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ**
 و هر که بکند کار نیکو را یعنی را کشتن در خیرات نیکو سازد جبهه مبتل خوشنودی و نیکو
 پس انجام بدیم و را اجر عظیم و توالی فیم فی الله السلام اما الاعمال البیات و بر فیه و
 غایب غیر عاید است بر خوشی و نفع اینست پس سرانی بدینند و برقرات و التفت
 مشک و التفت قیاس و قیاس عظیم است با سواد سوی خویش انجمله تیر سبب است
 را کشتن یا بر نفع امر معروف است و همچنین بر تفسیری که است بر سواد بود و
 موجب نیز تبه فعل او بر طریق اول خبر بود و خبریت فعل سواد بود که با تبه و نیت
 بود انجمله غایب تیر سبب است با سواد التفت تیر سبب است و من تشارف
الرَّسُولُ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَكْفِي عَنْهُ

سَبِيلَ الْمُؤْمِنِينَ تَتَوَلَّىٰ كِبَٰرَهُمْ فَتَنِيمُهُمْ
 الرسول از عطف است بر من کبیر خلیفه او انما الایة و مغرانی که در بین نه امده میان دو کلام متصل
 شده است اینست و هر که بغیر از بس انکاه شده مراد ماه راست و معلوم شده مراد این نوعی است
 شود و غیره راه پس روی کنده یعنی بر غیر خبری که هم مومنان برانند اتفاق انرا حق می باشد برود و غیره
 مومنان را متابعت کند روی و را اینهم او را در آخرت سوی کسی که آنرا دوست داشته و بیایم در آخرت
 بر کاری که محبوب پیدا شده است که کفر و عصیان مخالفت بغیر مومنان او را عقوبت آن کتیم و در این ان
 و او را در دفع در آیم و در مارا رساند او بر آیم **وَسَاءَتْ مَحِیرًا** **انجمله تیر سبب**
 غیر سبب بر من است **معنی** اینست و در دفع جای بازگشتن بدست چه غلبه ای بدست **سوال** را
 تا فعال در است فاعل او و اللام با مضاف سوی را اللام یا ضمیر مبهم مفروضه منصوبه بود است
 سوی ضمیر مبهم بر طریق نه نیست چگونه روا باشد **جواب** تواند بود ساد که تا فعال دم بود معین
 مندر داشته و ما و تصرف است از دست و پس و سیر و می آید حکم او بهیو سایر افعال مندر داشته و ساد
 که در جمله و ساد است **معنی** این قبل بود قاعه بودن و اللام و غیر مضاف سوی و سلام و غیر ضمیر مبهم وار
 تیر و **وایت** کرده اند این است در نشان طبع ساق نازل شده و در قضیه او فرو داده و بعد ظهور تیر و
 که کفار بوسته انجا نیر دل برزدی آورده و همین کار اختیار کرده و بر وایتی در حفره دیوار سنگی
 که در کوه نشسته و قرار گشت و بقصه و رسوائی بوست اهل کلاز جبهه انگار و بدینان بوسته بود که نشسته
 در مانند کان دیگران در کشتن او را فتنه گشته تو برع کردند و ایا قافله شام بیرون آوردند از قافل
 بیزی در دید و محاسن بدست آوردند سنگ را کردند و بهیو سواد و تیر سبب است و تیر سبب است
 آن می نمود و تیر سبب است و بدین کران زد که بدان حدیث است و بعد کوشید که روی قیاس از تیر
 اندر سلمان نه ندانم تر شده و بلکه فرستاده بین ایة و نشان این ان فرو داده و در سبب است
 نازانده هر چند که این و موردی مخصوص دارد است و می لغت بغیر مومنان بود و بوسته و التفت
 غایت تمنا و ال بر مخالفتی بود و تیر سبب است و تیر سبب است و تیر سبب است و تیر سبب است

انکه میباید بدینسان ترا آنجه تقدیر کرده است ضایع نماید این از مهر و نفقه و زیاده و غیره بکشد
این در تقدیری که جمیل باشد و اغراض کمین از نکاح این که بر تقدیر که قیم بودند و آنچه را از او
کرد و بشود در کتاب بکشان صغیف از آنکه یوسفکم اندر اولاد کم باطلای حوینش مغیر و کبر
منازل است و آیه و نیش الدین لوزر کوانم فلقم ذریه ضحاک فاقوا علیهم و آنچه خوانده میشود در
در کتاب در ایستادن میان لعل بجوایت و اتوالیتی می سوالهم و لا یقیدوا الالباب و البواب
و اتوالیتی می فقی ایا یقوا السک و یعنی ضایع بیان حکم میکند و ایات قیم وقت رتبه و نیزین
میکند و آنچه را از او کرده میشود و حق زمان بقیه وقت و آن درون زمان می آید و آنچه را
کرده میشود و مستضعفین من اولاد انما و او در حق زمان روح نایدید و بدین آیه
اگر چه در حق زمان بقیه است می آید بدالت می آید چه طویل یا بزمان از جویت و باینان
حق بکشان صغیف که ضعف موقت دارند لازم آید در حق زمان که ضعف دائم دارند لازم باشد و قوام
بود که باینان علیکم مبتدا بودند و الکتاب خیر باشد و جمله قمره و فی الیتامی الس و بدل از زمین باشد و قوام
بود که باینان علیکم و او قسم باشد یا تیار در محل و بود جمله است میفرماید باشد و فی الیتامی الس
بدل از زمین بود بدل بعضی از کل و المستضعفین من اولاد انما عطف بر تیره و تیره و بدین
احوال و عار واجب نبود پس عار بود که عطف بر تیره و تیره و بدین الیتامی الس و بدل از زمین
در حکم عطف و بدین المستضعفین من اولاد انما بدل از زمین و بدین الیتامی الس و بدل از زمین
مستعدیت و بودن بدل شده حکم تیره و تیره و بدین الیتامی الس و بدل از زمین
بر جهت بدلیل عطف لازم نباید اگر عارفی زید ابوک و عمر و کونید عطف کردن و عمر ابوک که بدل
ست جایز نباشد اگر چه و بدیل از زمین نمیتواند بود زیرا که معطوف بودن ابوک که بدل
احوال است نه اعتبار بدلیل نباشد که گفت جانی ابوک و عمر و بدین صاحب کتاب
آیه فلفا و اطعام عشرة مساکین من اوسط ما تطعمون الیکم و کونتم باعطف بر اوسط
فطعمون الیکم و او مایل از اطعام عشرة مساکین نباشد اگر چه کونتم باعطف بر اوسط

انعام عشرة مساکین ندارد و چه در میان این ملاسب می بنماید و ما تفعلوا من
خیر فان الله کان به علیما این شریعت تدبیر است و تا کید جزا و است
عنه ایادش و ماری بر وجه و کاد و استواری است اینست و آنچه از این کینه بدست خدا
است و اندر و ثواب آن بر شمار سانه و ان امر که خافت من بعلمی
نشی ان اعرافا فلا جناح علیهم ان یصلی الیهما
صلی علی الصلح خیر صلی مضارع معروف و باب تفاعل با دعاء تاد صا و
مضارع معروف و باب تفاعل خاتمه و معنی بر صی آن دانسته امره فاعل فعل موزون است منفرت
بفعل مذکور است ای و ان خافت امره فاعل نشوز او و اضامن مفعول است مرفعت رانم بعلمها حال
زکرت خوه و تواند بود و مفعولها مفعول فاعل نشوز بعلمها و اعاضا و جمله شرطیه مذکور است
بر جمله اسمیه که مفعول فاعل و بدین میو این سخن اینست و اگر زنی از نشوز شوهر خویش یعنی نشوز
دور بودن و باز داشتن نفس و نفقه ببرد و بسبب لغوی از بسبب وقوع آن که از خویش نفس و
عطف شوهر بر اینها حد و نصف امتناع در بیعت و بیعت که مانع است تا بیعت یکدیگر بسبب
بیعت برین و توبه و که میان خویش صلح کند و در این باب تفسیر است از فراق و فراق
نویز است اتفاق است یا آن بود که هر کس بدین می یار ترک ضایع خویش کند در دنیا یا
کرد اندک نزل آید در حق خود زن را فوج بن فدیم که از فرزند بسیار دارد و بزرگ شد و آیه که نشوز
زین و بدین باز آمد رافع خواستنی جوان بگوید و او صادق گوید خوله در یافت در راه صلح است
گفت مرا طاق مگو و مفارقت منم بخود نفقه بکشان بگذارد و فرمایش خاتمه منم بسیار و توبه زنی که بخوا
زدی خویش اگر کونیت منم بر سرده روزی بآن مقدار که ترا خوش آید بر افتیار خود دارا که گفت
بن بر علیه السلام برسم اگر این نوع را باینکه بکنم این آیه در حق او وارد گشت و این نظم در حق او بود
بزرگ امام ناهد قصه حوله مذکور در نزول آیت و یقینا که الف فاعل اسمیتکم منین او رده و در
نشان آن بیان کرده یا و لیست از مایه علیکم فی الکتاب و الیتامی الس و اللاتی لا توتمنن ما کتب لهن

روی خواهر نمود جمله لایک العبد المذنب و در آن ذکر کافران معترضه و در روی کوهین و تیره
 کسی سببی و اذن بشکایت از تعدی بر وجه غیر از ذکر کردن و ضمیر آن کوهین منقذ از ذکر
 مسلمان حاصل شود و معذور داشتن مومن در شکایت تعدی ایشان ثابت گردیده است
 غرض اصل اشکارا کردن بدی که دست ندارد چنان کفار در دین و دنیا زکار باشند بر تنوی کفر
 و بر روی از نوشته غیر دستحق و عیدان الین کبیر ان اشبع الفحش فی الدین امنوا فعدوا
 فی الدنیا والاخرة سازد و در ورطه تادیب و تقریر حکام امانت در علیه ذکر بدی که اشکارا
 تحقیق علی است که خلق نبسته و در دل خلق محمول دشمنی بودند مگر جز آنکه مظلوم بود و ظالم
 عیدی با وی شده باشد یا گویند یک مظلومی که شکایتان سببی و حکایت از بدی ظالمان کند و ظالم
 و استعانت و ظفر در دانت و نهاده بود و دید کردن و اکت و بلافاصله پیش از بدی و نهاده
 و دلم نبود و بطنه غیر حق مظلوم است مکافات نسبت نیز جانزدانند و این را از باب دفع اوی
 مناعه در جفا خوانند بنظر طائفه که نسبتی موجب عداوت و زیادت برستم با وی بود و در حدیث است
 ما قوا فعل السادی حتی بعدی المظلوم در کتب فقه آمده از اسوت اهلان فقه و نهاده
 مکافات رستم جانزدوی صحت تعدی بر آن روی نمودی جواب تقریر مذکور از جهت حرمت
 محسوس فقه آمده با اعتبار روی و مکافات در جفا و یکدیگر متوجه نشد و این بر موجب است
 مذاق حکم صمد و در بود پس لازم آید از مظلوم جبر بر مجبور است باشد و جبر سببی مظلوم با ظالم او
 الباب در جبر موارث نه در جبر استجاب جواب نفی محبت در عروت خاصه در این مجبور است
 کل انیم اسامی بعضی بود بعضی بعضی العبد المذنب و الاظهر من ظلم فی الدنیا و الاظهر من ظلم فی الدنیا
وكان الله سميعا عليما این جمله تدبیر است اینست و نهت خداوند شنوا
 یا اینکه بگوید بشنود و دانست از اینکه کسی بدی و نیکی کند بداند ان تدبیر و اخیرا
ان تحقروا او تعصوا عن سورات الله كان عسوا قديرا
 ان تبدوا من طریقت خود و انرا فان الله كان عفو اذیرا تعصوا و ان تبدوا من طریقت خود

خبر از تحقیر ان تعلوا عن سورات الله كان عفو اذیرا تعصوا و ان تبدوا من طریقت خود
 در استقام بود ذکر تعدی برای دفع این و هم بر وجه تکمیل وی نمود مظلوم با ظالم معامله انواع است
 شکایت از ظلم و انقیاد از حکم و طاعت حکم دوم بر حکم و عفت غریب است که یعقوب بنش آمدن و در مومن ظلم و تعصا
 بنده و من سیم بر حکم حسن الاضراسا و الیک باطن بنش آمدن و بقای بدی یکی کردن چنانچه قایل کو
 که بر تکیه است اما که حق با بدیها گردیده گردیده و بدیها نگویند کهیم چون در است با بدیها در اول
 و حکایت یک سببی و بدیها عین شکایت از ظلم و تعدی است باذن و امانت ذکر کرد و انرا از جهت
 و زیادت بیرون آورد سماع منتظر بیان مرتبه دیگر گشت در جمله ذکر ان بر وجه استیفاء است
 است اگر نیکی از حق سببی کنند یا نیکی از حق منان آید یا اگر نیکی کنند سببی شش نیاید از بدی کنند
 صورت خود را که شش نماینده خدای شمار اینکی و بدیها شش نمایند عفو کنند زیرا که خدای مت عفو کننده
يَذَرُ خَلْفَهُمْ مَذْجَةً إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ
يُنَادُونَ أَنْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ
نَحْنُ بَعْضٌ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَنُكَدُّ وَنُكُفُّ وَنُكُفُّ وَنُكُفُّ
بِأَنَّ ذَٰلِكَ سَبِيلًا أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا جمله يكفر و ان
 در جمله مظلوف است سوره الین است موصول با جمله است و اولیک مرفوع المل با جمله است هم مرفوع
 است الكافرون فخر شده است جمله خبر ان است حق مصدر است مفعول محذوف و ان تقدیر حق نه القول حقای
 است ثبوت از باب زیاده اقامه تا گویند مضمون جمله سابق شده و چون در آیت ان المنافقین ذکرت
 لا تظلموا لانی و ذکر من نقان کرد و در تن این در بیان آورد و بدیها است که سماع حکم بیان که و ان
 که در کفر خود را می پوشانند و در مجامع و مکان می گویند بدیها گشت و از ان ان است است
 بیان حکم انین جبهه من ان مولا و الکفر من الجاهلین غیر المنافقین گفت این آیه برای بیان است
 در حکم ان ترا بر وجه تاکید ذکر کرد و کافران انواع آن بعضی کافرانه بخدای و بعضی بدیها
 آیه و ذکر ان که بدیها عالم را قید گویند و مستغنی از مؤثر دانند قایل بود و الله اشهد و در سوره

لهم استند است برای استند کردن دعوی قتل عیسی خطا و دفع بر همه وقوع کذب است
 چون بدگویند کان عیسی و میریم بدعا عیسی سخ شده عدوت کافران زیادت گشت و بعضی در دل
 این با فزونی بپوست قصد عیسی کردند و دل بر گشتن او آوردند در شریعت اوقات با کفار بود
 عیسی احترام از این ان سوای نمود در خانه بت گرفت قصد کردند روی بدانی نه آوردند و این را
 آمدند گفتن در آمدند جبریل علیه السلام عیسی ابراهیم را برد و میلان فرستگان برای او آوردند
 غروب است بر روی او و کرد ایند بطبع ملک رسانید ارضی بود سماوی گشت از هر جهت
 بپوست حق سبحانه و تعالی در چو فرستگان بر همان آوردند او را میان و فرستگان رسانیدند که در گوش
 طیاران کشیدند آن محل که عیسی صلوات الله علیه بود و از این سوی آسمان نهفت نمود و بعضی گویند
 او بودند و در گشتن او بعد از آن که گشتن می نمودند یکی از جماعت در نظر این گشتن که
 او عیسی است بگشتن و در این دن بپوست جماعت مذکوره پیروان آمدند بر مردان ناقص عیسی
 این میریم رسول خدا گشتند اینست عیسی گشتند اند و بر او را کرده اند لیکن اینست که
 تشبیه قتل عیسی تشبیه کافران و واقع شده است عیسی بر دیگری تشبیه این و آن
الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَقِيَ شَاكُّ مِنْهُ انجم سید عطف بر غلبه
 سابقه حال است یکدوازده تن که مدعیان قتل است بر شک نیز بعد دعوی چنین گشته
 و دعوی چنین منکر گشت لیکن دعوی یقین و انکار شک بر این داشته در دین و فقه
 قضیه شک می یافتند می گفتند اگر عیسی گشته ایم باز ما کی است و اگر با عیسی تشبیه می نمودند
 چرا تشبیه با کد گشته می شود و تعالی جواز این کرد بقیه در دست شک و در دین
 حقه بر این در قتل و دعوی یقین میکردند و در شک کردن خویش است و بعضی می نمودند
 انجمه با ذکر و موکد بگویند او که اینست بدستی آن که در قتل عیسی اختلاف می نمودند
 بر آید در تن عیسی در شک بودند صورت واقعه می گشتند و میان خویش می گفتند اگر این فتنه
 است یا کما تشبیه کردیم عیسی چراست و می گفتند من مقول می نمودم که عیسی است و این

در نظر با مجبور روی عیسی است چون این دو جهت مختلف می یافتند لاجرم سوی ریب و شک می گشتند
 و گفته اند تشبیه عیسی تشبیه کافران و تشبیه کافران تشبیه عیسی بود و تشبیه عیسی تشبیه کافران
 و اندازند از زمان بر دل سوی آسمان که قولی باز ماند از یقین است ممنوع می دارند **جواب** دیگر
 تشبیه در روی مقول تشبیه بود در نظر این تشبیه عیسی می نباشد و ممنوع بود تشبیه تشبیه
لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا أَتَاعَ الظَّنَّ این تشبیه قطع است زیرا که اتباع ظن
 و ظن علم است و محله عالم به علم مقرر است محله سابقه را زیرا که نفی علم و اثبات شک است
 است مراتب از علم به ولیکن اتباع همان ثابت است چنانچه در این ان اتفاق علم از تواتر
وَمَا تَقُولُوا لَقِينَا بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ الی سالی انجمه که از و ما قیلوه
 است برای تاکید و مقول است از باب غرضه سوطا یا حال است یقین منع است بمضمون نفی در سوطا
 بر وجه شایع باعمال ثانی و حذف از اول ای اتفی قتلهم یا انما یقین و اتفی قتلهم حال کوثریم
 باین تشبیه و اگر متعلق فعل دارند نفی متوجه سوی قبله شود اصل فعل مثبت باشد و معنی این
 که نفی متوجه سوی مردود دارند و طریق الیسا لون ان سل الی فایده اندای نیست منم سوال الا
 انما قتلنا سالی نیست منم قتل و لا یقین و بعضی گویند در آیه تقدیم تا غیر است ای قتلوه بل رفعه
 یقین است اینست تشبیه اند آن عیسی را یکدوازده تن که مدعیان قتل است بر شک نیز بعد دعوی چنین گشته
وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا انجمه سید است اینست دست خداوند
 تشبیه با کد تشبیه عیسی تشبیه کافران و تشبیه کافران تشبیه عیسی بود و تشبیه عیسی تشبیه کافران
لِيُؤْمِنُوا بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ لان فایده است الی یومین جواب قسم محذوف است تشبیه
 وقت مرگ است محذوف من اهل الکتاب خبر تشبیه است ای و من اهل الکتاب الی یومین و من اهل الکتاب
 موزه و خبر یومین بناید بر اهل الکتاب است و خبر به تواند بود که برای خدا می تواند بود
 باز از این بر محمد رسول الله باشد و جماعه عطف است و ان الذین اختلفوا فی الذکر است
 اینست تشبیه از اهل کتاب به یسوی می گردین صفت هر آینه پیش از مردن خویش بخدای ایمان دارد

فی الباس، والظفر، که نشسته و در سوره بقره رفته و که از اقام المؤمنین غایتش رضی الله عنهما
 که سه محل در قرآن خطاب است افند یکی والمقیمین الصلوة دوم والصابرون والنفاسی فرقان
 الذین آمنوا والذین هادوا والصابرون والنفاسی سیوم ان هذا لسحران وابتاهت فیه
 که که قواعد نمودن این باخی الف قواعد و نحو آنند علی الخصوص قرات متواتر مکتوبه و مصحف
 آن میگویند بیان اید و اقام المؤمنین غایتش رضی الله عنهما خطبه از جهه نوع واقع شود و بی
 در مصحف آن لفظ را چگونه ثبت کند و تابعین و تبع تابعین ملغیا غیر سلف هم قیود آن جزو نهند
 تجلیه آن را رواست و در اقام المؤمنین غایتش رضی الله عنهما افراست که فصل تجلیه اقام المؤمنین
 رضی الله عنهما خبر واحد و نقل والمقیمین و کتابت او در مصاحف متواترست خبر واحد و نقل
 نقل والمقیمین و کتابت او در مصاحف متواترست خبر واحد و معارضه متواتر شود و خبر واحد
 بنود والمؤمنون یا زکوة عطفست بر المؤمنون یؤمنون و غیرت بیان این باقی است
 جنبه اعینی المنکر و المکرع و جوان عدم و کتابت برای عمل است بعد از اسخون فی احوال
 یؤمنون یا زکوة و ما انزل من قبلك ذکر عمل کرد و از جمله اعمال صوة و زکوة و اولی که
 صلوة اهل عبادات بدینست زکوة اصل عبادات عالی و عبادات دیگر بدین و منی از این
 ذکر اصل ذکر جمع است بدین صوة ذکر صلوة مذکور ذکر همه عبادات است بعد از ان و المؤمنون بدین
 کرد که جامع است بهم انواع ایمان ما جمیع ایمان بخدای ایمان نبات و صفات است و این خبر
 خدای و کتابت او و بجا میران او با اعتبار اضافت مذکور در این است پس بدین
 ما بعد از ایمان کتابت تعمیم بعد از تعمیم بود بعد از ان و الیوم الآخر برای این روز قیامت
 روز جزاء ذکر قیامت است ذکر کرد و ان روز را که روز یکایک است با روز یکایک است
 تعمیم در میان آورد و یک استبداد و هم استبداد و هم استبداد و هم استبداد و هم استبداد
 مرتب و هم بدین معنی خوانند و معنی آن دانند و تواند بود که اولیک از کلمات است
 منسوب بفعل مخدوف بر غیره و غیره بقدر سنه اولیک است و در سنه دوم

بنابر جمله مذکوره اسمیه با تعجیل غیر متبدا و اول یعنی و اگر اخوان با معطوف است و بود و جمله
 بنابر سخن آخر تکمیل است که در جمله سابقه مذمت اهل کتبت و کتبت ان در میان آورد
 مومنین که مراد کتابت بر همین صفت است و در جویندست اند برین است که اگر فی حق ان و هم کرد
 جمله با بر سبیل تکمیل آورد **اینست لیکن کتبت** یا که اسما در علم اند صاحبان او را که فهمند
 و مومنین که ایمان آورند بلاجه فرستاده شده است بر توای محمد یعنی قرآن و بدینجه پیش از توای
 زکوة و انزل و نور و جز آن و بیضا میران که میقیم صلوة بودند و در اقامت صلوة عهد می نمودند
 و زکوة دهندگان بنما و در قیامت بیان آرند کان یا کونیدک نیکم بقرآن و کتبت که نشسته ایم
 بر آنند با مقیمان صلوة یعنی یا ان سفایر و سلیمان و دیگر که نماز بر پای دارند یا کونید محصل
 سکون میان مومنان کتبت که نماز میکند و اداست و اقامت نماز دارند باقرین نماز است
 یزید و ذکر او بالرفقة ان ای محمد و و بانند هم این نماز اجر عظیم و توانی نشسته **ان**
اَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَلَامًا اَوْحَيْنَا إِلَى نُوْحٍ وَ الْبَيْنِ مِنْ
لَقَدْ وَاَوْحَيْنَا إِلَى اِبْنِ اِهْمَرَ وَ اسْمَاقَ وَ كَعْقُوبَ
وَ اِسْمَاقَ وَ عِيسَى وَ اَيُّوبَ وَ يُوْنُسَ وَ هَارُونَ
وَ سُلَيْمَانَ وَ اِذْ نَادَا اَوْدَ نَزِيْرًا اَوْ سُرُّسَلًا اَوْ قَصَصًا
عَلَيْكَ مِنْ قَبْلِ وَاَوْحَيْنَا إِلَى اِبْنِ اِهْمَرَ وَ اسْمَاقَ وَ كَعْقُوبَ
اَللّٰهُ مُّوَسِّئُ كَلِمَاتٍ اَوْفَوْعَ خَاسِمَ بَقْمَ رَاصِدَ رَوَافِقَ اَسْمَ صَفَتِ اَنَّهُ
 کرده اند چون جودان گفته که آیات متفرقه که می آرند که خدای بخشدایم از تو
 بنابر این گفت جنبه موسی فرود آمده بود فرود آید حی سبانه و تعالی آیات پس در کتابت
 از او بسیار دیدیم و جرایم این بشیخ و او شنید که نشسته و ما انزل الله علی من مرشد که نا بود و
 از اینست گفته این آیت در و انان نازل است و نظم مذکور بود و بدینست چون بخند
 و انزل الله انزل من من گفته بودند در حق بشیخ و در ان نزل کتابت بر بشیخ می نمودند جمله

هم

کلام ترقی ادنی سوی اعلی بود از قبیل قل ان لمن یشکک البیوع عنه اللوریر و الا اذین یشکک
سیر فضل خواهد ملک بر خواص بشه آید و آن موافق مذکور است که ناید جواب از
میان اهل سنت و جماعت در باب فضل خواص بر خواص ملک در فضل مطلق است آن
فضل مقید بعضی را بر بعضی محقق است فرشتگان ابا اعتبار سکونت در عالم عروج و
جسیت بر طافت و خلقت بر لطافت و کمال قدرت و قوت و الشیخ و تلمیل و در
طاعت و عبادت پروردگار جلیل فضل متحقق است با واقع کسی مخالفت نتواند کرد
و صدق را انکار که نتواند آورد و ترقی سوی اعلی با اعتبار فضل فرشتی بود بابت
فضل مطلق بابت سوال دیگر آنکه از فضل عیب بر افراد فرشتگان ثابت است اما از
مذکور با اعتبار اجتماع این از ثواب است و جازان یکدست عنه الاجتماع مالم یکن عنه
عدم کفوی الجبل خوب دیگر آنکه چون کافران عیب را بر خدا می گفتند و فرشتگان
و خضر خدای میدادند و کفر فرشتگان بر وجه تمیز باشد چنانچه گویند فلان لایسکف
المیبع عنه السلطان و لا غیة از باب ترقی از ادنی سوی اعلی می شود و من
تَشْكُفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ يَشْكُرُ فَيُشْكِرُ
اللَّهُ جَمِيعًا این جمله در مثل است معنی اینست که آید از عبادت نه است
استکف کنند و از پرستش او استکبار زنند پس زود بود که مذکور شود
مردمان را سوی حساب گاه خود شمر کنند و مستکفان با فرشتگان قَامَا الَّذِينَ
آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ
وَيَذَرُهُمْ فِي فَضْلِهِ وَأَمَّا الَّذِينَ لَا
يُشْكِرُوا اسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا
وَلَا يَجِدُوكَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا يَخِفُ

این شرطیه با معطوفات خویش معین مومنان صانع مستکفان در حشر سوی حساب
نقیم است میان مومنان و کافران و معامله بعد از شتران و جمله و لا یجدون عطف است
بر فیضی هم و آن خبر است مرا الذین استنکفوا که مبتدات معمله عطف است بر شرطیه سابقه
سول و جمله و من یشکک عن عبادته و یشکیر فی حشر هم الیه جمیعاً استنکفان و شکیر
در حشر مع گردیده در تقسیم مومنان صانع را در آورده مومنان صانع داخل مستکفان نه است
در تقسیم مستکفان بگونه در آید جواب صد کلام محمول بر مذکور معطوف در اندیشه
و من یشکک عن عبادته و یشکیر فی حشر هم و غیر هم مبتدات تقسیم مستقیم آید کمال
روی ناید باینجه ترکیب مع الامام الموارج فخر لم یخرج علیه کناه و جمله و من یخرج علیه کل
بر محمول بر مذکور گفته اند و از اشکال نقض حجت اند و اگر فاما الذین استنکفوا
عن الصالحات معنی تابوا و استنکفوا و استنکفوا انصالحات بعد استکفانهم و استکفانهم
بود و اما الذین استنکفوا و استکبروا فی حشر هم غلبا الیها یعنی و اما الذین و اما الیه
الاستکفان و الاستکبار را نه در تقسیم اشکال می شود و سوال وارد نشود معنی
اینست اما از حشر کرده است کان ایمان آوردند و اعمال صالحه کردند پس خدای ایشان را
از برای ایشان نام و بفضل خویش در توانجا ایشان نیز آید و اما انانکه از عبادت او
استکف کردند و از پرستش او استکبار کردند و بران مانند و تائب
نشند پس عذاب کنند ایشان را عذابی دردناک و بسیار و ایشان را بر هم و یک
دنیا نه برای خویش دوستی نه باری دهند که از عذاب مانند و از عقاب برایشان
سازند یا ایها الناس قد جاءکم برهان
من ربکم و انزلنا الیکم نوراً مبیناً
در آیت اما او مبینا الیک خطاب بر پناه بر او بود بر کزیدن کجی و برگزیدن بنیوت
و مطلق و شریک او با سایر بنیادان بعد از ان در آیت یا ایها النسر قد جاءکم

مسلمانی و او را هلاک افکنده روایت اول موافق لفظ قرآن است این امر و هلاک نیست بلکه اولاد و یا اخت و یا
 مادر که نسبت بر او است و بر روایت دوم این جواب از باب سلبی یا غیره یا تطلبی غیره و از اسلوب عام
 بر طریق یس که نوبت غلبه الهیه قلی موافقت لفظ **سوره** اینست از قوامی محمد و مانع است
 کنند و در میراث کلام حکم شرع بگویند بگوای محمد فدای در باب کلام بیان حکم میراث میکنند و این
 شرح میدهد اگر مردی هلاک شود که او را فرزندی نبود و مرد او را خواهری مادر پدری یا پدری یا برادر
 خواهر یا نصف متروک آید و اگر خواهری یا برادر یا برادر بر حکم تقصیر است مال او شود و آن
**كَانَتْ اُثْنَتَيْنِ فَلَمَّا التَّالِثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَ اِنْ كَانَ
 لَخَوْءٌ رَجُلًا وَ نِسَاءٌ فَلِكُلِّ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ**
 عطف است بر شرطیه سابق و تعقیب بیان است یعنی بیان آیت است و این بیان جزو است
 او مقید بر عدد است بقطع نظر از صفت صغری و کبری و غلبه این است اعمالی و جزائی و رجال و نساء
 است از اخوة و اطلاق اخوة و رجال و نساء بر وجه تعقیب است و این شرطیه عطف است بر شرطیه سابق
 اینست و اگر خواهران کلام دو باشند پس این از متروکه و اولثان می باشد و اگر باشند دو مرد و یک
 پدر مردان و زنان یعنی برادران و خواهران بر حکم لایزال که مثل حظ الانثیین است که بیان
 این است که اگر در میراث بی نوع نباشند **يَتَرَكُ اللَّهُ لَكُمْ اَنْ تَصْلُوا اِنْ تَصْلُوا**
 ای التصلوا یا خدای من بگو که اگر همه ان تصلوا و جمله تیر بیان سابق است اینست
 میکنند حکم یا خدای برای شما تا که از شوی یا از جمله تا خوش آمده که اینست و اینست
فَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و این جمله تبدیل است اینست و اینست
 و اینست هم بر نه و اند و هیچ چیز بر و مخفی نماند چون در سورت ذکر است منها رجال اکثر و نساء
 سورت ذکر میراث رجال و نساء و این را صفت است به الاطراف گویند و با و نساء
 تمام بگویند و بدانکه سوره یا جمله بیان الله لکم ان تصلوا و الله بکلمه تبدیل گردانید و بیان
 علم علام الغیوب به چیزها با تمام بیانیه ال بر تمام کلام است و اینست و اینست و اینست

و ختمی متخمس است و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و الیه الا اله الا هو ربی تو کلمات علیهم و اینست
مَا يَلِكُ که این سورت مایده گویند از جمله الکلمات اللهم ربنا انزل مایده من السماء تکون لنا عیاد
 الاولی و آخری و آیه مشک و نزقنا و انت خیر الرازقین درین سورت است چون درین سورت ذکر
 مایده بود این سورت مایده نام گردند طایم نمود **سوال** در سورت مذکور بسیار خبر مذکور است و در هر
 کس از بابی است و وجه تخصیص این است سورت مذکوره سوری مایده است و تعیین این است مذکور
 بر وجهی است **جواب** تخصیص بعضی مذکور است در سورت است و سورت سوی آن از جمله است که اگر
 عجیبی بق عادت است چون قصه بقوه در سوره بقره و قصه آل عمران چون خلق غیره به بر و ظهور و عی
 قدرت در یم و جز آن در سوره آل عمران یا از جمله است که می سورت در قصه است و سورت سوره یوسف
 یا اکثر سورت و بیان احکام است چون سورت و این سورت با سورت است که آخر سورت است
 در نفس عمل کتب بود و اول این سورت امر بوقایع و عهده و سورت در سورت تحریم طبیات بر طایف
 و نسیان عهده کرده و درین سورت ذکر احکام میبایم برای و بی کنند کان عهده و الله اعلم و بدانکه
 این سورت و ابتدا سورتان و امران این با این عهده و بیان است که در و عهده مذکور و بدانکه
 در و امر و انواع تکالیف شرع بجا میبر علیه السلام و بیان آورد و تا آخر سوره جمله متضمن بیان عهده
 و نسیان سورت و بیان امر کرده است مذکور است و نسیان ایها الیمن استوا برای تا که نسیان بکار
 بروت تا الله علیه ایها الیمن استوا است و اینک الایه ذکر کرد و بعد از قصه علیه السلام بر وجه
 نسیان بعد سوره را جمله الله السموات و الارض منیل گردانید تبدیل مذکور این سوره ایها
 سینه مقاصد سوره بیان عهده و نسیان ذکر احکام و نسیان و تحریم و نسیان است جمله های کلام
 اگر چه اینست و مختلف از جمله ایها الیمن استوا است و اینست و اینست و اینست و اینست
 مرید و مقصود که مقرر دیگری است و اینست که در میان جمله مذکوره است که میان کلامها متصل واقع شده
 و اینست و اینست در جمله های که آید ترش است و عهده بیان روی نسیان و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

از شعار برآمدن ساسی است که از عهد ابراهیم صلوات الله علیه آمده و بجهت مامول شدن و انچه
بمطوفی تفریش عطف است بر شعار امدای الما تملوا الشهر الحرام الی اخره بیتیغوان بتمسک
حال است از ضمیر آتیه و در تفسیر آورده که بعضی گویند این آیت که است منوع نیست زوال آیت بوده
از عهد یغیا برست معنی الله علیه و هم تا آنکه آیه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت نعمتی علیکم در روزی
پیغمبر صلوات الله علیه و سلم احداث رساند که دست عطف فرمود بر آیتی در منوع نیست که در روزی
معنی است بطلان آیت منوع است کفران از شعار هر چه منوع شده و بایستد ایضا باین
ان المشرکون نجس فذا یقرؤا المسح الحرام بعد غامض نه منوع آمده حرمت قتل در منوع نه منوع است
قتل منوع گشت و همچنین بری و قتلای که کفران کردند و کفران که قتل است از منوع نه منوع
برین طریق منوع بودن آیت است محقق است قول کس بیکم میگوید بیکه منوع است
اختلاف مذکور برین بر اختلاف در معنی آیت است محکم گویند از آیت مذکور این معنی مومنان قتل
شعار ضلای را و اندازید و باز داشتند مسلمانان این ساسی بقطع طریق بر کفران که این طریق بر
وسلای را از مناسک باز دارند ضلال میدارند که شهر حرام یعنی فی القعه و ذی الحجه و الحرم حرام
ضلال دارند و درین ماهها شنبال شده دارند و ذی القعه امیندگان بی گناه میمانند و در ذی الحجه
چهار ماه و در کفران آرام و قرار بود و در رجب قرار حجابیان که هیچ باز نماند و در ذی
حجابیان که بر کفران در دل بسته اند باشد و هدی و قتلای عوی و قی حدان نه کعبه بذر است
طریق بعضی مشوید این عمل باطل است پسندارید که آن از طریق بر و مسلمانان را از حج باز دارد و بر معنی
این آیت محکم باشد منوع بر بود که قطع طریق و باز داشتند مسلمانان از حج باز دارند و در ذی
اوکاهی می خوانند نمود و کس بیکه این آیت را منوع گویند و در ذی مذکور تفسیر کنند معنی برین طریق
ضلال دارند و بعضی شعار ضلای را که از عهد ابراهیم علیه السلام آمده مسلمانان را از حج باز دارند و در ذی
بسته است که از تلبیان و وجود آید تعظم شعار بر افروخته است اگر چه کفران روی نمیدارند که در
صدقه و هدیه دارند و اگر کفران از جهت مسلمانان قتل کنند سیلغ نه پیدا دارند و بقیان

شهر حرام است منوع شود و هدی و قتلای را اگر چه هدی و قتلای کافران باشد از آمدن و حرام
در این وقت امدان خانه کعبه اگر چه کافر باشد از خانه کعبه مانع میشود بر منوع معنی عموم این آیت
چنانچه بالا که منوع و در منوع نه پیدا دارند و **وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا**
میدان منوع است برای بیان اماجت اصطیاد و در حق محرم اینست و چون حلال شود و از حرام برود
آید و او که شکار کند و شکاری را بکشد یا منور کند و برای اماجت بود برای وجوب نه باشد چهار کشت
عیانیت ترک میباید بر منوع است و بعضی گویند امر مذکور بعد از تحریم است و امری که بعد
خط و برای ایجاب نیست برای اماجت باشد این سخن درست بود و صحیح باشد زیرا چه موجب امر و وجوب
است و ان قبل المظالم بعد بر است و بدانکه فی ذلک الايام الحرام فاقموا المناسکین حیث و قیوم
برای وجوب است از وجوب المظالم و **وَلَا يَجْرُ مِنْكُمْ شَيْءٌ قَوْمَانِ**
صَدَقُوا كَرِهَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ أَنْ تَعْتَدُوا وَاتَّعَاوُنَا
عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوُنَا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ
شأن بقیان اولی و سکون او خوانند معنی که دانند صد و یکم تبعید بر منوع و بقیان لان صد و یکم
در منوع برای شرط خوانند و معنی بر حسب آن دانند اینجا عطف است بر الما تملوا الشهر الحرام
منطق شأن ای الیوم که شأن قوم ان صد و یکم غم مسجد الحرام ان لغته و امضوا دوم است حرم
یا بر منوع معنی قوم الا عندنا و الی الانشاء بالحق مکره بهم و تعاونا بعض عطف است بر حرم
عطف بر منوع و لا تعاونا عطف است بر تعاونا عطف منی بر امر است اینست و کاتب مکرر است
و منی قوی یعنی دشمنی اهل مکه بر بیکه شما را از مسجد حرام باز داشته اند و دلهای بر مخالفت شما گشته اند
باینکه بر منوع او تجاوز از منوع در جوار و جفا یعنی ظلم بر اینکان در مکه دارند کان کالای درو
باینکه بکشتن و سلب اموال ایشان است و در حجابیان و عمران از طریق بر و در ان
از ان لایزال و دیکری بکنده و دیکری ظلم بود و از درون غیری باندای غیری و جفا اعتد باشد
بیکه کار و بر منیر کاری بیکه بیکری یاری کنند یعنی بیکه بیکه بر عفو و عدل و احسان و بر منیر کاری

بیاید و یکدیگر نبرد کاری و استقامتی یاری میکند یعنی یکدیگر را برانند و غلبه یاری یارند
برتر است کما قبل من ذل علی الخلق والاعانة للعالم والمتعلم **اتقوا الله ان الله شديد العقاب**
عقاب جمله اتقوا الله عطف است بر ایاد او ان سابق و جمله ان الله شديد العقاب تیسیر بر پیوسته
است و تاکید بر جنبه تنزیل غیر منکر منکر است چه انکسایان عاصیان را در تنزیل
بود و موضوع امارت انکار تاکید جمله مانع باشد **اینست** و از عذاب خدای تیرسید و از تنزیل
بر پیوسته بر یاری که در دست خدای است عذاب و در تنزیل است عذاب و **عقبت علیکم**
المسته و الذرة و حجر الخنزیر و ما اهل لغير الله به و
للنفاق و الموقوفة و المتردیه و النطیحة و مسا
اکل السبع الا ما ذکرت و ما ذبح علی النصب مستوفی
خویش مفعول لم یسم فی عید است حرمت الا ما ذکرت مستثنی است از مذکورات سابقه یعنی مقتضای
و معطوف است او و اکل السبع استثنای محض نیست بلکه هر کدام که میان ایشان فرج میرود
کرد و محال شود این آیت بیان نمیزی است که در الا یا علی علیکم موعود بود **اینست** و در
شده است بر شما مردار یعنی آنچه بر کف خویش بمیرد و چون مسوخ و گوشت خوک و مذبحی که از
بکام فرج نمیرد غیر خدای بران نمیرد و خفه شده یعنی خفه کردن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن
و رفتنی یا شافی یا ستون افتاده بدان خفه شده مرده و آنکه بر خرم جوی یا شمشیر یا شمشیر
یا بلند افتاده و عین و او و آنکه سر زدن مرده و دیگر تلف شده و آنکه بر خرم جوی یا شمشیر یا شمشیر
فرج کند و بعد فرج کردن بچسبند و چون بر وزن آید و آنکه فرج کرده شده است بر خرم جوی یا شمشیر یا شمشیر
که کافران برای پست تر نفی میکنند و فرج حواله نزدیکی است شکرت بر خرم جوی یا شمشیر یا شمشیر
جناحیت ظالم میدارند و در خوردن آن باکی نمی بیند است **و ان تستقسموا با**
لا تکره عطف است مفعول لم یسم فی عید حرمت و هم عظیم ان تستقسموا با
اینست حرام گردانیده شده است بر شما که شش افعال دیگر واجب اند و استغفار از شماست

بجسته و در طلب مال مردمان غیر شایع شرع پیوسته و بعضی گویند مراد از استقامت باز لام است که در
تنزیل آمده انفر شکستند و استقامت و شندی و نام هم که بر وزن متعین شده یها شتر هم از وی
روانیدند و از گوشت محروم میکردند این است متضمن بحرم این عمل آمده و بیان حرمت است
و بعضی گویند معنی ان تستقسموا بالازلام است که معرفت قسمت و تقسیم غیر متعین باز لام بخوبی مانع
نشدند از آنکه بر حصصا افکنند و این جنبه است که در باب ایت سه تیری خوردن یا افکندن و در یک
مرتب و در دوم نهانی بر می نشیند و سیوم یا خالی میکند استند چون که تیری یا کوه یا کار
در کوه است و در آن تیر انداختن اگر امری بر می آید بر آن کار انجام کردی و اگر نه
تیر مندی از آن کار باز ماندی و اگر خالی بیرون آمدی اعتادت کردی خود را باز بر حال آوردی
بعضی علی امر و منی مجازان بالا انتقال نجوم و سعادت و نحو است آن همچو استقامت باز لام حرام دانسته
و بیان آن درین فرقه نبیند شده و در مدارک از شرح لماوت و ایت کرده و میان ایشان فرج
در بیان آورده برین عبارت گفته و فی تنزیل ان ربلا مت یزید الا بقول المجرم انهم کذابت بیک
نمونه کما نبی غیبه که کان فعل اولیک و لکن المنجم جعل النجوم واللات و العیلات علی مقام الهه
و چون جعل الهه تنزیل فی النجوم معانی و اعلاما بیدرک بها الاحکام و استخراج بها الاشیاء و لایة فرد
انما یتم علیه بیک علم الهه و یستند علیه و هم در آن آیت ان الهه من علم لاله الا انها
النجم اندی بخیر الوقت المیث فانه یقول بالقیس و النظر في المطالع و ما یدرک البلیل الا بکون
نشد ان مجرد الطن و الطن غیر العلم هم مدارک در ایت لا یظهر علی غیبه احد الا من ارتضى من رسول
و دره از ان فرجه و ظاهر فهو غیر ما یرم علیه و لکن اخبر و بار علی رویاه اولی استه طمان کل کرانه
سول فرموده رسول و قال بعضهم فی هذه الایة و لاله تکتب المنجم و لیس كذلك فان ینهم من تصدق
فرموده که الظاهر یعرفون طایع البسات و ذوالابوس یات علی فعلهم بانهم و تقوا علی علمه من جهة
نطق نوره و نفی غایب الخ و آنکه در حدیث آمده که حواریه السنت بسوی کواکب است یعنی ستاره را
نشدند و تا غیرت جفا بجه کائنات میکنند اما نسبت بسوی خدا کرد ایندن و در حدیث

است و تمام کردم پیش از آنکه غایت را یعنی لغت اسلام و علم شریعت یعنی حلال و حرام را بفهمم
 آنچه دانسته است از احکام و بعضی که بداند تمام کردم یعنی را که از حق مکه و عده کرده بود و در حق
لکم الاسلام دینا عطف بر آنست علیکم یعنی و رضا یعنی پسندیدار است و این
 باللام و بعضی نشود و ندان و لغوی یعنی اینجا یعنی اول است چه باللام مستعمل است در این حال است
 برای تعظیم است ای و نسبت لکم الاسلام حال گونه دینا عطفما یا تمیز یافته عبارت است از ما تعظیم
 از باب عطیتک الفقه فاما یعنی فاما الفقه ای رعیت لکم دین الاسلام یعنی دینا بالاسلام
 اینست دین اسلام برای شما پسندیدم یعنی اسلام دین شما گردانیدیم **و ما یحیی** و ما یحیی
 است نسبت اهل دین و ما یحیی است و بهر تمام شرع مبین پوششند بر صاحب حق
 المؤمنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه بعد از کمال نقصان با و آورد و بعد از نبوت خود و اهل
 خاطر کرد و بعضی میرسد اندیشه و علم را میان ما برای آمل دین که گشته اند برای ای دین نباشد که
 بر نیجه اجل بیا میرانند و یک دانستن نخل کردن توانست که یلای گشت و بعضی که بوسیله
 یعنی که او یافت و نیافتند از کبریه او در این حدیث فی تنویر کشفه **فمن اضطر**
مخصة غیر متجانیف لا یشیر کرده اند قومی بجهت بیاضی است
 و سلم آمدند و مجلس علما را آمدند گفتند ما در زمینی می باشیم که گاه گاه از ما محضه است
 وقت از مردار چه چیز صالح برای خوردن بود فرمود از مردار آنچه در دیکر پخته اند و در دیکر
 و بوی او را ندانند که این نوع بخت مبنی از است که از و این است که این است که این است
 اکل حرمات مذکور است متصل است بآیت حرمت علیکم المیتة و الدم و ما ذبح علی النبیة و مل
 معوضه است چنانچه گشت و وجه اخر آن آن بیان پوست است اینست پس هر که مضطر شود
 محتقن کرد و سوی حرمات مذکور در حال که غیر میل کننده است شوی بی و غیر مرگ شونده است و این
 که این بخورون این عورت بالامر از محتاج و بیکر غنیمت که چنانچه کسب برای مردان او شود و قول
 بعضی بالاسد عیار و وجه تسمیه بر طریق که گوشت حلال می خورد و قیات الله خلق

ترجمه تعظیم است بر خداوندی و ای فقه اضطر فی محضه غیر متجانیف است لایم الا باخذ الله
 غفور الرحیم فان الله غفور رحیم کتابت است از ان الله غفور رحیم و چون نفی موافقه که مضمون در
 مقدم است بلوح سوی مضمون جمله با عتبا یعنی مکتبی غنه بود بقیدیم بلوح تا کید جمله بیان نمود و است
 زیرا که ضای امر در کار است خطایا امر در بخش نده است عطایا بخش **سأله** قال الله غفور رحیم
 است که اکل متبته باقیاء حرمت در اضطر از رخصت باشد چه غفران لعبد العسیان بود و در کتاب اصول
 فقه مطروحات که اکل این محرمات در حاله محضه مباح میگرد و تا از ان سه جموع یا قدر رسد رفق بخورد
 و در کتب دیگر میرد و نه کار شود **و جواب** درین باب میان علما اختلاف است اکثر اصحاب ابو حنیفه میگویند
 که حرمات مذکور در وقت محضه مباح میشود لقوله تعالی و قد فضل لکم ما حرم علیکم الا ما اضطررتم الیه
 بهر آنکه از تحریم موجب یا است بود و بعضی علما بقا حرمت و دفع اثم بر وجه رخصت ترفیه قابل اند و
 بآنست بنی بعضی فقه اضطر فی محضه لایم الا باخذ الله غفور رحیم مکتب میکنند و چه قول اکثر است که
 مذکور معارضت مضمون است آیت و قد فضل لکم ما حرم علیکم الا ما اضطررتم الیه و تعارض
 بین الا بلیغ بود است قطعت و بعد از قاطع است که اصل است بر حکم انصافی یا چه ماند **سأله**
ماذا اهل الحرام کرده اند که عدی بن خاتم رضی الله عنه پیش بیا میرسد گفت ان قوم
 نفی الکلمات و بالزواجر الصود ماند که گونه و منها ما لا یدرک برین عبارت حکم حدیث است
 برایت در شان او نازل شده این جمله برای حکایت سوال اند کور و تلقین جواب بطور معترضه آمده
 از حال بیخه مالدی اهل لم سبدا و خبر است جمله مینه سوال است یا مضمون دوم است مرسیا و کت شای
 بیاز و کت نفین ما اهل لم و استعمال نمیشد پس ساوا اهل لم در مقام حکایت سوال اینست که
 در فقهی که صدر سوال روی نموده ما اهل لایا بعینه منم بود اینست می پرسند از ای محمد
 انما اکرادینه شده برای این و چیست که دستوری داده شده بخورون و ان بعد من قل اهل
لکم الطبیات قل جمله استانسته است چنانچه که چون بیا میرسد علیکم و سمی با و کت
 اینست که گفت ما اهل لم مین با لوفی ما اهل لم فقیل له قل اهل لکم الطبیات است

نک

بگو خدا را که اینده شده است برای تو طیب است یعنی با نوران ندیوت و ما علمت من بعد
مکلیین عطف است با طیبیت مضافه و محذوف است ای و تمییدات و ما علمت من بعد
اینست و برین حال که اینده با نوران شکار کرده شده جواری که تعلیم کرده اید بتو و به غیر تو
موقوفه اید و آن در ملک و انشال او است چون شکاری بگیرد منتظر رسیدن مرشد باشد و چون مرشد
نمکند و در سبیل طهور است که بخواند باز کردند و امر مسل را با انشال نمایند **تَعْلِمُوهُنَّ**
مَسَاعِلَهُنَّ و الله حال است از غیر مکلیین یا عالی و بکبر است از غل علمت من بعد مرشد است
برای بیان کیفیت تعلیم اینست تعلیم میکند شما جواری را از طرف تعلیم در کتاب و در مقام
زود و زجر کردن و در سبیل و طهور نشسته و وقت ضایع و اینده کان این که میدانند و تعلیم بفرمایند
میتوانند فکروا مسمیاً امسکن علیکم و اذکر اسم الله علیه
فاسپیست و اذکر و اسم الله علیه عطف است بر فکروا اینست پس بخورید آنچه ایشان بپزند
و در خوردن آن مشغول شوند و برای نشکار دارند و شما نام خدا را بران تمیید در وقت روزه
در رکوعه انظار ای یا و کینه و تسمیه آنچه در رکوعه اختیاری می آرید بیارید نام خدا را در وقت نماز
از اختار و ارسال کردن جواری باید چنانچه در رکوعه اختیاری وقت نماز بخورند و یاد الله
عطف است بر آیت سابقه اینست بر تسمیه از خدای در فرق کردن میان حلال و حرام و زیاده
شرح بیغام علیه الصلوة والسلام ان الله سر لیس الحساب و انجمه بهر دو معنی بهتر
تقوی است تعلیل است به مشغول حمله و القوا و دلیل است و چون امر به مشغول حمله بود مقیم
ملوح تا کید حمله مانع نموده اینست در برینست که خدای است حید و این که تبت از روزه
قیامت ثابت است و این که گفته اند که حساب ششسان و پسین در اندک از بلکه درانی مرتب
خواهد گشت و با انعام خواهد پیوست و بدانکه شکار که جواری که معلوم بهم نباشد از جهت حلال و حرام
اجل پذیرد و اگر البتین که صادر از دانی و حیل بود و روزه نگیرد و همچنین غل آدمی که شسته بر نام نوز
نبدانی و حیل حاصل شود و نزدیک خلاق و متق و قوی و قوی ندارد و عاقل است و اگر کس حذر عمل نکند

از روی شرف علم که قلمور در سلک باید صید او را پاک سازد و جواری را در شکار او گشته شده و
جواری کرده و در اینست از جواب علم را در احکام غفلت و بکار نیست عبادت پندارند و عبادت قبل
بهت و وفای آن نمائند و او را آن بر قاعده علم تواند فضل بکاری و موجب بزه که بی شمار
لَيْتَهُمْ لَحُلُّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتِ اليوم هم یعنی اليوم است که بالا که گشته است طرف است
است بدل جمله مقربت مرید سابق اینست اکنون یا امروز حلال کرده شد بر شما طیب است یعنی
و نبات نامور مستطاب غیر خبیثه که دل آنرا خشت نمائند و طبع آنرا قدرند و بنیاد و چنانچه جای دیگر گفته
بی لیم الطبیات و یوم علیهم الخانیة حلال طیب است پیش این ثابت بود و تمیید او با لکن و اليوم
بگونه می نمود **و اذکر اسم الله علیه** امروز یا اکنون بیان طیب است تمام شده بعد از این پانی دیگر حاصل خواهد
و در احوال محلات و جوی دیگر نزول خواهد پیوست یعنی احلال طیب است که مقدر بود اکنون بیان روی
لیکن از جهت جواری است حلال است اکنون یا امروز که احکام اکل شریعت و اتمام نعمت است از
سخت نیست پس چنانچه که حکم او بکل امروز آمده در خیال یا درین روز حلال شده چنانچه توحی با که شسته
شده بود و در و طه با لک می نمود چون آزان و رطله ای می شود و آزان موعده خلاص می شود
نمونه اوده شده و از شکار می آورند **و اذکر اسم الله علیه** و اذکر اسم الله علیه
حِلُّ لَكُمْ وَ طَعَامُكُمْ حِلٌّ لَّهُمْ و طعام مرفوع و ابتداء است حل لکم خبر مثبت است و
هر علت است بر قبل سابقه یا حال است و بعد و طعام حل لکم مثبت است بر اینست اینست و طعام اکل
بفهمان این مرثا را حلال بود و طعام شما یعنی آنچه شما مرا را حلال نموده و طعام در هر دو محل
بهین می گشت و الحاق او بقیقه پیوست چه حل غیر و نجس از و چه نمی مختص غلنی شود و مختص
بهین نباشد و بعضی مطلق طعام مالک را بیان دین است این بود بیان حکم و تمیید و در
من این باشد که این نام موعده یا می بیند پیش از بیان می طیب است از نه اند و **و اذکر اسم الله علیه**
مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ
قَبْلَكُمْ اذ انتم من اجور من محصنین شر شیخان

الکعبین بنصب و در خواندن نمیدانند عطف است باید یکم و بحر عطف است بر و کسب است باید یکم
بنام و تحف با رنگم بحر و معطوف بر باید یکم باشد و از جهت جواز و کسب بر طلاق و جزیه و حربه
و این آیه قرات بغیر حالت تحقق حمل کند و میان دو قرات تعارفه محل رد و حال توفیق دهند
بر تقدیر قرات نصب عطف بر باید یکم و بودن له حمل معقول و محل او بر غیر حال تحقق لغو و الکعبین
مستقیم می آید زیرا که غسل تا کعبین و ترس است و کعبین در غسل همچو مرفق و اف می باشد و بر مرفق
در عطف بر و کسب و محل رجاء محمود بودن او مستغرق است و تعلق الکعبین مستقیم است بر و کسب
تا کعبین فرض نیست بلکه مقدار است باشد **تقدیر الکعبین غایت عمل است** و
فعل صحیحی است که بر می آید که وقوع عمل صحیح از و پس اصابع تا کعبین است اینست یا هر که
تأشیت لکن بنویسد از حال که موزع نوشته اند یا کوبند بر می آید و این را از این نوشته اند
ساعت است و ساعت است بای تأشیت لکن صحیح است بر تقدیر اول غایت فعل باشد بر تقدیر دوم
محل بود **ای یکم** و در یکم جمع است و جمع چون مقابل جمع کرد و مقتضی انقام احوال است و در
طریق رکب القوم و او بهم باشد شستن یک دست و یک پا و خطابت که فرضیت غسل دست و پا
دوم و ثابت شود **از جهت شاکله و مساوات بودن هر یک منها بدن از زمین و پ** فکاه مراد
منهاست از خوف و تحت و این را از باب لالت نفس دارند و ثابت بخوبی پیدا نموده اند
دست دوم و پای دوم بفعل بجا می آید و این درست بنود چه فعل بجا می آید و این دو سبب است
چنانچه در کتب فقهیه و در اصول فقه تحقیق شده و بعضی بگویند فرضیت است و دوم با هم بود
این نیز درست باشد باجماع بعد وفات بجا می آید علیه السلام محبت شده فرضیت است و دست دوم با
دوم در عهد بجا می آید برای او و لید باید که در حیات بجا می آید علیه السلام دلیل بود و جمعی بآنکه
زمان رسول علیه السلام است و بعضی از آنست که در یکم برای همه است و فرضیت غسل
دست و هر دو پای بر ادا و کل عبادت نفس پیدا کنند **مرفق راجع از و کعبین** و از
در هر دو کتب یک مرفق است و بعضی از آنست که در یکم برای همه است و فرضیت غسل

و این را از جهت جواز و کسب بر طلاق و جزیه و حربه
بنام و تحف با رنگم بحر و معطوف بر باید یکم باشد و از جهت جواز و کسب بر طلاق و جزیه و حربه
و این آیه قرات بغیر حالت تحقق حمل کند و میان دو قرات تعارفه محل رد و حال توفیق دهند
بر تقدیر قرات نصب عطف بر باید یکم و بودن له حمل معقول و محل او بر غیر حال تحقق لغو و الکعبین
مستقیم می آید زیرا که غسل تا کعبین و ترس است و کعبین در غسل همچو مرفق و اف می باشد و بر مرفق
در عطف بر و کسب و محل رجاء محمود بودن او مستغرق است و تعلق الکعبین مستقیم است بر و کسب
تا کعبین فرض نیست بلکه مقدار است باشد **تقدیر الکعبین غایت عمل است** و
فعل صحیحی است که بر می آید که وقوع عمل صحیح از و پس اصابع تا کعبین است اینست یا هر که
تأشیت لکن بنویسد از حال که موزع نوشته اند یا کوبند بر می آید و این را از این نوشته اند
ساعت است و ساعت است بای تأشیت لکن صحیح است بر تقدیر اول غایت فعل باشد بر تقدیر دوم
محل بود **ای یکم** و در یکم جمع است و جمع چون مقابل جمع کرد و مقتضی انقام احوال است و در
طریق رکب القوم و او بهم باشد شستن یک دست و یک پا و خطابت که فرضیت غسل دست و پا
دوم و ثابت شود **از جهت شاکله و مساوات بودن هر یک منها بدن از زمین و پ** فکاه مراد
منهاست از خوف و تحت و این را از باب لالت نفس دارند و ثابت بخوبی پیدا نموده اند
دست دوم و پای دوم بفعل بجا می آید و این درست بنود چه فعل بجا می آید و این دو سبب است
چنانچه در کتب فقهیه و در اصول فقه تحقیق شده و بعضی بگویند فرضیت است و دوم با هم بود
این نیز درست باشد باجماع بعد وفات بجا می آید علیه السلام محبت شده فرضیت است و دست دوم با
دوم در عهد بجا می آید برای او و لید باید که در حیات بجا می آید علیه السلام دلیل بود و جمعی بآنکه
زمان رسول علیه السلام است و بعضی از آنست که در یکم برای همه است و فرضیت غسل
دست و هر دو پای بر ادا و کل عبادت نفس پیدا کنند **مرفق راجع از و کعبین** و از
در هر دو کتب یک مرفق است و بعضی از آنست که در یکم برای همه است و فرضیت غسل

و این را از جهت جواز و کسب بر طلاق و جزیه و حربه
بنام و تحف با رنگم بحر و معطوف بر باید یکم باشد و از جهت جواز و کسب بر طلاق و جزیه و حربه
و این آیه قرات بغیر حالت تحقق حمل کند و میان دو قرات تعارفه محل رد و حال توفیق دهند
بر تقدیر قرات نصب عطف بر باید یکم و بودن له حمل معقول و محل او بر غیر حال تحقق لغو و الکعبین
مستقیم می آید زیرا که غسل تا کعبین و ترس است و کعبین در غسل همچو مرفق و اف می باشد و بر مرفق
در عطف بر و کسب و محل رجاء محمود بودن او مستغرق است و تعلق الکعبین مستقیم است بر و کسب
تا کعبین فرض نیست بلکه مقدار است باشد **تقدیر الکعبین غایت عمل است** و
فعل صحیحی است که بر می آید که وقوع عمل صحیح از و پس اصابع تا کعبین است اینست یا هر که
تأشیت لکن بنویسد از حال که موزع نوشته اند یا کوبند بر می آید و این را از این نوشته اند
ساعت است و ساعت است بای تأشیت لکن صحیح است بر تقدیر اول غایت فعل باشد بر تقدیر دوم
محل بود **ای یکم** و در یکم جمع است و جمع چون مقابل جمع کرد و مقتضی انقام احوال است و در
طریق رکب القوم و او بهم باشد شستن یک دست و یک پا و خطابت که فرضیت غسل دست و پا
دوم و ثابت شود **از جهت شاکله و مساوات بودن هر یک منها بدن از زمین و پ** فکاه مراد
منهاست از خوف و تحت و این را از باب لالت نفس دارند و ثابت بخوبی پیدا نموده اند
دست دوم و پای دوم بفعل بجا می آید و این درست بنود چه فعل بجا می آید و این دو سبب است
چنانچه در کتب فقهیه و در اصول فقه تحقیق شده و بعضی بگویند فرضیت است و دوم با هم بود
این نیز درست باشد باجماع بعد وفات بجا می آید علیه السلام محبت شده فرضیت است و دست دوم با
دوم در عهد بجا می آید برای او و لید باید که در حیات بجا می آید علیه السلام دلیل بود و جمعی بآنکه
زمان رسول علیه السلام است و بعضی از آنست که در یکم برای همه است و فرضیت غسل
دست و هر دو پای بر ادا و کل عبادت نفس پیدا کنند **مرفق راجع از و کعبین** و از
در هر دو کتب یک مرفق است و بعضی از آنست که در یکم برای همه است و فرضیت غسل

یکی از این بیگانه است که آید و صحت معنی آیت که اگر می شود یکی از شما بهیمه تیمم کنید چنانچه در این باب
مخاطب خطاب جمع بر یکی عداوت بود منافی تعلق با جبهه غیر معین نباشد **و اما** او چنین که احقر در جواب
نموده و با آوردن او با واحد تنکلم طنب بر اگر در آنجا از غایت بر وجه غایت و در دو وجه
در طنبان نیست سوی فعل نشود **مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ**
وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَيُكَلِّمَ نَفْسَهُ عَلَيْكُمْ **تَشْكُرُونَ**
خلف در حاله بخیرتیر از میان اصل و خلق تمام نعمت معلوم بود و اینجمله با معطوف غرض است که هر
کدام مبتنی باشد و لام در هر سه محل مدیه است تقدیر آن **اینست** یعنی هر غرضی در هر سه
و منفی الشان که بر شما دستور کرده اند یا بزرگای و برخی برساند لیکن سخن او که یک کس از این
از لوت حدت و جنت و از آلائش مرجه و معصیت چه در حدیث است چنانچه مومنه و ضو می کند
در هر دو جنبه شاق و بنی که می رود و بشتن روی که توبه و نظر نایل شود تا اگر از این
نزد و یک فراموشی افتد و بشتن دست و باطن و آنچه بدست تعلق و در حمله کردن تا بگذرد
تا فتن دست بیرون می رود و چون کس سر کشد که سر بریزد و چنانکه از سوراخ کوشه می بیند
و چون پادشاهان بگوید که با بریانند تا آنکه از زیرین خندان آفتان پادشاهان آید و در حق
است چون مردی یازنی برای غسل جنابت میخیزد و خدای بفرستد که میباید بکشد و بگوید
و شستنی که از من به پند از بندگان من برای غسل جنابت است **و اما** در هر سه یکی
خوانند قدم نهاده که او توبه که عمل این پسندیده و گناهان این را توبه میزدیم بر شما که بکنید
و نعمت خیر را بر شما یعنی بر ایمان دارد و در حدیث که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود
تمام انبیا و ائمه از تمام نعمت پر سید گفت هیچ میداند که تمام نعمت است که بخت جان کنیز
جز توبه لا یقربان کسیت پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت اصل نعمت ایمان است و تمام نعمت ایمان است
و در او آوردن جنات است و بعضی گفتند تمام نعمت در اینست و در حدیث است که

زکات و افلاک و انسانک و ایدانکه و صنوع علی است که متوفی را بساطت سعادت مانند و بساطت عباد
مستقیم کرد و اندانواران را و نمودن اعضا و ظهور یا بدیه هر که پسند انوار عبادت و اما سعادت و در
درست و در یاد در حدیث است ان امتی الغز المملون من انار الوضو یوم القیامه لعلمکم ان کروان
هر شکر و استعرا علی معنی لام که در تترتیب المسبب علی السبب شبهه ترتیب از جوع علی موجب ارجاء
یع الاستعارة التبعية و این متعلق است تیمم نعمت **اینست** و تمام کند خدای بر شما نعمت
تا شکر نعمت بجا آید و حق نعمت بجز این نیست حق افزون نعمت باشد و بر ملک این شکر کم لایزکم
در استفاق مزید نعمت در **اینست** **سوال** بعد تمام نعمت چه جای افزونی بود و وجه محل مزید باشد **جواب**
نعمت خدا بر شما نیست ای مومنین بحکم ابتدای المعنی است **و اذ کفر النعمة الله**
عليكم وميثاقه الذي واثقكم به اینجمله مؤثره است برای ذکر
بر امانت بعد تحلیف و سبب طاعت و تواند بود که عطف بر شرطیات سابقه بود و مراد از
امه با نعمت ایمان است برتر همه نعم و عظم آثار کرم و امتنان است و تواند بود با راوت کل مشیت
استغراق همه نعمتها را در خود و از ميثاق مذکور ميثاق الاست بر یکم قیامای منفرد ایمان و وسیع
طاعت بود مراد بود یعنی کونین ميثاق مذکور صمدینه است که زیر شجره بود که ترا بوقت رضوان گویند
چنانچه علیه السلام از اینان بسع و طاعت و اخلاص و طاعت و می نموده و تواند بود از اینان مذکور
مثبت که منفرد قیام این اسلام و کرد و دین است پیغمبر صلی الله علیه و آله مراد بود و آن ميثاق است
در حدیث است در امتثال او امر و نواهی و اقامت طاعت و ترک کفر و در تباها باشد و تواند بود
بمثابه لای و تفکیم بارادش کل جنس روجه استغراق جمله موافق مذکور مراد شود و موافق طوع
در حدیث است در آیه **اینست** ای مومنان نعمت ایمان را با همه نعمتهای خدا بر شما که بکنید و فی حدیث
و نهدی و ميثاقی که با شما نقه کرده است دل بر یاد داشتن آن می ریزد و چون نعمت
در حدیث است که مذکور است و نعمت ابر و بروق و ميثاق آن نروند **اذ قلتم سنعنا**
لأنفسنا از فتنه طرقت بر ما و انقم ای و انقم و قبض قولکم **اینست** یا کینه غنای

اینست

صفت است مرتبه اول متعلق است بهجت که متعلق به مقام است ^{اینست} ای محمد بن عبد الله
شفا فیض شده و الوغام فدای که در باب شما آمد که یاد آرید و شکر و کسب آن بجای شکر و کسب
عقود و عقود دین و حق از حقوق رب العالمین است ^{شما} کرده اند از پیغامبر علیه السلام و است
منه بزرگ عمر را با جماعتی برای بنی عامر نامزد کرد و محمد بن عمرو در راه دل بر اعمی و در آن بنی
که معاویه بود و در مقام ایشان در آمد و میان ایشان در آمد و مقصود خویش از ایشان
تکلف و از ایشان بهجت بنی سلیم در عهد استخوانی نمود و با مسلمانان در کشتن سر نیات نمود
بنی عامر را نیز کرد و بدو ایشان را بر استعداد کردن پیش و ست نمودن آوردند و در آن زمان
آمدند ماه انت رت گرفتند چون دوم روز ایشان که یکایک افتادند بر بنی عامر بودند و در آن
با ایشان بعد ششای و مسعود شدن ایشان افتاد و یکک بپوشیدند و به غلبه کردند و در آن
که برابر او بودند و نه ششای شدند و وقت همان ششای ایشان از مقام بنی سلیم ششای کردند
چهار نفر بودند و میزدند از کد داشتن چهار نفرند کور از جهته طلب شتر باره ندید چهار نفرند
با بر مندر بعد یافتن سوی مقصود را اندند مقداری راه شستفته بودند و در پیوستن و ششای
نمودند عورتی پیش آمد از حال تلف شدن لشکر و پیوستن ایشان بشهادت خبر کرد
ایشان را و باز گشتن بر پیغامبر برای رسانیدن این خبر آورد و یکی از ایشان گفت من خبر رسانیدم
روی می آیم باز گشتن با شما مسلمانان را این رفتند و از نظر غایب گشتند و این خبر
موجبه گشت و بر سرعت قبیل اصحاب پیوست و دید که کفار کا اصحاب فارغ کرده و در عقبه ال
ایشان آورد و حمل کرد و موازنه ده نفر از ایشان زیر تیغ آورد و آخر گشته گشت و بعبادت نهاد
پیوسته به نفرند کور که در رسانیدن خبر پیغامبر مسلمانان دیدند چون در مدینه رسیدند مردی را دیدند
می آید و از غیر مدینه می آید پرسیدند که کدام قبیل گشت از بنی عامر ایشان داشتند این قبیل
که اسل آن باران مارا گشته اند و از ایشان است و فرود آمد و از گشته و با او بود و در جبهه
بود استند چون پیش پیغامبر صلعم آمدند خبر کردند خبرند کور پیش ایشان پیغامبر را رسانیدند

صلی الله علیه وسلم فرمود که او از بنی سلیم بود و بنی سلیم معا بودند و او را بر اگر گشته و جریه قتل معا
بر این گشته ایشان گشته که او خود را از بنی عامر گشت و جریه نمودن خود را نهفت بعد آن
اولیا و مقول از بنی سلیم آمدند طلب تقصیر مقول از قتل کردند پیغامبر صلعم علیه السلام از قبله آنکه
قتل نکرد و بخیل خطا بود و حکم در باب ایشان بریت فرمود و او دیت از قتل ایشان خواست مالی در آن
موجود داشت برای استقراض طلب تقدیم جریه جانب شورش آورد و با ششای نفر فلان از بعد طلوع
عبد الرحمن رضی الله عنه جانب ایشان توبه کرد و عرض مذکور با ایشان گفت قبول کردند و با کرام
نظم و آوردند میان خویش گشتند همچنین روز باز میان می باید که امروز در کشتن اول ششای
یا از این زبان گشته و خود را استعدا گشتن پیغامبر و ایشان ششای گشته پیغامبر علیه السلام چهل
صلواته علیه خبر کرد بر بیرون آمدن آورد و بر طریق بیرون آمدن اکا نایه و صورت رمال
بانتن بیرون کرد و این پیغامبر علیه السلام بیرون در استاد چون دیر شد او بکر از حال پیغامبر
پیغامبر بر این قضیه گفت و خود بیرون آمد و او بکر را بجای خود استاده کرد بعد از آن عمر بیرون آمد
او بکر غمرا خیال باز دید و خود بیرون آمد و او را بجای خود ایستاد پیغامبر طریق همه بیرون آمد
پیغامبر در مدینه درآمدند چون کافران مذکور ساخته شدند و برای کشتن پیغامبر گرد آمدند
نزد پیغامبر و دیدیم که یاران در مدینه آمد کافران مذکور بقصد در کشتن توانستند غایب گشتند
نزد گشته فدای غر و جبل بر حکم و الله بعضی الناس عظمت خویش بر و گماشته و او را از سر ایشان
گماشتند درین ایست بخت مذکور یاد میدادند و از ورم شکر گفت را میهنر مسکر داند و بعضی
دیده و پیغامبر علیه السلام از جنگی باز گشته بود در وقت که گاه در سایه درختان معینان است
نزد و تیغ خود را بر شاخ درختی او بخته داشت و در آن زمان که خوف و خطر میرداشت درختان جنگلی
تفرق و از یکدیگر دور بودند از یاران پیغامبر هر یکی سایه درختی گرفته متفرق شده غنودند
را پیغامبر رسید پیغامبر از پیغامبر رسید بر پیغامبر آورد و گفت امروز ترا از مدینه
گشتن تو که باز می آید پیغامبر صلعم علیه وسلم فرمود الله الله یعنی الله الله

داشت اولاچه مذکور تنبع بغامبر و نیام کرد و در و بفرار او رویان قصد او کردند بغامبر را از راه
 داشت و دل بردنیل کردن او نکماشت این آیه یاد ما میدن لغت عصمت مذکور است و بعضی گویند
 قریش دل بر کشتن بغامبر نهادند و روی ابرای کشتن فرستادند و دل بر کشتن بغامبر را
 سینه و تن بغامبر را از سر او جدا داشت این مقال یاد ما دهنده است اما حال از هر قوه
ان يَبْسُطُوا اليكُم ايدِ يَمِمْ فَلَئِنْ ايدِ يَمِمْ عَنْكُم
 است مظهر استقرای معنی علیکم با بر معنی انعام که مضمون لغت است ان یبسطوا الیکم ایدیم
 است مرم قوم است اینست یا و کینه لغتی را که کاین بود بر شما از خدا یا گویند یا و کینه لغتی را
 بر شما در هنگامی که قصد کردند که دراز کنند دستها و ایشانرا از شما باز داشت و شما را از ایشان
 جدا داشت و **الْقَوْلُ اللّٰهُ عَلَیْکُمْ** یاد کرد و است اینست از خدا ای تیر سید و از غیبت او
 بر نیرید و **عَلِی اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ** و از اید و است محو است و
 اما ای و اما عیاضه فلیتوکل المؤمنون ان جمله معطوف است بر و انقوا صد بر وجه لغت است و
 سوی غیبت است اینست و توکل کنند مومنان بر خدا و کار خود را بر او سپارند و در این لغت
 فرمان برداری و آرند و **لَقَدْ اخَذَ اللّٰهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَءِیْلَ**
 سابقه بیان جمله و فوا بالعقد و بود و بنی اسرائیل را عهد و پیمان مذکور و دیگر را یا امیال این متوا
 خواهد نمود و جمله تا آخر بیان دو حکام متصل معترضه بود و آخر اخص او از جمله ذکر شده بنی اسرائیل و
 ساقط بغیر از این بن قیاس عامل الام در جواب قسم است و است و استماعه نه به
 بنی اسرائیل خبر از حجت از اطهار اهتمام در اعلام تاکید کرد و جمله اموا که لغت ام اوید و از
 سوی ام است نه کردن از حجت اعیال و اعظام ميثاق مذکور نیست سوی است نه و در این
 و از این در است گرفت خدا جل و عذا ميثاق بنی اسرائیل و **لَعَنَّا مِنْهُمُ اثْنِ**
عَشَرَ نَقِیْبًا لغت مرم قوم را گویند که متخلف احوال ایشان بنی اسرائیل را از میان و دیگر
 بنی اسرائیل و از ده سبط بودند در هر سبط مری تعیین بود که قیام امور ایشان میکنند و از جمله

بر جمله افند صیاحا مال است تقدیر قدامی لقا افند صیاحا بنی اسرائیل و قیامت منتهی غیبت
و در جمله التفات است از غیبت سوی تکلم یعنی لغت الله گفت بغضا گفت بد و بغیر اسلوب سابق
باشد و معنوی کلام بنظر از نظر استواری می پویند **عنه** اینست و برای کفیم از بنی اسرائیل و در افند
فرمانده و ساء عطاء و صلاح و وایتان میدیند و استغاثت مظلوم منتهی در لغت
حالات آن می پویند و در اصلاح امور اینان کوشش می نمودند **قَالَ اللَّهُ اتَى**
مَعَكُمْ غُطَّتْ بر بغضت در بین نیز التفات از تکلم سوی غیبت **عنه** اینست و گفت قد
و از بنی اسرائیل و از دوزخ غیب را می منی که من حضرت و علم تمام عالم و شایان
و یو ایام چه بیکر که باین عالم بحال او و ناصر او بود **لَنْ أَقِمَّ الصَّلَاةَ**
أَنْتُمْ أَتَرَكْتُمْ و **أَنْتُمْ بِي سَلَى** و **عَنْتُمْ مَوْهَبَ**
أَقْرَضَكُمْ اللَّهُ قَرْضًا حَسَنًا لا کفران **عَنْكُمْ**
سَيَاتِكُمْ و **لَا دَخَلَكُمْ جَنَاتٍ** تجری **مِنْ جَهَنَّمَ**
أَكُنْتُمْ لام این اقم الصلوة توطیئه قسم است و بالا و قسم قد است استناده از توطیئه
و به این اقم الصلوة تا آخر معترضه است برای بیان جزا مومنان و عباد و ذکر مکان عباد
و در کمال عقد **عنه** اینست و گویند می نورم که اگر نمی نماز را بر پای دارید و از حق و حق نوت
نوت بهید و بنور ستادگان من را بیان آید و ایت ترا بتو تو و تو عظیم نباشد و اقبال و غلام
و شش نماند و از انداء و امانت نگاهدارید و هر عبادی که این فرموده اند بیاید و خدا را
فرستاد و بگوید یعنی بر بندگان خدای تصدق کینند تا بر طرفی فرض بدل آن باز باشد
آیه بدیهی شما را و در غفران آیتم و هر آینه هر آینه در حقایق که روان است نیز آن مویها
آیم **عنه** در تقدیم ذکر صلوة و ذکر ایمان که مقدم بر ایمان است و استناده از توطیئه
تقدیر بر وجهی است **عنه** آستیم بر کینیت از انفاق و ذکران بر سر و در بیان یونان
بنیانی غنیمت بر غنیمت **عنه** **فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ** فقد دخل

با کافوا بصوت تمیل است و گویند کان از الفاری کانی اند که دین نفران دارند چو کانیان
 این سخن اندر حکم هر نصرانیان گفتن این سخن کنایت از بودن ایشان انصاری است همان
 نصرانیین قوا انانصارای گفتند من انصارای نگفتند چه اگر من انصارای گفتی نصرانی بودی
 ایشان بودی و کنایت این است از قبیح و در سوف بنهم اسد التفات است بعد ذکر اغریات
 اینست و از کانیان انصارای گفتند یعنی نصرانیان منتهی تا ق کریم و وثوق و دین و بدست
 ایمان آوردن بخدای و منون عیسی و صیغ بیجا مبران و بر اتباع هدی پس فراموش کردند یا
 در اندیشه ایشان از آنچه بدان از ایضا عموما افتاد منتهی داده بودند پس غرض از این
 اندیشه میان ایشان عداوت و کینه و دشمنی و صیغته تا فرقیات و مصلحت میان ایشان
 بعد از آن آگاه گردانند و بدایه کرده اند با گاهی ساند نامهای خود خوانند که در این
يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا
مِمَّا كُنْتُمْ تَخْفَوْنَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ
 سابق ذکر اهل کتاب بر وجه غیبت بود و درین آیت ذکر ایشان بر وجه التفات از غیبت
 خطاب روی نمود و قصد بکلام ندایه برای تنبیه است و پنجاه معترضه است برای بیان آنجه از آن
 کرد و خبری که این ترانید او را در دست است اینست ای اهل کتاب بر شما آمده است بر شما آمده است
 از آنجه از توریت می پوشیده بود چون حکم رحم میکنم محو و بپوشیده او میان میکنند برای شما و بسیار
 از جرائم شما عفو میکند و برودی در عفویت نمی افکنند **قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ**
نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ مَضَىٰ
سَبِيلَ السَّلَاطِ يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ
رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ای هدی به الله صفت و بپوشیده
 کتاب را از این معنای معقول است مریدی بسبیل السلام معقول دوم است و از معنی عطف است بر
 و بهیدیم الله صراط مستقیم عطف است بر خبر جمله و قد جاءوا به نوران که بهیدیم الله صراط مستقیم

پس بگویم که بالا گفته شد اینست برستی آمدن بر شما نوری که رسولی که میجو نور است بر
 قیامت دین انظر است و کتابی ظاهر اللفظ والعنی جدا کننده باطل از هدی کتابی که خدا می
 کند و می کند رضا و خدا را راهها در اسلام یعنی بهشت نماید و تواند بود سلام صفت خدای باشد
 معنی کلام مهدی باشد من تبع رضوانه سبیل السلام سبیل رضا و هدایت و تقیید هدایت را سبیل استوار
 و تقیید قابلیت نماید که هر دلی بنده یزد و هر تنی بنده سامان نگردد و بداند که اواران ب چه سر و دهن
 بازار داری چه نفع کند و خدای این ترا از تاریکیهای جهل بر روشنای علم مرون ارد و روشنایی
 بیان و نور یقین باذن و نیت و نیت ثابت دارد و این ترا سوی راه مستقیم یعنی من تویم راه نماید
 و در وفق کار و تابش انوار فرماید جمع کردن ظلمات و مفرد آوردن نورانیت است سوی کثیر
 انواع کفر و از حدایمان عبارت است و تصدیق جمیع چیزی که اگر اسباب از خدای او کرده بر او
 بر ایمان مفهوم واحد بود و کفر با یکبار هر گشتی از دین و هر حکمی ثابت یقین حاصل می نمود
 باشد حال ذکر هدایت سوی صراط مستقیم بعد ذکر هدایت سوی سبیل سلام نگار بود و گفتن باین
 دوباره باشد و آن چه حاجت نشاید و چه گفته نباید **و** تواند بود که اول بیان هدایت و تعاقب
 هدایت بود و بخرجه من الظلمات الى النور بیان است و اطلاق مهدی باشد و بهیچم الی صراط
 بیان بران دارند و تواند بود که مراد از اول هدایت شریعت و از دوم هدایت طریقت و از
 هدایت حقیقت دارند **لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ**
ابْنُ مَرْيَمَ لام در جواب قسم مخدوف است ای قسم لقد کفر الذین الایه جمله ان الله
 المسیح ابن مرقان او واقع شده از جهت اسماء کافران سو که آمده از جمله نیز مسیح است از اهل
 نابریان شناخت گفتار این است و جمله لقد اخذ الله من اهل ان از نیز
 از کتاب و بیان شناخت کردار این بود و هر دو جمله در عرض برابرند و هر دو جمله
 آنکه به هم از جهت تفصل کرد و بغير حرف عطف آورد و جمله یا یصل الکتاب است
 است بین کلامین متصلین چنانچه بالا گفته و گفته اعراض تحریر است **و**

اینست و داده است شما را فدای دیان آنچه نداده است در زمانه شما هیچ یکی از مهابتین از کثرت نمود
بسیاری ندیدیم در آن شب ابدی اسراسل از قبطیان بگریختن روانه فرعون با لشکر خویش
ایشان کرده و در میان راه داد و برای روشنی ایشان رورها کشاده و سید مرتضی را در قتل
خارج از زاید دشت ساله بران و فرود نهاده سال صبیان و غیر جماعت زمان بودند و در آن
فرزندان و دوازده پسر یعقوب هر یک به پناه هزار روی بر نمودند و از غریبتن بر فرعون
بفرق شدن او راه یافتن ایشان در دریا سایه کردن ابر در تیره و دادن منور و شال
آن نعمت را جلای که تخصیص بر ایشان بود و از امور عظیم که ایشان را روی نمود **یا قَوْمِ ادْعُوا**
خُلَااَ الْاَرْضِ الْمَقْدَسَةِ الَّتِي كَتَبَ اللّٰهُ لَكُمْ وَلَا
تَدْنُوا عَلٰی اَرْبَابِكُمْ فَتثَقِلُوا خَاسِرِينَ رواه
سابقه امر بیاد کردن لغت کرد و چنانست که سامع گفت و اذ انصاع بعد ذکر النعمه بر وجه ایشان گفت
یا قوم ادعوا الارض الاله موصول با جمله معنی التي کتب الله لکم صفتی و دیگرست و الا تتردد و گفت
براد دعوا و ثقلوا جواب نهی آمده فاقبلوا بران منصوبه است اینست ای قوم در زمین
یکس و پاکیزه یعنی زمین بیت المقدس را بین تمام فدای شما را نشسته و تعیین ساخته اند
و با نعم و فراغ بسیار اقامت نمایند و بر پا نشنما و بایر میگردند و روگردانند و پشت
پس از زبان زده و خیال شده باز گردید **فَلَا تَدْنُوا** کرده اند که برای این صلوات است معینه زمین
آیه و کوی از کوهها زمین مذکور بر آن فرمان شده تا اینجا که **فَلَا تَدْنُوا** از خداوند توانسته اند
تو فرزندان ترا میراث بود و دیان زمین و دیان وقت حصاران ساکن بودند و در آن زمین
موانع چهار صد گز یا چیزی کم و بیش داشتند و میان ایشان غایب بن عوج که در آن زمان و غنی
و بعضی عنانی گویند دختر آدم صلوات الله علیه و او از ادمیان دیگر و قنات و بیت من رسیدند
بهیئت سید مرتضی و سید مرتضی که قد داشت ازین رود سر فرازی که است اهرام و
پنداشت است از این خورای و ماهی از قعر دریا بیرون آوردی در کوهی است که پنداشتند از

خوردی و خورایند و سه هزار شصت سال عمر داشت زمان موسی یافت مادر او که غنی
بود هرگز از آن او سرگرم نبود و چنانست او یک بیکه زمین گرفت و باین کرد و موانع سرسخت کرد
زمین بیاده رفتی اول غنی که در جهمان بنات حق ریخت قابل بود و اول زمانی که کرد از غنی مذکور
آنم مادر عیاج مذکور روی نمود چون از دنیا واقع شد خدای عز و جل او را با سبلا با بسله آورد و او را
بهذاک و فانی رسانید **حکایت** در قصه او شده اند که موسی با لشکر خویش نزدیک زمین مذکور فرود
بود و قبیله جایی سوی تعیین کرد ایشان عادی دید و دوازده مایر گرفت پیش او و او را
گویند عیاج بن عوج ایشان را خود دید و بکار پنهانست بیک گفت دست خویش برداشت و رخا نه آورد
پیش از خویش انداخت و گفت ایشان آمده اند بخوانند با جنگ کنند چه میگوئی ایشان را همچو
کم پیش تو افکندم زن گفت ایشان را بکند تا بر دند و در قوم خویش مکیان کنند چون خبر کردند
بهر کس باز کردند بعد یک آن از این باغ بکشت برای فرزندان پیش ایشان انداخت نیمه از آن را به خود
برد چون ایشان خلاص بعد گفت شما بر وید و نیمه از آن را به خود ببرید چون ایشان خلاص
سوی لشکر کشیدند و پیش از جمله دوازده نفر و کالوب در راه مشورت کردند و دل بر عهدین آوردند
این خبر باید کرد و او را بر آگاهی باید آورد چون در آن سر رسیدند کیفیت خویش پیش موسی رفتند
بازید و بعضی ازین دوازده پیش زمان این حکایت گفته و این سر از ایشان نه گفته از این است
بزرگ کنایه گفت و با شتهار و کشتن رسو است خوف در دلهای ایشان در آمد و لشکر
فرز ایشان **قَالَ لَوْ اَتَا مَوْسٰی اَنْ فِیْهَا قَوْمًا جَبَّارِیْنَ**
وَ اِنَّا لَنَدْخُلُهَا حَتّٰی یَخْرُجُوْا مِنْهَا فَاَن یَخْرُجُوْا
فَیَا فَاَن اَدْخُلُوْنَ ان فیها مقول قالوا ست تا کید و آن به آنست که
من بخاطر علیه السلام برای تاختن انقام مارت انکار حضور جمله است بطور علامت
نیل ساح منزله منکر نماید و این را در جمله مکرده باید وجه تا کید حال تا نیمه همانست که در جمله او
رفته و ذکر او به بیان سیرت و حبابه و ان بخوابند با خرا و خویش عیاج بر وجه ایشان

از آدم صلوات الله علیه بایضا بر بارش در هر مایه که بارش را دیکر خست و یک پسر خواند از او
علیه السلام که تنه بود و با او همه زاری روی نمود و نه قصد و نود و نه فرزند نشد پسرش را
و نود و نه دختر آمدند با اول بارش و قایل با او خواهر او را و دوم که حامله گشت با پسر او
او بولادت پوست و خواهری که با قایل ناده شده بود در غایت جمال می نمود و خواهری که با قایل
روی نمود و جمال همچو خواهر قایل نبود و در شرفیت آدم صلوات الله علیه میان برادر و خواهر
می پوست بر خواهر برادر را بنیکی می گشت اما خواهری که برادر می خواهر برادر نمی دانند
چون قایل و با قایل و خواهر این بزرگ شد و بیلافت با قریب بافت رسته شد و در صفا
علیه خواهر قایل برای قایل تعیین کرد و دل برداد و خواهر قایل بقیل او در چون خواهر
حمیده تر بود این قضیه را از منی نمود گفت خواهر من حمیده ترست و من برادر من را و او را
خود آدم صلوات الله علیه و نام گفت بر دو قربانی بدمید و تقرب بقربانینا گشت قربانی که
قبول شود برین خواهر من را و او را و آدم صلوات الله علیه گرفته اند و بیان سمات آنها
و خواص آنها نوشتند بر فرزندی را حرفتی و صنعتی آموزانیده بود که او بیگانه می نمود
قایل حرفت گشت و زنی داشت و با قایل بهت بر جراییدن کوسپندان می گشت چون در صفا
علیه هر کی با قریب فرمود هر کی سوی حرفت حرفت خویش توجه نمود و با قایل کوسپندی قریب
خویش و نثری که اشتیاق کرد برای قربانی او در وقت قایل شتواران گندم برداشت و در
مکان قریب داشت هر دو نیت قریب کردند و دل بر قبول قربت مذکور آوردند ناگاه آن رسته
قریبه قایل با سوخته گردانید و در آن زمان سوخته شدن قربانی غلامت قبول بود و سوخته شدن
از قبول روی نمود قربانی قایل سوخته نشد معلوم شد که قبول نیت میان قایل و با قایل
قال لا قتلک ایچله است نیت در جواب با قایل گشت و جواب من من نیت قبول
لا قتلک مقول قال است اینست قایل گشت و با قایل بهت بر و در صفا
که ده اند بعد قربانی مذکور با قایل و بر این کوسپندان نمود و در صفا

قایل میروند گفت ترا خواهم گشت با قایل گفت مرا چرا خواهی گشت گفت از حبه آنکه قربانی تو قبول
افتد و قربانی من قبول نشد و برین سبب تو خواهم حمیده مرا خواهی برد و مرا خواهم رسته تو خواهی
و او فرزندان تو فرزندان من فرزند خواهند و مردمان ترا بهتر از من خواهند گفت قال انما
تقبل الله من المتقين لمن بسطت اليك لقتلتك
ما انا بساط يدك اليك لا قتلک انی اخاف الله
رب العالمین قال باقول خویش صله است نیت قربانی که گفت ما قال انما
چون او بعد از قتل بل قال انما تقبل الله من المتقين لمن بسطت اليك اخره الام در این بسطت
نیت بر نیت و رسته ما انا بساط جواب است جواب بشرط را جواب است نیت بشرط را
از جرات و ایراد جمله انما تقبل الله من المتقين در جواب لا قتلک شکی نیست بیان مناسبت
مقال با این مقدار اتصال است صاحب گشت مناسبت بیان اینست بر نیت ذکر کرده و ملاست
صورت در بیان آورد که ابعاد قایل بقیل با قایل نیت از حبه بود که از قبول قربانی قایل آدم
بنو قربانی قایل روی نمود و اینجمله بیان سبب قبول مذکور شده و برای بیان برات او حرمی
که بوی قتل بود و رسته و توان بود این بسطت الیک لقتلتک ما انا بساط الیک لا قتلک
مقال قال باشد و این مقال در جواب لا قتلک مناسبت و ملائم بود و جمله انما تقبل
من المتقين را نیز بر جواب برای بیان مناسبت مقبول شدن قربانی قایل مذکور شده
قبول حبه دیو منون به در است الذین کما لون العرش و من جوابی چون محمد و یونس و
الطائر غیر غرض و اخوات او پندارند و چون حبه یا لن بساط الیک لا قتلک من
نمود و بقیه ایمان تاکید حبه یا لن نمود اینست قایل گفت در عدم قبول قربان و در صفا
کسی نبود و خطائی نباشد زیرا که خدای عز و متقین قربانی قبول نکند اگر تو متقی نباشی
و او قربانی را قبول نکند برکت و نبود و قایل متقی نبود و برین سبب قربانی او را قبول نمی نمود
صدا و برکت را و عقوبت بر کشید و نیز قربانی را بقیه و تجملین و در وقت نیت

فعل قتل هم مردمان از تشبه پیدا کنند چنانچه در شان قابل ذکر آن گذشته و بیان آن با باری رفتن
بود مخرج و یعنی من اجل ذلک متعلق اصح من الناموسین بود بر مخرج بر مخرج الناموسین و غیره
وقف در فلک بود بر مخرج معنی چنین آید قابل از مخرج قتل و شتاب و غیره
همان گشت و نیست و صارت بود بدست شان اینست تا آخر و چنانکه بر هر دو وجه بیان شد
لَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ ان كَثُرَتْ اٰفَتُهُمْ
ذٰلِكَ فِي الْاَرْضِ لَمُسْرِفٰتٍ این جمله موقرست و بکثرت در بیان آن در
کافران و قنات شان اینست لام در جواب قسم مخدوف ای و قسم بعد از آنهم سبب است
ثم ان کثیرا عطف است بر لفظ جاء و هم سبب بالبیّنات بر دو جواب قسم اند عطف هم در است و در
یعنی بعد از آنکه می اینان ویر که گشته و قرار گرفته بود تا کیسه جمله اول لام و قسم و تا کیسه جمله دوم لام
و جمله اسمیه از جهت دانکار منکران و احزاب اینان بران روی نمود اینست بگویند بگویند
مولا ششم میگردد انهم هر آینه بران وقت دکان بابا مخرج ظاهر و مخرج منظر هر دو اند پس برستی
اینان بعد از آنکه بغامبران و اور کول و مجازات برده مسرف نشد یعنی حقوق بند مبر از میان کشیدند
و از حد و دین بیرون آیند گانند **سوال** هم برای تراخی ال بر تعقیب و بعد از آنکه نیز از تعقیب
تکرار را چه وجه باشد **جواب** بعد از آنکه موجب تعقیب در زمان است و هم برای تراخی در بیان است
بود و بر تقدیر سلیم نگردد منقول و اند **انما جزاء الذين يحاربون الله**
و رسوله ان يقتلوا او يصلبوا او يقطع ايدى بهم و ارجلهم و يجلدوا
او ينجسوا من الارض **سوال** کرده اند جافتی برای سده بر بغامبران و
می آمدند اصحاب و برده اسلمی و ان طبع طریق گردانیدن در شان اینست و در شان اینست
نمود و پوسته اینجمله برای بیان حکم صادره که واقع شده بر وجه اعتراض مذکور آمده می برون گشته
بر وجه مضاف می اینی ربون اولیا و الله اگر در از و بعد از آنکه در شان اینست

رسول که دوش نماند شرط نمود بر تقدیری که قطع بر همان که گشته لازم آید که حد قطع طریق لازم نمود
جواب می بر او میان که در محبت مومنانه طبع اینست می بر ایشان بود در شرط حد مذکور موجود
باشد چرا می برون اسد و سوله مرفوع بر اجساد است ای الله از روی من و با مفعول مطلق است جوت
سوی و طاف مسد است صفت موصوف قدرت است ای من جواب است مختلفه لایری من جواب است همین و لا
چون من جواب است ایسار و چنانچه طرف است و من و طرف معنی نیست و این جابجور و با طر است
مرفوع و یا حال است از ایدیم و در علم ای حال کون لایری و لا ریل واقع در جواب مختلفه قصر
مذکور قصر نیست بود چه عقوبت قطع طریق در دنیا همین است یا انما برای تاکید بود برای قصر
سوال اینست چرا که ای که با فدای و رسول خدا می ریه بکنند و بهشت و تنهایی می گشته یعنی می آید
میکنند یا دوستی خدای که خود را اموال خود را بحفظ خدا سپردند و معتقد بری فطرت او برون آمدند
و با بجا میزدند که جای اینان که در تحت ولایت او اند یا در تحت ولایت امر او اند که گشته شوند
این را بر دارند و یا دست و پای از جواب مختلفه یعنی راست و پای چپ بر بندیا اینست ترا از این
این در دور افکنند یا از زمین که اینان ساکن بوده اند و راندانند در زمین دیگر ساکن سازند
او زمین عمر رضی الله عنه که از در اسلام سوی از حرب جدا کرد او اما کرد از انداد او را در امر المو
مؤمنان شایان گشت و از این کار بنده است بپوست الا انفی امد گفت و بسو گشته تا کیسه او حبت نفی کرد
یعنی پس در اسلام آورد ابو حنیفه رضی الله عنه همین وجه اختیار کرد و در معطولات او دین آن
عبارت افکند آنرا و اقوال مختلفه از انان ظاهر شده بعضی حمل بر توریع و تقسیم بر بنیاد گشته
در هر بنا بر جزا بر حسب آن دانند چنانچه تفصیل آن در کتب فقه آمده و به تصریح و توفیق میباشند
و قطع طریق تفصیل **سوال** در جمع کردن میان اخذ و قتل چه در افکند
مقدار که در خرج اعتبار کرده اند بغیر قتل قطع مجر که لازم دانند و بعضی حمل بر تخریص اند و بعضی
بر بیان نوع جنایت مجر گردانند و این صحیح نیست زیرا چه اگر در صورت افکند مال مجر در میان میباشند
قتل و غیر حمل باشد و فرانایوت و قدر جنایت آید و معنی الله حدیث می آید و الله حدیث می آید

آن زن وارونده وان وحی دریاب و فرود آمده و حکم او عام بود زیرا که علم منسوب به نبوت
نشود و کسی که متناهی نبوده ظلمه متناهیست جمله فان احدی توبت علیه خبر متناهیست و توبه از غیر
نزد آن زن است در قبول توبه و سایل بودن او بقول ما اهل من توبه یا از جهته ایراد و نقد قبول
توبه بر وجه و کاد است **اینست پس هر که بعد ظلم خویش یعنی بعد سرقه که ظلم است بر سر
منه و مشک ریخت بر توبه کند و مصالح شود یعنی ازین و باز مانند پس بدین سخن فدای توبه قبول
کرد اندک الله غفور رحیم** این جمله تریل است و تکیه از جهت برادرش
بر سبیل و کاد است **اینست بر رسته که خدا از زین کائنات امر در جهت رسته**
کنند آورده اند و این شتر خویش را بخدای سپردن و یک حرم گذاشته در حرم آمدن و زنی
سپردن آمد شتر مذکور را این است گفت یارب این شتر را از تو زدیده اند و از حفظ توبرده اند مردی
از بنی قیس دست راست بریده و در گردن او نیخته و مهار شتر زدیده بدست چپ گرفته رکبند
من این زدیده ام سواری یادیم که آمد دست بریده گفت این شتر را بخرم بر این توفیق شتر شتر
خوب است **ان الله تعلم ان الله له ملك السموات والارض**
يعذب من يشاء ويغفر لمن يشاء خطاب بر حق است
بیان الله علیه و سلم غیر معین و استفهام برای انکار است و انکار نفی است و بود جمله خبریه
و یغفر لمن يشاء و بیان تفریق است از معرفت ملک علیه است مرصنون لم تعلم ان الله له ملك
والارض و جمله لم تعلم تریل است مگر که تفرقات تریل است و از ام حد و ایست تریل بر قبول
توبه و غفران توبه بیان صرف است نمود **اینست یا مینه لای نمیده ای فی طایفه یعنی میدانی**
بد رسته که خدای ملاوت است بقیان ملک آسمانها و زمین جهانها و این است ان الله
يعذب من يشاء ويغفر لمن يشاء و تفرقه خواست او باشد همان شود **پس** بنابر این تکیه
بیار **نیاز زمین تا نموشی بیار** هر گرا خواهد خدای سبکته و هر گرا خواهد بیار و زنی در دنیا
خدا کند مرگست که خواهد چنانچه در حق سارق قطعید و نماید و حق طایفه است و تریل

و نفی خزی و سوای نماید و در آخرت در حق کافر عذاب ایم خود گشته و در حق عاصی که بجهت توبه ببرد
عذاب بر قدر کثرت در رستند داشته و در تفسیر مدارک معنی منیت و منیت است علیه الکفر داشته
معنی یغفر لمن تاب عن الکفر منیت است بر تفسیر منیت کفر سوال می آید از روی ظاهر
منیت منیت است که عذاب کسی بر کفر خود و غفران کسی از کفر توبه کند و درین اسلام منیت بر حق
منیت نیست هر دو یک سبیل ختم است و در حکم هر یکی تحقیق بخوم است جواب است و محل این کل
چنانکه این کلام از باب تربیت بر رسته و اقصیه که این طایفه بر طریق بر رست منیت و بود
زین تعلیق منیت تفرقه بر طریق و یغفر ما دون ذلک لمن تاب و منیت بعضی کوبیده توبه من
یعنی فی الدین یا حیاب الله مع التوبه کلاما کالباق و یغفر لمن تاب و فی الدین توبه که اقطع الطریق
والله على كل شيء قدير این جمله تریل است **اینست و خدای بر هر چیزی**
قادر است از عاصی ساقط و تائب گردانیدن و عذاب کردن بر گناه آفریندن سوال قدرت
بر همه است بر قول اهل سنت و جماعت شش منیت و الله علی کل شیء قدير معنی است **جواب** منی
عقل بر قدرت بود و در عنایت وجود باشد بر وجه مجاز اول منیت کوبیده چنانچه در من قتل قتل
سلبه زنده را که در غایت قتل است قتل نیاید چنانچه درانی آمده از ارادان بقول کند
یقول الله وانی قولته انی اذ اردن ان یقول له کن فیکون تحقیق نه **یا ایها**
الرسول لا یخبرناک الذین یسارعون فی الکفر
تفرقه است برای باز داشتن پیغامبر علیه السلام از اندوختن منین کفر کاوان و تفرقه است
بر این منی است موصول باصله و علل است **اینست ای فرستاده خدا اندوختن نکن ترا آنکه**
تفرقه است بینا بیند و چه تامل و توقف در کفر می آید پیغامبر علیه الصلو و السلام از جهته
تفرقه است و تامل و توقف در کفر می آید پیغامبر علیه الصلو و السلام از جهته
تفرقه است و تامل و توقف در کفر می آید پیغامبر علیه الصلو و السلام از جهته
من الذین قالوا امنا باقره
المن من قلوبهم ومن الذین هادوا

ایه انکم الیه یعنون نازل گشت نوشتن حالت این بیان بپوشد اینست اگر از این
 حکم توبیه بپایند و صفت بر حکم تو نمایند و او که میان این حکم پیش آید و در بیان که او را
 نمانی و اگر اعراض کنی از کافران و حکم کنی میان ایشان ترا زیان نکند و معرفت نمایند تو را
 چه تو در عصمت خدای و در پناه حق جل و علای کسی که در عصمت خدای باشد او را به زیان نرسد
 تو خدا را نخواهی که جمله عالم در دست بخدا که سر موی قدرت ترک کرد بغیر صانع این عالم را
 میان این اعراض کردن از حکم بخیر بود کاهی حکم میکرد کاهی اعراض مینمود و بعضی گویند بخیر بود
 باینست و ان احکم بینهم بنازل احد الیک من فوق کت و باقوم حکمی میان کافران که هر چند بپایند
 انبیا بر میان حکم و اعراض هیچ بپوشد و کسی که میگوید که در سوره مایه هیچ استنبوت نیست
 امر که حکم برای اباحت میداد و آنچه میزند کور نمی بیند و ان حکمت فاحک بینهم
 بالقسط ای وان اردت الکم بر طریق اذا قرأت القرآن و ان جمله تزیین عطف است
 فاحکم بینهم اینست چون بخوابی که حکم کنی میان کافران پس حکم کن بعد از این که در قرآن
 من بعد ان الله یحب المقسطین اینجمله تبدیل است بالعلیان که در تزیین
 ابراز مقصود بر وجه و کاد است یا کوی شما بر قسط ملوک یعنون اینجمله بود بقیه من و ناکیه
 صانع نمود اینست درستی که خدای عدل کند کار او و شهادت دارد و نظر عطف است
 و کیف یحکمونک و عندهم الشوریة فی احکم الله
 و کثریتکون من بعد ذلك استنباط از اینست که بعد از آنکه در حق تعالی
 حال استنعمت توان عطف است بر یکم و کافران و کثرت است و در تزیین عطف است
 اینست عطف است که ان ترا حکم سازند و بگویند تو بردارند و حال اینست که از این توبه
 است که در ان عطف است ثابت حکم حق جل و علای پس از ان که توبه در حق تعالی
 روی میکند و این عطف است عرض را مصلحت در دست پندارند و ما اولیات بالمؤمنین
 اینجمله است از فاعل قبولان یا تزیین است اینست و نیست است توبه توبه توبه

و حکم توبیه اعراض میکنند و حکم ترا نمی پسندند و حکم توبیه را میگردانند ان انزلنا التور
 و انزلنا انفسه چون بالا ذکر توبیه رفت چنانست که سبب گفتن این است که توبیه توبیه فقیل ان انزلنا
 التوریه هم از چهره نفل کرد و جمله را میگردانند و در جمله حال سبب صفت است توبیه را
 باینست ای و ان تقسیم بینما بر طریق الا انما نمودن فسر بود نموده که توبیه توبیه توبیه
 توبیه در زمان باشد و اگر جمله واسطه تقدیم بنظر قابل شود توبیه توبیه توبیه توبیه
 از اینست که معنای توبیه بود جویند اینست بدینست با خود آورده ایم توبیه را در اینجا که در
 می و نور است یعنی در عالمی که راه نماید و دینی که نماند را باید مطهر است **یَحْکُمُ بَيْنَنَا**
الْبَنِيْنَ صفت توبیه است باینست و معنای ای التوریه التی حکم بها البنیون یا حال مقدّم
 است از توبیه که مفعول انزل است حکم حکایت حال که نشسته است ایراد میگوید منافع از جمله استخفا
 صورت حکم است اینست نرسد و ایم توبیه را حکم کرده اند از موسی با عیص صاوات الله علیهما
 بغیر و بعضی گویند بخیر میگردانند که هر حکم توبیه داشتند و متابعت آن مینمودند
 بنظر مع سلامت است و مع سلامت مع فالت بود در استعمال مع فالت در ی و کثیر با وجود لفظ
 اینست که مع کثیر است چه گفته باشند توبیه بر یکدیگر اینست که نفوس قدسیه اند اگر چه با وجود
 برکت مقداری که وجود انان می آیند معنای انان می نمایند انزلنا التوریه **اسْمُ**
 صفت یا حد است بنیون را اینست بغیر از ان که حکم توبیه را انفا و کرده اند راضی مان
 باشد و ان لغزش است از مذمت که نیکه نقد و حکم توبیه کرده اند و در این لغزش است ان و نه مانده
لِلَّذِینَ هَادُوا وَ الشَّرَکَیْنِ وَ الْاَحْبَادِ لایون هادوا
 شریک بکم بود و الاربایون و الاحبار معطوف به البنیون است و ان بعضی می گویند بر طریق ان
 است فاما ای علیها و بعضی محمول بر فذ معطوف دارند و کلام معنی حکم البنیون الیهود علیهم
 اینست حکم میکردند بغیر از ان و ربانین و انشد ان بر بود ان یا کونید برای معبودان
 در معبودان کاهی و نافع و کاهی در میان و با بنیون توبیه اند سوی ربه و ربه صفت خدای بود

و انزلنا التوریه

و نوران
 تقدیم خبرت بنیانند

فصل من تصدق یعنی قضا که برای او واجب شده است فقط کرد اند پس آن تصدق و عفو کند
بانه و نواند بود که تفسیر له ای عاید بر جانی بود عفو صاحب قضا که جانی را می برد و من
لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ
اینست و کس نیکی بداند فرستاده است خدای حکم نکند و دم می خفت که خداوند زنده برین
ظالمانند از حد تجاوز کنند کان اند و قضا علی آثاره یعنی بر این
مَرْيَمَ وَصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ
انزال انوریه یعنی این مفعول دوم است بواسطه مفعول اول محذوف است بدلتی دریم
و تفسیر این هم بر پنج اصل است که مذکور اند در جمله یکم بهما التورون یعنی اینها هم ای ایتنا فی تفسیر
انامیم عیسی این مریم است اینست او دریم در قضا یعنی در عقوبت بفرمان عیسی بر مریم را در آن
حال که مصدق آمده توره را که پیش از وی نازل شده و **أَنْبِيَاءُ الْأَنْجِيلِ فِيهِ**
وَتُورٍ وَصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وایت است
بر قضا فی هر حال است از الانجیل و مصدق عطف است بر محل او است اینست در این
انجیل در بحال که در ویدی است و توره که در بحال تصدیق کننده است مرکب را که پیش از او بود توره
مذکور سوال انجیل را با دو دست چه نیست بود و بودن توره میان دو دست او بر چه وجهی
عبارت است به تفسیر بود برای تفسیر حق آنچه مذکور است حاجت نباشد و **وَمَنْ**
لِّلْمُتَّقِينَ عطف است بر مصدق این نیز حال است یعنی با و او عطا بکمل انجیل بر وید است
عین هر دو موعظه چنانچه در انجیل و اقبال و ادبار در آن رفته اند و در جوار او قرار
اینست و در حال که انجیل را ندیده است و چند دهنده است مرتب تر با عین سرت و به دست بر وید
مرکز را یعنی مرکز را مستعد برای تقاضای در صادر سوره بفر کشته و ذکر آن بالا
لِيَحْكُمَ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ و ای حکم ملام که بر صیغه امر غایب است و به دست
دانه بر فرات لام بر مجوز و عطف بر یونموای و آن که مفعول ایتنا و اینست در آن فرات

صیغه امر غایب مجوز بر صفت و قضا که معلوم است بر آن زمانه باشند نیز اینست و در این
انجیل در میان ایمان است و ما اهل انجیل بر فروع و آورده و وی کرده است خدای در وی حکم حکم
کنند اهل انجیل و کس نیکی داده شده اند این لغت خلیل بداند و می کرده است خدای در وی و فرود آورده
ست حق جاب و علامه العبد و کس انجیل ضمیمه بود در بهما انزال الله و منع مظهر موعظه بر این تصدیق بیاعت
قبول اینست و **وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ**
الظَّالِمُونَ انجیل تفسیر است اینست و کس نیکی بداند فرستاده است انزال خدای حکم کن
این ان مفعول بر نشانی است **وَالْكَافِرِينَ** که فی را که حکم نکند بکتاب خدای کافر خواند و باز ظلم گفت این حکم
ایضا کرد تحقیق این سه وجه است و تعین بر یک بر کدام وجه نمی است **وَالْكَافِرِينَ** که حکم بکتاب است این
فرود این سه وجه صفت است که بعضی موعظه خلاف حکم خدا کفر بود چنانچه توحید مانکر شود و بعضی
حق گفت ظلم باشد چنانچه بنی النضر و رباب خراجانیت بنی قریظه خلاف معذرت کردند و خودت بود
میلا آورده و بعضی صورتی باشد چون کسب نام تفسیر و تبدیل راهها و حرام و زعفران معنی آورده و مسلم حکم
و اولیک هم الکافرون و حق سلمان است که این بر حکم کافر شوند و مرتد از دین و مسلم حکم با آن
لغز و لیک هم الظالمون و حق پیوسته که در حق این در وجهی نقصان مرقوم بود و انان زیاد
مستند بل که و کس نکند و مسلم حکم با انزال الله و اولیک هم الظالمون و حق سلمان است که
تفسیر اینان در قتل واجب بود اثنان نکردند بر مطالع دیت و قتل او را و **وَأَنْزَلْنَا**
الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ
وَمُهِمَّنَا عَلَيْهِ عطف است بر جمله سابقه بالحق و ایتنا که تصدیق حال و دیت
و انزال الیک الکتاب لیتا بالحق مصدق و مهمنا عطف است بر مصدق و ایتنا که ذکر توره و انجیل کرد
درین آیه ذکر قرآن آورد و در کتاب اول لام عهد است و اینی لام مبشر و تواند بود اینی نیز لام عهد است
و این عهد شریعت یعنی کتاب مجانی و همیشه علیه ای بر علی صدق یعنی در و حال که گواه است بر صدق کتابی که
پیش از او بود و بیان آنچه در وی نمود و بعضی همین را معنی محافظا علیه گویند بیان صفت نگاشتن

یا تفسیر

پس بگویم که خارج و متعلق است مفعول مذوق و لکن جعلکم سما مختلفه قواما متعدد و بسبب که
 و لیکن شما را اگر و هم و متعدد کرد ایند چنانچه میان شما و نیز شیاع اختلاف انجا پیدا شد و آنچه از
 حال شما علم دارد و کیت از شما که اعتراف میکنند و کیت که براسالی شریعتی دیگر نظر می افکنند چه توری
 ملازم حال او و دشت معین اند و روش ملازم استعدا و معین شده **فَاسْتَقْبَلُوا الْخَيْرَ**
فَاسْتَقْبَلُوا اینست پس خیر است اینست که بد پس نیکی و نیکی کاری می پذیرند و آنچه از
 متعلق برین است مطلوب و بهر دین ما همین است انواع نیکی بکیت و بمقابله او معود شده و این
 یا زباید و باید هر کسی نیکی که خیال او ملازم تر و یکستعدا و موافق تر باشد بیشتر از دست قبول آن
 بیشتر که در چون سلاطین با عدل و احسان و علم را ارادت و پند و زمار از ندادن و عبادت
 و عارفان را فکر کرد محال و محال جنگا مقربا تر که دنیا و عقبی و اختیار اجد و بهر حال
 امانت و دیانت و زمان را مع کردن میان طاعت خدای و طاعت ثوره ان و بهر حال اجد و بهر حال
 حسن خدمت سعادگان فی الحقیقه نیکی بسیار و خود را بران وارد و آنچه بدی انکار و در ان
اَللّٰهُ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيَلْبِسُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيْهِ تَخْتَلِفُوْنَ
 هر یکم مرفوع المحل را ابتداست و الی الله خبر است جمیعاً حال است جمیعاً تخیل است مرفوعاً
 جمله مختلفون غیرست مرکب و جمله کتم صله است عار و مجر و متعلق است بینکم عطف است بل انما
 و تقسیم الی الله برای حضرت یعنی الی الله خبر مفید حضرت است اینست سو سو سبب خدای و زو
 است پس شما را بد آنچه در ان اختلاف ندارد خبر خواهد بود و بهر حال سبب انجا خواهد بود
 اختیار نیکی باید و حتر از بدی است و ان **اَلْحُكْمُ بَيْنَكُمْ بِمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ وَ**
لَا تَتَّبِعْ اَهْوَاءَهُمْ وَ اخذ منهم ان یستشروک عن بعض
مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ اِلَيْكَ اَنْ مَغْفِرَتِ مَغْفِرَتِ مَغْفِرَتِ مَغْفِرَتِ مَغْفِرَتِ مَغْفِرَتِ
 و امر ان احکام بینهم و تواند بود که عطف برکت است از انکه بقیه ان احکام نباید زیرا
 انزال کتاب و در حق متفرع غیر قول است همچو امر و ذی او و صفت یک کتاب و ان احکام و تواند

که در ان احکام مصدر به باشد ان احکام تا ویل مصدر احکام ای و نزل ان الیک الکتاب و بذا تبت
 اهو اتم با عطف و غرض عطف است بر احکام ای و نزل ان الیک الکتاب بالمعنی و طلب حکم
 و صلیت هم انها حکا اهو اتم و مصدر که غرض ان بقیتونک یک مقال است از بهر دین هم
 است که در صفای ای و اندر بهر معنی قد ان یقتضونک اینست امر کردیم که حکمی مکن بد آنچه
 نرسد و دست خدای سوت و دمی کردن است حق سبب نه بر تو پس روی مکن هوا یا کائنات ترا و سر
 زان که گفته زود و مفتون شده سان ندان و غافل شدن از بعض خبری که فرستاده است حق
 جن و غیا **اَللّٰهُ** کرده اند که درین صورت و شماس از قیاس و جماعتی از جهودان معین شد بد پیش نیکی
 بیایند علیه و سلم اند که ما و ان شدند بیو دیا نیم مقتدا و این نیم اگر مسلمان شویم و بدین تو
 برویم اکثر یهود و کلمان شوند و برین بگویند و بار که حق ممتنی افتد و اگر تو برای ما حکم کنی اگر چه
 حق و بیست خصم ما بود ما بتو ایمان آریم و دین بود بکناریم برای تنبه بغیر علیه السلام این ایتزال
 است و معنون لظهور است **فَاِنْ تَوَلَّوْا فَاَعْلَمُ اَنْمَآ یُرِیْذُ اللّٰهُ اَنْ**
لَّیْسَ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ دُشُوْا بِكُمْ فَاسْبِغْ اَنْ یَصِیْبَهُمْ مَّغْفِرَتِمْ میرسد و ما و
 ناکه است جمله ما برید و ما و د و مفعول فاعلم است و جمله فاعلم انی برید و شرط است و جمله
 نظریه متفرع است برای و غیر روی کرد و اندکان از حکم قران است اینست پس اگر ان ترا کم
 بد و زود او و دست بر تو روی کرد و اندک و حکم ترا حق بد است که میخواهد خدای جل و علا برساند
 است ان ترا که انان صحبت و بلا و بعضی و نوب عاید بود عبادت از مر به مذکور است و صفت انرا
 شرط است لفظ بعضی همی لفظ شکر گاهی برای تفخیم باشد گاهی برای معبودانی برای تفخیم است و تو
 مکرر کنی عظیم و در حق تفخیم است **وَ اِنْ کَثِیْرًا مِّنَ النَّاسِ لَفٰسِقُوْنَ**
 بجز اینست یا حال است و ناکه و از جمله روانکار است چه کافران مشق و غیره را اندر نموده و بر
 با مشق و غیره مفرانند است اینست بدست سبیری از مردمان بر حرکت عقی خدای نه حیدر
 بدست که ان احکام بیایند و مراد است **اَفَحُكْمَ الْجَاهِلِیَّةِ یَنْبَغِیْکُمْ**

نمائند پس بدان

بعضی غیبت و بغیون خطاب می خوانند معنی بر حسب آن دانسته استقامت برای تعجب است و در بعضی
 علیه می خوانند و است ای ای تو که حکم الی اهل بیت پیغمبر و جملہ معترضه است برای تعجب از اقبال و کرم
 برای توجیه بر این است اینست عجب است یعنی آنست که تو بیا بنده و از بهی تو می گویند و است
وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ
 الحکم را ابتدا است احسن چیز است و استقامت یعنی نفی است من در آن قول لقوم یوقنون غیبه
 معنی غنند دارند و متعلق به قوم کلام بنده اندای استی کون حکم غیر از حد حسن منم حکم غنند و غنند
 صفت است احسن و احسن اینست و یکست نیکوتر از حدای از روی حکم و این است و اینست
 بنیان دارند و بصفت است ایمان می آرند **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا**
الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ
 مرجعیه و فوایا بعث و ابائی دیگر است یا ایها الذین آمنوا برای تاکید جنبه بر است معنی
 میان دو کتاب متصل می نمود بضم اولیا و بعضی تعبیل است بر جمله لا تتخذوا
 مومنان جهودان و ترسایان و ان دوستان خویش می گیرند بر حکم دوستی شما را با دوست
 این ان یکیند زیرا که بعضی از این مر بقی را دوست دارند و این همیشه را دوست دارند
 دشمنانند و دشمنی این با دوستی ثابت کرد و با احبین دشمنان دوستی نباید کرد و اینست
 مؤمن نباید آورد و **مَنْ يَتَّخِذْ لَهُمْ مُّكْتَفًّيًا فَإِنَّهُ مِنْهُمْ** هر طریقی
 بر ابته است و جمله تو لهم شرط است فانه منهم شرط است و جمله شرطیه است
 حال است با جمله معترضه است برای تمهید و ترسیب دوستی ایشان است و هر که از ایشان
 دوست دارد بر قضیه مشرب قوا نمونهم پس برستی او از مشرکان است و آنچه از او شده و او
 و صورتی میل و دوستی از جنبه حاجت یا مده بود یا از جنبه خوف و ترس می باشد و اینست
 دوستی نمود و صاحب آن حق و امید نشود **إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ**
 انجمله تبیل است و تاکید از جنبه خبر از و غیبه بر وجه و کائنات است و در بعضی

بر بعضی خطای راه نمی پند قومی را که طاعت کنند بگو و حق این مقدم است تا موت بر کفر و کافری مانده
 را است که نیند و اهتمانند بر مقتضای الذین فی قلوبهم مکر
يَسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَحْشُدُ إِيَّاهُ
 رسول با جمله معقول اول است برتری و جمله یسارعون معقول دوم است بیهم طرف است بر یسارعون
 بقولان حال است با وجه جمله بر عکس این مقال است و تواند بود معنی بصرانته و جمله حال بود و
 بود یسارعون با معقول دوم دارند یقولون را در جواب یسارعون مستانفیه بنده اندان لقبنا
 متعده معقول نخست است و نخست تا آخر معقول یقولون است و جمله فتری الذین بقا و منه معطوف
 معنوم ان الله لا يهدي القوم الظالمین بود کلام معنی بیم الظالمون علی الضلال فتری الذین
 فتری هم فتری ای سرک بود ای یسارعون فی موالا اتم بانه معنی فتری الظالمین را بانه فتری الظالمین
 این در اهتمانند و هم بدین سبب است که می بینی کسانی را که در دلهای ایشان غرض اتفاق
 بر طاعت الهی است می آرند در باطن خلاف و اتفاق دارند این گروه در دوستی این سبب است
 و هم موافقت و موافقت این میزنند و در خیال که نمونند و عند موافقت میگویند منم که
 را از بهر معنی حادثه و اضطراری با این دوستی می ورزیم برای دولتی و روزگاری **فَعَسَىٰ اللَّهُ**
أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدٍ فَيُضِلُّ أَعْمَالَ اسْرَفًا
فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ فاعده فعلی است که چه کرد و کفار و کفایت این است
 برای انکه این سخن گویند و غلبه خویش و علامت اینان بوند و عی از ضای ترجمه است و هر چه از کرم
 داشت بر حق کند دلیل بر یقین و قوه بانه فیضی اعطی بر این مانی دارند نظر و بخت نور بنده
 است اینست از یکست که خدای فتح را برای دیگر از انان قهرت خود باری و فتح مذکور است
 فاعده فعلی خبر و فلک بنده اند و امر منم عده ناکب بتسلخی قرآن و اجل فی الضیاع و کرم
 بر فلک و منم صر بر اهل کتاب اند پس این با بر اهل انظار و دلهای خویش بنیان
 اند از اتفاق و عداوت سلمان شبان کردند **يَقُولُ الَّذِينَ اسْرَفُوا**

مزدحم

مخوف است چنانچه در حربه تعلیل است چرا که وقت دلیل است تقدیر است و منبر
 رسول الله و رسول المؤمنین بغالب لان حربه الله وضع مظهر موضع مقرر اطلاق من طایفه بزرگان
 حربه برای تعلیم مضاف است کتبت الله و ناقده القابون ببران است هم غیر فعل است بر این
 حربه الله بغالب بخود است اینست و هر که دوست دارد خدای را و رسول خدا را و پیوسته
 زیرا که هر خدای هم آن را غالبانند بر آن و دیگری غلبه نمی یابد یا ایها الذین آمنوا
 لا تتخذوا الذین اتخذوا دینکم ههنا و ههنا من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم و الذین اوتوا الکتاب
 من قبلکم من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم و الذین اوتوا الکتاب من قبلکم و الذین اوتوا الکتاب من قبلکم
 انکم من قوم منین معطف است بر لاتخذوا انکم من قوم منین شرط برای تحقق است برین
 نیست بر طریق افعال کفر ان کتبت امیا و لا تفعل کذا ان کتبت ان کتبت ان کتبت ان کتبت
 بر رسید و از غلبه او بر پیوسته اگر شما مومن نید و با یقینید و دست کف را از نشان
 نبود و دست گرفتن که نمیکند و نشان خدا را با دست و نشان خدا را با دست و نشان خدا را با دست
 الى الصلوة واتخذوها ههنا و ههنا من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم و الذین اوتوا الکتاب من قبلکم
 کافران در دین اسلام و باری بنیاد است ان صلوة را که در دین اسلام است
 و چون بنا کنند بر سوی نماز یعنی حی علی الصلوة و کونیه و قیام سوی نماز بگویند ان نماز را
 دانسته و باری همانند بگویند و قیام سوی نماز بگویند ان نماز را دانسته و باری همانند بگویند
 و دانسته و باری همانند بگویند و قیام سوی نماز بگویند ان نماز را دانسته و باری همانند بگویند

کانه قبل ای سبب مثل هذا یعنی مصنون فقال ذلك بسبب بانهم قوم لا یعقلون است اینست
 اینست ای کافران و وقوع این کار شیع از این بسبب است که انان کرده اند که راه
 می یابند و بنا دانی در ضلال می نشیند و آنچه در نماز است از تعلیم خدا و باری داشتن از اینست
 انان که موضوع است برای عبادت و وسعت است برای ادراک عبادت متحرک و بیای می شوند و
 برضا قتل نبود و مقتضای دانش نباشد قل یا اهل الکتاب هل تنقصون
 منّا الا ان امنّا بالله و ما انزل الینا و ما انزل من قبل
 قبل و اینست کرده اند جماعتی از یهود پیش پیغامبر علیه السلام رسیدند از پیغامبر علیه السلام
 پرسیدند که تو بر کدام پیغامبر ایمان داری و از میان انان بکه روی اری پیغامبر علیه السلام
 گفت انما یسده و انزل الینا و ما انزل الی ابراهیم و اسماعیل و اسحق و یعقوب و الی اسباط و ما اوتوا
 موسی و عیسی و ما اوتی الینون من ربهم لا نفرق بین احد منهم و نحن له مسلمون انان چون نام
 شنیدند خورشید شدند و سخن انان پسندیده بشن آید و گفتند ما تعلم اهل دین اقل فعل منکم
 و این بود ترسیدیم یعنی ندیده ام هیچ صاحب دینی را که بهتر از شما و نه هیچ دینی را بهتر از این
 نزد ما باشد از دین همانست که دارید و محل آن بر خود میسازید از فقر و کسالت و بر شکست
 و در اندک پیغامبر را مومن را بدین چهره عیب کردند و در مومن نکو است او را نه پیغامبر صریح
 و سلم فقر و سکت اختیار کرد و خود را در پایه بافتی را آورد و گاهی در مقام استیلاج افتی و فقر
 پیوسته ای سکت را بدعا و اللهم اجینی سکتا و امتی سکتا و انشرف فی زمره الساکین بضرع سکتا
 و انان از آرمید پندارند و عیب مرانگارین ایه نازل گشت و قبل منت ال و نشاء عت قد نشاء
 بین بروت برای بیان نشاء عت نشان اهل کتاب و دلی انان از طریق حق و مواهب استقام
 اهل تقشون برای احکام است تقشون از تقم یعنی کینه کردن و خشم و زدن باشد ان انما بر خبی
 یعنی انان است بود و کر تقم یعنی عیب کردن و ناپسندیدن باشد ان انما بر خبی تقم مقول بود
 اینست کجای محمد ای اهل کتاب است که کینه کینه یعنی نیست بر سبب است این بخندی و در دین

در کتاب نیست

والسلام نکر ویدند توریته را اگر دانیدند و از منکرات و حکایاتی و معاصی برهنیدند و از این
 بقسط و بلایا مبتلا کرد و کار ایشان از فراقی تنگ و از غنادر غنا فقر و از این تنگ
 و ناری پیش نهادند و دل بر خواهنش و تصریح نیاوردند بلکه باین تشبیه گفت و ندول بر
 باکی و بجا دلی نهادند تا آنکه فخلص من غار و اکت میاید مغلوله حتی لا یسطعون که باطل
 یعنی خدای بخل و وفور و ترک عطا کردید چنانچه میدادیمند برینچه میخواستید و بکنش
 بازداشتن او واجب میدادیم برکم السع ترک القایل بترک او نشدند و چنانچه میخواستید
 رسته شد مثل است و بخیل و بسط بدست است و جوایز دی چنانچه در حق بیغ و بخل و
 نشد خط و لا تجعل یک مغلوله الی غفک و لا تبسطا کل البسطا و از کی انقض و خط
 نهایت افراط درستی چنانچه محتاج سازد و در ورطه افتد از اندامی شده حال بخل را و است
 تشبیه کنند بخل گشته است خود را با گردن بسته اگر چه انی دوستی بود و دست بسته و از این
 گویند چون نیا بود بسته دست خوانند ویدانند مغلوله گفتند و اثبات بخل کردن تشبیه
 کفر بود و تشبیه باطل باشد تشبیه ندارند و بعضی اثبات بخل بر وجهی مثل بنابر این
 قولی باطل بود و کفر صریح باشد اینست میودا و لا یسطعون گفتند و اثبات تشبیه
 نشان خدای بسته غلتاید میهم و لعنوا بما قالوا علت ایهم
 معترضه است و لعنوا بما قالوا جمله تواند و عانیه باشد معطوف بر علت ایهم باشد و تواند بود
 جمله معترضه اند معطوف بر وقت البیهودین از این است تشبیه دو دسته ای گویند که
 گفتند کور و ملعون باد این فرق بسبب مقال سطور و تواند بود که در بسته شدن و تشبیه
 ایشان در آخرت باشد و عاقل و متق افروزی باشد بکل یکا و مبسوطان
 بجملة افراط است از کلام سابق و این متبیه است بر بنده سلف اینست که بجهت بخل و
 دانستن مراد او و بخوبیند مراد خلف است که مراد او بر وجه قطع معهود نشود و باین نقل
 بر وفق عملات بروجه و یا جایز بود و بجهت زیاد را به نعمت که در دنیا و آخرت

و بعضی در راه نارسیدنیست ظاهر و باطنه روند و بعضی از این تشبیه دانند و باین تشبیه را از وجود خدا
 و این تشبیه بدانجا اگر چه در کلام میود مفرد بود و متضمن فایده جلیله که میان کمال وجود است چه در
 وجود عطا و بدین معهود است سیاه نمود اینست میود من باطل میگوید و در راه بطان می
 یاید و مغلوله نیست سخن ایشان بی معنی است بخل بقیه است بدو نیست ندارد بلکه جواد است کمال جود
 در وجهی که که دل بر کمال جود او کما روید عطا کرد و ینفق کیف تشبیه
 تشبیه است جود و صفت عطا اینست میید بر هر دو که میخواستند که باین تشبیه
 و کثرت و کثرت کثیر منهم ما انزل الیک من
 ربک طغیاناً و کفراً لام در جواب قسم خود است ای قسم بزرگ کثیرا
 منهم ما انزل الیک موصول بصله عمل است بر اینست کثیرا منهم مفعول است و طغیاناً و کفراً مفعول
 است باینست که معترضه است برای مذمت کافران اینست و بگویند یایمکنم هر آینه بیغ
 بفران و کفر و در بین مردمان بسیار از ایشان بجهت فرستاده شده است سوی تواند رود و کار بفران
 سبب مجر برای فرون کفر و طغیان و زیادت شدن نامناسب و کفران زیر اینچون آیات قرآن یاید
 شود این بدان ایمان میارند و کفر و زندقه کفران باین زیادت کرد و چنانچه چون آیات زیادت
 شود مؤمنان ایمان آرند باین این زیادت شود کما قال الله تعالی و اذا حیت غلبهم ایماناً
 ای و اینست چون از قرآن شری که خلاف طبع ایشان است نشنوند در راه کرامی و بعضی آن روند که
 زنده و بعضی بنابر سبب افروزی طغیان کرد و موجب از دیا و کفر شود و القیاب یایم
 القداوة و البغضاء الی یی من القیمه علت است بفران
 زبيلة تلف سبب بر سبب چون اتانی و اگر متهم و شتمی را و بیه و نیمینم بر اسل تشبیه
 یعنی میود متضمن ذکر عام است و حمل میبانه معترضه است اینست میود که غلبه بیه و نیمینم
 تشبیه بطلان تشبیه و افکنیم میان ایشان عداوة ظاهری و بعضی بجهت تار و زنی متبیه بر سر
 بفران کما می میان خویش انقیام و ابتلاقی پندیرند و این نیز مراد از انقیام است بر می

ذکر خاص

این را در معرفت نیکی و نیکوکاری آورد **وَلَا تَتَّبِعُوا الْاَوَّلِينَ وَلَا الْآخِرِينَ** اینست پیروانان بازگوشند و از دیدن معجزات و براین بمانند و اگر نشینند سخن حق بگویند و دل بر طاعت ویت خدا نهادند و زبان بکنند و از هر کس زیر این جبهه نکند و ندانند که این نشان آن نبوده است سخن که در خواندن بود **كَلِمَاتٍ مِّنْهُم مَّعْلُومَاتٌ** اینست که از این کلمات معلوم است که بعضی از این کلمات و وفای عهد کرده باقی علی از این است بر وجه تسمیه و او در عمل بر طریق مجرب است با خبر متبدا می دوفست بتقدیر او یک یا بیشتر است و نمودار نمودار است بتقدیر او نفل متبداست در صورت افراد چنانچه زید قایم از بهانه به تقدیم التماس غلبه می نمود و در زمینه و نوع چنانچه بقومان از زبان و یقولون از دیدن که التماس بقدرت و بعضی این را صفت دارند و التماس لغت اکلوا فی البراغیث بنارند **وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ** اینجمله تبدیل است اینست و غذای میداند و عمل کنندگان هر چه عمل میکنند این را به عمل از اعمال این از و مخفی نبود و به کاین از کاین بن حظه و نگردد پوشیده نشود **لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ** لام در جواب قسم می دوفست این قسم لفظ کفر است که این کذا این حکایتی دیگر است متقدم بر کتاب و تجاوز کردن این از حد و در حق سقوف مقصود اصل سابق بود موکلف است و قب و کافر است و در این است بسوگند یاد میکنم هر آینه بر سر کافرانست که نیکم ان الله و یسیر من یرید الله به حل کردن عادت از قدیم محل موافق و اتح و آوردند **وَقَالَ الْمَسِيحُ بَنِي إِسْرَءِیْلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبَّنِي وَسِرَّكُمْ** اینجمله است و در وقت قال المسیح بنی اسرائیل الایه اینست بسوگند یاد میکنم هر آینه کافرانست که در وقت المسیح بن مریم گفته و حال اینست که بنی اسرائیل از این کلمات و در حق

حال امل

گفته **أَنَّهُ مَن تَشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَا قِيَهُ النَّارُ** اینست که هر کس شریک با الله بگردد حرام الله علیه الجنة و ما قیه النار است و تاکید و از جمله است ذکر کفر با حق و تحریم بنیاست حقیم بلوغ کسر و بر وجه استیفاء مقصود آورد و جمله حرام الله علیه الجنة تعلیل فرموده و فست ای فسر که باید لم یفعل الجنة ان الله حرما و ما یوید النار عطف است بر فعلیه سابقه یعنی حرام الله علیه الجنة نیست بدین نشان است هر که با فدای زیکیر برادر الوهیت شریک گرداند چنانچه خدا را الی دیگر و یکیر الی غیره یا دیگر یا با خدا در بر شریک یا در شریک که فی صله است شریک کند و میان این در ان ترک افکنند چنانچه قوم فرود را ایم علیه السلام انت قلت هذا بالهتک افکنند و منکران عرب معبودان خویش را تنفیذ دانستند از بهشت محروم شود و اینیم اولی نصیب کرد زیرا که فدای نیست را حرام گردانید و بر این در وجه رسانید و مراد از تحرم مذکور تحریم منع نمودن تکلیف نباشد چه در آخری در تکلیف نیست و در تحریم در ان الله حرما علی الکافرون هر چه حق و عباد این خاک را و است و انشیر این بد کرد و است و دوفی باز خواهد گشت و غذای است و غنایت نمند خواهد پوست **وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنَ الْخَصْرِ** اینجمله تبدیل است بر دفع و هم که بعد استحقاق غذا بسیار دیده که از عذاب بیرون آرد و می بود که نفع لایا ناالا میافکنند و متوهم بنیاست اینست که اندر کفر کفران در آخرة ماری اینندان کافران که یارند و چون علی ماری که از عذاب نرسد **لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثَةٌ** اینجمله با حکایات سابقه مطابق است و مراد سابق در مقصود موافق است بین اعتبار و تقریر محل نصیب اینست ان الله ثالث ثلثه مدال اول است تا بعد و کلامه شریکان زبانه انما موصاف است اینست بسوگند یاد میکنم انما که خدا را ثالث ثلثه گفته جماعتی است و قابل تبلیت بدعیست و مراد و الله و خدا را سومی الی میکنند و مراد است که ان کافرانست و تنسب بهشت انرا که کفر و ذوق **مَّا مَنِ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ** اینجمله است و قدر و قدر حقیقی بود یا قهراف فی بر وجه

زن را بکند و خطه طلاق در خاطر آید زیرا که معاود نشستن است که حوائط را بکند یا باز و در هر روز
روی سوی منار و یا بشتیاق زیارت نموده و بعد وفات زیارت نموده و بعد وفات زیارت نموده و بعد وفات زیارت نموده
یک زن یا دوزخ یا به زن بکند و او از روی ثواب مرتبه مهاجران دارد و باز گفت یا رسول الله
اگر او را مطلقه نکردم از جمیع بازمانده بپایم میرساند علیهم السلام این سخن را در روز قیامت
در موضع لعن او زد گفت مرد مسلمان زن یا کمتر که خود را جمیع کند و دم که از دل خویش
زند اگر وظی او معافی نیفتد و فرزند می نصیب نشود فضل آن در مایه و عوض آن و غفلت
در بهشت باید و اگر وظی معافی کرد و او را فرزند می نصیب شود اگر آن فرزند پیش از او میزد و در
آخرت فرط او کرد و برای ساخته کردن اسباب منزل او پیش از او باشد و اگر بعد و دیگر کسی
و دنیا او ساخته بر وی بودند و در قیامت برای او نمودی بود و در وقت نایبانه بخت نون
میخواهم که گوشت خورم و در دست بر خوردن آن تبرم بپایم میرساند علیهم السلام فرمودای قیامت بخت نون
نیت باز آن زیر که من گوشت یادوست دارم و چون می یابم دل بر خوردن آن سبب دور
خدا می بخوام تا هر روز برساند و خوردن آن نصیب گرداند باز گفت یا رسول الله فرمود
که بخور و شوی و پیر دارم و دل خود را بر طیب آن خوشن از من بپایم میرساند علیهم السلام گفت فرمود
مرا و بخور و شوی ترغیب حضور من در روز جمعه ترک او را در موضع نایبانه او را بعد بپایم میرساند
در خطه طلاق و فکر مادل او فرمودای عثمان از سنت من اعراض مکن و از طریقه من روی بگردان
بر که از طریقه من روی گرداند از سنن من سنن بازماند اگر از آن توبه نکند و باز در متابعت من
فرستگان او را ناکشت خوانند و روی او را سوی عرض من بگرداند و گفت یا رسول الله
رَفَقَ اللَّهُ حَلَاطِيَّاءَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ
بِهِ مُؤْمِنِينَ عطف است بر لا تخموا و اتقوا عطف است بر کوا مؤمنون به است
اینست و از آنچه روزی کرده است خدای شما را از رزق طلال خویش در قیامت بپایم میرساند
خدای که بدو ایمان دارید بر نیرید و آنچه در دین بنسکان او را فرست کند اگر چه شما را سودمند

دل بران بکارید **لَا يَأْخُذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغَوَاتِ** ایمانکم
روایت کرده اند چون آیت تحریم زنی طیب است و نهی از ابتداء ربانیت که اختیار کرده بود
و در تحصیل آن اهتمام مینمودند و او رفته از مواخذة سوگند های که درین باب خورده بودند
و در حاصل کردن آن سعی مینمودند و تیر سینه درین آیت بروجه استیفاء حکم ایمان ذکر کرده و
گفارت ایمان منعقد در بیان آورد و انکار منتهی عنه که بران سوگند خورده اند باز مانده گفتار
بین منعقد که درین آیت بیان شده دادند معنی اینست بیکر و شمار اخذای بخود سوگند های
نما و بین اخذ است که که بر وجود با انتفاء چیزی بکمان سوگند انده بر کمان خویش آن سوگند
راست داند چون ظاهر شود معنی لغت واقع بوده و سوگند بر نایب بود روی نموده نره کارش
و ما خود را در **وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ**

انجمله است که عطف است بر لا یأخذکم و اینست و لیکن بیکر و شمار را بقصد سوگند های
خویش شما و عقد سوگند در عرف نشن است که سامر رینده که مقدر او باشد دل نمند و بر گرد
یابان کردن آن سوگند خورد و چنانچه و اسد این کار خواهم کرد یا بخوام ابر او در دین خانه درایم
یا در نیایم یا با جلال من کویم یا بکویم و بعضی گویند بین لغوات است که فاسد باشد حکم عادت
بر زبان برود و قصد سوگند و این تفسیر المومنین عایشه رضی الله عنها منقول است و بین
معنوده خلاف است یعنی بقصد بر عقلت متعلق باشد و امام شافعی رحمه الله تعالی درین معنوده
و در بین لغوات همین تفسیر رفته و مخصوص با برائیده گفته بین عمو س یا داخل بین معنوده
و او را نیز موجب کفایت باشد و نزدیک ابو حنیفه بین معنوده مختص با برائیده است که مقدر
خالف باشد اگر در آن عادت شود کفارت واجب آید و شرط طاعت و آیت مزبور است ای یا

عقارتم الا ایمان و شتم منها **فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسْكِينٍ**
فاز جوابی شرط مخد و فست ای از اشته فقره که لای الهیة الالهة منه الهیة
اطعام عشرة مسکین معنی اینست چون در سوگند عادت شود و خلاف آنکه بران سوگند

اللَّهُ غَرِيزٌ وَأَنْتَقَامٌ وَكَتَبَ فَعْلًا لَكُمْ لَكُمْ حَيْدُ الْبَعْرِ
 وَطَعَامُهُ مُتَاعًا لَكُمْ وَلِلنَّاسِ سَمَةٌ أَنْجَلُهُ بَلَدٌ بَلَدٌ
 مر اطلاق و الاقتلوا الصيد و انتم حرم و مبین مصداق که در اینست متاع مصدر است بمعنی متاع و نیز
 متاع گویند عمل المتاع مراد از اینست چنانچه بیان گویند معنی سماء البیان و متاع حالت است و نیز در
 عطف است اینست حلال کرد اینده شده است مر شمارا صید بحر کلیل عم یعنی در اید و انچه
 یعنی گوشت که متاع نیست بر خود داری و منفعت گرفتن مر شمارا که بخورید و منفعت گیرید و مر شمارا
 که گوشت مذکور بخورید و قید کرده مام و بر بند و این آیه امام شافعی رحمه الله صید را بقی صید
 و محل اضافت بر استخوان حلین عمل جاب زان الی راحل بنیاد و بر وایتی کلیت و بر وایتی الی راحل
 است مثل کرده و بر وایتی نمک اینست در کشتن آورده و بر وایتی از وایتی جانوران و بر وایتی
 شکار یا شکار اند جان کایان و احوالی و مانند آن حلال داشته و آنچه مانند آن نیست
 باصناف نوع مای حرام بنده شده و بومینقه رضی الله عنه جانوران آبی جز مای حلال بنده و در
 همه جانوران آبی حرام بنده صید یعنی اصطیال گویند و از وایتی صید است
 مصدر صی و طرقت بسیار و بمعنی نمی بنیاد و از راحل اصطیال صید می باشد
 بنیک بنیاد و بدانکه مای طافی و آب نمیرد حلال بنود و این وقت چنانچه مای و آب بنده
 مردن یافت خشک و یا بنفشه و حرام نمائند این عباس رضی الله عنه در اینست که گوشت
 بنیاد بنده و از نشان مای سوال کردند که گوشت مای میگویم یا گوشت بنده و اینست که
 سیل میگوید و جان سیلاب میگوید و گوشت در خشکی میماند میگوید و اینست که گوشت و اینست که
 این مای یا حلال بود یا حرام باشند این آیه نازل گشت و باطل و طاعت و طاعت و طاعت
 مراد است حکم مای یافت و در خشکی بنده و بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه
 بنده و بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه
 مای حلال بود و مای حرام بود و مای حرام بود و مای حرام بود و مای حرام بود و مای حرام بود

بمیرد حلال بود

یک خرابی بودیم تا آنکه در کرانه دریا رسیدیم بر طریقه پشته بینه پای مرده دیدیم ابو عبیده گفت
 فرستد کان بغا میریم در کار خدای میر و میمنت مییم باید که این را بخوریم بیکه ای ما ندیم و ما شنیدیم
 بودیم بر و بر سر بخوریم خبیه خبیه خبیه و از سوراخ چشم او روغن سیر می کشیم و چون روان
 گوشت او را نوشیدیم چون در بینه آمدیم بر بغا میر رسیدیم حکایت مای مذکور بر بغا میر گفتیم بغا
 و سود آن ندانی بود که خبیه خبیه خبیه خبیه خبیه خبیه خبیه خبیه خبیه خبیه خبیه خبیه خبیه خبیه خبیه خبیه
 خبیه
 البقی ما دسنته حرما عطف است بر راحل لکم در ما فترت ما دسنته طرقت مر و
 عنیکم مای بنیاد بر چه ماصد است و لصد قد جعل فیها است اینست و مام کرد اینده شده است
 کردن و رفتن در مانی که شما محرم بنشینید یا برای حج و عمره و مام بنشینید و انقوالله الذی
 الیه تحشرون موصول با صید صفت است ماصد الله متعلق است بنشیندن و ماصد
 الذی است و مصله و انقوالله متعلق عطف است بر لا تقتلوا الصيد جا که در میان بود میان دو کلام متصل
 باین موقوف است اینست و ترسید از عذاب و عقاب و بر بنشیند حرام را حرامت دارید و خود را بنشیند
 که حرام است مای جعل الله الکعبة البیت الحرام قیام الناس
 انجمله مقرر شده بود و متضمن مدح کعبه بنام کعبه از جهت ارتفاع او کعبه گویند و بین و جد رسیدیم
 با معنی لغوی مناسب است جویند یقال اعظم الناس کعب و اللمة التي ارتفعت سما کاعب و از
 آنکه خانه کعبه فراخ است و عرب خانه مربع را کعبه گویند و نیز چون کعبه یا خانه مامات و ملحق مایند
 حرام التوض و مانند بنشیند و را ببت حرام خوانند الکعبة مقول اول است مرجع البیت الحرام
 عطف بیان کعبه یا ببت سوال اسم کعبه مشهور تر است بر بیت الحرام و یا براد از جهت این
 معصیت و عطف بیان بودم در و کدام وجه معنی است جواب البیت الحرام از جهت عدم سحر
 از و از کعبه حقیق ندارد و بعد از آنکه بنشیند و از کعبه حقیق بنشیند و وجه تسمیه مستقیم است
 برای مجروح و مای حرام است و بنشیند و بنشیند و بنشیند و بنشیند و بنشیند و بنشیند و بنشیند و بنشیند

[illegible]

و گوشت این را بر مردان و زنان حرام می بیند آیت الله و نیز عادات ایشان بود و چون بگفته کردن شتر
و بارش می شدی آن شتر کشت تاج حاجی طهر خود بودی آن شتر را در باز می کشید بالا و بر پشت او
سوار میشدند که کرده میکرد آیت الله و از فرج باز میداشتند و بعضی گویند شتری که متعلق او و گوشتی
در طهر خود بودی **اینست** بجزه و سایه و وصیل و شتر حاجی را که کافران آنرا حرام میدانند
و در جمل آنرا حرام نکرده اند و حال آنکه این از حیوانات حرام گردانیده اند پسندیده و **لَكِنِ**
الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ انجمله عطف است بر جمله یقرون
سابقه **اینست** و لیکن کسانی که کفر ورزیده و بدین اسلام نکرده و بدیده بر خدای اقرار میکنند و
بر خود برمی بندند و اکثر همة لا یعقلون انجمله عطف است بر جمله یقرون
بنت و شتر ایشان در نمی یابند می بیند که در کلام راه می شتابند این خبر را که حد اکثر
حرام میکردانند و آنچه خدای بران حکم کرده حکم خدا نمی خوانند و **اِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا**
اَلَمْ يَأْتِزِلْ لَهُمُ النَّارُ اِلَى الْاَسْوَاقِ قالوا احسبنا ما وجدنا
عليه آياتنا قالوا مقولات تاویل بر القول فاعل قیل است جمله ما وجدنا
آیاتنا مقول قالوا است جمله قالوا مقول خبر از شرط است باید نه طبعه مقرر است بر آن است
کافران و ساعی کار و کردار این **اینست** و چون گفته شود مرثی را که باید سوی خبر
آنرا حرام میدانند حجت بجزه و سایه و وصیل و شتر می که آنرا حرام نموده و سوی رسول
و فعل آنرا می رساند و تحریم آنرا نفی میکند و باید نه است تا آنکه بران پدران خویش را یافته ایم
بجز دیگر حاجت نداریم و دل بر نشینان و **اَوْ كُنَّا كَانِ اَبَاؤُهُمْ**
لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَتَذَكَّرُونَ همزه برای انکار و وجه توجیه است و او
برای حالت او مقله است غلغله حال خود و فرجای میهم فلک و لو کان اباؤهم و نه ناری بالانکار
نمیس فعل اولی الا بصاری **اینست** پسندیده باشد این شرا را که یافته اند بران پدران او
فرجه باشند پدران این که راه تو نمی روند و راه ستمیانیان می توانند سوی مقصد

حق استماع کسی که ده نداند قل نه پسند و کس پس روی کرده بفرستد یا نه
امُوا عَلَيْكُمْ اَنْفُسَكُمْ لَا تَقْتُلُوا نَفْسَكُمْ اگر چه من خصل اذا اقتد
اِلَى اللّٰهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ عا
اسم فعل است معنی انفس انفس مقول اول است قبله نیکم انفس مراد انفس خود است
ندانیست برای تاکید تنبیه مکرر است جمله لایضکم من خصل اذا مقتدیم تعلیل است بر جمله نیکم
معنی اینست ای مومنان نفسها خویش را لازم گیرید و اصلاح کارها بپسندید زانگونه که
که کرده شود اگر شما مصلحتی بپسندید و شما را راست شود بفرستد که آن بپسندید که در کار خود
اگر کسی براده و مکرر است او را مقرر شود همه این جهت بعضی این است را لزوم امر معروف و نهی منکر
دارند و این امر معروف و نهی منکر را نسخ او پیدا کند و کسی گفته در سوره بقره و سوره آل عمران
آیت منسوخ نموده و تحقیق معنی او بوجوه دیگر موبدیک است انکه از انفس که میان ما است
منزل اهل کتاب و معطیان حرب در مقابل ایشان امر میاید و عمل و عدم و مادی و معنوی
آیت چنین آید نفسها خود را یعنی مسلمانان را که اصل دین شما همچو نفسها شما اند و نهی لازم
و جنبه دانسته و توانسته نیکوایی ایشان کنید و واقع شدن بری از ایشان پسندید
دنی و معاشرت از اهل کتاب و اهل کتاب متوض شویید بر موجب امر و دعوی و مادی و معنوی
چون شما راه راستی باید و از اصلاح کار خویش و کار مسلمانان بامر و نهی شما باید بپسندید
مگر ای کس نیکو کرده شد و برقرار ماندن بر دین خویش تا شما عاقبت دمه بپسندید و در کار
علیکم اما بلعنه فاما ان ما وجب من فعل الطاعت و ترک المعصیه و انما وجب من فعل الطاعت
غیر المعصیه غیر کم لایضکم من خصل قبله طاعت و توبه و المعصیه اذا تبت
معنی اینست ای مسلمانان انفسها خویش را لازم گیرید و بر اصلاح کار خویش و کار مسلمانان
و دیگر از افعال نیکو و از معصیت باز دارید تا انکه بپسندید که در کار خود
و امر و نهی شما شود و خویش را و عمل خویش را و نهی خویش را و امر و نهی خویش را

شما خود اندیشید و سخن شما خود اندیشید تا این معنی در دل شما حق بود و از امر معروف و نهی منکر
را می نمود و تا که این بزه کار نشود و دین به کام لازم گیرید و بپسندید و امر و نهی را
و بران مانند سید برین وجوه ارباعه نفی طلاق است امر معروف و نهی منکر و امر و نهی
امُوا شِهَادًا بَيْنَكُمْ اِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمُ الْمَوْتُ حِينَ
الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ کیده اند که میان خویش
حجت بستند برای چهار تن اندیشید بموافقت و راست رفتند و در فقره عدلی تیم و یکی سید
مواظبت برین خاص بدل مذکور مریض شد کالانا خود را و جواز کرد و او را و جواز مذکور بر رفتند
سطور تیم کرد تا نگاه دارند سوره او بسیار نفعده هم در فقره و جان عزیز بحق میر و جواز
جواز مذکور را باز بستند و بر کالابیل مطلع گشتند از بدی از فقره منقش بر برگه و در آن جواز بود
در نظر نیاوردند جواز مذکور را کالابیل دیگر بردند و سوره بدل مذکور بردند و نهی اقامه کردند
کمان چنانست و دل نیاوردند تا نگاه مذکر که در آن ذکر کردند فقره و سید شقال کمان بستند
و این را و درنده تا نگاه بود یا رفتند و بر حکم مذکره بر نفس ایشان مذکور دعوی میانست نشاندند نظر
مذکور را بعد نماز دیگر که وقت محرم مردمان و حکام نماز ترستایان است پیش بغایر صا علیه السلام
یستادند و زبان بسو کنند و ند سو کنند و خوردند حیانت او مذکور بر سر بردند تا نگاه و درنده
دلیل مذکور را و دستور بر شتخت دیدن بقضای ارباعه نفی طلاق است امر معروف و نهی منکر و امر و نهی
توبه بر مقام دعوی آوردند و این گفته اند مذکور یا از بدل خریدیم بودیم بر دست قاضی
فروخته ایم از ایشان گواه طلب کردند گواه نیاوردند سو کنند بر ورشته متوجه نشد که شما از خود
بیل که شورت شما بود علم ندارید و این را در موضع دعوی باطل نمی آرید بعد از آن تیم
مذکور رضی الله عنه مسلمان گشت و عدلی بر دین نصرانیه مرد و بد و زخ بپوست کرده شد
بن اسحاق از تیم مذکور عهده که بعد از آن بگفت که من و عدلی مذکور او مذکور بیل مذکور
ازم فروغیم و با نصدگان درم دست کردیم چون مسلمان شدم بیل مذکور که بر دم و پوست

مریم هل یطیع ربک تقریر معنی شد ای دل هل یطیع بر طریق هل انی علی الانسان من امر الله
 ای قدره انچه نیست که گفت قد یطیع ربک ان ینزل عین مایه من السماء زیرا که شک نیست
 خدای کفر بود و شک در وی کافر باشد قال القواعد جمله است نفه است و جواب با ذوق و معی
 قالوا ذلک قالوا ان ینزل ناکل منها نیز جمله است نفه است و جواب با ذوق و معی
 و تطین با معطوفات غایت عطف است بر ناکل و نیز با متعلق است غایت منقول قول است
 اینست یا کون ای محمد یا ان یخلفان عیسی که هل یطیع ربک ان ینزل عین مایه من السماء
 و تثبت قدرت و استطاعت و جسته چنانچه سایل تو فکری را گوید میترسد که بدین قادر است
 یعنی میتواند برود که تو که فرود آورد آورد بر مایه را از آسمان غیر سموات الله میترسد
 بنده و زمین و آسمان اعراض کنند اگر نشی مومن ای در ایمان محکم است و ان ینزل عین مایه من السماء
 از آن و برکت کبریم بدان و قبول خدای بختیم و دلها را قرار گیرد و بطاعت بر شدن ان کرم غلبه
 و بدانیم برین معجزه ظاهر صدق با که هر چه می آرد راست مراد و معامله حق و صدق داری و معرفت
 باستدلال دایم است هر این کار در غیر معاینه او دیدیم و برت به این ازت به این
 عقل بعد از آن که گوییم که از مری مایه فرود می آید و این معجزه عیان کرده ایم برین معجزه
 کرده ایم قایلان هل یطیع ربک سلمان بوده اند و بقیه استند منسوب بر حقیقت دانسته اند
 این سخن است که فرموده چنانچه بدلیل آنکه ایمان استوا از انان طلب ایمان کرده و طلب ایمان
 پیش از حصول ایمان بود طلب چیزی در حال حصول و تحویل حاصل باشد و بدلیل و تعلیم ان قد نشأ
 که چون علم بصفت عیسی نزد یک انان مترتب بر نزول مایه بود پیش از نزول مایه مستند
 قول عیسی علیه السلام انقوا صد انکم مومنین و لالت برانقا و ایمان میکند و ان ترا درین که دانسته
 و نیز خطاب کرد انان عیسی ابام و باضافت رب سوی عیسی علیه السلام از طایب مایل است
 و میفرستد او دان موی کفر است اینست و دلیل بر اینست و اینست و اینست
 قایل این قول را در موضع جهالت آورده و گفته ایمان پیا بران و مومنان انان نزل ناکل

برین لطف

فلو ان کفنه و آتجه بر ایم علیه السلام و طلبت ایضا متولی اطمینان قلبت به بود جسته و طلب اطمینان
 و خود ایمان بود دلیل مومنه بودن انشایان باشد اما امر انان ایمان امر است ایمان ان جانی با ایمان
 استوا استوا گفته اند و مایه نفس بر ان رفت اند و منی و تعلیم انان است و اینست به ایمان بعد از ان
 بود بخت و بران و قول عیسی انقوا صد انکم مومنین و لالت برانقا و ایمان میکند و ان ترا درین که دانسته
 که ان کنت ایمان و لا تعطل کذا ان کنت انشایا علیه السلام بنام حکم عادت ان است
 و منافق است سوی عیسی که بر وفق رافع باشد بعد و منوع و دلیل اسلام دلیل کفر بود قال عیسی
ابن مریم الکلم ربنا انزل علینا مائدکم من السماء
تکون لنا عیدا الا ان لنا و اخرنا و ایه منک و انزلنا
و انت خیر الرازقین این نیز مستنفه است و جواب با ذوق و معی
 ذلک اللهم الاخره منقول قال است در جواب با ذوق و معی است اللهم ای اعبد بنا مایه ایچیکو است
 و جمله کون صفت است مایه و از جمیع کون که اسم است و دو مضاف محذوف است ای کون یوم نزولها
 عید تواند بود کند عید که روز سرور است سرور مراد دارند محذوف و مضاف حاجت پندارند و مراد
 بنشینان سابقان اهل زمانه اند که بر پشت آخران نشینانند نه بر پشت مضاف الیه و بر تقدیری
 که از عید سرور مراد شود روز عید مراد بنود از پیشینان و پسینان که نشینان مراد باشند و کون
 این کار خوشتر مردگان و زندگان است کونین عمل فخر با و ایداد و اولاد و امانت است یعنی
 ما خوش شوند و بداند که فرزند ما سر بدین پایه نشیده و او را و امانت دای کند که بر کار
 ما برین دولت رسیده است اینست گفت عیسی پس مریم ای خدای ما پروردگار ما می و یکدای من را می
 پروردگار منی شای فرود آ بر مایه از آسمان مایه که باشد روز فرود آمدن او روز عید بر نشینان
 عید ما و پسینان و باشد نزول مایه مذکور است از آیات قدرت علامت برترت تو پیش جهان و ما
 و ما را این خست و تو بهترین روی دهن کان کافی مازین راجع کرد زیرا که زرق یعنی طلا و
 از صفات خاصه بدیر چنانست که تقدیر او بجز الطین نیست چنانچه خلق یعنی صورت بدین خلق

درایت ۲

و برتر از انست

چون ما قلت لم یعنی ما امرتهم دارند ان اعبدا واصله مغیر فعل امر بنه این جواب تکرار است
 تعلق آن مغیره قول در قتل ان قسم و قاتل آن مایه بینیده اگر چه متغیر یعنی امرت ان و در
 تاریده ان یازیده مکرر که در قتل است قسم و قتل ان مایه بعد از تاویل قولش که مغیره
 منع قول است عدم جواز منع کنند چنانکه انصاف است سوی موصوف یا بنود بعد از تاویل یا بزرگدیده و
 منع مخصوص بعد تاویل دارند جواز تاویل و فرق عدونه پیدا دارند سوال ما امرتهم الان امرتهم
 معتد است که امر عیسای غیر امضای نیست امر عیسای غرضی که است ان اعبدا واصله بنه این
 که متغیر لفظی است تغییر امضای بود پس تغییر امر عیسای که غیر امر عیسای حکایت از امر فزیر که
 بعبارت فاعید و فی بود بعبارت عیسای اعبدا واصله بنی و یکم روی نمود چنانچه بادش و دیگران
 اکینت امری بکدام بنویسد امر السلطان بکدام ازین بجه در قتل فرکان غد و غیر مل فانه نریه
 فیک تحقیق شده و جابا بس در کلام آمده و اگر آن مصدر دارند تاویل مندرجین
 مجرور که دلا ما امرتی نتواند بود زیرا جه ان مقول است و عبادت مقول است مقول است
 کشف ابدال او از ضمیر به نیز منع کرده و ابدال او از جمله لزوم محبه مبدل و استند و
 ضمیر موصول در جمل امتناع آورده و این مشکل است که محبه بودن مبدل از روی معنی است
 رابط غنی نیست و در مفضل آورده و تحفه مبدل با برین عبارت بیان کرده و قولیم یا امرتهم
 الاول اینان منهم باستقلال او و مقارنته التکید و الصفه فی کونها متمیل كما یؤید لان
 لغنا اهدر الاول و اطرا صه لا یری قول تیرایت ملا له ریا صالی فاذ ذیت تدر الاول
 سه ایک و در بعضی کتب دیگر همین معنی که در مفضل است آورده و عدم امتناع این را
 علیهم ضمیر مجرور علیهم بیان مغیرت کرده است اینست گفته ام اینست ترا فزیر که
 و ما بر استقبال آن است که نیرستیده خدایا که پروردگار من است و پروردگار من و کنت
علیهم شریدا امدت فیهم قلیما تن قلیما کنت
انت الترقیب علیهم و انت علی کلشی شریدا

و کنت علیهم شریدا عطف است بر ما قلت علیهم متعلق است بشهد تبیین معنی رقیب جمله فاما
 ترقیبی کنت عطف است بر جمله سابقه ضمیر فصل است و جمله و انت علی کلشی شریدا بدل است بیا
 است اینست و منه بودم بر اینست که اذنا انکه بودم میان اینان پس انکاد که مرا متوفی کرد
 و چنانچه دیگر رسانیدی هم تو لکها میان بودی در کار و بار اینان و تو بر هر چیزی گواهی و بیم
 اکامای **ان تعد بهم فی ائمت عبادک و ان تغفر لهم**
فانک انت العزیز الحکیم و جمله شرطیه و ان تعد بهم فی ائمت عبادک
 است لفظی که چون عیسای اقوا کرد که من گفته ام اینان در کفار و کردار حق خویش مطلق
 بوده اند چنانچه که از عیسای پرسیدند ما ذالم یقول یفعل بهم فقال ان تعد بهم لایه است اینست که
 عذاب کنی توانی ان بنده کان تواند عذاب کردن اینان مثلا و او بود و اگر با پرزی مران یا
 کنایان بر اینان نشان تو باشد زیرا که هم توئی غالب کسی ترا از هر چه بخوای باز تواند داشت
 حکیم که تو بکسی که کار ترا خلاف حکمت تواند چندانست سوال اگر این است حق کافران است ذکر
 کافران در حق اینان مناسبت نبود و ذکر صفت حکمت در ذیل ذکر غفران کافران و استعمال ان
 تعد بهم اینان که متیقن است ملایم نباشد و اگر در حق مومنان است یا جمله کانت العزیز الحکیم
 شفعه قوت و غلبه است موافق نماید و استعمال آن در غفران مومنان که متیقن مطابق نیاید
 جواب این آیه اگر در حق کافران دارند و ان تعد بهم محمول بر عذاب نیابند و غفران مغیر
 عذاب تا قامت بود چنانچه در وان رکت له و مغفرة للناس علی ظلمهم گفته اند و در یک الفی
 ذو الرحمة بل یواخذبهم بما کسبوا ان العزیز لهم العذاب لیسر ان رفته اند و این سرود و حق کافران
 متیقن نیست محمول است استعمال آنرا که مخصوص بودم حرم است محمول است و اگر در حق مومنان دارند
 فاما انت العزیز الحکیم منقل ان تعد بهم بود در کلام تقدیم و تاخیر پیدا کند و بعد و ان تغفر لهم
 فاما انت العزیز الحکیم چنانچه در صفت این سعادت نیز کنند میان میان هم فقیهین زنند و
 ضواب است که گویند یا شتمل بر مومنان و کافران است ان تعد بهم در حق کافران

معطوفه داشته و معطوف عليه جمله الحمد مسد با جمله خلق السموات والارض و جعل السموات والارض
بر و عبد اول عطفت خبرش را جمله می آید و بر تقدیر مانی عطفت با جمله که مضمون او مناط حدیث است
موصول که مناط حدیث می باشد اولی آنست که محمول بر تقدیر اقوال دارند و معطوف بر اقوال الیه
بندارند هیچ اشکال نبوده و هیچ سوال و در نشود **هَذَا الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ**
طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا هو مرفوع المحل بر ابتدای موصول با جمله خبری بر
سده مقید به تفراق محال و ماضیه ندای بود حق سبحانه و تعالی مدکران استحقاق همی که در
بیان فرمود و با جمله معطوفات فایش تمام و خداست مقرر بیان استحقاق تمام مردم و این
اینست او آنکه است که شما را از کل آفریده برای شما مملتی معینی گردانیده که پیش از آن
نمی توانید و پیش از آن همه نمانید و در نعم قضی اجل سه برای ترمین و مرتبه بود و شما
قدیم است متاخر از چیزی نباشد مگر آنکه قضاء المحمول بر اطلاق مقتدا دارند و مضمون مقتدا
مترمی از خلق پیدا کنند و اینجمله بیان آیات و علامات قدرت دانست و در کتب کور بعد از
آیات قدرت که در آفاق است باشد کما قال الله سبحانه و تعالی فی الاقواق فی الغمام
هو الذي قصر صفت است و موصوف که این صفت هموست نه دیگر را و دین معنی اتفاق
عقل است و اطمینان اولی النبی **هَبْطَ** جهان متفق بر الوهیت است و فرو ندر کند تا پیش از
استماع این التهم خلق السموات والارض ليقول الله بر نظیر و در شمس قدر انوار و نور
أَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهِ مرفوع بابتداء عنده خبر متبایا جمله عطفت است
جل است **هَبْطَ** اینست و اجل معین مقدار نزد خداست و معلوم حق بنا و علامت است
این آیه متشکک کنند و در مقتول چه وقوع نکر و موصوب بقدر و موصوب خبر و جوابی که در
و مرتب بر جل تغایر حال مذکور شد اهل سنت و اهل علم بیان اجل مذکور در حدیث
اجل موت تواند بود که اجل بخت بود و چون اجل موت تواند که حدیث بود و چون اجل
یک باشد مقتول و اجل بخت بود و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است

و الموت و اجده است و وقوع نکر و بعد نکر و تقدیر اجل آید تفضیل تقدیر میاید و در مقتول خبر
مقتول اجل مقتدر بود و در غیر مقتول اتفاق است که تقدیر نباشد پس حاجت که در همه احوال
اجل دارند مقتول است با اجل خود پیدا کنند اهل سنت گفته اند قایل شوند و بزرگای یکی کردن
این گفته بزرگ است **ثُمَّ أَنْتُمْ تَمُوتُونَ** و التزمه می اشکای اشکون او مراد
هو الحال ای محال و لون **هَبْطَ** اینست پس شما باین آیات در قدرت او شک می آید و باین را
ساطعه در حال و کمال او می داند و باینکه اینجمله خبر بر و اجل سه عمنه ماضیه جل و هو
اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ
وَبَهْرَكُمْ يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ مبتداء و خبر است به و الذي خلقكم
طین فی السموات طرفه جمله ای و هو الذي يحكم عليه بانه احد فی السموات فی الارض
یا متعلق بمضمون خبری است و هو الموعود الموعود بالوعدیه فی السموات و فی الارض جمله موصوف
و از حدایت موجود داشته بالوحدیت ترا و در عبودیت العلم بالقطع و البتین اقررت کننده و
استهان و زمین سر شما که آنجا پنهان میسازید و آنجا را نشی که ترا بخت طلاق پیدا آید
و آنچه میدانند و جز او ادون و سر کردن می تواند و **مَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ**
مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ
در جمله اتفاق است از خطایب سوی غیبه مضمون او حکایت است و در حدیث است و در حدیث است
جواب آید تا در جواب شکایت توبه میاید **هَبْطَ** اینست و فی آیه است از آیات حدیث
این ترا مکر آنکه این از وی اعراض میکنند و از موعول آن خبر رفتن و در دل گرفتن آن کجا
روی میکرد و اند ففقد **وَبَرَّ** بالحق لما جاءهم فسوف
يَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا يَلْعَنُونَ و فی حدیث است و فی حدیث است و فی حدیث است
برای سبب و جمله اعراض دلیل است و فی حدیث است و فی حدیث است و فی حدیث است
اینست چون این از آیات خدای کردند و موعول او را شک که آید است این ترا حق

فی یوم القيمة و تواند بود که مراد از جمع جمع در قبور بود الی بر حقیقت باینکه در این
 یوم **النشور** چنین بود هر آینه شمارا در کورما تا روز قیامت جمع خواهد بود و بعد از آن
 و حشر خواهد بود و این جمله نیز مقرر است مضمون کلام سابق را تا ثابت بقدرت جمع و کوری
 قیامت یعنی که که عین تفرق از وی میرسد است از وی تفرق است و غایب از وی
 است **لَا رَيْبَ فِيهِ** جمله موکد است بر جمله لجمعه با و تا کیه لجمعه را در این
 کسانی است که روز قیامت باینکه برانگار مقرر است اینست نیست و این
 و روز قیامت و جزا و عذاب **الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا**
يُكُونُونَ موصول با جمله منصوب بتقید بر اعنی است یا مرفوع بر حذف بعد از
 ای هم الدین منزه الفهم بدل العلم ای لجموع الدین منزه و الفهم هم اینست که در
 نک بر از مضمون بر وجه بدل کل روایت مکرر از همین غایت جمله نیمه محاسبه است و در
 مررت به المکین و مررت به المکین روایت مکرر انکلیس بدل لجموع دارند و این
 انفسهم لجموع جمع شده کان برین هر دو فهم لایونمون تعلیل احسن و باشد به اینان فاسد
 از اینجه که مومن نه اند **عَنْ** اینست انکلیس که نفسها خویش را زیان کردند و خود را زیان
 زیان زدگی آوردند پس این مومن نخواهند گشت و بتقید بقاسم و اینست
 حشران انفسهم ایمان بود و سبب کفر باشد در آیت عدم ایمان از مفسران چگونه دانسته
 نیست چگونه انداخته **عَنْ** اینست اینی معنی در بیان ازینکه مراد است و قتل دارند و این
 است برای اینکه این ایمان نیارند و حالت کفر و کافری جهان گرداند و که **لَا**
يُكُونُونَ جمله موکد است بر جمله لجمعه با و تا کیه لجمعه را در این
سَكَنَ فِي الْبَيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ
 بر جمله صدای قل لمدانی السموات و الارض و له ما سکون فی البیس و النهار و اینست
 بود و جمله تعین در زمان روی نمود **عَنْ** اینست و مراد است آنچه در شب و روز ساکن است
 بود و این هم و را میرسد است **عَنْ** اینست باینکه سکون بود و روز بران حرکت باشد و اینست

جعل لكم الليل والنهار لتسكنوا فيه و لتبغوا من فضل ذكره انما بوجه وجه دارند و معونه
 است و در محل حرکت است فی الجمله و روی سکون نیز باشد و از اینست و غلطیدن و راست
 رفتن یا بر حذف معطوف حمل کنند ای با سکون و متحرک فی البیس و النهار و بعضی گویند که
 سکون سکون کنوز و سعادت نیست مراد بود چه شب و روز در زمین سکون و قرار دارد و این
 روایت کرده اند که کفار که پیش پیغمبر آمدند و درین معالمت شدند که تا برین گفتار که
 داری و برین دعوی پیغمبر گزاری حاجت تو آورده برینها متعلق کرده و برین تو با جمع
 کنیم تا تو غنی گردی ولی نیاز ندوی در انوقت این آیه فرود آمد بقرینه بود و روایت نمود
 و کنوز ملایم بود و نیست سکون گفتار هم گویند کان نشنوند دانست کردار هم گفتار کان
 و این کرا و گفتار ایشان تواند و هر یکی باید آنچه مستحق است برساند **قُلْ اَعْبُدُوا اللَّهَ**
اتَّخَذُ وَلِيًّا فَاَطِرُ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ وَهُوَ
يُطْعَمُ وَلَا يَطْعَمُ جمله دیگر است از جمله ای که بر وجه است و نقل مصدر
 استفهام برای انکار بمعنی نفی است و نفی هم غیر است که نشاء انکار بهات از جمله است
 از جمله ارادت حصر واقع شده و اگر نه انکار متعلق بحصر بود و معنی باشد با گویند جمله
 الله اتخذ ولیا متضرع بر بنامای خدای است که سابق است بر طریق اثر وقوع بیان لافق است چه
 که ثناء و است و صفات او چنین است غیر او را ولی بگیرند و ولایت دیگری بر خود نیندرد و قل
 که نیست قل سابق را مقرر است خاطر بر حقیقت الله و اولیایم و اولیایم جمله عالییه است و اینست
 بگوی محمد غیر خدا نیست و دست گیرم و غیر او را بدست بنیدیم چنانچه کافران غیر خدای را
 ولی میکرد و ولایت نابوده بر خود می بنید یعنی این کار نباید و این نشان نشاید و این
 نوعی است یعنی غیر خدا را اثر دست بگیرد و ولایت نابوده بر خود می بنید خدای که
 اگر بنشیند آسمان و زمین پیدا کننده آن و این است و اینست که بخورند و بنشینند و نشود
 و در او دیگری را دوست گرفتن منفق و خصل و موجب نشود **عَنْ** اینست و در انصاف کرد و علم

سنا و رنکنه عبت و آوردن بطعم بجای منعم بر وجه منبت **جواب** اطعام مطعم انسان و غیره
 لقا و خاص و عام است جناب طلقا همان و ملازم احتیاج ایشان است که طعام بیکس از ایشان
 و انعام غیر محتاج بریزد **قُلْ اِنِّیْ اَمِرْتُ اَنْ اَكُوْنَ اَوَّلُ مَنْ اَسْلَمَ**
 انجمله دیگر است از جمله ای که بر وجه استیناف بقل مصدر است تا کیده جمله از قبته اظهار
 اخبار و اعلام است **اینست** بگوای محمد برشته فرموده شده ام که اول مسلمانان بشم
 از بیم منم که در این بر شست است اهل که بود با بر نسبت هم مومنان بعد از من فرستند و لا
تَكُوْنُوْنَ مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ عطف است بر قل یا تقول قل محذوف است که آن بر
 معطوف است امرت بكذا و قیل که بكذا **اینست** این سخن بگوید ش از مشرکان و در توحید
 شرک از مکران و این منی بنوامیر علیه السلام بنظر برامکان تصور است که عیان در حدیث
 ابتداست امکان وقوعی که بنوامیر علیه السلام از وقوع شرک معصوم و میر است و توانه بود
 منی از شرک بعد از بر وجه تعوض بود یا محمول بر مجاز یا حذف معنای تنقید و لا تکل ای کانه
 چنانکه بیان انحرکت لیحیطن علیک گفته اند و در و لا تنفع مع الله انحر بران رنن ندونه
 بود که منی مذکور را از دو دسته مشرکان باشد یعنی مشرکان ترا دوست دارد چه هر که قوی است
 دارد بر حکم من امپ قوم منو منم و از ان قوم بود **قُلْ اِنِّیْ اَخَافُ اَنْ یَّحِیْثَ**
رَبِّیْ عَذَابُ یَیُّ عَظِیْمٌ انجمله دیگر است از جمله ای که بر وجه است
 بقل مصدر است و تا کیده انجمله نیز است اظهار اتهام و راجع را و اندام از عیبت بر موقوفه
 و انما کلام محذوف الجواب است بتقدیر ان عیبت شرطی بعضی انجمله است **اینست**
 محمد برشته منم ترسم برورد کار خود را اگر بفروانی کم از عذاب روی عظیم که روز جزا است منم
 رسل و انبیا است جمع شینان و سینان و هنگام رسوائی از انبیا عیسان و طغیان **مَنْ**
یُصْرَفْ عَنْهُ یَیُّ سِیْدٍ فَقَدْ اَسْرَفَ جمله فقده جم غفیرا
 محذوف است یا ندیل است بر جمله شرطیه صفت است مرئوسات و بر قرات یصرف ایضاً محمول

قریش یا بر

یا موصوف ضمیمه الم یسم فاعله است ای عذاب یوم عظیم من نصیرت فلک العذاب عنه یفقد
 جمله و بصیرتات من نصیرت بصیغه معروف ضمیر او عاید بر است منمیر و معقول محذوف
 باشد ای عذاب یوم عظیم من نصیرت الله عذاب منی اینست شود عذاب از وی بگویند هر که حرف کنه
 خدای از وی عذاب است نجات یا بد و بر وجه فوز و فلاح رشتا بر زیر ابد رحمت حق است و محض
 بمعرفت خدای گشت **وَذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِیْنُ** ای فلک الغفران او ذلک
 العرف الغفران همین انجمله بر تقدیر اول تدل باشد و بر تقدیر ثانی تدل بعد تدل باشد
 بود **اینست** ان غفران یا ان فوز یا ان حرف عذاب است این سخنکاری پیدا است
 از گرفتاری و غناست **وَ اِنْ یَّمْسَسَ اللّٰهُ بِضَیِّیْ فَلَا کَاشِفَ**
لَهُ الْاَهِوٰی وَ اِنْ یَّمْسَسَ بِیْحِیْیَ فَمَوْعِدٌ لِّیْ كُلِّ شَیْءٍ
قَدِیْنٌ انجمله یا معطوف خویش معترضه است برای بیان کمال قدرت و قوت خدای
 و او غرضیه است و خطاب بر بنوامیر است با امری طلب غیر معین یا نهونی گشت تقدیر معین
 اندکی گشت است **اینست** و اگر خدای بتو بدی برساند و مکر و وسوسه نصیب تو کرد اندکی فقر
 و مرض و شغفه و محنتی و مغرته و بختی آنرا خبر او هیچ دو گنده نبود و غیر او باز دارنده نباشد
 و اگر نیکی برساند و چیزی نصیب تو کرد اند چون غنا و صحتی و پسری و راضی و سرور و شغفتی
 خدای هم چیز نتواند و بر وجه خوابد کند **در کتب** معانی میان جت و سینه ناست و قد
 فرق بیند آشته و انرا موجب استعمال او افاضی فاذا ما اتمم الحسنة و استعمال آن و فعل مضارع
 در روان تصبیه هم تیر بطیر و ایهوس و منمعه داشته و درین آیه بین ضر و غیر تسویه کرده و در
 محل آن و فعل مضارع آورده و در حدیث این سخن را بر وجه بیست **الطلاق** حجت است
 برود صورت تعریف جت بود و در صورت تنکیر نکره واقع بر فرد نشود و فرد سینه و سینه
 فردی که بود مجزوم الوقوع است بدین اعتبار حکم سینه و منمعه جزم کی است چنانکه در آیه
 و ان یمسکم حسنة لتویم و ان یمسکم سیه فیروا بها و استعمال آن آمده و هر دو مقصود

هر که حرف کرده شود

بری از جهت انکار و تردید است اینست بر سرست من پیرام از آنچه انرا با فداي شریک میکرد
 و از آنچه انرا باطل شرک حق میخوانید **الَّذِينَ اتَّيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَ**
كَمَا يُعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ در آیات سابقه ذکر مشرکان بود و سابع بعد ذکر
 مشرکان و سایر از مقال ایشان نمود این است بر وجه استیفاء و اردکت و حال ایشان
 بیان پیوسته الذین اتیناهم الكتاب مرفوع المحل بر ابتدای جمله و معلوم فونن
 خبر مبتدایست و ضمیر منصوب غایب در بر فونن عاید است بر پیغامبر صلی الله علیه و سلم و در آیات
 سابقه خطاب قل بر پیغامبر بود و در جمله التفات از مطلق به سوی عینیت روی نمود
 و کما ینکه این ذراکت به معنی توریته و انجیل داده ایم و مضمون آن در ذراکت اینست که
 بصفت و جمیل که در کتاب یافته اند همچو پسران خویش میشناسند و میدانند زیرا بر او
 در کتاب میتوانند و جمیل او با حلیتی که در کتاب دیده اند موافق می یابند و حقیقت و
 می بینند و او یافته اند و از جهت است بر اینست که **الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ**
فَهُمْ لَا يَتَذَكَّرُونَ برین خسران انفسهم مفعول اعنی است یا خبر مبتدایست
 برین دو وجه فهم لا یومنون تعلیل است بر خسران دلیل است **هَٰؤُلَاءِ** اینست انانند که نفسا
 خویش را زیان زده کردند کتمان حق و اظهار باطل پسندیدند زیرا به ایشان نخواستند و در
 اسلام با اختیار نخواهند کرد و حقیقت است که استایشان را نخواستند و در حق و باطل
 انداخته و **مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ**
بِآيَاتِهِ من استغفایه برای انکار است و انکار بمعنی نفی است من استغفایه
 کنایت است از اهل کت به بر طریق الحق المنتصی القامه در کت به نیست **هَٰؤُلَاءِ** اینست
 کننده تر از کسی که برخدای دروغ را افتری کردند و نماند بوده را بر و بسته و آیات فیه
 و معرفت حقیقت آن نخواستند یعنی اهل کت به که توریته کردند و حیرانان بودند و توریته
 و بعضی توریته را و قرآنرا منکر شدند و ایشان ظالم تر که بود و ستمکار تر که باشد از جمله ستمکاران

ان باب ذلک جز پیام کفر و اهل بی بری الا الکفر الله لا ینفک الظالمون
 انهم فیما بین ان لا یصلح الظالمون انفسهم است اینست بر سرست من پیرام از آنچه انرا با فداي شریک میکرد
 و از آنچه انرا باطل شرک حق میخوانید **الَّذِينَ اتَّيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَ**
كَمَا يُعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ در آیات سابقه ذکر مشرکان بود و سابع بعد ذکر
 مشرکان و سایر از مقال ایشان نمود این است بر وجه استیفاء و اردکت و حال ایشان
 بیان پیوسته الذین اتیناهم الكتاب مرفوع المحل بر ابتدای جمله و معلوم فونن
 خبر مبتدایست و ضمیر منصوب غایب در بر فونن عاید است بر پیغامبر صلی الله علیه و سلم و در آیات
 سابقه خطاب قل بر پیغامبر بود و در جمله التفات از مطلق به سوی عینیت روی نمود
 و کما ینکه این ذراکت به معنی توریته و انجیل داده ایم و مضمون آن در ذراکت اینست که
 بصفت و جمیل که در کتاب یافته اند همچو پسران خویش میشناسند و میدانند زیرا بر او
 در کتاب میتوانند و جمیل او با حلیتی که در کتاب دیده اند موافق می یابند و حقیقت و
 می بینند و او یافته اند و از جهت است بر اینست که **الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ**
فَهُمْ لَا يَتَذَكَّرُونَ برین خسران انفسهم مفعول اعنی است یا خبر مبتدایست
 برین دو وجه فهم لا یومنون تعلیل است بر خسران دلیل است **هَٰؤُلَاءِ** اینست انانند که نفسا
 خویش را زیان زده کردند کتمان حق و اظهار باطل پسندیدند زیرا به ایشان نخواستند و در
 اسلام با اختیار نخواهند کرد و حقیقت است که استایشان را نخواستند و در حق و باطل
 انداخته و **مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ**
بِآيَاتِهِ من استغفایه برای انکار است و انکار بمعنی نفی است من استغفایه
 کنایت است از اهل کت به بر طریق الحق المنتصی القامه در کت به نیست **هَٰؤُلَاءِ** اینست
 کننده تر از کسی که برخدای دروغ را افتری کردند و نماند بوده را بر و بسته و آیات فیه
 و معرفت حقیقت آن نخواستند یعنی اهل کت به که توریته کردند و حیرانان بودند و توریته
 و بعضی توریته را و قرآنرا منکر شدند و ایشان ظالم تر که بود و ستمکار تر که باشد از جمله ستمکاران

کرده است

خویش خود را زیان کردند و شکر بودند کافر گشتند و بار تکلیف کاه بر دوش پخته خود را در دوش
 دیگر آوردند و نهاده اند بر ایشان هر دو دست پای ایشان بکوه ای دادند و سوت و ضل
 عهده هم ماکان و ایفتی و ن عطف است بر که بوائینه اینست و کفر
 این ان کفر اگر در دنا الم ناستوده و شناعیت تا بوده که کمان می بردند و در آن موعده
 و منهم من یستمع الیک انجمه عطف است بر مضمون جمله شد که بیان است
 و قیامت حال ایشان بود چنانچه که گفت عالم با سمعت و منهم من یستمع الیک اینست که
 ابوسیفیان مرید و لید معز و نصرین حارث و عسبه و شنه و ابوجهل و ابی بن ربیع و جندب بن
 برکات و ابی بن صبیح و ابی بن کوش و ابی بن کوش و ابی بن کوش و ابی بن کوش و ابی بن کوش
 نصرین و ابی بن کوش و ابی بن کوش و ابی بن کوش و ابی بن کوش و ابی بن کوش و ابی بن کوش
 گفت مثل اینست که شش تن می نایه و در کوش و ابی بن کوش و ابی بن کوش و ابی بن کوش
 کمان می برم و ابی بن کوش و ابی بن کوش و ابی بن کوش و ابی بن کوش و ابی بن کوش
 تو میگوئی و جبهه کمان است که در آن می بوی این ای که در شش تن و ابی بن کوش و ابی بن کوش
 این ان بود و در پشته اینست یعنی منترکان کانی اند و سوت تو کوش می دهند
 و بیفتن و شش تن تو را میگویند و جعلنا علی قلوبهم الکینه ان
 یفقهوه و فی اذانهم و قرأ البسمه عطف است بر بیت یا علی
 بتقدیر قرائت اینست و کرد این بسم بر دلهای ایشان بر و ناله بلند نمایند که
 بگویند و در راه او بپویند چون چشم فغان از دیدن آنست و نهاده و چون دیدند
 دیدن کاینات بنافیه امه و ان یر فاکل ایه لای منوایه است
 بر شش که سله است اینست یعنی از ایشان کانی اند که اگر در شش تن و ابی بن کوش
 شش تن کشته ایمان میارند و از شش تن که در شش تن و ابی بن کوش و ابی بن کوش
 لونت متی ابتدا بهت از قبل و من فی ابی بن کوش و ابی بن کوش و ابی بن کوش و ابی بن کوش

اینست کار ایشان تا آنکه چون بر تو پدید آیند و بپایانند و بپایانند و بپایانند
 یقول الذین کفروا ان هذا الاساطیر الاولین
 انجمه بیان مجادله است الذین کفروا وضع مظهر موضع منبر است برای تقدیر آیت اینست
 مجادله کنند با تو یعنی آنانکه کافر شدند و از شش تن که در شش تن و ابی بن کوش و ابی بن کوش
 حال بود شش تن و دلهای ایشان از زبان بر سر رسیده و کانی ایشان و در ورطه کشیده و هم
 یسکون عنه و یبناون عنه عطف است بر بیان بر فاکل ایه لای منوایه
 یا بر اسمی یسعی یا بر نام و در پشته و بپایان و بپایان و بپایان و بپایان و بپایان
 شش تن تا بپایان بر یاد ابی بن کوش و ابی بن کوش و ابی بن کوش و ابی بن کوش و ابی بن کوش
 و احد من یصلوا الیک یجمعهم حتی ارسل فی التراب و فیما و احد من یصلوا الیک یجمعهم
 بذلک و قمرته عبوقاه و دعوتی و زعمت انک ناصر و لقد صدقت و کفتم انفسها و دعوتی
 لا اله الا الله من غیر ادیان البر بدینا لولا اللامه و احدی شش تن و ابی بن کوش و ابی بن کوش
 آیه در شش تن ابی بن کوش و ابی بن کوش و ابی بن کوش و ابی بن کوش و ابی بن کوش
 مردمان از تعرض بپایان صبیح صبح و سلم و ایند از او از منتهی آنکه در شش تن و ابی بن کوش
 این و راست کار و راست کو میخوانند و در و می دارند خود را از دین او از منتهی که بپایان
 کانی است و شک و نام و خوف و شش نام و شش نام و شش نام و شش نام و شش نام
 غایبه السلام نزد یک مرکز و ابی بن کوش و ابی بن کوش و ابی بن کوش و ابی بن کوش
 صادق و لکن ان را و ابی بن کوش و ابی بن کوش و ابی بن کوش و ابی بن کوش و ابی بن کوش
 بتقدیر سوت بپایان تصدیق و ابی بن کوش و ابی بن کوش و ابی بن کوش و ابی بن کوش
 بود و ابی بن کوش و ابی بن کوش و ابی بن کوش و ابی بن کوش و ابی بن کوش
 قلبی نمی یروان یروا لکون الا انفسهم و ما یشعرون
 او فیه جمله عطف است بر بیان و ابی بن کوش و ابی بن کوش و ابی بن کوش و ابی بن کوش

صلحی طیب برقرار شد اینست گفت خدای نیست این حالی که شما را روزی نمود همان تنگی که
 رسل موعود بود **قَالَ تَابِلِي وَرَبَّنَا ابْجَلْهُ سَنَفَهَتْ** در جواب با فدا تو این
 اندک است بر آب بایست نمی است مقول قالوت موکد است بعتی که بعد از است اینست که
 این از این شانی که موجود است همان تنگی است که بوعده پیوسته **قَالَ فَذُقُوا**
الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ابجمله ستانفست در جواب با فدا تو
 قالوا انك فاسد است و جمله مقول قال است اینست گفت خدای جان حق را حق ندانسته
 و صدق انصافی نکردید پس عذاب بخشید و برخی عقوبت گشتید پس عذاب بخشید و برخی عقوبت گشتید
 و کفر و زیان بودید در حضرت عالمی و قوری کفر و کفری و زینت و حشیدن بنیت
 استقال و در عذاب الیم و شید بجه وجه باشد وجه استعمال آن تنبیه بر فطانت که بود
 است که عذاب الیم و عقوبت کثیر بر مت فطانت که اندک باشد کثیر است قیاس بر و در
 عظیم و در نظر سیر آید **قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ**
حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَا حَسْبُنَا
عَلَىٰ ظَنُّنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ آثَرَنَا
 علی ظننور هر جمله سابقه برای بیان شناعة و فطانت حال که در
 جمله که منون او نیز بیان شناعة و فطانت حال ایشان است مقرون شد حتی است
 بر جمله شرطیه که بعد از است و آمد و بود متنی اذاجا و هم الساعه بر مجرور متعلق به
 بود ای حتی وقت محی الساعه و یکدیگر وجه قالوا استند دارند و می یقولون بین
 الساعه بغتة بیدارند و ندانند برای تعجب علی با فطانت متعلق بحسبنا و صدق است
 علی تنقیض و جمله و هم یحملون حال است اینست بدست زبان زده است تا نماند و
 خدا را نمیدانید کردید و جزا را نگذاشتید تا آنکه حبل این را میاست پس خدای
 مرا که در شان او مضرات فقد است قیامت گفته اند که ان و باید بگویند ای رت

مبادی تنقیض کردیم و عمر و رفقه و با جزا و دریم حال است که این ان افعال خویش را
 بر پشت های خویش بار گرفته و محل بار را گران بر خود پذیرفته و این تیشل است یعنی حال این
 در تحمل کن هکاری یکسانی مانند که بار را از ان بر پشت نهادند و بار را از ابرمی میدارند و توان
 بود که از اراهم عبارت است از معاصی بر وجه استعارت باشد و در محمولون تیشل بود **الْأَسَا**
مَائِكِ مَرْوُونَ الا حوت تنبیه است و سوا از افعال ذم است یعنی پس و مانده نمود
 است و مخصوص بنیم محذوف است ای سادها بر دونه و دریم و ابجمله تبدیل است
 اکاد بخش بدختری است که بر میگرداند کافران یعنی ور و کناه ایشان **وَمَا الْحَيَوةُ**
الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ ابجمله معترضه است برای مذمت دنیا و کنوشت
 حیات آن و دنیا بر وزن فعل است موندن ادنی که مشتق از ادلی معنی او فرست است
 اینست حیاتی که نزدیکتر است یعنی مانی که پیش از موت مقدم است مگر همچو بود در استقامت
 و همچو لعب در عدم فایده یعنی این حیات اگر رسالت برای کمال است نشود و بدین معنی باقر
 بنود به فایده بود همچو لعب باشد و اگر حیات فانی را کار آید که و تلی با اعتبار بقا نمر
 حیات فانی را مانی کردانی است این دم که می داری دریا بس کن کاری این فرست یکم
 عمری امی کردن و در کلام حذف مضاف است ای افعال المیوه الدنیا جنبه داشت دیگر
 که انما المیوه الدنیا لعب و لهو و زینة و تفاخر منکم و تفاخر فی الاموال و الاولاد و این
 جنبه افعال حیوة باشد عین حیات بود و افعال حیات دنیا و نوع است کی آنکه فعلی نفس
 بود که در هیچ فایده از دنیا و دین بگویند و از ادب و طبع و کینه چون لعب صیان
 بارند باز نشکند از جو است سارند و بد و این بردارند و علی که نفع دنیا وی بمعاضه
 احتمال زمان دنیا وی سارند پس اصل لعب بود و نفع که در نفع دنیا وی است و کسب است
 بهیچ وجهی بگویند چون افعال دین و تشریب مکرر است شافان دین است از امور
 اما افعال مباحه متضمن نفع دنیوی از بقا و عالم با آنها عالم است لعب نبود و کسب است

مختص با نجات بر وجه اصرار مرکبان لهو و لعبه یا منزله بعبان و غیره و این را در حدیثی آمده است
 ارا بر وجه اصرار تشریل کرد و سبب تشبیه وجه قهر قلب او و ردق الذام
الآخر تخین للذین یتقون لام تاکید است و الدار الاخره بهر جهت
 للذین یتقون خبر است از جمله عطف است بر جمله سابقه و بعضی و الدار الاخره باقیه خوانند
 و الدار الاخره دانه است اینست و بهر آنکه دار آخرت بهرست مرکبانی که تقوی می ورزند
 معاصی و مناهی می بریزند اعمال ایشان منفرست نفع آخرت بود و سبب ثواب افزوی کرد
افلا تعقلون همزه برای اصرار بر وجه توجیه است معطوف علیه جمله وقت ای
 تفکروا افلا تعقلون و از جمله تدریس است و بعضی افلا تعقلون بصیغه خطاب خوانند
 معاضرات ادا نمایی افلا تفکروا ما بینا اینست از حدیثی که در حدیث آمده است
 نمی بیند نشاید که فکر نکند آنچه دانسته اند و قد تعلم انه کذب ذلک
الذی یقولون فانهم لا یکنونک و الذین یقولون
بایات اللہ یجحدون بکنونک از تفخیل و افعال خوانند و معنی
 کذب معنی و جده کافی تا نند از جمله معترضه است برای تکوین نشان کاوان
 ایشان کرده اند احسن خبریست ابو حیل را گفت من و تو نهیم که یکدیگر را
 محمد را میبوی صادق میگوئی یا کاذب میخوئی ابو حیل گفت محمد را صادق میدانم و شما را
 ناکفته و جز و صدق و راست تر از لیل و نهار و حق که او را تصدیق کنیم حق او است و او
 رسد باقی قریش چه کار کند و بعضی گویند که ابی بکر علیه السلام را
 شب طین او را از مصافحه پرسیدند گفت و اما و با صادق میدانم و دروغ گو نمیخوانم لیکن
 عبد مناف را متابع بودیم تا او را متابع نتویم و بعضی گویند شبی بنی هاشم را در راه و در
 میزدند حارث را زدند گفت لعن الله کجی بعضی میانی یا محمد را زدند و گفت هیچکس را
 بخونید او را میگویند و اتباع راه حق را پیوسته حارث گفت چون چنین شد چرا او را

میخوانی و چون تو صدق در دل داری چرا بر ویان نمی آیی هم متابعت او نیز می مواظبت
 بیان او میکنند بنادر حارث گفت قوم ما را متراست ساخته و بر سر یک و منبری مایه در افتند
 و ما را تقلید کردند و رو باتباع ما آوردند منتهی قریش یکدیگر را می و چه نوع بدویان
 ازیم حارث گفته منتری یکدیگر و بدو ایمان از برادر حارث مدد را ساعت تنویر حضرت
 علیه السلام گشت و بدولت ایمان پیوست پیغامبر صلی الله علیه و سلم گفت برین وقت آمدن ایمان
 آوردن چه باعث گشت برین کار چه داعی گشت که مساعت پیوست و بر وجه مذکور با گفت
 و مقام خود را از پیغامبر علیه السلام نه نفقت پیغامبر صلی الله علیه و سلم خوان گشت از میدان
 که برانسان این کار تشبیه است کشنده توان برد و حق بونوع توان آورد معلوم شد که این
 صدق من معلوم دارند و با وجود آن از جهت حب جاه و ریاست دل بر ایمان نیکم دارند اکنون
 مفهوم گشت و این نظم برود پیوست **اینست میدانم ما بدست نشان اینست بر آینه**
 اند و بکین میکنند ترا آنچه ایشان میکنند بعد معرفت حق در راه مکاره می بویند بلکه
 اند و بکین نشان نباید و بکین را ایشان التفات کن بدینرا که اینان کذب را میکنند
 ایات معجزات خدا را منکر میشوند **سوال** ایشان حقیقت کذب پیغامبری کردند و الفاظ کذب
 بتبع خبر بیان می آوردند نفی کذب پیغامبر بقوله فانهم لا یکنونک چه نوع می آید و متابع
 آن چگونه روی نماید **جواب** نفی کذب محمول است بر وجه الفرائض یعنی لا یکنونک منفرد اصل
 کذب الایات باشد یعنی ترا نقض کذب میکنند و دم کذب در ایات ماینه میزنند یا محمول
 است بر نفی کذب در همه احوال منافی نیست بر نبوت کذب هر گاه که ناکند و کذب باطنی و لیکن
الظالمین یکنونون **لقد کذب رسل من قبلك فصبر**
على ما کذبوا و اوحى الحق انا هم نصرنا لام
 قسم است بقدر اقامت است بعد از حقیقت و دیگر برای تشبیه پیغامبر است اینست و بگویند
 میکنم هر آنکه بدست کذب کرده اند بنشین از ان پیغامبران بسا فرستاده اند خدا عظیم

نکند مگر کاینکه میشوند کاینکه نشوند اجابت چگونه کنند از این ان طلب است بجا
 عدم اجابت اندوه نباید و مردگان یعنی کفار بعد از موتی انجمله بر وجه استوارت صحیح بهمان
 مراد است که این مردگان مانند استیلا به دعوت کارزند کانت مردگان نتوانند این را
 خدای بعد مردان بخت خواهد کرد پس این را سوی مساکه خویش باز خواهد آورد آن روز در آن
 شنیده و حالت خویش خواهند دید این زمان بر کوشش مهر شده دعوت نشوند بی تبه نشوند از تبه
 این ان اندوه یکین همیش و از اعراض این ان دل خود را میفرش وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ
عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ جمله حال است از آنکه اندی بقولون بقیه یونانند
 بقولون و قد قالوا لولا انزل علیه آیه من ربهم معترضه که در میان بود و در آنند انکار و
 نمودند که لا کد نشسته که در شب بن عامر و جماعتی از قریش از پیش میرود چستند و در آن
 آوردن کردند چون در میخیزد خیر شده لولا انزل علیه آیه ضربه بگفتند بن میرز و در آن
 نظم بود و بپوست است و حال اینست که گفتند کافران چرا فرستاده نشد بر محمد
 او حجتی ندارد و خواستیم و چرا حاصل نکند آنچه مادل بران داشتیم قُلْ إِنْ أَلَّفَكُمُ
عَلَىٰ أَنْ يَنْزِلَ آيَةٌ مِنْ رَبِّي بر صیغه مضارع موزون باب تفعیل و من فرستاده
 و مع بر سبب آن دانند ای آیه او فرستد و انجمله دیگر است از جماعتی که بر وجه کتب و تفسیر
 است اینست که بگوید محمد درست است که خدای قی در است بر نیکه نفرستد بجز که نشاید و بگوید
 که شما در طلب آن میسوزید که فرستاده کامل است و بر همه مکانت نشاند لیکن در آن روز
 او هم حکمت است آتی که نفرستد و آنچه نفرستد بر قضا حکمت باشد از فرستادن بجز از حکمت
 حکمت بود چه غیب است و دانستن مکنت آن ما را لازم نیست از آنکه در غیب است و در غیب
 محل حکمت نافرت دن بجز که این حجت بود نموده از پیغامبر افروخته میزدندان بود و در آن
 بسا آوردن معجزه که کفار را از تبعین افتاد کنند چون آن پدید آید و فرستادن این آیه
 برین معجزه بران خوانده فایده است و از آنکه بعد از آن است بود که در آن روز

این ان است پیدایش و در دنیا این ان بکار و دین است مایل باوند وَالْكَافِرُ
لَا يَعْلَمُونَ انجمله است که است اینست و انجمله انجمله مردمان در قدرت خدا
 باطلانند که خدا بر اقا در نه بنیادند و بقاعده باطل است که کنند الواحد لا یصید منه الا الوا
 در میان افکند و بعضی در ستره گویند و او را قی در بر قیام نکوبند و بعضی قی در بر فعل
 غیب انداخته و بعضی بر فعل غیب قی در خوانند حق است که اوقات بر همه مکانت و توانست
 بر همه کانت وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا يَمْشِي وَلَا يَنْطَرُ
يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أَمْرٌ أَتَيْنَاكُمْ انجمله از کلمه منزه است دابة اسم
 است ملاطیر عطف است بر دابة و توضیف طایر بحیث طایفه از جنه تکلیف است و هم
 طایران بهجت بخود و هم خبر است از انقاص نفی با اعمل مانایه باطل نشد بجز آنکه وصله مانایه
 دابة تا آخر تدبیل است منقصره توکید بیان قدرت و تفریز است از جنه استغراق افراط دابة
 و طایر که سیاق و نفی غیبان شد و خبر یعنی امم بر صیغه جمع آمده است اینست اینست بر صیغه
 در زمین و نه پرند که بیز و پیر و خوانش در مواکد زمانی که انشا انرا اند و انواع و اقسام
 میوز که بشما می نمایند و این که معذ و خدا اند و معلوم او اند بقیه و قد را و بپوشه یا را
 و نیست و متعلق گفته بخلق او پیدا آمده و یا ای ای و معلوم شده ما فرطانی
الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ تُنَادِي بِرَبِّهِمْ يُحِشِرُونَ جمله
 ای ربهم بحشر و ن عطف است بر جمله و ما من دابة فی الارض الا امرنا بقیه بر صیغه
 و رایحه و نبوت در ادلی و جمله ما فرطانی الکتاب يُنَادِي اینست فرود آمدن است بهایم در
 یعنی در لوح محفوظ طایر انچه انبات کردن آن می بایست در آن آورده ایم و آنچه نفی آن می بایست
 نفی کرده ایم اهم کثیر الا حین و لا اوصاف گفته الاحوال والا اوصاف هم نبوت است و هم صاف
 و تحقیق متروک نشسته پس این امم هم ایون گفته است بگو گفت پس از آن روز نشد و در آن
 خویش کثیر خواهند نبوت تا آنکه گویند ما بر و ن که گویند سر و ن را بر و ن بوده و نیمه تو

قرات و بالست از انست اینست نشان راست و درست را قضا میکند و صدق و اقی و در لایق
و هو خير الفاضلين انجمله عطف است بر جمله باطل با نیت و برترین و برتر از
 میان صدق و کذب بود قل لئن ان عندی ما تستعجلون به لقطعه
الامر بیني وبينكم انجمله و یکتر از جمله ای که بر وجه استیفاء قبل از
 منع نیست بگویم که کتابت شدی و در نسخه نزدیک است از غدا ای که نشان است با پیوسته و در اول
 پوشید که میان من و شما نام شمی و گفتار و کردار با خرامدی یعنی شما بعباس می پوشید و در پیش
 میکنی **والله اعلم بالظالمين** انجمله نذیر است اینست و غدا
 تربیت نظام خداوند و واقع گویندگان و کار خدای از بنده جویندگان **وعنده مفاتيح**
الغيب لا يعلمها الا هو انجمله عطف است بر واسطه بالظالمين یا اینست
 فیما لا یعلمه صفت مفاوح الغیب از باب تقدم امر علی السمع یعنی یا حال است غیب بر حقیقت
 مکتبی منها تشبیه بر عزانه شوقه تفصیل و برای او کلید ثابت کرد و بر وجه تسمیه و چون
 کلمات است از دانستن اعلم غیب چنانکه در اصحاب فلان غالب المینه و تشبیه بر
 و جبهه خیل سمع کردن و طبع مینه کنایت از مالک دانستن بر است از موت پنداشت
 خداست کلید ما غیب که نشان است از امر خدا یا در خیال که نشان است از امر حق جل و بالا **و لا يعلمها**
في البر والبحر عطف بر وعده مفاوح الغیب اینست و ممانه جزو است
 حیوان و نبات و کان و هر چه در است از حیوان و نبات و هر چه در است از
و سرقه الا يعلمها انجمله نیز عطف است بر جمله سابقه من و زنی ما است
 زاده است و زنی لا یعلمها مشتقا مفعول صفت است من و زنی یا اینست
 بر کس نمی افتد که آنکه از او می دانند **ولا حية في ظلمات الا حية ضو**
و كيا بس لا في كتب مبين و حاجت به معطوف است خویش صفت است
 نشان است از این صفت است مینه الا حية بسین و است من و زنی و اینست

بسیل الکاتبه فی کتاب بین و دیگر کتاب برای تعلیم و تعلیم است اینست و فی افتد
 هیچ تری بیون قطرات و سوا تر و بر کن نشان نشسته و نشان آن که کاین است در کتاب
 و نشان کوه و بار و نشان نشان ظاهر و ظاهر کرده مکتوب است در آن و در ازان جویند که هر چه
 در کتاب است بقیاس صحت بود جواب قیاس با حکام خویش ثابت است کتابت است
 فاعلم و یا اولی الاعصار قیاس و احکام کتابت بقیاس است ثابت کتابت بود و نایج از کتاب
 ثابت **و هو الذي يتوفيك بالليل ويعلم ما جرحتم**
بالنهار ثم يتبعكم فيه لنقض اجل مسكني
اليه من جعلكم ثم ينكم بها كنتم تعملون انجمله
 بر جمله و هو الله بر فوق عباده و هو الیکم الخیر عطف است بر نشانای و هو من فوق الخیر
 موصول با صله خبر متبداست و جمله و يعلم با معطوفات خویش معطوف است بر صله الفی معطوف
 بنفکم ثم الیه من جعلکم عطف است بر ثم من جعلکم عطف است بر ثم الیه من جعلکم در تعلق اعمال با بنا
 ارادت تجدید کرد و معایه او و نیز موصول من و زنی ای با کنتم تعملونه اینست و او است
 که از شمار روح در شب یعنی در خواب می ستاند و شمار از کار باز میبارد و آنچه کس کرده اید در
 میزند تفصیل بر بنده موجب تفصیل نبوده تفصیل شب بر یک روز و خواب است و الا انما
 بهما برین دانستن کسب بسیل بود یک اجرام کلام بر عادت غایبه است کسب و زنی و
 عطلت میکند و بس که نشان است از روزی که دو بر یکی از خواب بر میخیزد و چه میزد و بخت
 کرده و در مشر خواهد بود و تمام کرده شود مهملی که برای مرکب معنی بود پس از بخت سوزی
 خدا که محل فراوان است برای عرض اعمال و شمار افعال و افعال با زشت نشاند و بس که
 بودید عمل کننده مشر خواهد بود و هر یک را در بیان خواهد آورد **و هو القاهر فوق**
عباده عطف بر جمله با الله عطف است بر نشانای اینست و او است
 است بر بنده کان خویش و عبادت نه عبادت کان که حق سبحانه و تعالی است از اینست

الظالمين ما زاید است در حرف شرط برای تاکید در شرطی که موکد است حرف انون که
 در آیه اول الملقی بنفی سید است و این شرطیه عطف است بر شرطیه سابقه **اینست** و اگر فاعل
 کردار از منی مذکور ترا شیطان بمعنی سبب شود بمفعول گردانید با متعال برای فراموشی آن پس
 منشی بعد از یاد کردن منی مذکور و منع مسطور یا قومی که ظالمی است و ذر کار سحر او سحر او از من
 تجاوز کننده کان و درین آیه دلیل بیست است بهین که بشان بر سبب امران روست و شیطان را
 برایشان و سوسه ممکن است و از کردن در دل ایشان میرساند **وَمَا عَلَى الَّذِينَ**
يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَلَكِنْ ذِكْرِي
لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ چون باینست سابقه در هنگام فوض کردن کافران در طعن
 آیه قرآن امر با غرض کافران کردن و نوشتن بایشان در چیز منی بر منع او رده چون بران
 کردند و خود را بر اغراض و ترک تقود بایشان او رده کافران دل تر شده بعد بر نفس
 طعن و آنرا پیشتر کردن گرفته است ما علی الذین یتهقون من حسابهم من شئ
 برای سبب سبب بنفی لغو است اگر اغراض و منی از تقود بایشان برین منقذ است
 مزد و منشی زاید است اگر حسابهم سابقه است علی الذین یتهقون من حسابهم و لکن بر
 است چون جمله و ما علی الذین یتهقون من حسابهم من شئ حرم اطلاق اذان میباشد
 جمله و لکن ذکر می بالزام بنده دادن بر منی که بنده این و تم کمال یافته ذکر می مثل اول
 الجزای و لکن علیه ذکر می یا مضمون است محذوف الفعل ای و لکن نیا کردن ذکر می
 بمعنی لکن تقوت است **اینست** چنین آید منشی بر متقیان چه منشی از حساب منشی
 بایشان بیان نموده و این را در مفرق نیکنند و لکن غیر شینند و این برایشان
 بود و نصیحت و موعظه واجب یافته تا ایشان از شرک برهنند و از طعن و تهمت
 باز دارند و ذکر الذین اتخذوا دینهم لعباءه
عَدَّتْ لَهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و امر است از منشی

بنفی باینست و او میان ما و کسر می شود بر طریق موعظه و از باب لغو و ابواب
 که محذوف نشود **جواب** نیز و بیغ در اصل یوزر و یوزر اما بمعنی میر است بنفی عین موت ای و
 منشی سوی دو مفعول است اتحاد و با مسافتات نوشتن مایه موعظه است **اینست** مفعول با جمله
 خاص مفعول است و جمله در الذین عطف است بر شرطیه سابقه **اینست** و بکنایه کانی را که در
 خویش را منشی و مانعی گرفته اند و این را از منشی و این بران منور گرفته اند
 بر منشی و این میان منشی و ذکر **لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ** ان تبش نفس بما کسبت
 است بر فورا الذین وان تبش نفس وان لا تبش تقیه کند و بنفی منشی محذوف و در اندیشه
 کرامت ان تبش نیارند **اینست** و بنده بقرآن مملاک میزند نشود یا بنده در محبه
 کرامت آنکه یعنی بدایه کسب کرده است از حرام و خطا بهلاک میبوند و لیکن **لَهُم**
دُونُ اللَّهِ وَلِيٌّ وَكَاشِفُ الْعَذَابِ اینست منشی
 اینست مرا و از غیر منشی دوستی که او یاری کند و نه شفقت کننده که از مملاک میزند
وَأَنْ تَعْدِلَ كُلُّ عَدْلٍ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْكُمْ این شرطیه عطف است بر
 لیکن لهما منشی و لی و لا یشفع منها فی عمل است مایه موعظه و در غیر عاید بر فعل است
 عدل بمعنی مسدود است و عدل بمعنی متعلق با فاعل بنودی عمل میبوند **اینست** و اگر فاعل
 رد فاعل ان نفس به فاعلی میباید اوده شود و او را از عذاب تابش شود **أُولَئِكَ الَّذِينَ**
أَسْلَوْا بِمَا كَسَبُوا وَالْهَمُّ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابُ
الْيَوْمِ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ اولیک مبتدیان است بر الذین اتخذوا
 لعباءه و اولیک من اسلوا منشی است و اولیک لم مبتدیان است و جمله بمعنی اولیک غیر مایه موعظه
 مرد و ذکر به کرامت ان تبش ان تبش ان لا تبش نفس **اینست** این ان ان تبش غیر منشی
 شونید و این منشی و بعضی استیصال بنده مران تراست منشی از باب کرم و عذاب و ذکر ان
 کفر و زینت و مجده او دین اسلام میبکوند بعد ان مایه موعظه و موعظه شود و در نقل

یافت در آن غار در آمد بار نهاد بجهت را آنجا که داشت سنجید بر در غار داشت هر بار پنهان شده آمد و رفت
 مادر غار دستور داده ای پستان در دهن او نهادی و او را چنانچه رسم مادران است شیر دادی و بر این
 نسبت مادران گشتن و دست خویش بکیدی هر بار که مادر او آمدی از یکیدن گشتن دیدی گرفته اند از
 انگشت شیر بکیدی و از انگشتی دیگر نهند و از انگشتی دیگر خردا و از انگشتی دیگر روغن و از انگشتی دیگر آب
 حوزی و بگویند که بجز بر سر علی السلام ابراهیم او را در کام او داشتند و شیر روان شده ابراهیم
 با ابراهیم یار کرد و کرد و بسیار شد برون او و تا آنکه در آنکه مدت بسیار با بوده و چون یک ساله
 سه ساله می نمود تا آنکه بظلام پوست از یکیدن پستان و انگشت مستغنی گشت بعد از آن مادر او را
 آوردی و اتفاق کردی تا آنکه هفده ساله شد و روزی مادر او را گفت من پرورنده سوگیت مادر گفت
 پرورنده تو نم باش گفت پرورنده تو گیت گفت پدر تو گفت پرورنده پدر من گیت گفت غرور
 پرورنده غرور گیت مادر گفت ساکت باش وقتی دیگر روی بیاورد و من بی سوال کردید بر
 گفت ای مادر گفت من بر ایمی و گفت آن باز گفت من یک گفت غرور و باز گفت من یک غرور و غرور
 ابراهیم پدر انگشت بیا بپرستم کسی که ترا و مرا با فریده است پدر غصه کرده باز گفت و از انگشت
 من گیت رفت بعد از آن مهر پیری در کار است آنکه غصه کرده رفته بود باز آمد ابراهیم زانی
 و بخوبی مضاجع ابراهیم چون از آن مقام بیرون آمد نظر ابراهیم بر آسمان و زمین و زمین
 چون نظر بر زمین و آسمان و شتران و گوسفندان افتاد و حیرت و فکر بر آید و در آن
 اینهمه آفریننده است آفریننده من همانست که این را آفریده بود و گفته من را است و این را
 کرد اینهمه هر چه که در نظر او میگذشت بر وجود صانع وکیل میانش و در معنویات و غیره
 صانع کوشتن می نمود پس چون مقدار وقت در تفکر گشته و شبیه روی تاریک گشته و بر سر
 او نظر انداخته گویند زهره می نمود بعد از آن ماه تابان آمد و افق بر خاست و سوی پناه
 در غروب پیش سوال آورد بعد بدین تغییر و تحول دل او بهیچ بی پایه نیست و بر هیچ بی پایه
 نگرفت از همه با شفتی ای و جبهت و منی للذی فضل السموات و الارض صلیت و صلیت و صلیت

بعد از آن چون در شهر آمد خلق آن شهر را بت پرستی یافت در تفصیل و تفصیل این بت پرستی
 ای ابراهیم تو چه پرستی گیتی و کدام میبود ای پرستی گفت که با آن آسمان و زمین و آفریده است این
 و ما بت پرستیده و بین آیه این قصه گویند و میگویند این بت پرستی را که کوبن حال است
 تقدیر قمار با بیا و ک حضرت محمد و هم یا بدل است و است از زمین غایب یا قتل یا جانی جانی
 است اینست پس هرگاه که تاریک شد و شب یعنی هرگاه که ستاره را دید که از آسمان
 می درخشید گفت این بت پرستی و کشتن بت مکرر بود و کار نیست که گفتن بت پرستی
 کوبن بود و آن کفر و شرک صریح باشد بپا بران از آن قبل الهی و بعد معصوم نشیبت
 هرگز بت پرستی نشوند این سخن از پنجاه مرتبه واقع شود و چه نوع صادر آید بت پرستی
 کفر باشد بلکه مجتهد هم از بت پرستی اقرار بر بپوست نباشد کفر نبوده و سوال استقامت منی
 نیز اعتقاد کفر باشد جواب استقامت منی از آنکه بت پرستی بت پرستی است و بت پرستی
 ما آنکه بت پرستی ایمان و چنانچه بپا بران از آن قبل الهی و بعد معصوم نشیبت و طلب علم
 آن غیب نبود و از آن قبل آن پیش از تعلیم و تعلیم آن نقصان نباشد با این که نباشد بت پرستی
 بت پرستی از تجربه اهل ک در بیان تفصیل معنای و بت پرستی مکرر و طلب علم و بت پرستی
 حین با فریاد کار و دانش صفات کرد کار پیش از آنکه بت پرستی کفر نباشد و بت پرستی
 علم گویند و شکیال بت پرستی بت پرستی و بت پرستی و بت پرستی و بت پرستی و بت پرستی
 ای ای بالکفر لا یفر کفر نبود و اگر گویند که این در حال غیبت بود و پیش از ظهور روی خود و آن را
 تکلیف نبود و از تکلیف برانده نباشد و این درست نیست زیرا که بت پرستی بت پرستی و بت پرستی
 معصوم و بت پرستی و بت پرستی و بت پرستی و بت پرستی و بت پرستی و بت پرستی و بت پرستی
 و کلام بت پرستی **مَا أَقْبَلَ قَالَ لَا أَحِبُّ الْأَفْلَاحَ** و بت پرستی و بت پرستی و بت پرستی
 الاقلید معقول قال است و بت پرستی و بت پرستی و بت پرستی و بت پرستی و بت پرستی و بت پرستی
 و غروب بت پرستی ابراهیم گفت درست ندارم کرد و بت پرستی و بت پرستی و بت پرستی و بت پرستی و بت پرستی

بت پرستی

وایت ترا و بایر زبان رسانیدن میرسانند و منتهای ایم علیهم السلام از محافه ایشان تشریف
 و لا افاق نشر کون به الا ان لای اری کت و سبب دینی کل شیء علما
 برای تداوندی و سبب حق بی نیت و تقاضا اینست پروردگار من هر خبر را از روی عیاض و محاسن
 گرفته است و همه خبر معلوم او است و همه خبر داند و هیچ خبری رو پوشیده نماند **افلا یتدکم**
 استقامت برای اسکار بر وجه تو نیست و فاعا طقه است و معطوفه علیه محذوف است ای افلا یتدکم
 فلانیت کردن ای نمیشود پس منکرید یعنی نشاید و نباید پذیرد و موافقت پذیرد چون
 بداند که خدای همه خبر داند و منرا و اوان بدی تواند چگونه دل بر قبول بندن برید و خود را از
 شرک و کفر باز دارد **کیف اخاف ما اشرکتکم و لا تخافون**
انکم اشرکتکم بالله ما کم یبذل به علیکم سلطان
 استقامت برای اسکار است یبذل به سلطان ناموصول است با موصوفه مفعول است مرا اشرکتکم
 و المبی الذی لم یبذل به سلطانا جال است و جمله در کیف افان اشرکتکم اینست و چگونه خبر
 خبری که کمیلات خبر شرک در ریند اید حال انیت که در نبوت و جنتی نفرستاده و دستور و خدای
 او را شرک میکردانند و بجه بر تانی او را می پرستند از خدای که قادر مطلق است و شرک است
 نابونی رسید قایم **الفريقین احق بالامن انکم تعلمون**
 قایم است و استقامت برای تفریق است معنی اصل که در میان حق طلب بر افراد است اینست پس بوند
 فریق منرا و اتر باشد با منرا از بلا و عت از میان دو فریق یعنی با شما از شما خداوندان و شرک
 و حال خویش بدانید این معنی بر خداوندان شرک پوشیده نبود و همچنین اهل حق و محبت
الذین امنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلال اولیاء
لهم الامن و هم مطمئنون
 است موصول جمله مرفوع المحل بر اتم است جمله و اولیک لای الا من خبر است و جمله و هم مطمئنون
 عطف است با محال است و جمله الذین امنوا آنرا خبر است و جمله و هم مطمئنون

جواب هم از قبل سایل بود و چنانچه عن الیاء العظیم در جواب علم وینا و لول مذکور شده و الله الواحد
 القهار در جواب سائل الملک الیوم است اینست انما لای اری کت و سبب دینی کل شیء علما
 اینست و ایتان ای محمد مرآت انراست انراست از عذاب و امنی از عقاب و ایت ترا و راست بایند
 و سبب مقصود خویش نشانیست و انکه ظلم مذکور ابو یکر مدیق رضی الله عنه تاویل تفسیر شرک و کفر و
 مانند آن آیتان الشکر لظلم غنیم او رده و عمر فاروق رضی الله عنه تاویل کنتم کرد سوال بر تانی
 ابو یکر مونس با یحیی و احراز از کفر امتنا تب شود این است که بر چه بود جواب است با شکر و ما
 بر تقدیر عدم گفته همه و ما غار کار باشد بر تقدیر کت با اوست عفو یا بعد از عذاب بر قدر کت با اوست
 بخلاف کافر که در عذاب محله خواهد بود و ما هیچ کای از عذاب او خواهد بود **ذلك**
حجتنا اثینا الیه اھیم علی قومہ این جمله موصوفه است برای سبب
 حجت مذکور است و ملک اشارت است بر حجتی که ابراهیم صلوات الله علیه در موقت الویت ثابت
 و صانیت با نفس خویش و قوم خویش بران احتجاج کرده و مخلوق تا دلیل بر شایع و وصایا
 حجت آورده است اینست آن یعنی حجتی که ابراهیم درمی به تفسیر خویش متک کرده و قوم خود را به
 و بلا احتجاج آورده حجتی است که تفتین کرده است که تا ابراهیم را داده اند و در روز نقیصان است
 برای غالب آمدن او بر قوم سکار و برای اطمینان خاطر **ترفع در حجت من**
نشاء سحر جات نمیزد من است و مفعول ترفع بود یعنی ترفع من نیست الله است بالقلب
 علی الخشم بالجه باشد اجماع میل است اینست از روی در جات بلند کردن و او را العباد و
 رسانیدیم و بنیوت بر کز بیم و خلعت بر کشیدیم و از اولو العزم کرد انبیا و برانست بنوی و نور
 رسانیدیم **ان ربک حکیم علیم** این جمله تفسیر است و تاکید او از جمله ایزد
 نتا و باری بر وجه و کاد و استواری است یا کونیه جمله سابقه ملوح بعنوان جمله تفسیر ملوح کما
 سایل نمود اینست برکت پروردگار تو حکیم است و کافرا و مجتک است بر چه گفته حکمت کند که
 بقصا حکمت غلب را می چه کند با اکر داند برای عذاب ابدان او را آن حکمت آموزنده است

وایت ترا و بایه زبان رسانیدن میرسانند و بهتر است بر این علم از حق تعالی بترسد
 و لا تخافوا نشر کلماته الا ان تاتوا بکلمة من ربی قلت **وَسِعَ دَیْنُیْ كُلَّ شَیْءٍ عَلِیْمًا**
 برای نماز خدای و بدین حق سبحانه و تعالی اینست پروردگار من هر چیزی را از روی علم محیط نموده
 گرفته است و همه چیز معلوم او است و همه چیز داند و هیچ چیز بر او پوشیده نماند **افلا یتذکرکم**
 استقام برای انکار بر وجه تو نیست و فغان طافه است و معطوفه علیه مذهب است ای انذات سموات
 فلای تذکرکم ای نمیشوید پس نمیکرد یعنی نشاید و نباید بچند نمیکرد و موقوفیت نیز برید چون
 بداند که خدای همه چیز داند و سر او اذن بدی تواند چگونه دل بر قبول بندگی او برد و خود را از
 شرک و کفر باز دارد **کَیْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَکْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ**
أَنکُمْ أَشْرَکْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ یُنْزَلْ بِهِ عَلَیْکُمْ سُلْطَانٌ
 استقام برای انکار است بمنزل به سلطانا موصول است با موصوفه مفعول است مرا شرکتم
 و المبنی الذی لم یُنزل به سلطانا جال است و جمله در کیف اف و ناشر کتم اینست و چگونه نمیکرد
 چیزی که کمالات جز شرک در رینده اید و حال آنست که در نبوت او جنتی نفرستاده و دستوری نداده
 او را شرک میکردانند و بجه بر تانی او را می پرستید از خدای که قادر و مطلق است در شرک کردن
 ما و تو می رسید قایم **الْفَرِیقَیْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ لَکُمْ تَعْلَمُونَ**
 فاسیست و استقام برای تفریق است بمعنی حمل کردن بر اینست پس بگویند
 فرقی منزه و اتر باشد با منزه از عتلا از میان دو فرقی یعنی با شما از خداوندان دانشند
 و حال خویش بدانید این معنی بر خداوند دانش پوشیده نبود و همچنین امر را بر حق تعالی
الَّذِیْنَ آمَنُوا وَلَمْ یَلْبِسُوا إِیْمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِکَ
لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُتَذَكِّرُونَ
 است بمنزول بجه مرفوع المحل را بجه است جمله و اولیک لهم الامن جز مشبهات و جمل و هم متذکر
 عطف است با جال است و جمله الذین آمنوا تا آخر را بجه است و سوال ای الفریقین حق تعالی

جواب هم از قبل سایل بود و جانه عزه الله العظیم در جواب هم بیت اولی که کور شده و اندک الواسع
 القدر در جواب سائل الملک الیوم است اینست انما لکم ایمان آوردند و ایمان خویش را بظلم
 آلوده اند ایشان ای محمد مرا این نراست از خداوند یعنی از عقاب و ایت ترا راه راست بایند
 و بسوی مقصد خویش نشاندند انکه ظلم مذکور ابو بکر صدیق رضی الله عنه تاویل تفسیر نیز کرد و گفت
 مانند آن آیت که انکم لظلم غلیم آورده و عمر فاروق رضی الله عنه تاویل مکنتم کرد سوال بر تانی
 ابو بکر صدیق با مجود احتراز از کفر است تا تب شود این است مع یک بر چه بود جواب اثبات انکه در نماز
 بر نقد بر عدم کتم هم در آغاز کار بایند بر تقدیر کتم با بدت غفلت با بعد از عذاب بر قدر کتم با بدت
 خلاف کفر که در عذاب محله خواهد بود و او را به کانی انما عذاب وی خواهد نمود **فَإِنَّکَ**
حَتَّیْثَا آتِیْنَا بِرَاحِمٍ عَلَی قَوْمِهِ بجه موصوفه است برای مع
 محبت مذکور است و ملک اشارت است بر محبتی که برای هم سلوات الله علیه در موفت الویت و تب
 و حدایت با نفس خویش و قوم خویش بر این احتجاج کرده و مملوئی تا دلیل است و حدایت
 محبت آورده است اینست آن یعنی جی که برای هم در می جده با تفسیر خویش است که در قوم خود بر
 و جلا احتجاج آورده جتی است که تفتین کرده است که ان را بر او داده اند و در حدایت است
 برای غالب است و بر قوم مکار و برای اطمینان خاطر **فَرَفَعْنَا رُوحَکَ مِنْ**
نَسَاءِ کَوْرَجَاتٍ یَمْیَرُ مِنْهُنَّ مفعول رفیع بود یعنی رفیع منزه است از عتلا
 علی الخیر بالجه بانه اجماله تدبیر است اینست از روی درجیات بلند کردن او را بالعلو و
 رسانیدیم و نبوت بر کز بدیم و خلقت بر کشیدیم و از اول الوعوم کرد انیم و بر تانی بنوی و
 رسانیدیم **إِنَّ رَبَّکَ حَکِیْمٌ عَلِیْمٌ** بجه تدبیر است و آیه او زنده بر
 نماز برای بر وجه و کاد و استواری است یا کوبه جمل باقیه باقی بنون جمل بقیه ملوک
 سایل نمود اینست بر کت پروردگار تو حکیم است و قادر و حکیم است و بر کت کت کند
 بقضا حکم خلیل را بجای که کت را با کرد اند برای عذاب اذن او بر انان بکلت او را

جمله فلک بدی است آخرت میل است اینست یعنی بدی مذکور و درین سی سطور بدی مذکور است
 بنابر آنکه تعابیر بدی راه نماید از بندگان خویش که را که خواهد و گوشت کواکب
 عنهم ما كانوا يعملون **اینست** در تطبیق معنی است برای بیان و قیامت ترک
 و زیاده کاری آن **اینست** اگر آن بعد از این صطفا و احتیاج آنرا که در زند هر آنکه جز
 شود از آن آن آنکه عمل نیک میکردند **اولئك الذين اتيتكم الكتب**
وهو الحكم والنبوة اینجمله در سبب و بکرت مرصنون کلام سابق مغرب
 اینست این آنکه این تراکت و حکم نبوت و اویم و زمام حکم بدست ایشان نهادیم
 کرد اینیم و با صطفا و احتیاج بدیم **فان يكفر بما هو لا يقد**
وكلنا بما فرموا اليه اینست اگر کفار که بر کفر نمانند و بکتاب و حکم نبوت و
 پس در بسته که کما سیام بقصد این امور که می باشد که نیستند ایشان برین امور کفر و زیاده
 ایشان از بدی مذکور وی گردانیده و دین اسلام را منکر شونده یعنی بدینه معظم و افتد
 بعضی گویند عامه مومنان از او میان و بر میان اهل مکة کفر و زند و بکتاب و حکم نبوت گردانیده
 گفته و کفران این دین امور چه نقصان آفانند **اولئك الذين هدى الله**
فبمديهم اقتدوا **اولئك** مرفوع الجمل بر ابتدا است موصوفان بجان نیز است
 در فهمیم افتد سبب است بهیم معلق است بفتد و نبات تا و ترک او خوانند و معنی است
 دانستند اینست این مذکور آنکه شده است این تراختی پس لازم است بر تو هر آنکه
 و این اقتدا موافقت در افتد موافقت است نه افتد متابعت با اینکه افتد افضل بفضل بر تو
 فضل این بر تو است نه شود و مراد از موافقت در دین موافقت در اصول دین است که نسخ نمیدانند
 تبیل نمیکردند در فروع دین و اگر موافقت در منویات لازم آید و اتباع اعمال که در حق با تویم
 وی نماید **قل لا اسئلكم عليه اجرا** اینجمله در بکرت جمله ای که بر تو گفته است

قل لا اسئلكم عليه اجرا **اینست** اینکلمات برای خدا میگویم بدان بر این بدی مذکور **ان هو**
الاذكري للعالمين اینجمله تعلیل است **اینست** نیست بن تبلیغ مکر مذکور
 عالمیان حاضران و غایبان و نزدیکیان و دوریها مذکور و معلوم است که غایبان و دوریها مذکور
 از مظنه زادن اجر و در مطالب تفصیل از آن ان با معذور و **ما قدروا الله**
حق قدره **اذ قالوا ما انزل الله على شئ من شئ**
روایت کرده اند مردی فرموده اما صاحب سید بن طاووس علیه السلام می گوید که در تفسیر این
 نهاد و میباید که معنی پیش پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر شفت بر وجه لطیفه و گفت سوگند نمیدانم
 ترا بخدا می گویم که بر تو نبوت فرستاد و تو را نفی را در حق او راست بگو و در حق او راست
 بخوان اسم بعضی الجز السلبین در نوریت است یا نه چون سخن در واقع و توبه بود از سر صدق است
 گفت ساین نمود پیغمبر صلی الله علیه و سلم الجز السلبین طعنا میگوید بسیار نموده و کفر و زندقه
 فرموده دل بر عجمی و اندیشه می آری بفتد و تن اسانی میگویم برین سبب فرموده جز که از
 غصبت بر شفت ما انزل الله علی نبی من شئ گفت چون از پیش پیغمبر از کت سخن او با شتاب و
 از تو ما خوش نمیدانیم با کما تو پیش آمدیم که تو توبه می کنی که گفتی ما شکر شدی و غضب سخن بطل و توبه
 گفتی او را از بفتد ای دور کردند و بجا افتد بیکر گرفته و بعضی گویند که معنی از بود پیش
 پیغمبر از توبه گفتند چنانچه موسی کت از آسمان آورده بود تو نیز کت از آسمان بیا و بعد از آن
 بر افتد و ایمان بیا که را اینست بسالک اهل الکتاب ان نزل علیه کت باسم السماء و افتد سلاطین
 اکبره ذلک فقالوا **انما اخبرنا قد ختم الصاعقه علیهم** میباید و بکسر افتد و افتد
 و اقوال ناپسیده این ان نازل شده غضب کردند و برابر سبب تفریل آورده گفتند و است
 الله علیک شئ و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
 این ان گفته و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
 انکار کرد و توبه و این ان بفتد خدای بر خویش نبی و در دین ایشان بن است فرود آمد ای

تَوَكَّلُونَ مَعَدَّةً فَإِنْ سَأَلْتَهُمْ لِمَ تَدْعُونَ رَبَّهُمْ لَقَدْ كَانَ مِنْكُمْ رَسُولٌ مِمَّنْ سَبَّحْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ
 ابنتان ای مخاطبان یعنی آن قادر مطلق الهی بر دل حق آمده زنده از مرده و پیروز از زنده
 مرده را از زنده فدای غرض است فاتح حبش و نوی خالق شجر و گیاه است پس چگونه از وی و از دوستی و
 برنش وی باز داشته بپوشید و چه نوع سوی دیگری بویحه میکند عاقل چون معبود را موصوف برین
 صفات اندامی عجز را با و چگونه ترکیب کرده اند **قَالِقُ الْأَصْبَاحِ وَجَعَلَ**
اللَّيْلَ سَكَنًا جاعل لللیل یعنی هم قائل و جریل و جعل اللیل یعنی ماضی معروف و لیل
 اللیل خوانند و معنی بر حسب آن دانند فاتح بنوری و بر سر مران و اصل بر صفت معصیت است که هیچ
 شده یعنی اینست بر سر فدای شکر فتنه صبح در کرانه آسمان او گردانیده است به کام نام کا
 مردمان و الشمس والقمر حنباناً عطف است بر و مفعول جعلی و جعل
 اللیل سکناً و الشمس والقمر حنباناً ابنت و افتاب و ماهتاب از جهت کشتن و میزبان به است
 گرداننده ماهتاب از هر سو و افتاب را هر سال در هر منزل سایه تمام را با موشه و شمشیر این
 کشت و شمشیر و جریل و جریل است این کسب است **ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ**
الْعَلِيمِ اینجمله تکرار است یعنی گردانیدن آفتاب و ماهتاب تقدیر گرداننده است
 خوانند علیهم السلام است چه خبر داند گردانیدن و در و میدن قبتن ابرام عظام و در کمال
 این که این گوایم خبر است که غالب است خوانند و خبر علیهم السلام که دانسته خبر نباشد و می
الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِيَتَّبِعُوا بَیِّنَاتٍ
الْبَرِّ وَالْبِرِّ عَظِيمٍ عطف است بر آیه سابقه ابنت و او که است که او افریده است بر اینست
 تا وقت بگیم و تری راه یابند در مقصد بر معنی نویست و آن است شبانه **قَدْ فَصَّلْنَا**
الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ اینجمله تکرار است ابنت بر سر است و اینست
 برای که و می که بدانند و فهم گردان آن خوانند و **الَّذِي أَنشَأَ كُزَّ**
مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ قُلُوبًا فَتَسْتَوِي وَمُسْتَوْدَعٌ اینجمله تکرار است

مکان یا مصدر بتقدیر فلکم مستقر و بکفر فاف بضمعه هم فاعل بتقدیر مستقر خوانند بر تقدیر و او که
 نیز طرف مکان یا مصدر رکوبند و بر تقدیر دوم از مستودع معنی اسم مفعول خوانند و عطف است بر
 سابقه مستقر و مستودع ای فلکم استنداع فی الاصلاب استنداع فی الاصلاب مستودع استنداع
 فوق الارض و موضع استنداع تحت الارض یا تنکم مستقر بکسر القاف بطول العرو و تنکم مستودع
 ابنت و او که است که افریده شما همه از یک نفس یعنی از آدم پس مرثیاست که فتنی در آسمان
 پدران و عبادی و دلالت و اینست و بارعام با دمان یا گویند مرثی را بالارین قرار گرفتن و نیز
 بر رازی عمر و طول ایل و بغیر بود و یست می مانند بگویم ای عمر و قریب اجل و این کل قدرت است که از
 یک تن جهانی افریده و از این ن زمره را برگزیده **قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ**
يَعْلَمُونَ اینجمله تکرار است ابنت بر سر است که ایم آیه امر کرده ای که دریابند و
 استنداع او دارند که او استیابند و ذکر بوم و ایتد ابراین که از حیث است محتاج سوی
 فاعل تفتیق و بکثرت فکری نیست لفظ عالم آورد و این یعنی این نفس واحد از محوسات نیست محتاج
 سوی فاعل و تفکر است آیه که مضمون وقت نظرت استعمال کرد **هُوَ الَّذِي أَنزَلَ**
مِنَ السَّمَاءِ مَاءً عَظَفَتْ بِهِ جَبَلَةٌ و هو الذی انزل ان ابنت و او که است
 که آیه از آسمان فرستاد و آب را بارانده و انبضان مایان داد **فَأَخْرَجْنَا مِنْهَا**
كُلَّ شَيْءٍ عَظَفَتْ بِهِ بر این و درین التفات است از غایت سوی کلمه انبضان بیرون
 آوردیم باینکه هر چیزی که از زمین میروید و میسایندیم از برکات زمین آنرا طبع بزمه میجوید
فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا مَخْرُجًا مِنْهُ مَبْأَثُ الْكِبَارِ
 عطف است بر فعلیه سابقه ابنت پس بیرون آوردیم از آن زمین بزمه و کلمه بیرون آوردیم
 زمین بزمه و آنرا که تو بر خود نشسته درون فقر چون کعبه یا مجمع در نوشته چون کعبه و چون
 بزمه بزمه و آنرا که نشسته و **مِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ**
 قِنْوَانٌ جمع قِنْوَانٌ کلمه صنوان جمع صنوان است مرفوع بر اینست و اینست که قِنْوَانٌ و

الخلق خبر است باطل است استعمال است از قلم الخلق جمله معترضة است بیان معطوف معطوف علیه
و ذکر در خفا و میوه آن است و از درختان خفا از طالع است آنها میوه دار که از با میوه
و بر زمین نزدیک سیده یا بعضی بعضی نزدیک است و جَنَاتٍ مِنْ اَعْنَابٍ وَ
الرَّيْتُونَ وَ الرَّمَّانَ وَ حَبَاتٍ بَصِيفَةٍ بَرْنَاتٍ بَصِيفَةٍ است
و بیرون آوردیم با نبات هر چیزی را و با غنای از اشجار از انکور و زیتون و آنرا نبات
و نباتات است متعلق جمله فعليه آورد و درختان خفا را صورت جمله اسمیه ذکر کرد که جمیع
و این تفاوت است بر کدام مبتدیه است نباتات هر ساله عدوت می پذیرد و باغ انکور است خفا آنرا
بر روی بریند شمار جدید میگرد که آن بر وجه عدوت ملایم بوده و درختان خفا نباتات و قرار میزند
در خفا و دیرینه اند که آن نباتات بصیغه ثبوت ملایم بود مشتبه با و غیر مشتبه
ای نباتات بیانی الصورة و غیر نباتات فی الطعم ای بعضیها ملو و بعضیها حاض است اینست که اگر نبات
باشد در صورت مختلف بودند در مزه و لذت انظر الى شجرة اذا اثمر
و ينعه ثم يرب و غیره خوانند بر قرة فحينئذ اسم جنس و بر قرة فحينئذ جمع ثمر که جمیع ثمر
و انداخته بخله مغرور است بر غلق خوب و شمار و بارادت و فکر قادر می باشد که مضمون کلام سابق است
حس است اینست که یکدیگر میوه که چگونه پیدا میشود و خام فی کار آمدنی و چگونه بخاک و صلا می پذیرد
از اینجا میسر و از این صفت کدام صفت می آید این خفا امر و قدرت است و طلق بنود و جزئیات است
او حاصل شود ان فی ذلكم لآيات لقوم عاقلون است و تاکید از حقیقت تنزیل است بلکه بنده نیکرند و عظمت پذیرند و بمنزله منکران و خود ایات است
و تکیه ایات از حقیقت تعظیم و تکریم است اینست برکت در فرستادن آیت بر هر چه آوردن بنا
با اختلاف فضا و کیفیات هر آینه علامتهای است عظیمه کثیره و فحیمه قدرت قادر و طلق و اید
صانع حق مرکب و این که افعال دارند افعال آند و جعلوا لله شركاء الذين
الذين يفعلون اول است و فعلوا اند و مفعول و هم برین تفسیر الذين الذين الذين

یا حال است بنقد بر تقدیر اینست که از آسمان فرستد و لغتها فراوان داد و این ان کرد اینند
جن را شکر و مرخصا و نداین آیت و از درختان مجوس و زنا قیامت که عالم او و گفته یکی خالق خبر
خالق خبر خالق خبر را بزدان گفته و خالق خبر را اهر منس نسیم کرد و بعضی گویند و از درختی است
است که این نبات مجوس که شیطان می پرستند و بواسطه او هم دل بر پرستش این نبات است چون کسی
او میگفتند او را در طاعت شریک ندای گردانند و خلقهم است جمله حال است و غیر بر شکر
است یا بر شکر و آفریده است خدای این نبات را یعنی شکر کاروان این نبات را خدای در کار شکر است می ندانند
خالق شریک خالق چگونه شود مصنوع استانی صانع چه نوع بود و خرقوا له بنین
و نباتات یغیروا علم خرقوا بنده را و محقق او خوانند و نشد بر برای تکریم دانند
این جمله معترضة است برای بیان کفران این نبات است و بدین نوع بر پرستند بهر آن و در خفا و خفا
چنانچه بود و خفا را این اسم گفته و لفظ است این اسم را این اسم خوانند چنانچه بنی یلیع خدا را بر این
دانستند بلکه نباتات اسم گفته بنمایند و تعالی عما یصفون است
نیز معطوف است برای تنزیه است اینست پاک است خدای و برتر است از آنچه این نبات او را بدین صفت
میکنند کاهی قابل سپردن می شود کاهی قابل سرودن و شکر میگردند خدا را و نشناختند صفت کمال او
نداشتند در افترا و باطل گفتند سخنی نا بوده گفته بدیع السموات و الارض
التي يكون له و لك خبر مبتدای و فای ای هو مبدا السموات و الارض کیون
وله و جمله معترضة است برای تنزیه است اینست که خدا را فرستد به اینست که خدا را فرستد
است که خدای عزوجل که مالک است و یقین است مخلوق ملوک و بملوک فرزند چگونه باشد
و کم تکن له کساحیه حال است از آن کیون له و له است اینست و حال است
که او را زن نبود و امکان می نمود امکان خدای عزوجل است و بود و امکان فرستادن و چون
حال یعنی خدای عزوجل و خالق کاشی است و عطف است بر خلق معترضی که در میان آنها می بینند
اینست و آفریده است خدای عزوجل از مخلوقات برتر یا و هو بکاشی عظیم

رو عظم منقول و قی

که بر تو آمده است و آنچه در تن دیگران است برسان و بپروان لرعمده **لا اله الا هو حیا**
از مرگ است اینست بخت فرخنده ای معبودی بقدر نرا و ابریشش مطلق و **اعرض عن**
المشركين عطف است بر اینست اینست و روی کردان از جمله مشرکان و اندو همین و پیش
در ناکر ویدن اینست بعد از تبلیغ فریاد کرد کار و بعد فراغ عهدان اینست انقضای مرسا و دل
خود را بکرویدن اینست اندو همین کردان مضمون اینست بابت قتال منوع گشت و قتال اینست
بفرست پست و **لو شاء الله ما اشرکوا** آنچه تبدیل است مراغوش
المشركين را اینست و اگر خواست خدای عدم مشرک نمیشدند لیکن چون خدای شکر است که
خواست مشرک اینست بخت ندان باشد و باروت قدیم و بود و در و و کردان آن اندو همین
و درازالت آن برای جبرنج باید کشید و **ما جعلناک علیهم حقیقاً**
و ما انت علیهم بکیل آنچه نیز تبدیل و دیگر است اینست و کردان
ترا بر اینست که با همان در می گفت اینست از مشرک بگوشت و از کفر و کافری اینست خروشت
نه بر اینست که گشته شد تا غم کار اینست بخوری و در تفصیل آن رنج بری و **لا تسبوا**
الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا
بغیر علم کرده اند مسلمانان الله کفار را دشنام میکنند و اینست بکافران الله
دشنام دادند برای نفی آن این آیه وارد گشت و منع مسلمانان از دشنام معبودان کفار بطوریست
آنچه متصل است بفرست فیه و جواب نهی است باقی منصوبه عدو و مفعول مطابق است با بابت
سوط ای نیسوا الله سبحانه و تعالی و ظلم بغیر نقصان علم دشنام دادن الله اینست هیچ سود ندارد
اینچنین زیان عظیم می آرد و همچنین کار برای چه باید کرد و خود را درین موضع برای چه باید آرد
و **تکلموا مع الله** از واجبات است و مذمت آن از جمله مذمت است نهی از آن چگونه آید و اینست
از آن چه نوع نماید **تکلموا** مع الله معانی بود و مستند نیست شود نه از آن نهی بوجه
مبنای نهی از آنست که از واجبات است که گشت به بابت از جمله مذمت است نهی از آن نهی بوجه

که بر تو آمده است و آنچه در تن دیگران است برسان و بپروان لرعمده لا اله الا هو حیا
از مرگ است اینست بخت فرخنده ای معبودی بقدر نرا و ابریشش مطلق و اعرض عن
المشركين عطف است بر اینست اینست و روی کردان از جمله مشرکان و اندو همین و پیش
در ناکر ویدن اینست بعد از تبلیغ فریاد کرد کار و بعد فراغ عهدان اینست انقضای مرسا و دل
خود را بکرویدن اینست اندو همین کردان مضمون اینست بابت قتال منوع گشت و قتال اینست
بفرست پست و لو شاء الله ما اشرکوا آنچه تبدیل است مراغوش
المشركين را اینست و اگر خواست خدای عدم مشرک نمیشدند لیکن چون خدای شکر است که
خواست مشرک اینست بخت ندان باشد و باروت قدیم و بود و در و و کردان آن اندو همین
و درازالت آن برای جبرنج باید کشید و ما جعلناک علیهم حقیقاً
و ما انت علیهم بکیل آنچه نیز تبدیل و دیگر است اینست و کردان
ترا بر اینست که با همان در می گفت اینست از مشرک بگوشت و از کفر و کافری اینست خروشت
نه بر اینست که گشته شد تا غم کار اینست بخوری و در تفصیل آن رنج بری و لا تسبوا
الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا
بغیر علم کرده اند مسلمانان الله کفار را دشنام میکنند و اینست بکافران الله
دشنام دادند برای نفی آن این آیه وارد گشت و منع مسلمانان از دشنام معبودان کفار بطوریست
آنچه متصل است بفرست فیه و جواب نهی است باقی منصوبه عدو و مفعول مطابق است با بابت
سوط ای نیسوا الله سبحانه و تعالی و ظلم بغیر نقصان علم دشنام دادن الله اینست هیچ سود ندارد
اینچنین زیان عظیم می آرد و همچنین کار برای چه باید کرد و خود را درین موضع برای چه باید آرد
و تکلموا مع الله از واجبات است و مذمت آن از جمله مذمت است نهی از آن چگونه آید و اینست
از آن چه نوع نماید تکلموا مع الله معانی بود و مستند نیست شود نه از آن نهی بوجه
مبنای نهی از آنست که از واجبات است که گشت به بابت از جمله مذمت است نهی از آن نهی بوجه

اینست وجه اکانند شمارای مومنان که بر خستی چون آن معجزه پدید آید چنان روی نماید
ایمان بیارند و آنرا سحر پندارند یا گویند وجه اکانند شمارای مومنان آنچه خواهد بود از آن بر
آن معجزه چون بر این آید از آن ایمان روی نماید و تصدیق کنند و سحر پندارند و **وَلَقَلْبُ**
أَفْئِدَتِهِمْ وَأَنْصَابُهُمْ كَمَا كُنْتُمْ مُؤْمِنُونَ بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ
وَنَذَرَهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ در عطف است بر ابونون
کمال بومنون است بکمال بونون اول مره طرف است مرکالم بومنون و نذر هم عطف است بر قلب
یعنی حال است از معقول و نه ریم اینست و بگردانیم با دایم ای این را از قبول حق و شهادت
این ترا در ریت صدق چنانچه ایمان نیاورند و او امر که معجزه بظهور پیوست و علامت صدق است
چون پیش از آن معجزات و طلب آیت مغفرت دیگر روشن و میرسد چون اشتقاق قمر و شبنم
و انتیاب شجر و سپردن آدن آب گشتن و سیراب شدن مردمان بر آن ظاهر شده بود و هر یک از
حق و ثبوت تصدیق بسته بمنموده چنانچه این بودت همه معجزات تصدیق نکرد و بعد از
آیات ایمان که در ده طلب آن می بومند نیز تصدیق خواهند کرد و ایمان نخواهند آورد و بکدام
در کراهی و سرکش کوردل گشته و لبر گردان سوخته اند ترا دستاور ساند و پای گزینود
ندانند که چه کنند و دوم کدام که در گشته و گمانان لنا الیهم الملكة
وَكَلَّمَهمُ الْمَوْتِ وَحَشَرْنَا عَلَیْهِمْ كَاشِیَ قَبْلِكَ مَا
كَانُوا لَیْسَ مُتَوَاپِیْهِ إِلَّا أَنْ یَشَاءَ اللَّهُ وَلَکِنَّ أَكْثَرَهُمْ
یَحْمِلُونَ قبل از کفر قاف و نه با معنی عیان و قبل از بد و صفت جمع قبل معنی کفیل و ضامن
خوانند و معنی بر حسب اختلاف قرات مختلفه دهند ای و لو ثبت تنازلان **رَبِّهِ** کرده اند کف
بش بنیام بن علیه السلام آید نه طلب مغفرت کردند یعنی اگر فرشتگان فرو داشته و صورتی که دارند
نمایند و کواهی بی ثبوت نودهند و سر طاعت حق نهند با قصبه بن کلاب معدعان که امیران است
عرب بوده اند و در حدیث غیر کتب و تفسیر تصدیق بنو سبویه ایمان آید که کفر است

و کلامهم الموت و حشرنا علیهم کاشی قبلك ما

بذل است و این نظم بود و دوست و بختی عطف است بر تعابیه سابق برست و اما بعد بعد ایمان
یا معترضه است برای بیان سوغ کافران و مومنان آیت از لغت ایمان و بیان آیت
بمعجزات ایمان خواهند آورد اگر چه معجزه آنست که مفعول است پیدا آید تصدیق خواهند کرد و لو بر
شرط است ان ما اسم و منفرد فعل معترضه است یعنی و لو ثبت اننا لنزلنا الیهم الملكة و کلام الموت علیه
ما کوا لیس متو احوای بشرط است اینست و اگر ثابت شدی که فرشتگان را سوا اینان فرود
آوردیم و مردگان را بر میخواست ایشان زندگانی داده ایم و در کلام آورده ایم و هر خبری بر اینان از
میان است انفس و انس و برندگان از کس و ماس بر دیده می بیند و در شتر کرده ایم یا بومند هر خبری
از همه کائنات کواهی دهند بر توحید ما نمی شوند بر تصدیق اینان بر این گفته نمی بودند برین صفت
ایمان آید و دلها و خویش را بر تصدیق زمین اسلام نمایند ندانی خواهد که ایمان آید و عبادت و کعبه اند
لیکن بسیار از این بابا اندر روانه وانی برانند هر چند که مغفرت ظاهر می آید و آیات صاف
نماید لغت خواست حق چگونه ایمان آید و بغیر از آن قلب القلوب به نوع دل بر اسلام کانی زند
كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ دَاشِیَاطِیْنِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ
یُوحِی بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ مِنْ خُرُوفِ الْقَوْلِ غَوَّوْا
وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ که گفت معترضه است و جعلوا مثل
لجعل جعلنا لكل نبی عدا و دوم معقول جعلنا شیاطین انفس معقول اول است عدا و معقول
است اصل نبی متعلق است بعد و از شیاطین و سومه گفته کان یا متمران و دیگران مرادند که
کارها می توان میکنند و گفتند بر کفار و کردارشان بسته در دلهای افکنده و اضافت معنی فرست
دوست کنند کافی که از جنس نبیایند از ان یاران بدستور و صاحبان بدور که بر وفق آید و کلام
و بکار و مالک دنیا و جمیع است و از لغات مروی است که میگفت شیطان انس یعنی مصاب
از شیطان جن است زبان او از زبان شیطان جن اکثر است و شیطان بنییم و بیارنی که بنیم بکار
و بتوذ بکریزد و قرین بدربار و دائم و در صحت و زینت بنام او بنوم و در راهی که اندک و بروند

کافران است و کافران را بوار می‌نمایند بلکه به نیکان نادان می‌خوانند و در مضمون جمله این ترا
با صراحت تاکید جمله بر حسب فواید است **اینست برینست** بسیار از مردمان هر آینه که راه می‌کنند
سبویان نفس خویش بخیر علم در ضلال می‌افتند **دَلَّكَ هُوَ اعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ**
این جمله نیز مثل است تا کید از جهت انکار است بر حسب قبول است **اینست برینست** بروردگار تو نمودار
تجی در کشتگان از حد در کفایت و کردار ما و **وَدَّرُ وَاظْهَرَ الْأَشْمَ وَبَاطِنَهُ**
این جمله عطف است بر کلام **اینست حلال کرده خدا را بخورید و کنه آشکارا و پنهان بکنار اید اکنه**
اشکار از جوان چون قتل مسلم که بدین مردمان بود و چون نیت کردن و غیر خوردن در مجلس و
محض باور بند و نکاح می‌رم و فاسد کردن و غضب کردن بر وجه سکایه و مجامع و امثال آن باشد
و کنه پنهان چون غرم بریدی و اعتقاد با باطل و محقق حقه و زنا و کشتن کسی که سحر و جادو می‌کند
نداند و سوره در آید **إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْأَشْمَ سَيُخْرَفُونَ**
بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ این جمله نیز مثل است تا کید جمله از جهت است که از کلمات است
عصبان را با نوع سبوی مضمون جمله بود از جهت تخریل سام منزه سبیل تا کید جمله با نوع نمودار است
بدست آنکه کنه را کسب میکنند و محبت را ترک می‌نمایند که خرا داده شوند جزای آنکه افترا
کردند و **لَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يَذْكُرْ اِسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَانَّهُ**
لَفِئْسَ مِنْ كَافِرَانِ اَكْلُ مِمَّا افْتَقُوا عَلَيْهِ و کنه بود آنرا منکر اند اکل متروکه
التسمیه بر طریق اولی فسق نمایند و فسق بودن آنرا منکر کنند جمله را موهبه کردند و نه افسوس
تو اید و در و غیر و نه افسوس نماید بر اکل متروکه التسمیه بود بر طریق اند لو احوال و اقرب للمفسر
ناید بر مضمون و لا تا کا و امالم نیز کسر اسم الله علیه تسمیه بر و در و اظا بهر لاف و باطنه بر وجه ذکر
خاص بعد نام برانی طهارت می‌تواند بود که عطف تسمیه بر فکا و اما ذکر اسم الله علیه عمل میان
معتزله بود **اینست** و مخورید از نه بومی که نام خدا را بر و ذکر کرده اند و فریاد بکنان و نه
مقتزله بایده که از کسب پنهان بود وجه ترک تسمیه عیدانیه این است که در کتب و تفاسیر مذکور است

ذکر در و متروکه التسمیه را حلال نمایند و این نمی‌راصل بر ذیای کفار کنند که ذی این نام
ملت کفر مقام ذکر اصنام در و رطه ما اهل لغیر اسمیه افکنند و غیر و نه افسوس نماید بر و نه کفار را
بر فسق ما اهل لغیر اسمیه بنمایند و این از افسا اهل لغیر اسمیه بر اهل لغیر اسمیه نفس کرده و در
همان لفظ آورده بغض بر فوا که متروکه التسمیه عامه او ناسی حلال گویند و لا تا کلام
اسم الله را اصل بر تسمیه کنند لم یذکر اسم الله علیه کتابت از تسمیه کنند بر مذمت و نه افسوس
اکل التسمیه عامه عاید است بر متروکه التسمیه بانه و فسق معنی اهل به لغیر اسمیه بود و جنبه از ایت
فهم شده و تفسیر آن در ایتی دیگر است کلام محمول بر تشبیه بود بر طریق زید اسم الله بانه و نیز بر قدر
که ذی کفار را بود و لقیه عید کرد و لقیه حرمت بعد ذکر صانع افکنند و در ذیای کفار ذکر نام
خداوند ذکر نام خدای در حرمت برابر دارند و ذکر ترک یکسان بنمایند و نیز این آیت در
ذین مسلمانان و در دست پیل فکروا می‌ذکر اسم الله که بالا که نشسته ظاهراً است که آن در مسلمانان
شده بدلیل آنکه در یا به تروک التسمیه در بیت الله می‌نویسد اسم الله شایسته اولم سیر و حدیث
کلمه فان اسم الله فی قلب کل امر از پیغام علیه السلام آمده و چون بود ایه ذیای مسلمانان باشد
بیرون آوردن ذیای مسلمانان از فاعل تسمیه و در کتاب شود و غضب بود را بنود و بنشیند محال
بر متروکه التسمیه عامه چنانچه مذمت امام شافعی است فی الف من آیه باشد و در کتب فقه آورده و ذی غیر
تسمیه بر متروکه التسمیه از جهت آنکه مخالف کتابت را بنود و اگر کلام او نافذ نباشد و **إِنَّ**
الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ
و از گفتن اوست است که این آیه در میان منکر شوند و بر کفار باشند از طهور و ایت
تفسیر منزه منکر کنند جمله را موهبه کردند و آنرا که منکران مجادله با مسلمانان می‌کردند قصه در بی
راوندند که شاکسته خویش بود و تسمیه بر ذیای خود برین آیه تلخیص این مجادله و اشارت
به آیه مقابله است اینجاست و تسمیه بر ذیای تسمیه ک نیکه برای عمل می‌تواند که کند و کشته خدا
را و در عمل گویند **اینست** اینست چون تسمیه بر کشتن خویش که منکران اند و یک و تسمیه و تسمیه حلال

[illegible]

خواهید پست و ما انتم بهجرتین ای و ما انتم بقایتین العذاب من اعز او
افادت اینست و نه شافوت نوزد از عذاب که چون عذاب شمارا بجوید میاید و چون از
گریید درینا قتل یا قتل مرا عجلوا علی مکانکم الی عامل
فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدِّارِ آن جمله که
ست از جمله ای که بر وجه استیفاء بقل بعد است مکانکم بر معنی مفرد و جمع بالف و تاء و کون الصغیر
تذکر و نایست خوانند و معنی بر وجه اختلاف قرات مختلف اند من استغفامیه شد در محل مفعول
از باب تعلیق علم استغفام آید یا موصوله است از به مفعول است علم در محل نصب واقع شد جمله کون
له عاقبه الدار صایه موصوله است یا خبر من استغفامیه است ای الذی او اینا تكون له عاقبه الدار
قوم یا آنجه عباد است مفعول قال است و چون امر می طلبان اجل بعامل بودن امر ملوح بود بتقدیم ملوح و
هل انت کائنات کید جمله و متخل او سیاه نمود است اینست کبوی محمد قوم من کایند بر فقه
و طاعت میانش آفند که توانند بر سنت من عمل کنند و دوم طاعت من ای نیت ام ایس سر انجام خوا
دانت عاقبت دار کرا سود و سر انجام کار کرا باشد ان الله لا یضل الظالمون
شان اسم ان است لا یضل الظالمون خبر جمله تیکت خبر تهید و وعید سابق ملوح بر انتفاء فعل
ظالمون بود بتقدیم ملوح تا کید جمله سیاه نمود است اینست بر کتبه شان اینست رستگار شوند
و فعل نیابند از غیاب او باشند و جعلوا لله مسا ذرا من الخیر
و الانعام خصیافا لواء هذا الله بن عمر و هذا
لشر کائنات کائنات لشر کائنات فلا یصل الی الله
و ما کان لله و هو یصل الی شر کائنات بر عهده بن عمر
خوانند و معنی یکی دانند که فاعل جا بلیت چنانکه میباشند با انتاج اصنام نمی برداشتند
از ان برای ندانست کرده اند و ما به اشتراک است و غلام سیکون و فقر اخرج میگردند و از
نموده میگردند و آنچه گفته شد میگردند فاعل از انجا و انان بخانه و انان در خج می آورند

در قیاس برای خدا نیست کرده اند چیزی افزودی و زیادتی و قافیه نمودی از او خط میگرداند و در قسم
خویش میافزودند و اگر در قسم الله ایشان افزودی پیداشد و گفت بوقی کامل آمدی قسم میدانی
و ببردن آن سوی قسم خدای دل نمیپنداشتند و اگر وقت دادن آیه از قسم الله باطل است جانب
الله باطل این آن روان نیست بر باز داشتن آن دل نمیکشیدند و میگفتند که خدای خداوند غنی است
محتاج نیست و اینان فقیرند و همچنین اگر در قسم الله باطله مرد زادی حالی عظیم میپنداشتند و دل
ناخوش میگذاشتند و نمیخوردند و اگر در قسم خدای مرد زادی شفقت نمیشدند و اگر از اینجو میگفتند
که خدای غنی است محتاج نبود و غیر او فقیر و محتاج باشد در آیات و جعلوا صد شرکاء و الله و تسوا بالله
ایمانهم شکایت از افعال قبیحه شرکاء بود این آیه شکایتی است از اقسام شرک بر طریق ذکر شکایت
است منقول است بر آن آیت جبل میان معترضه است چنانچه بالا گفته و وجه اعتراض هر دو در ذیل آن خبر
بیست است اینست و میگردد اندیشه تفسیر برای خدا را از آنچه خدای غرور جل از گشت موسی افرید از
نتیج و منفوع بد کرد و بیکسان خویش میگفتند این حصه خدا را است و این نصیب الله است پس
شرکاء این نزلت افزاید و حصه خدای نباید و آنچه در حصه خدای میفراید در حصه شرکاء این
بر سه ساعه مایحکمون ما و کفر منسوب است معصیت ما مخصوص نیست محذوف است ای
حکم بگونه نه حکم انجمله تزییل است اینست به حکمت که حکم میکنند کافران این حکمی و واقع است
این و کذا لک شرکین لکثیرین **الشکریین قتل**
اولادهم شرکاء هم کرده اند شرکاء و دختران را از جبهه زیاده
دفع میکردند و دروغ میفرمودند بلکه میگفتند و بعضی از اینان نذر میکردند و الزام مینمودند
اگر ما زمین را بشتر شود آخرین ما دین کنیم و برای قربانی معین سازیم چنانچه گویند که عبد المطلب حب
بغیر علی السلام نذر کردیم پس الیهم عبد الله بدین معنی بود و فرج او بر حکم نذر اقامه نمود
اقرب مع شریک شرکاء او و بدین آن صفت شرفی کرد و در قرآنی و در این آیه علی بن
سید بر قرآنی این بیضا نقل نموده است و میگوید یا ایها الذین آمنوا لا یسوف الله فیکم فیما کفرت

باضافت مصدری فاعل اولادهم معنوا الله میان مضاف و مضاف الیه بر سبیل تشبیه و قیاس شده
چه فصل میان مضاف و مضاف الیه در کلام عرب بسیار غیر ظریف و زیاده است و نموده چنانکه فرجهها
بر مذهب القاصد این فراده و در غیر شریک و چون قعود و استخودن فی مصاحبت نباشد و بر قرآت
اولادهم و رفع شرکاء هم باضافت مصدری معنوا یا الله و کذا لک شرکاء هم و تفسیر صفت محمد
دارند کلام تنقیه نیز تزیینات مثل برین تقسیم المال و غیره که مرزین لکثیر من المشرکین قتل اولادهم
و انجمله عطف است بر یاد و جعلوا الله محذوف الی آخر و جمله مرزین لکثیر من المشرکین قتل اولادهم هم
مستأنفه بود در جواب مرزین را **اینست چنانچه در سوره است** است بسیار از شرکاء کشتن
فرزندان و فرج کردن ایشان بنام شرکاء **لیردوهم و لیلبسوا علیهم**
و ینیمهم لام لیردوهم بر مرزین بر سبب معرفت متعلق است برین نذر و بر متعلق است برین بدو
ای ذین القتل لیلکوا النولین بالقتل و الاولاد و الاقدام علی اللق و الفیلین بالحب است
اینست از آیه شرکاء این قتل اولادها طالع کشتن مقتولانرا بتلف قاتلان برای بخرن و اسفیرین
طریق در دنیا زیان کنند و برای این دین نذر بپوشند و غیرین را بنام نذر و مرا بر این
نخط کرد اندیشه در ورطه شرکاء و فرسانند بر بوی بران میل دارند **اینست از آیه** لک
دین اسماعیل علیه السلام در ششده هفت بر محافل آن میگذاشتند برین ابتدایات و فقرت
اسماعیل برایشان پوشیده داشت و با محفل او نشینا بپوشید و مراد نظر ایشان را نکرده و در دین
اسماعیل علیه السلام **و لو شاء الله ما فعلوه** انجمله غرضه است **اینست**
و اگر خدای خواست که ایشان را نذر نداشتند و نذر نداشتند و نذر نداشتند و نذر نداشتند
نموداخته اند از ایشان روی نمود این آیه در اطلاق مذکور است و در اول آن حسن و قبح و
و نذر متعلق با یاد است و ثابت شود **قد رهم و ما یفترون** است
ترتیب است بر مرزین لکثیر من المشرکین و بافترون عطف است بر غیر مشرکین **اینست از آیه**
کافران و اقرار اینانرا تا هنگام شرک ایشان آید و بپوشد شرک ایشان روی نماید **وقالوا**

قرآت صنف مجهول

[illegible]

مهر از دل بگریزند و نور از جبهه افکنند و او یابست فریاد میکرد و مرا زبان فزید از جبهه می آورد
 تا آنکه مرد و جان بملک الموت سپرد و بجا میر علیه السلام میمان کریم کردند و دل برافروشد و درین
 آوردند بجا میر علیه السلام فرمود لو امرت از عاقبت احدا با فعلی یا با بایسته اما تفکرت با بختت سلام
 عقوبت نمیکرد و این آیه دلیل است بر اینکه عمل بغیر علم خدا باشد زیرا که حق سبحان و تعالی این را نگوید
 و عمل بغیر علم از ایشان نه پسند چنانچه جای دیگر گفت و الا تقف ما لیس لک به علم و این سخن
 عمل ظنون میکند و در وسط رو قیاس و خبر فاحشه و سایر دلائل ظنی می افکند مگر آنکه ظنون غالب است و در
 حکم علم دارند و راجع را در حکم تنفیذ اند و نفع عمل بغیر علم حاصل باقی عمل نکرد و هم کنند بر
 نفع اتباع مشکوک و موافق موافقین و **هَوَى الَّذِي أَنشَأَ جَنَاتٍ**
مَعْرِي شَاتٍ وَغَيْرِ مَعْرُوفَاتٍ اینجا عطف است بر جمله و والذی
 انزل من السماء ماء عطف است بر شای و زمین بهر دو از عاقبت است و جمله سابق و والذی انزل انزل
 و در ذکر میاید و در مقامات مشرکان که ایشان بعضی حجت و انعام با ممتنع میکنند و حرام میدانند
 آنچه در علمها انعام است و الا تفصیل قایل میشوند و در آن علم است و بر نشان حرام میدانند و اگر
 این آیه و بدانچه معلوف گفته برین ذکر کرد و بگلوامش نمود و اذا انزل و بگلوامش از قلم آمده و بایست
 و ایست کرد و تحریری که در انعام و در مافی بطوان نه و الا انعام است و است کز آن که بسوی خدا محض
 افراشته است **ایست و انما است** که از او است بگوستانها و غنچه و نیز غنچه جدا آورده است بگوستانها
 سفقه است که شاخها اگر خوب میبارد از آن میبارد و بگوستانها و بگوستانها و بگوستانها و بگوستانها و بگوستانها
 بنفتد و میوای آن که آلوده نشود و بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه
 در زمین نمی افتند و بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه
 میدانند و این آن میرند و غنچه آن بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه
کَيْسَتِ النُّحْلُ وَ النُّحْلُ كَيْسَتِ النُّحْلُ و بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه
 خوانند و معنی دانند و انکلی و انکلی و انکلی و انکلی و انکلی و انکلی و انکلی و انکلی و انکلی و انکلی

زیرا که اختلاف نماز و صیوم و غیره بر یک نوع است بر او ایل کل واحد منها اینست و در
 نماز و صیوم و غیره که مقدار آن کون بود و صیوم آن پیدا آورد و زکات بود و زکات
 و شکل آن مختلف کرد و **الرَّيُّونَ وَالرَّيُّونَ** و **مُشَابِهًا** و غیره
مُشَابِهًا عطف است بر جنات و مثل بهای است از زمان ای است از ریتون و از زمان حال
 نش بهای و غیره نیست بهیچ اینست میتوان را پیدا آورد و آن را بر کرد و در حال که نش بهیچ
 و صورتی میماند و بعضی از آن در می بیند **كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ**
 با قبل تقدیر و قال یاقیل جنبه در قد علم کل آن سر شمر هم کل او را شمر بوا مشایق است
 و غیره بر یک نوع و در آن است و در آن است که اینست بخورند از زمین آنچه ذکر کردیم چون میوه
 نه از وقتی که میوه ندارند آن همه دانند خوردن میوه پیش از میوه دارند بنود قید
 چندی دیده باشند **هَمَّةٌ** دانند خوردن او تمیل است و در او ایهام آنکه کس که آن برود که خوردن
 او بخورد میوه دارند بنود و توقف تمام و کمال باشد و جمع این و هم کرد قید را بر وجه تمیل آورد
وَأَتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ حصاده بکسر و رفع او خوانند معنی یک دانند
 آنچه عطف است بر آنشاید سابق **اینست** نماز و بخورید و حقی که واجب است در روز دین میوه
 در روز کشت بر همه شکام نزل آید و نماز و صیوم حقی لازم بود که در روز حصا بر روز می آورد
 میان فقر افتست میگردند بعد از آن منور شده و بجای آن وجوب غنای است و **وَلَا تُسْرِفُوا**
 عطف است بر آنشاید سابق **اینست** و اگر فکینه یعنی باز به منفعت دین و دنیا در غیر محل
 نماند و بعضی گویند از مدتها و فکینه یعنی چندان مدتی که خود نمی توانید سوال کردید چنانچه جای
 و یا گفت و لا تبسطوا کل البسط فتعبدوا ما محسورا **وَابْتَغُوا** کرده اند ثابت بر قیاس و نماز و صیوم
 و غیره و فکینه کی روز یا فکینه در وقت فرا بر می و بر همان و برای خانه و فرزندان
 نهاد و لا تسرفوا و زمان او نازل گشت و نمی ندک و بود و پوست **إِنَّهُ لَا يَحِبُّ**
السُّفِينَ آنچه تمیل است **اینست** چنانچه میانه و لا تسرفوا و نماز و صیوم و غیره و فکینه

موع تا یکد جمله مانع نمود **اینست** بدینست که سرفرازی و دست بردار و در دست بردار و در
الْأَنْعَامِ حَمُولَةً وَفَرْشًا موله و فرشا عطف است بر جنات و نماز و صیوم
 است از جمله نموده و الال مقدم شده میان حرف عطف و موله و فصل جبار و مجرور آمده و جناب
 یا و عطف السطح کنده تقدیر میماند است و تواند بود و من بعضی بود و نماز و صیوم عطف است بر جنات
 و موله و فرشا موله انعام کما که صانع است برای یاد و آن مع است بر وزن فعول لا و اواحد لم فقط
 و فرشا انعام صفا که الیقول با و دانند چنانچه ان و شتر چنان و کوسا که ان که درین فرشا
 است معنی کسرا و عطف است بر جنات و موله و فرشا موله و فرشا موله و فرشا موله و فرشا موله
 بود که فرشا انعامی که برای ذبح و در زمین انداخته مراد دارند و از جمله انعام الال این مجموع موله
اینست پیدا آوردن انعام با کشته و سواری بریده و حیوانات و حیوانات و حیوانات
 که نزدیک زمین اند و از جمله نزدیک زمین اند و از جمله **كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ**
وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ آنچه موله و فرشا موله و فرشا موله و فرشا موله و فرشا موله
 ماره تکلم است و لا متبعوا عطف است بر جنات و موله و فرشا موله و فرشا موله و فرشا موله
 و کما مای شیطانی پس روی مکنید و مای که میرود و بدیناوت او کراه میشود **إِنَّهُ لَكُمْ**
عَدُوٌّ مُبِينٌ آنچه تمیل است برای بنی سابق دلیل است چنانچه موله و لا متبعوا خطوات الشیطان
 موع بعد از دست او بود تقدیر موع تا یکد جمله مانع نمود **اینست** بدینست که شیطانی موله و فرشا
 همیشه در عداوت است عداوت طلب دارد و عداوت است چنانچه موله و فرشا موله و فرشا موله و فرشا موله
مِنَ الضَّالِّينَ و **مِنَ الْخَاطِئِينَ** قل الذکری
حَقَّ مِائِ الْكَاشِحِينَ امّا اشتملت علیه امر حاکم
الْأَنْشِينَ نبوی **بِعِلْمٍ** از کتب صدقین که موله و فرشا
 و فرشا موله و فرشا موله و فرشا موله و فرشا موله و فرشا موله و فرشا موله و فرشا موله
 انشین حال است از و چنانچه بر او مفعول از و والی رتواند بود و موله و فرشا موله و فرشا موله و فرشا موله

ج

علم در نهائی کردن و نشان راه گفتن کمره کردن و از راه بردن **إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي**
الظَّالِمِينَ بجهل تزیل است جمله فیه اظلم تا تلویح بمضون بجهل بود بتقدیم تلویح تا کیده جمله بانی
 نمود **سُئِلَ** اینست بدستند ضلای غماید ظالمان را که موت ایشان بر کفر خواسته و ایمان بآبادت نبوی
قُلْ لَا أَجِدُ فَمَا أُفِيحِي إِلَى مَحَرِّ مَا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ
إِلَّا أَنْ يَكُونَ مِثْلَهُ **أَوْ كَمَا سَفَوْحًا** **أَفْكَكُمْ خَيْرٌ**
فَإِنَّهُ مِثْلُ خَيْرٍ أَوْ مِثْلُ أَهْلِ الْغَيْرِ **لِلَّهِ بِدِرْجِلِهِ** دیگر است از جمله
 که بر وجه استیفاء بقل مصدق است بکون بر صیغه تانیث و تذکره و میده بر نفع و نصیب خواننده متبوع
 اسم بکون و نصیب خبر او دانند **وَسُئِلَ** کرده اند که پیغامبری علیه السلام با لکس بن عمرو بن ابی ربه
 و بحجت بروی غلبه مالک بن عوف بن تبت گفتن منید از پیغامبر علیه السلام پرسید در هر دو سببه
 و صله و عامی که بر زبان ما را م گفته اند توجیه میگوئی در قضاة ایشان کدام حکم سجودی آیه قل لا اجنبا
 آخرین را که است میان اظلم بود و موت الا ان يكون ميتة مشعشع است ای لا اجنبا محرمانی وقت او
 کون الطعوم ميتة او سافوا الى اخره او د غطف است بریتنا و برقرارت رفع در میده منصوب
 محذوف بود ای و بطعم و ما سقوا اولم تنزروا جمله فانه جس تعلیل است او فقا مطلق است بریتنا
 ما سابق لغيره سقوا لم يسم في غلته ما اهل تبصين ذکر جمله اهل لغيره سقوا است در قضا
 اینست بگوی محمد بن یحیی در آنچه بر من و می آمد محرم بر جوده که گفتی که آنکه برادر یافون را
 نه دیانوک باشد بیزاجه هر یکی این سررست در شرع و طبع کس است یا باشد فسق یعنی مذکور
 و توبه و توبه و ذکر کردن مرغی را برادر و بی او القاع کرده شد و بی او تمام غیر خدای عز و جل
 شده و حققت منجبه بسم الله العالی و الله ان با حکما فاق است است کفر مقام ذکر تیان
 سوره توبه است سیمه است و سماع تلویح تذکره اسم الله علیه حرام بود و آن خبرهای جزیرند کور
 مذکور چون آیه فیه است آن موقوف روی نیاید **وَسُئِلَ** بفرقی است تا سوال دارد شود بیک قضا
 از جهت کینه و سببه و در میده بر وجه تعلیل بانی و اتفاق کافران با کینه است
 سینه

وشت

و عامی با حرام میدارند و میده و علم غیر بر و آنچه بنام تیان فوج کرده اند حرام نمی بینند برین
 سوال وارد نشود و بوجود حرمت دیگر اشکال نبود **وَسُئِلَ** بفرقی است تا سوال دارد شود بیک قضا
 ذکر چه طعمه دارد **وَسُئِلَ** بفرقی است تا سوال دارد شود بیک قضا
 اصدینما اوی نفی و بیان است نفی و وجودی آید و مقصود درین محل نفی وجود بیناید نفی و بیان چرا
 کرد پس فی ان لک محرم آنچه در شده از غیر ضایع وی نفی وجود بنود و بر این **وَسُئِلَ** بفرقی است تا سوال دارد شود بیک قضا
 و بیان الح و می شده از غیر ضایع وی نفی وجود بنود و بر این **وَسُئِلَ** بفرقی است تا سوال دارد شود بیک قضا
 او سقوا تا کثایت از نفی وجود باشد اذ الکثایت المبع من التبع و التبع اول من الصريح یا فتن بنحو
 خبری را کلف و آوری کرد و می شده مستند نام بودن اوست اینکه آیه است که اگر چه متیقن باشد
 بر صورت ظن بپارند و از جهت احتیاط و موقر قطع بر وجهی در مانی لا ادری ای الله تمام ک
 من الغایین گفته اند که یلمان علیه السلام ایتین میداشت که بهر دست غایت است مع ذلک نفی
 رونت خویش کرد و در بیان غیت اوام منقطه که گفته است **وَسُئِلَ** بفرقی است تا سوال دارد شود بیک قضا
بِأَعْيُنِنَا **وَلَا عَادِ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ** **وَسُئِلَ** بفرقی است تا سوال دارد شود بیک قضا
 الح بر این است محمول برینست خبر و بریت ای من انظر غریب و لا ادری الله و بر حمته ان
 بیک غفور رحیم جمله فیه انظر غریب و لا ادری الله و بر حمته ان بیک غفور رحیم است بر
 بیان حکم مضطر است اینست پس هر که مضطر شود و از جهت خوف ملاک ملی کرد و بر قد صورت خود
 درین حال که غیر تجویز کننده است پس بدینچه برورد کار تو آمرزنده است خطایا امر زود حمت کننده
 علی بن خنیه صفت مغفرت و حمت است از حصول فعل از بدین و بشیدن و بر حمتی است
 و معنون جمله یا عبادا معنی مکنی غلبه تلویح بود بتقدیم تلویح تا کیده جمله یا عباد بنود درین است رشت بود
 ابو یوسف نه اسم که کل این است در وقت اضطرار میگرد و بلکه بر وجه صفت رفع اثم میشود
 اجزا که کفر و وقت اگر اه با بقا حمت موقوف باشد ابو حنیفه رضی الله عنه بانشان آن تحریم که در
 وقت فصل لکم ما دم علیکم الا ان استعزتم الیه مذکور است مذکور و حرمت مذکور در وقت اضطرار

خیریم یا بخت او ده ایکن در حق غیر مضطر درامست سباح کرد ایندن اورا غفران نام کرد چنانچه دور
 نرسد ورا اگر چه در حق او اصل فرض است ظلم و فجا ویرا بر اعتبار آنکه در حق مقیم فرضیه عبارت است
 است این خیریت است طروردی علی الذین هادوا حرمنا کل دین
 ظفر علی الذین متعلق حرمناست باجماع مقوله اهل کتاب است و بالا قصه شکران بود این فعلیه
 در فعلیت سابق و بیان این جامع می است اینست و برکس نیکنه بودند و ملت جبهه
 مرزبند فرما از بزرگان و دوایب خداوندان است حرام کرد اینیم و از انعت عمل طهارت را نیم
 و من البقر الغنم حرمنا علیهم شحومها الا ما
 حملت ظهورها عطف است بر فعلیه سابقه اینست و از کافران و کوسیدان
 حرام کرد اینهمه ایم بر اینان و بر بهای آن مکر و بهای آن شتمل است بر بهای آن که آن در حکم گوشت بود
 خالق خورده گوشت نمود آن جانب نمود او الحویا یا او ما الخلط بعظم
 حویا جامع حویات است چنانچه نظایر جامع نظایر معطوف از امتداد در که معطوف بر بیان بود چه سیم حویات
 بهیچ که ده بهر ملک غنای طایفه است و تواند بود که عطف بر محرم بود و او برای شمع خلق باشد و الطبع
 نوحی السن الحسن او بن مسه من حسنت اینست یا بر بهای که بستان آموخته ذلك خیر لهم
ببعیهم و انا الصادقون ذلك معقول دوم است مخرجینهم و جمله نیل
 بر جمله و انا الصادقون بعد از این است شانه محقق وقوع چرا که در حق حق غرض است
 تحقق وقوع خیرت جمله یا مکره بوالکیم آورد و انکار آن چرا کرد حسنت اینست از تحریم طهارت نکرد
 و منع غنم مسطور از او ایم است برابران سالی کشتن و ظالم بودن اینان بدست هر انچه را
 بود این و در شانه یا نیم خیر از او این بر استی میکنم فان کذبوا فقل نسککم ذوق
رحمة واسعة و لا یورد باس عن القوم المجرمین
 فی سبب و جمله و لا یورد باس عطف است بر جمله یکم و در شانه و اسق و این بر و در شانه و اسق و این
 قال باس عن القوم المجرمین در شانه طایفه است که سابق بر اینی و انچه از اینان بود و در شانه و اسق

بود در بین ای که با سوت رحمت با بر ایشان آورد و با سوت خدایان فرمود اینست پس اگر از انی میباید
 کنند و در جمیع رحمت رحمت خدایت که شوند مکر و در کار شایسته و در رحمت برای و در غنم
 معنی است چه رو کرده نشود غنای او را فرستاد که روی که کنه بکارانند و عقد است رحمت او
 در حق کافران سودمند مانند سَقُولُ الذین اشرکوا لو شاء
الله ما اشرکنا و لا اباؤنا و لا حرمنا من شیء
 جمله است با نفع است و جواب باذیقواون حین و اخرون بالانحرک و جمله ترطبه است یعنی نونوا
 ما اشرکنا تا آخر معقول بقول است اینست زود باشد منکران در صدر انحرک موزن کونید
 و لفظی ناپسندیده جویند که اگر خدای خواسته ما دران و پدیدان ما شرکت شدیم و نه هیچ غیرت اید
 موزن در تحریم نفی نمی آوردیم و ظاهر است که دین مقدرنا پسندیده و بهایه با گویند است که شریف خدا
 افعال اختیار این ترا بجز نبود مقرون با نیت و کسایت این باشد و لفظی اختیار معصیت و
 آن تعلیق بر نیت و ارادت عذر نبود و بهایه نشود کذلك کذب الذین من
قبلهم حتی ذاقوا باسنا جمله متضمنه است برای تسلیم بخام و عید کافران چنان
 ترا کذب است میکنند نفی مبرکه که از اینان بود و الله تکذب کرده اند تا الله پسندیده و خدا
 نشا و بدیدند قل هل عند من علم فخرجوا کنا ان تتبعوا
الا الظن وان انتم الا تخشون جمله متضمنه است چنانچه
 گفت ما را اقول لهم فعل قل هل عند من علم فخرجوا کنا ان تتبعوا
 انبات اینان خلق کویند تو کیم انکا علم او و جمله که متضمنه است کیم است شریک نیست اینست کون
 مکره این ترا است که نزدیک شما علی که در اید پس مکره اینان از آنکه اید شما مکره اینان
 به تحقیق کون جویند قل لله الحجة البالغة جمله دیگر است از جمله کون و جمله
 معقول مقصود است فاد فله سبب جمله که بعد از است معقول قل است چه دانه سابق با و مطلق است
 اینان بود و انچه است برای ای که خدا بر است محبت بالغه دانند و انصف و او را به است

که ان بهتر است و معانی که آن نکوتر است از معانی اول و منفعت نمودن در زیاده شدن و افزودن
 اینست از استنادهای حسن لازم آید که هر چه احسن در حکم صدر و عمل باشد پس حسن نیز داخل می شود و این
 بود سوال احسن چون که از احسن فروتر و کمتر است بفرستادن با اختیار و حکم حرام دارند و اختیار را
 او افزود و بهتر بود پس **وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ** معطوف است
 امر و نهی سابق است اینست در هر کس که عدل تمام نماید در هر بودن و در هر کینه تراز و در هر سنجیدن که
تَكْلِفُ نَفْسًا إِلَّا رُغْمًا آنچه استغناء است از کس که سوال کرد با قسط و اولم قلم
 بالزیاده و نقصان و قیل لانتکاف نفسا الا رغوما بجملة تکمیل است برای دفع و هم زیاده برای دفع و هم
 و نقصان بغير قصد و اختیار بظانهم و کوشش عدل در کار انظار پیش امر بود اما و دلی و دومی و قیاسی
 حق یتیم اختیار حسن است اینست تکلیف نکریم با هیچ نفسی مگر بر آن قدر که در قوت و قدرت بود و بر
 اندازه که وسع و طاقت باشد **وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ**
 اذ ابرای شرط است فاعدلو از او است و این شرطیه است بر آن سابق زیرا که چون فراء شرط است
 باشد شرطیه از آن نه بود اینست چون معنی بگویند و در کواهی یا در حکم یا در اقرار و انکار سر و
 راست و درستی جویند و اگر آنکس که سخن در میان او میگوید و ظهور قضیه او میجویند و در قرابتی باشد و
 خویش و مشربیت بنود حسن باید گفت و در صدق باید گفت اگر چه چیزی از دست تو رود و پیرایه
 این شود **وَبِعِمَادٍ إِلَٰهٍ أَوْ فُؤَادٍ لِّكُم مَّا بَيْنَ يَدَيْهِ** با و فوا انقیاد و از جهت
 اهتمام است مناط امر را از معنی فقط عید خدا است اینست و بعد خدا و فایکند و خود را در و طه
 استغناء یافته **ذَلِكُمْ وَحَيْثُكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ** تذکره و اصل
 تذکره و آن بود قرات و تخفیف دل و خند و نشد و او به مال تا دوم بدال و اقام او کوانند
 معنی جرب آن دانند لعلکم تذکره و آن معنی لای نیک و استغفار است بویکم ذلکم است بر استغفار
 و اوامر و نواهی مسطور و آنچه تا لیسان ای می طبعان و صیت کرده است تا بدان معنی و نه اول
 میانه جنبه که است و چنان آن بر من آشته باشد کینه و صفت نیزند **وَإِنْ عَصَا**

مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ و آن بتبذیر و نون با فتح هزه و کسر او و تخفیف نون با فتح هزه و
 بر قرات تخفیف تخفیف است و در وقت حین آن دانند و آنرا همچو بر غیره در ذلک و بیکم بر یا
 ما رسم معطوف دارند و بر قرات کسر هزه جمله مقرر شده بود برای مدح دین اسلام و ای اتباع او باشند و این
 حراطی برای تعظیم صفات از قبل ناقصه و پست اند دارند مستقیما محال است از معنی آن است بر قرات
 بفتح تخیل پیدا کنند اینست بر سبب کفر دین اسلام راه مست یعنی راهی است که منتهی است
 بسوی درختان موصل ساخته ام بسوی عنوان اشارت می کنم پس او در آن که است و درست بود و
 هیچ کسری و خللی نباشد یا هر دینی که مقابل کشد باج آید و در نظر عقل هر چه که در داخل افزاینده است و
 زیاده نماید بر کعبه و سنان او از دانه نظیران پس چون دین اسلام راه مست است پس کینه
 و متابعت او و زیاده **وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ**
 فتفرق بحدت تا جواب نبی با فایده با صراحت را اله منصوص شده جمله و لا تتبعوا السبل غلط است
 اینست و پس روی کینه با همها و مختلف را یعنی بدل کافران چون راه یهودان و مسیحیان و
 و بت پیستان و مانند آن مذمت است را چون کینه و شبهه و معطوف است از آن پس که بر آنکه اند و
 گردانند از راه حقانی یعنی از دین اسلام و طریقه پیغمبر علیه السلام کرده اند که پیغمبر صلی
 علیه و سلم خط را کشید و گفت راه راست است بعد از آن خطها را یک کشید و گفت که اینها
 را هیچ طریقی مناصد و تبیین است در هر روی که ازین راهها است و شیطان موکل است که مردمان را درین
 میخواند و در بعضی تفایر آورده پیغمبر صلی الله علیه و سلم را گستاخ و چنان خط خطی کشید و در هر
 از آن دو از دهکان خط دیگر پیدا او در جهت در دو از دهفت در دو خط مسطور و آن است
 مستقیم است و امتی اینست و سبب فرقه **ذَلِكُمْ وَحَيْثُكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ**
 اینست یعنی آنچه ذکر کرده شده است ای طبعان و صیت کرده است یعنی تبه داده است و امر کرده است
 بر آن تا شما متقین شوید پس نیز کار کردید لکم و بیکم بسیار از جهت تاکید و مرید اتهام که را لیکن در اول
 لعلکم تعقلون و کرده اوم لعلکم تذکره و کرده بیوم لعلکم تعقلون او در زیر ایه اول کرده تفکر است

۳۷۹ ۳۷۹

کتابخانه دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد
شماره ۲۱۹۷۶ تاریخ ۲۸/۴/۸۵

